ضیافت نور

پندهای اخلاقی

به مناسبت ماه مبارک رمضان

ابوالفضل هادی منش

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما

بسم الله الرحمن الرحیم

ضیافت نور: پندهای اخلاقی به مناسبت ماه مبارک رمضان

نویسنده:

ابوالفضل هادی منش

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ضیافت نور: پندهای اخلاقی به مناسبت ماه مبارک رمضان

مشخصات کتاب

سرشناسه : هادی منش، ابوالفضل، ۱۳۵۶ -

عنوان و نام پدیدآور : ضیافت نور پندهای اخلاقی به مناسبت ماه مبارک رمضان/ابوالفضل هادی منش.

مشخصات نشر : تهران : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۳۸۲ص.

شابک : ۹۶۴-۳۵۰-۱۰۹-۴

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : کتابنامه : ص. ۲۸۰ - ۲۸۳.

موضوع : دعاهای ماه رمضان -- نقد و تفسیر

موضوع : داستان های اخلاقی -- قرن ۱۴.

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۷۰ /ر۸۰۴۲۲ ۲ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۴۵۶۷

ص:۱

اشاره

قدردانی

قدردانی

از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

صفحه آرا: مجید مشایخی

نمونه خوانی: مرتضی کاویان

طراح جلد: حمید صابری

ناظر چاپ: علی اکبر مینایی

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

آبان ماه / ۱۳۸۰

مقدمه

مقدمه

«روزه» یکی از برنامه های تکامل دهنده روح و جان آدمی است که ضامن سعادت و پیشرفت روح در مسیر سیر الی اللّه می باشد و سلامت جسم و عقل و جان انسان را در بر دارد. خداوند متعال در این ماه، ضعیفان را ترغیب می کند تا قدم در راهی نهند که انتهای آن رضای خود و بهشت برین او می باشد. راهی که بسیاری از عارفان و سالکان حقیقی آن را پیموده اند و در رضوان او جای گرفته اند. شاید هر کسی نتواند این مسیر را به خودی خود طی کند و به سر منزل مقصود برسد اما خداوند با روزه این ماه، حتی ضعیفان را خدائی می کند. آنهائی که پایشان در گل معصیت مانده و طی طریق را بر خود دشوار می انگارند. ابرهای «رمضان» از جانب حق برای آنهائی که رضایش را می طلبند فرستاده شده است. «رمضان» سفره ای است که فقیر و غنی، همه بر سر آن جمع اند. حجی است که در طواف آن همگی با یک

لباس، لقای او را جستجو می کنند. خداوند در این ماه دست شیاطین را می بندد که بندگانش با آسایش رخ بر آستان عبودیت او بسایند. او در این ماه آغوش رحمت خود را می گشاید و همگان را به سوی خود فرا می خواند تا از زلال رأفتش جرعه ای بنوشند و واله و شیدای او در محضر عدلش حاضر شوند.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

در خاتمه از پژوهش گر ارجمند جناب حجه الاسلام ابوالفضل هادی منش که دست یاری به ما داده اند تا مهمانان الهی را سلوکی عارفانه بخشیم سپاسگزاری می کنیم. امید که این مجموعه ارزشمند در ماه صیام، مورد استفاده برنامه سازان ارجمند قرار گیرد.

«انّه ولی التوفیق»

«مدیریت پژوهشی مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما»

گفتار پیشین

گفتار پیشین

بـا فرا رسـیدن مـاه مبـارک «رمضـان» بر آن شـدیم تـا به عنوان کمکی هر چنـد کوچک، در راسـتای امر مهم تبلیغ، نیم قـدمی برداشـته و به صـیقل جسم و جان و مجاهـده با نفس بپردازیم. مجموعه ای که در پیش روی شـماست چکیـده ای است حاوی مطالب مورد اسـتفاده که مشتمل بر سی مبحث از ادعیه هر روز ماه مبارک می باشد که با عنایت به عنوان خاصی از دعا، حول محور آن به بحث و تحقیق پرداخته شـده است. از آنجائی که یک خطابه کامل باید شامل قسـمت های مختلفی چون آیاتی از کلام اللّه مجیـد، روایـات مأثوره، مثال های عرفی، شـعر، داسـتان اخلاقی، داسـتان زنـدگانی علمای سـلف و روضه متناسب با موضوع باشد، این مجموعه تدوین و تنظیم شده است. جهت استفاده بیشتر از این مجال، تذکر چند نکته لازم به ذکر می باشد؛

۱. در انتخاب روایات سعی شده از احادیثی استفاده شود که با مبحث ارتباط کلی داشته و فهم آن برای عموم آسان تر باشد تا در ارائه آن به مستمع ایجاد مشکل نشود.

۲. به دلیـل متنوع بودن مأخـذ داسـتان هـا، برای یکنواخت شـدن نگـارش کلی آن، اکثرا سـاده نویسـی شـده است امـا محتوای داستان ها و حکایات بدون تغییر می باشد.

۳. ترتیب مطالب به شکل دسته بندی موضوعی است و در ارائه دادن مطالب این کتاب قبلاً هر بحث را به طور کامل خوانده و فقـط آیـات و روایات را یادداشت برداری نماینـد و هر داسـتان و یا مثال را با آیه و روایت متناسب با آن عجین نموده و آن را ارائه دهند. دسته بندی مطالب صرفاً به جهت استخراج سریع تر آن می باشد.

۴. عنوان «سـخن آخر» حتمـاً بایـد قبـل از «روضه» ارائه داده شود چرا که روضه های این کتاب به سـبک سـنتی نبوده و بـدون انفکاک با بحث ارائه داده می شود.

تـذکر مهم: همـان طور که گفته شـد ترتیب مطـالب این کتـاب بر حسب ادعیه هر روز مـاه مبـارک است امـا به جهت رعـایت مقتضیات زمانی بعضی از شبها، مانند شبهای قدر می توانید با مراجعه به مطالب سایر شبها این معنا را به ظهور رسانید.

در پایـان این مجموعه نیز به جهت بهره رسـانی بیشتر، اشـعاری منتخب در مناجـات تقریر شـده است تا در برنامه های مناجاتی شبهای قدر و یا خواندن دعای «ابو حمزه ثمالی» مورد استفاده قرار گیرد.

امیدواریم که این عرصه قصـیر مورد توجه و عنایت روح صوم و صـلاه حضـرت بقیه اللّه الاعظم (ارواحنا فداه) و شما سربازان مخلص ایشان قرار

گرفته و مورد استفاده کافی واقع شود. در پایان زانوی ادب در محضر ملکوتی، بزرگ هادیان دین زده و می گوئیم:

از رهگذر خاك سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم چمن افتاد

مهمانی خدا

اشاره

مهمانی خدا

انسان با بینشی گذرا در اعمال عبادی، به نکات ظریفی برخورد می کند که جز مصلحت و خیراندیشی در آن، چیز دیگری نمی بیند. «روزه» از جمله اعمالی است که هم جنبه عبادی دارد، هم جنبه فردی و هم اجتماعی. این ابعاد انسان را به تفکر وا می دارد که چگونه ساعاتی امساک از خوردن و آشامیدن، آثاری چنین ارزنده بجا می گذارد. این چند ساعت امساک بندگان را منضبط، حق شناس و مطیع می سازد و از سویی انسان را به تفکر وا می دارد تا به سختی زندگی فقرا پی ببرد و موقعیت مردم ضعیف جامعه را حس نماید و از سوی دیگر درجه اخلاص خود را محک بزنند تا در گذر یک سال بتواند نردبان تقربی بسازد که آراسته تر در محضر خدای سبحان حاضر شده و حظ کافی را ببرد.

زمین خشکیده وجود انسان که مدتها قطره آبی به خود ندیده است ملتمسانه چشم به آسمان دوخته تا دانه ای را که در سینه پنهان دارد بارور سازد و در این فرصت، «یرمض الذنوب» شود و از پلکان ترقی سبک بال بالا رود و توشه ای برای نیکو سپری کردنِ یک سال خود، کسب کند.

نامگذاری رمضان

نامگذاری رمضان

قال ابوجعفر: لاتقولوا هذا رمضان، و لا ذهب رمضان و لا جاء رمضان فانّ رمضان اسم من اسماء اللّه عزوجل لا یجی ء و لا یذهب و انّما یجی و یذهب الرذائل ولکن قولوا شهر رمضان فالشهر المضاف الی الاسم و الاسم اسم اللّه و هو الشهر الذی انزل فیه القرآن، جعله اللّه تعالی مثلاً و

وعدا و وعیدا(۱)؛ نگویید این رمضان است و نگویید رمضان رفت و یا آمد، زیرا رمضان نامی از اسماءاللّه است که نمی رود و نمی آیـد که شـی ء زائل و نابودشدنی می رود و می آید، بلکه بگویید ماه رمضان، پس ماه را اضافه کنید در تلفظ به اسم که اسم، اسم اللّه بوده و مـاه رمضـان مـاهی است که قرآن در آن نازل شـده است، و خداونـد آن را مثل وعـده و وعیـد قرار داده است.

قال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله : انما سمی الرمضان لانّه یرمض الذنوب(۲)؛ به راستی که رمضان نامیده شد زیرا گناهان را از بین می برد.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : سمّی الرمضان لشده الحرّ(۳)؛ نامیده شد رمضان به خاطر شدت گرما.

فلسفه روزه

فلسفه روزه

قـال الرضـا علیه السـلام : فلمَ امروا بـالصوم شـهر رمضـان لاـ اقلّ من ذلک و لا اکثر قیل لانّه قوّه العباده الـذی یعمّ فیها القوی و الضـعیف، و انمـا اوجب اللّه تعـالی الفرائض علی اغلب الاشـیاء و اعمّ القـوی، ثم رخص لاهـل الضـعف و رغب اهـل القوه فی الفضل، و لو کانوا یصلحون علی اقلّ من ذلک لنقصهم و لو احتاجوا الی اکثر من ذلک لزادهم(۴)؛ اگر بپرسند: چرا مأمورند به روزه ماه رمضان و بس، نه کمتر و نه زیادتر؟ گفته می شود: برای آن که این مقدار، حدی است که از اجرای آن، هم ضـعیف بر می آیـد و هـم قـوی، و جز این نیست که خداونـد فرایض و واجبـات را به انـدازه ای که در امکـان غـالب افراد باشـد تعیین فرموده، آن گاه ناتوانان را آزادی داده، بدین معنی که اگر خواسـتند با اینکه سخت است آن را انجام دهند مانعی نباشد، و نیز توانایان را ترغیب کرده که اگر خواسـتند غیر ماه رمضان را هم با گرفتن روزه تقرب جوینـد و چنان که به کمتر از این صـلاح شان بود خداوند کمتر می فرمود و اگر محتاج به بیشتر از این بودند به زیاده از این امر می فرمود.

۱- وسائل الشیعه/۷/۲۳۲.

۲- میزان الحکمه /۴/۱۷۶.

۳- بحارالانوار/۵۵/۳۴۱.

۴- بحار/۹۳/۳۷۰.

قال الرضا علیه السلام : فان قال فلمَ امروا بالصوم؟ قیل لکی یعرفوا ألم الجوع و العطش، فلیستدلوا علی فقر الاخره، و لیکون صائم خاشعا ذلیلاً- مستکینا ماجورا محتسبا عارفا صابرا علی ما اصابه من الجوع و العطش، فیستوجب الثواب مع ما فیه من النکسار عن الشهوات و لیکون ذلک واعظا لهم فی العاجل، و رائضا لهم علی اداء ما کلفهم و ذلیلًا لهم فی الاجل، و لیعرفوا شده مبلغ ذلک علی اهل الفقر و المسکنه فی الدنیا فیؤدوا الیهم ما افترض اللّه لهم فی اموالهم(۱)؛ اگر بپرسند روزه چرا واجب شده است؟ پاسخ آن است که درد گرسنگی و تشنگی را بدانند و از این راه پی به فقر و بی زاد و توشگی آخرت ببرند و برای اینکه روزه دار بر اثر ناراحتی که از گرسنگی و تشنگی برایش پیش آمده فروتنی کند و کوچکی کند و نیاز نشان دهد تا اجر برد و به حساب آورد کار خویش را بشناسد و پایداری و مقاومت کند بر آن، و از این جهات مستحق اجر شود، با آنچه که در آن است از قبیل جلوگیری از طغیان شهوات هوی ها، و اینکه موجب عبرت و موعظه ای باشد برای آنها در این دنیا و تمرینی باشد برای انجام تکالیف آنها و راهنمایی باشد برای آنها در عالم دیگر و بشناسد شدت مشکلات فقرا و بینوایان را در دنیا، و آنچه را که خداوند در اموالشان برای مساکین و تهیدستان واجب کرده ادا کنند.

قال الرضا علیه السلام : فان قال فلم جعل الصوم فی شهر رمضان خاصه دون سائر الشهور قیل: لانّ شهر رمضان هو الشهر الذی انزل اللّه تعالی فیه القرآن، و فیه فرق بین الحق و الباطل، کما قال اللّه عزوجل «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان» و فیه نبّی ء محمد صلی الله علیه و آله و فیه لیله القدر التی هی خیر من الف شهر، و «فیها یفرق کل امر حکیم»(۲) و هو راس السنه، یقدر فیها ما یکون فی السنه من خیر او شر، او مضرّه او منفعه، او رزق او اجل، و لذلک سمیت لیله القدر(۳)؛ و اگر بپرسند که چرا روزه فقط در ماه رمضان مقرر شده نه ماههای دیگر؟ پاسخ آن است که برای اینکه ماه رمضان ماهی است که خداوند در آن قرآن را نازل فرموده است و در آن میان حق و باطل کاملاً جدایی افتاده، چنانچه

۱- بحار/۹۳/۳۶۹.

۲- دخان/۴.

۳- بحار/۹۳/۳۷۰.

خداونـد فرموده است ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل گشـته است و آن برای هدایت مردم است و در آن علایمی از برای راهنمـایی و جداکننـده حق از باطـل است در این ماه به پیغمبر وحی شـد و در آن شب قـدر است، شبی که از هزار ماه بهـتر است. در آن شب هر کـاری محکم و برقرار می شود و آن اول سـال قمری است و در آن تقـدیرات و مسـائلی که در آن سال از نیکی و بـدی، سود و زیان، زنـدگی و مرگ، وجود دارد رقم زده می شود و به همین جهت است که شب را «قدر» می گویند.

عن هشام بن الحکم سالت اباعبداللّه علیه السـلام عن عله الصیام، قال: اما العله فی الصیام لیستوی به الغنی و الفقیر، و ذلک لان الغنی لم یکن لیجـد مسّ الجوع فیرحم الفقیر. لاـن الغنی کلمـا اراد شـیئا قـدر علیه، فاراد اللّه عزوجل ان یسـتوی بین خلقه و ان یـذیق الغنی مسّ الجوع و الالم، لیرق علی الضـعیف و یرحم الجائع(۱)؛ از هشـام بن حکم است که گفت، از امـام صادق علیه السـلام سؤال کردم درباره علت روزه، فرمود: اما علت روزه بدان سـبب است که فقیر و غنی در یک سـطح شود زیرا غنی درد گرسـنگی را نچشـیده تـا به فقیر رحم کنـد زیرا غنی هر گاه چیزی را بخواهـد توانایی آن را دارد پس خداونـد عزوجل به این وسیله خواست که بین بندگانش برابری اجرا کند و حس گرسنگی و درد را به غنی بچشاند، تا دلش بر ضعیفان به رحم آید و بر انسان گرسنه مهربانی کند.

عن حمزه بن محمد کتبت الی ابی محمد العسـکری علیه السلام : لم فرض اللّه الصوم؟ فورد فی جواب: لیجد الغنی مسّ الجوع فیمنّ علی الفقیر(۲)؛ از حمزه بن محمد روایت است که گفت به ابی محمد عسـگری علیه السـلام نوشـتم چرا خداوند عزوجل روزه را واجب کرده است؟ در جواب آن آمد: تا غنی حس گرسنگی را بچشد و به فقیر احسان کند.

فی خطبه فاطمه علیهاالسـلام فی امر فدک:... فرض اللّه الصیام تثبیتا للاخلاص(۳)؛در خطبه فاطمه علیهاالسلام درباره امر فدک آمده است:... خداوند روزه را برای تثبیت اخلاص واجب

۱- بحار/۹۳/۳۷۱.

۲- بحار/۹۳/۳۶۹.

۳- بحار/۹۳/۳۶۸.

کرد.

حـدثنا جعفر بن محمد بن حمزه قال کتبت الی ابی محمد الحسن علیه السـلام : اساله لم فرض اللّه الصوم، فکتب الی فرض اللّه تعالی الصوم لیجد الغنی مسّ الجوع لینحو علی الفقیر(۱)؛

جعفر بن محمـد بن حمزه در گفتگویی بـا ما گفت: به ابی محمـد علیه السـلام نوشـتم: چرا خداونـد روزه را واجب کرد؟ پس برایم نوشت: خداوند تعالی روزه را واجب کرد تا غنی حس گرسنگی را بچشد تا بر فقیر مهر ورزد.

قال الرضا علیه السـلام : فان قال فلم صارت تقضـی الصـیام و لا تقضی الصلاه قیل لعلل شتّی فمنها ان الصیام لایمنعها من خدمه نفسـها و خدمه زوجها و اصلاح بیتها و القیام بامورها و الاشتغال بمرمّه معیشتها و الصلاه تمنعها من ذلک کلّه لانّ الصلاه تکون فی الیوم و اللیله مرارا فلا تقوی علی ذلک و الصوم لیس کذلک و منها انّ الصلاه فیها عناء و لعب و اشتغال الارکان و لیس فی الصوم شـی ء من ذلـک و انّمـا هو الامسـاک عن الطعام و الشـراب و لیس فیه اشـتغال الارکان و منها انه لیس من وقت یجی الاّ تجب علیهـا فیه صـلاه جدیـده فی یومهـا و لیلتهـا و لیس الصوم کـذلک، لانـه لیس کلّما حـدث یوم وجب علیها الصوم و کلّما حدث وقت الصـلاه وجب علیها الصلاه(۲)؛ اگر بپرسـند چرا زن بایـد روزه را قضا کنـد ولی نمازش قضا ندارد؟ گفته می شود کـه برای چنـد جهت. اول اینکه گرفتن روزه او را از کارهـای لازم زنـدگی خـود بـاز نمی دارد و از خـانه داری و خـدمت به شوهرش و انجـام فرمـان او و اصـلاح امور منزل و شسـتشو و نظـافت مانع نمی شود، ولی نماز وقت را می گیرد و مانع از انجام همه امور دیگر می شود زیرا نماز در شبانه روز مکرر واجب می شود و زن قـدرت آن را ندارد که هم نمازهای مدت ناپاکی خود را به جای آورد و هم نمازهای ایام پاکی و هم کارهای لازم و ضروری زندگی زناشویی یا فردی خود را انجام دهد ولی روزه این چنین نیست و یکی دیگر از علتهـای آن این است که نمـاز خود زحمت نشـست و برخاست و تحرک لازم دارد ولی در روزه این امـور نیست و تنهـا نخـوردن و خودداری کردن از مفطرات است، نه حرکت و جنبش و فعـالیت و در تمـام مـدت شبانه روز هیچ وقت

۱- بحار/۹۳/۳۳۹.

۲- عیون اخبار الرضا۲/۲۴۹.

جدیـدی نمی رسد مگر اینکه در آن نماز جدیدی واجب می شود ولی روزه این طور نیست که هر روز که می رسد روزه اش بر او واجب باشد مانند نماز که هر وقت سر می رسد نمازی بر او واجب باشد.

عن علی بن ابیطالب علیه السـلام قال: جاء نفر من الیهود الی رسول اللّه صـلی الله علیه و آله فسأله اعلمهم عن مسائل. فکان فیما ساله ان قال: لای شی ء فرض اللّه عزوجل الصوم علی امّتک بالنهار ثلاثین یوما و فرض علی الامم السالفه اکثر من ذلک؟ فقال النـبی صـلی الله علیه و آله انّ آدم لمـا اکـل من الشـجره بقی فی بطنه ثلاـثین یومـا ففرض اللّه علی ذریته ثلاـثین یومـا الجوع و العطش و الـذی یـاکلونه تفضـل من اللّه عزوجـل علیهم و کـذلک کـان علی آدم ففرض اللّه ذلک علی امتی ثم تلا رسول اللّه صلی الله علیه و آله هـذه الایه (کتب علیکم الصـیام کما کتب علی الـذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات) قال الیهودی: صـدقت یـا محمـد فما جزاء من صامها؟ فقال النبی صـلی الله علیه و آله : ما من مؤمن یصوم شـهر رمضان احتسابا الا اوجب اللّه سبع خصال اولها یذوب الحرام من جسده و الثانیه یقرب من رحمه اللّه و الثالثه یکون قد کفر خطیئه ابیه آدم و الرابعه یهون اللّه علیه سـکرات الموت و الخامسه امان من الجوع و العطش یوم القیامه و السادسه یعطیه اللّه براءه من النار و السابعه یطعمه اللّه من طیبات الجنه(۱)؛ حضـرت علی علیه السلام فرمودند: یکی از یهودیان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از مسائلی پرسـش کرد. یکی از پرسشـها این بود؛ اگر بپرسند به چه دلیلی خداوند روزه را برای امت تو سی روز قرار داده و بر امم دیگر بیش از این؟ پیـامبر فرمودنـد: به دلیل اینکه آدم وقتی از درخت (ممنوعه) خورد سـی روز در بـدنش باقی بود پس خداونـد بر فرزنـدان او سی روز گرسـنگی و تشـنگی را واجب کرد و کسـی که روزه را افطار می کنـد فضـلی است از جانب خداونـد بر بنـدگانش و آدم هم این گـونه بود. پس خداونـد بر امت من واجب کرد. سـپس این آیه را تلاـوت کردنـد. یهودی گفت: ای محمد راست گفتی! پس پاداش فرد روزه دار چیست؟ پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را فقط به حساب خدا روزه بگیرد مگر اینکه خداوند

۱- بحار/۹۳/۳۶۹.

هفت خصلت برای او واجب کند؛ حرام را از بدنش ذوب می کند، او را به رحمت خدا نزدیک می کند، می پوشاند گناه و اشتباه پدرش، حضرت آدم را، سکرات مرگ را بر او آسان می کند، از گرسنگی و تشنگی روز قیامت خداوند او را در امان می دارد، به او برات از آتش را عطا می کند و از طیبات بهشت بر او می خوراند.

فضیلت ماه رمضان

فضیلت ماه رمضان

قال علی بن ابیطالب علیه السلام : لا تقولوا رمضان و لکن قولوا شهر رمضان فانکم لاتدرون ما رمضان(۱)؛ نگویید رمضان بلکه بگویید ماه رمضان، پس همانا شما نمی دانید که رمضان چیست.

عن حفص بن غیاث قال قلت للامام الصادق علیه السلام : اخبرنی عن قول اللّه عزوجل «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن» کیف انزل القرآن فی شهر رمضان و انما انزل القرآن فی مده عشرین سنه اوله و آخره فقال علیه السلام : انزل القرآن جمله واحده فی شهر رمضان الی البیت المعمور ثم انزل من البیت المعمور فی مده عشرین سنه(۲)؛ حفص بن غیاث می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:به من خبر ده از گفته خدا، ماه رمضانی که نازل شده در آن قرآن، چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شده و در حالی که قرآن در مدت بیست سال از اول تا آخرش نازل شده است؟ فرمود: همه قرآن در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شده و در مدت بیست سال از بیت المعمور نازل شده است.

قال ابو عبداللّه علیه السلام : نعم الشهر رمضان کان یسمی علی عهد رسول اللّه صلی الله علیه و آله المرزوق(۳)؛ چه خوب ماهی است ماه رمضان، ماهی که در زمان پیامبر ماه پر برکت نامیده شد.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : لو علمتم ما لکم فی رمضان لزدتم للّه تبارک و تعالی

۱- وسائل الشیعه/۷/۲۳۲.

۲- ۲.امالی صدوق/۶۲.

۳- وسائل الشیعه/۷/۲۵۹.

شکرا(۱)؛ اگر بدانید در رمضان چه برای شما تقدیر شده، سپاس خود را برای خدا افزون می کنید.

قال ابن سلام للنبی صلی الله علیه و آله : ما الاسلام و ما الایمان؟ قال: اما الاسلام فتشهد ان لا اله الااللّه وحده لا شریک له و الاقرار بأن محمدا عبده و رسوله و اقام الصلاه و ایتاء الزکاه و صوم شهر رمضان و الحج الی بیت اللّه الحرام ان استطعت الیه سبیلاً و اما الایمان فتؤمن باللّه و ملائکه و الکتاب و النبیین و البعث بعد الموت و القدر خیره و شره من اللّه تعالی(۲)؛ اسلام و ایمان چیست؟ پیامبر فرمودند: اما اسلام اینکه شهادت بدهی که خدایی جز اللّه نیست، یکتاست و شریکی ندارد و اقرار کنی به اینکه محمد بنده و رسول خداست و بپا داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج بیت اللّه الحرام، اگر توانایی آن را داشته باشی و اما ایمان، ایمان بیاوری به خدا و ملائکه و کتاب و پیامبرانش و روز رستاخیز و اینکه معتقد باشی سر نوشت، خوب و بد آن از سوی خداست.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : ان ابواب السماء تفتح فی اول لیله من شهر رمضان و لا یغلق الی آخر لیله منه(۳)؛ در نخستین شب از ماه رمضان درهای آسمان باز می شود و تا شب آخر ماه رمضان بسته نمی شود.

عن ابن عباس انه سمع النبی صلی الله علیه و آله یقول: ان الجنه لتنجد و تزین من الحول الی الحول لدخول شهر رمضان(۴)؛ همانا بهشت تزیین و آراسته می شود از سالی به سال دیگر، به خاطر حلول ماه رمضان.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : اذا استهل رمضان غلقت ابواب النار و فتحت ابواب الجنان و صفدت الشیاطین(۵)؛ هلال ماه رمضان چون بر آید درهای جهنم بسته می شود و درهای بهشت

۱- بحار/۹۳/۳۵۱.

۲- بحار/۵۷/۲۴۲.

۳- میزان الحکمه/۴/۱۷۶.

۴- بحار/۹۳/۳۳۸.

۵- میزان الحکمه/۴/۱۷۹.

باز می شود و شیاطین در بند می شوند.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : ... قد وکل اللّه لکل شیطان مرید سبعه من الملائکه فلیس بمحلول حتی ینقضی شهر رمضان(۱)؛ به تحقیق خداوند برای هر شیطان شرور و سرکش هفتاد ملك را وکیل کرده پس راهی برای فرار ندارند تا اینکه ماه رمضان به پایان برسد.

قال النبی صلی الله علیه و آله : اعطیت امتی فی شهر رمضان خمسا لم یعطهنّ امه نبی قبلی اما واحده فاذا کان اول لیله من شهر رمضان نظر اللّه عزوجل الیهم و من نظر اللّه الیه لم یعذبه ابدا.

و اما الثانیه فان خلوف افواههم حین یمسون عند اللّه عزوجل اطیب من ریح المسک.

و اما الثالثه فان الملائکه یستغفرون لهم فی لیلهم و نهارهم.

و اما الرابعه فان اللّه عزوجل یامر جنته ان استغفری و تزیینی لعبادی فیوشک ان یذهب بهم نصب الدنیا و اذاها و یصیروا الی جنتی و کرامتی.

و اما الخامسه فاذا کان آخر لیله غفر لهم جمیعا فقال رجل فی لیله القدر یا رسول اللّه؟

فقال: الم ترالی العمال اذا فرغوا من اعمالهم وفوا(۲)؛ به امت من در ماه رمضان پنج چیز داده شده که به امت هیچ پیغمبری پیش از من داده نشده است. اما عطای اول: هر گاه شب اول ماه رمضان فرا رسد خداوند به سوی بندگان نظر می کند و کسی که خدا به او نظر کرده تا ابد عذاب نمی شود. دوم: بوی بد دهان آنان که در نزد خدا شب زنده داری می کنند خوشبوتر از بوی مشک می شود. سوم: ملائکه برای ایشان در شب و روز استغفار می کنند. چهارم: همانا خداوند عزوجل بهشت خویش را امر می کند که استغفار کند و تزیین شود برای بندگان. پس چه نزدیک است که سختی های دنیا آنها را در خود فرو برد و می روند به سوی بهشت من و کرامت من. پنجم: پس هر گاه شب آخر فرا رسد خداوند همه بندگان را می آمرزد.

مردی گفت: یا رسول اللّه در شب قدر؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مگر نمی بینی که کارگران هر گاه کارشان تمام شود، مزد به آنها می دهند.

۱- میزان الحکمه/۴/۱۷۹.

۲- بحار/۹۳/۳۶۴.

یحشر اللّه یوم القیامه شهر رمضان فی احسن صوره فیقیمه علی تلعه لایحفی علی احد فمن ضمه ذلک المحشر ثم یامر و یخلع علیه من کسوه الجنه و خلعها و انواع سندسها و ثیابها حتی یصیر فی العظم بحیث لاینفذه بصر و لا- یعی علم مقداره اذن و لایفهم کنهه قلب ثم قال لمناد من بطنان العرش ناد فینادی یا معشر الخلائق اما تعرفون هذا؟ فیجیب الخلائق یقولون: لی لبیک داعی ربنا و سعدیک. اما اننا لانعرفه فیقول منادی ربنا: هذا شهر رمضان ما اکثر من سعد به و ما اکثر من شقی به! الا فلیأته کل مؤمن له معظم بطاعه اللّه فیه فلیاخذ حظه من هذه الخلع فتقاسموها بینکم علی قدر طاعتکم للّه وجدکم قال: فیأتیه المؤمنون الذین کانوا للّه مطیعین فیاخذون من تلک الخلع علی مقادیر طاعتهم فی الدنیا فمنهم من یاخذ الف خلعه و منهم من یاخذ عشره آلاف و منهم من یاخذ اکثر من ذلک و اقل فیشرفهم اللّه بکراماته الا و ان اقواما یتعاطون تناول تلک الخلع یقولون فی انفسهم لقد کنا باللّه مؤمنین، و له موحدین، و بفضل هذا الشهر معترفین فیاخذونها و یلبسونها(۱)؛ در روز قیامت، خداوند، ماه رمضان را به بهترین شکل محشور می کند و او را بر روی تلی قرار می دهد که بر هیچ یک از افرادی که در آن محشر حضور دارند پوشیده و پنهان نمی شود سپس دستور داده می شود پوششی از لباسهای بهشت، انواع سندس آن و پیراهن های آن را بر وی بپوشانند تا آن گاه که چنان عظیم گردد که هیچ یک از دیدگان در آن نفوذ نکند (قدرت دیدن ندارد) و هیچ گوشی توانایی درک شنیدن مقدارش را ندارد و هیچ قلبی نمی تواند حقیقت آن را دریابد، سپس به ندا دهنده از درون عرش می گوید: ندا ده! وی نیز فریاد بر می آورد: ای جمع بندگان و آفریدگان! آیا این را می شناسید؟ و خلایق به من می گویند: اجابت می کنیم تو را ای فراخواننده از سوی پروردگارمان و چه مبارک قدمی تو، ولی ما او را نمی شناسیم. آن گاه ندا دهنده می گوید: این ماه رمضان است چه بسیارند آنان که در آن به سعادت دست یافتند و چه بسیارند کسانی که در آن به شقاوت رسیدند. پس هر مؤمنی که به وسیله طاعت خداوند در آن ماه او را بزرگ داشت، بیاید و نصیب خود را از این لباس ها و خلعت های بهشتی بر دارد. سپس آنها را بین خود بر اساس طاعت تان از فرامین خدا و تلاش تان

۱- بحار/۱۹۰/۷.

تقسیم کنید. گفت: مؤمنانی که اطاعت خدا را کرده بودند به نزد او می روند و ده هزار خلعت بر می دارند و برخی کمتر و یا بیشتر بر می دارند و خداوند آنها را به وسیله کرامات خویش مشرف (مفتخر) می کند. بدانید که گروهی هستند که آن خلعتها را بین خود رد و بدل می کنند و با خود می گویند: ما به خداوند ایمان داشتیم و به یگانگی او اعتقاد داشتیم و به فضیلت این ماه اعتراف می کنیم پس آن لباسها و خلعتها را می گیرند و می پوشند.

قال الرضا علیه السلام : الحسنات فی شهر رمضان مقبوله و السیئات فیه مغفوره من قرأ فی شهر رمضان آیه من کتاب اللّه عزوجل کان کمن ختم القرآن فی غیره من الشهور و من ضحک فیه فی وجه اخیه المؤمن لم یلقه یوم القیامه الا ضحک فی وجهه و بشره بالجنه و من اعان فیه مؤمنا اعانه اللّه تعالی علی الجوار علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و من کف فیه غضبه کف اللّه عنه غضبه یوم القیامه و من اغاث فیه ملهوفا آمنه اللّه من الفزع الاکبر یوم القیامه و من نصر فیه مظلوما نصره اللّه علی کل من عاداه فی الدنیا و نصره یوم القیامه غیر الحساب و المیزان، شهر رمضان شهر البرکه و شهر الرحمه و شهر المغفره و شهر التوبه و شهر الانابه و من لم یغفر له فی شهر رمضان، فی ای شهر یغفر له فاسئلوا اللّه ان یتقبل منکم فیه الصیام و لایجعله آخر العهد منکم و ان یوفقکم فیه لطاعه و یعصمکم من معصیته انه خیر مسؤول(۱)؛ کارهای نیک در ماه رمضان مقبول و گناهان آمرزیده است، کسی که در ماه رمضان یک آیه از قرآن را بخواند مثل این است که در غیر رمضان یک ختم قرآن کرده است و کسی که در این ماه روی خوش به برادر ایمانی اش نشان دهد و با خنده دلش را شاد کند، روز قیامت او را ملاقات نمی کند مگر اینکه می خندد و خوشحال می کند او را و بهشت را به او بشارت می دهد و کسی که در این ماه اعانت کند، خدمتی به برادر ایمانی اش بنماید، خداوند او را در عبور از پل صراط کمک می کند آن روز که تمام پاها می لغزند و کسی که خشم و غضبش را نگهدارد روز قیامت خداوند خشم و غضبش را از او نگه می دارد و اگر کسی بیچاره ای را دریابد خداوند در روز قیامت از فزع اکبر امانش می دهد و اگر کسی در این ماه به ستمدیده ای یاری کند، خداوند در

۱- وقایع الایام/۱۲۹.

دنیا از کل دشمنانش و در روز قیامت هنگام حساب و میزان، یاریش می فرماید.

آری مـاه رمضان ماه برکت و رحمت است، ماه آمرزش، رحمت و پـذیرش توبه است. ماه بازگشت از معاصـی است. هر کس در ماه رمضان آمرزیـده نشـد و از غفران بی پایان الهی بهره ای نگرفت، پس در چه ماهی آمرزیـده می شود؟! پس بخواهید و سؤال کنید از خداوند تا روزه شما را در این ماه قبول فرماید و این ماه را آخرین رمضان شما قرار ندهد و شما را در این ماه به طاعت خویش موفق بدارد و از معاصی خویش حفظتان کند، که به راستی او بهترین مسئول است.

۱. روزه داری

اشاره

۱. روزه داری

اللهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین، و قیامی فیه قیام القائمین و نبهنی فیه عن نومه الغافلین و هب لی جرمی فیه یا اله العالمین و اعف عنّی یا عافیا عن المجرمین

خدایا در این روز روزه ام را روزه روزه داران و شب زنده داریم را شب زنده داری شب زنده داران قرار ده و در آن از خواب بی خبران آگاهم کن و گناهم را ببخشا و در گذر از من ای بخشاینده گناهکاران.

)

یکی از برنـامه هـای ترقی دهنـده و تکامـل دهنـده انسـان در مسـیر رسـیدن به رضوان الهی که ضامن سـعادت دنیا و آخرت و سلامـت جسم و روح آدمی است، «روزه» می باشـد و بایـد آن را یک موهبت الهی دانست که اثر آن در اصـلاح روح و جان انسان وصف ناشدنی است. با دقیق شدن در سیره ائمه

معصومین علیهم السلام و اولیای الهی و همچنین ارزیابی حیات پر فروغ عرفا و عابدان حقیقی درگاه حق، به جایگاه والا و شایسته روزه و روزه داری پی برده می شود. به همین خاطر، پا در بوستان همیشه باطراوت هادیان بشریت زده و گفتار را با چند شاخه از این گلستان مزین می کنیم تا سرلوحه روزه داری و تهجد همگی ما در میهمانی خدا بشود.

آیات

آیات

«یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون»(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید روزه برای شما واجب شد همان طوری که بر امتهای قبل شما واجب گردید تا شاید پرهیزگار شوید.

«ولتکملوا العده و لتکبروا اللّه علی ما هداکم و لعلکم تشکرون»(۲)

از برای آن که آن مدت را تمام کنید و خدا را به بزرگی یاد نمائید (به خاطر هدایت شما) باشد که شکرگزار او باشید.

روایات

اشاره

روایات

عن ابی امامه قال قلت یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله مرنی بعمل قال: علیك بالصوم فانه لا عدل له و لا وزن لثوابه قلت یا رسول اللّه مرنی بعمل قال علیك بالصوم فانه لا عدل له قلت یا رسول اللّه مرنی بعمل قال علیك بالصوم فانه لا مثل له؛ ابی امامه (از صحابه پیغمبر) گفت: خدمت رسول خدا سؤال کردم: ای رسول خدا مرا به عملی شایسته راهنمائی کن. گفت: بر تو باد روزه! زیرا که روزه جایگزینی ندارد و ثوابش هم از اندازه گیری و وزن خارج است. عرض کردم: یا رسول اللّه! مرا به عملی شایسته رهنمون شوید! فرمود: بر تو باد روزه! زیرا روزه گرفتن از نظر ثواب و فضیلت مشابهی ندارد. برای بار سوم عرض کردم: ای رسول خدا! مرا به عملی

۱- بقره/۱۸۳.

۲- بقره/۱۸۵.

نیکو راهنمایی کنید و فرمود: بر تو باد روزه! زیرا روزه هیچ مثل و مانندی ندارد(۱).

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : من صام شهر رمضان و حفظ فرجه و لسانه و کف اذاه عن الناس غفر اللّه له ذنوبه ما تقدم منها و ما تأخر منها واعتقه من النهار واحلله دار القرار و قبل شفاعته بعدد رمل عالج من مذنبها اهل التوحید؛ کسی که در ماه رمضان روزه بگیرد و تمایلات شهوی و جنسی و همچنین زبانش را از گناه حفظ نماید و مردم از شر او در امان باشند، خداوند گناهان و معاصی گذشته و آینده اش را آمرزیده و او را از آتش جهنم مصون می دارد و بهشت را جایگاه او قرار داده و نیز شفاعت او را نیز در مورد گناهکاران از اهل توحید، می پذیرد حتی اگر به تعداد ریگ های بیابان باشد(۲).

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : ان شهرکم هذا لیس کالشهور انه اذا اقبل الیکم اقبل بالبرکه و الرحمه و اذا ادبر عنکم ادبر بغفران الذنوب هذا شهر الحسنات فیه مضاعفه و اعمال الخیر فیه مقبوله. من صلی منکم فی هذا الشهر للّه عزوجل رکعتین یتطوع بهما غفراللّه له ثم قال صلی الله علیه و آله ان الشقی حق الشقی من حرج منه هذا الشهر و لم یغفر ذنوبه فحینئذ عنیر حین یفوز المحسنون بجوائز الرب الکریم؛ به راستی این ماه مانند ماههای دیگر نیست. چون به شما رو کند با رحمت و برکت آید و چون از شما دور شود با آمرزش گناهان برود. این ماهی است که حسنات در آن دو چندان است و اعمال خیر در آن مقبول است. هر که در این ماه برای خدا دو رکعت نماز نافله بخواند خدا او را بیامرزد. سپس فرمود: بدبخت و به حق بدبخت کسی است که این ماه را طی کند و گناهانش آمرزیده نشود. این جاست که زیانکار بوده در حالی که خوش کرداران به جوایز پروردگار کریم کامیاب گردند(۳).

قال الصادق علیه السلام : فالصوم یمیت هوی النفس و شهوه و فیه حیوه القلب و طهاره الجوارح و عماره الظاهر و الباطن و الشکر عن النعم و الاحسان الی الفقراء زیاده التضرع و

۱- ارکان الاسلام/۱۶.

۲- وسائل الشیعه/۴/۱۷۴.

۳- امالی صدوق/۵۵.

الخشوع و البکـاء و حبل الالتجاء الی اللّه و سـبب انکسار الشـهوه و تخفیف الحساب و تضـعیف الحسـنات و فیه من فوایـد ما لا یحصـی و کفی مـا ذکرنـا منه لمن عقـل و وفق لاسـتعماله؛ روزه خواهش های نفسانی را می میرانـد (چرا که منبع همه فتنه هاو شرور، شـکم اسـت) و روزه موجبـات حیـات دل و پـاکی اعضـاء و جـوارح اسـت. (فایـده دیگر) تعمیر ظـاهر و بـاطن اسـت و شکرگزاری بر نعمت هـای الهی است. احسـان نمـودن به فقراء، تضـرع زیـاد، خشـوع و گریه و بـاعث فزونی التجـاء به درگـاه خـداست که سبب شکسـتن شـهوات و سـبکی حساب و دو چندان شدن حسـنات می شود و در روزه آن قدر فواید هست که قابل شمارش نیست و آن چه که بیان شد برای کسی است که صاحب عقل و درایت و توفیق عمل است کفایت می کند(۱).

قال الباقر علیه السـلام : یا جابر! من دخل علیه شـهر رمضان فصام نهاره و قام ورداً من لیله و حفظ فرجه و لسانه و غض بصـره و کف اذاه خرج من الذنوب کیوم ولدته امه؛ ای جابر! کسـی که در ماه رمضان داخل شود و روزهایش را روزه و شبهایش را به دعا و نیایش سپری نماید و نفس سـرکش را از شـهوات و زبانش را از محارم حفظ نماید و چشمش را از حرام ببندد و اذیتش را از مردم باز دارد از گناهان و معاصـی خویش خارج می شود مثل روزی که از مادر متولـد شـده و هیـچ گناهی نـدارد. جابر گفت: فدایت شوم،ما احسن هذا الحدیث؟! چه حدیث زیبایی فرمودید. حضـرت فرمود: ما اشد هذا من الشـرط؟! و چه شرایط سخت و دشواری دارد(۲).

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : رب قائم حظه من قیامه الشهر و رب صائم حظه من صیامه العطش؛ چه بسا شب زنده داری کـه بهره اش از نمـاز شب فقـط ایسـتادن و شب بیـداری است و چه بسـا روزه داری که بهره اش از روزه داری، فقـط عطش و تشنگی است(۳).

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : من صام شهر رمضان فاجتنب فیه الحرام و البهتان رضی

۱- مصباح الشریعه/۱۳۷.

۲- امالی طوسی/۲/۱۳۶.

۳- مستدرک/۷/۳۶۸.

اللّه عنه و اوجب له الجنـان؛ هر کس رمضان را روزه بگیرد و در آن از حرام و بهتان دوری کنـد خـدا از او خشـنود می شود و بهشت را بر او واجب می گرداند(۱).

قال جعفر بن محمـد علیهماالسـلام : اذا صـمت فلیصم سـمعک و بصـرک و شـعرک و عدد اشـیاء غیر هذا و قال لا یکونن یوم صومک لیوم فطرک؛ هر گاه روزه گرفتی پس بایـد گوش و چشم و موی تو روزه باشـد. امام چیزهای دیگر نیز غیر از اینها بر شمرد و فرمود: نباید روزی که روزه هستی با روز افطارت یکی باشد(۲).

گوش تواند که همه عمر وی

نشنود آواز دف و چنگ و نی

دیده شکیبد ز تماشای باغ

بی گل و نسرین به سر آرد دماغ

گر نبود بالش آکنده پَر

خواب توان کرد حجر زیر سر

این شکم خیره سر پیچ پیچ

صبر ندارد که بسازد به هیچ

از آنجایی که روزه، دانشـگاه انسان سازی است لذا دانشـجوی این دانشگاه هم باید از تعالیم و آداب واجد آن برخوردار بوده و بر اعضا و جوارح خود تسـلط داشته باشد نه اینکه فقط معده اش روزه دار بوده و بقیه اعضا و جوارحش مشغول پرده دری و گناه باشد.

درجات روزه

درجات روزه

روزه داران به سـبب درجـاتی که روزه آنهـا از نظر تعالی دارد، به سه دسـته تقسـیم می شونـد: روزه عوام، روزه خواص، روزه خواص الخواص.

«روزه عوام»، روزه ای است که فقط معده و فرج شخص در آن روزه بوده و فقط در سدد نخوردن و نیاشامیدن است.

۱- بحار/۹۳/۳۴۶.

۲- وافی/۷/۳۳.

«روزه خواص»، روزه ای است که روزه دار تمام اعضای خود را از حرام و گناه باز می دارد و مصداق حدیث امام باقر علیه السلام قرار می گیرد و به اجر روزه دار واقعی نائل می شود.

«روزه خواص الخواص»، روزه ای است که علاوه بر امساک همه جوارح بدن، شخص روزه دار از دل خویش هم در اشتغال به مسائل مادی و اخلاق رذیله و حتی فکر گناه محافظت می کند که افطار این روزه غفلت از یاد خدا است. در واقع همیشه مشغول ذکر خدا هستند و به مضمون آیه شریفه «قل اللّه ثم ذرهم»(۱)نائل می گردند.

افطار روزه عوام هنگام اذان مغرب، افطار روزه خواص هنگام مرگ و افطار روزه خواص الخواص هنگام جای گرفتن در رضوان و قرب خداست.

مثال

مثال

«ماه رمضان» ماه زمام داری انسان بر نفس است. مثال آن مانند اسب و سوارش می باشد. اگر افسار اسب را محکم نگه داریم ما را به هر جا که بخواهیم می برد و از ما اطاعت می نماید اما اگر افسار آن را رها کنیم ما را بر زمین خواهد زد. باید افسار آن را محکم در دست گرفت و نگذاشت که هر جا می خواهد برود. اگر چشمش به آب و غذا افتاد، به طرف آن نرود و آن کاری را که ما می خواهیم اطاعت کند. مثال دیگر اینکه اگر کسی بخواهد به آب زلال دستیابی پیدا کند باید یک چاه عمیق بکند، اما اگر یک چاه کم عمق و سطحی حفر کند، یا به آب نمی رسد و یا به آب کثیف و غیر زلال دست پیدا می کند.

۱- انعام/۹۱.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

میدان مسابقه

افطار در مسجد

میدان مسابقه

میدان مسابقه

امام حسن مجتبی علیه السلام در روز عید فطری از کنار جماعتی گذشت که مشغول شوخی و خنده بودند.(۱) حضرت ناراحت شد و به آنها فرمود: «خدا ماه رمضان را میدان مسابقه بندگان خود قرار داده است. تعدادی گوی سبقت را می ربایند و پیروز می شوند و تعدادی از قافله عقب می مانند و روسیاه می گردند. عجب است در روزی که پیشی گیرندگان، پیروز شده اند و عقب ماندگان زیانکار گردیده اند، جمعی به شوخی و خنده مشغولند. به خدا قسم اگر پرده در افتد، امروز نیکوکار مشغول قسمت خود و عقب افتاده گرفتار بدیهای خود است و احدی فرصت شوخی و لهو و لعب را ندارد»(۲).

افطار در مسجد

افطار در مسجد

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام زمامدار مسلمین بود، بیت المال فراوانی در نزد حضرت وجود داشت. ایشان در مسجد کوفه مشغول به روزه و اعتکاف بودند. روزی مردی بیابان نشین وارد مسجد کوفه شد. نزدیك افطار بود و مرد اعرابی گرسنه اش بود. دید در گوشه ای از مسجد پیرمردی مشغول افطار است. آمد تا با او هم سفره شود. دید در سفره اش فقط شیشه ای قاووت (آرد جو)

۱- ظاهرا از پایان ماه رمضان اظهار شادمانی می کردند.

۲- من لا یحضره الفقیه/۲/۱۷۴.

وجود دارد. پیرمرد به او تعارف کرد اما مرد اعرابی هر چه کرد نتوانست از آن بخورد. بلند شد و از مسجد بیرون آمد.

در کوچه هـا می گشت و منتظر بود تـا دری بـاز شود و او را بر سـر سـفره ای بخواننـد تـا اینکه به در خـانه حضـرت علی علیه السلام رسید. از آنها غذایی در خواست کرد. حسنین علیهماالسلام هم او را داخل برده و غذای خوبی به او دادند وقتی که مرد سیر شد یاد پیرمرد داخل مسـجد افتاد و آنچه بر سـر سـفره او دیده بود برای آنها باز گفت و عرضه داشت که اگر ممکن است مقداری از این غذا را برای آن پیر مرد ببرد. در این حال حسنین علیهماالسلام به گریه افتادند که؛ «آن پیرمرد که تو دیدی پدر ما علی است»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

امام خمینی قدس سره

علامه طباطبائی رحمه الله

میرزا محمد جعفر انصاری رحمه الله

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

یکی از همراهان امام در نجف اشرف اظهار داشت که؛

«ایشـان هر روز ده جزء از قرآن را در مـاه رمضـان می خواندنـد، یعنی هر سه روز یـک دوره قرآن می خواندنـد. برادران خوشـحال بودنـد که دو دوره قرآن را خوانده اند ولی بعد می فهمیدند که امام ده یا یازده دوره قرآن را خوانده اند و فکر می کنم که حالا هم ایشان این برنامه را داشـته باشـند. فرزنـد امام می گفت: شبی در ماه رمضان من پشت بام خوابیـده بودم. خانه ایشان یک خانه کوچک ۴۵ متری بود. بلند شدم دیدم که صدا می آید و متوجه شدم که آقاست که در تاریکی در حال نماز خواندن است و دسـتهایش را به طرف آسمان دراز کرده و گریه می کند. برنامه عبادی ایشان این بود که در ماه رمضان، شب تا صبح

۱- ينابيع الموده/۱۷۴.

نماز و دعا می خواندند و بعد از نماز صبح و مقداری استراحت، صبح زود برای کارهایشان آماده بودند»(۱).

علامه طباطبائی رحمه الله

علامه طباطبائی رحمه الله

«علامه در مراتب عرفان و سیر و سلوک معنوی مراحلی را پیموده بود. اهل ذکر و دعا و مناجات بود... شبهای ماه رمضان تا صبح بیدار بود، مقداری مطالعه می کرد و بقیه را به دعا و قرائت قرآن و نماز و اذکار مشغول بود»(۲).

میرزا محمد جعفر انصاری رحمه الله

میرزا محمد جعفر انصاری رحمه الله

این عالم جلیل القدر از بستگان مرحوم «شیخ انصاری» از مراجع نامدار خوزستان و حافظ قرآن مجید بوده است درباره وی نوشته اند: «او با آن همه مشاغل درسی، عبادات موظفه خود را که از سن بلوغ مشغول بود ترک ننمود. او گذشته از نوافل شبانه روزی و قرائت یک جزء کلام اللّه و نماز حضرت جعفر طیار، هر روز زیارت جامعه و عاشورا را در یک جلسه، ایستاده به جا می آورد و هنگام عبادت توجه خاصی داشت. حافظه اش بسیار عجیب بود، قرآن مجید و تعقیبات و نمازها و دعاهای هر ماه، هر روز و هر شب ماه مبارک رمضان و... را از حفظ داشت»(۳).

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

طلب مغفرت

طلب مغفرت

طلب مغفرت

در روایت امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت سجاد علیه السلام اشتباهات غلامان خود را در طول ماه رمضان با ذکر تاریخ و مورد آن یادداشت می کردند سپس

۱- فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفان امام خمینی/۱۹.

۲- یاد نامه علامه طباطبائی/ ۱۳۱.

۳- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری/۳۸۲.

آخر مـاه رمضان، آنها را جمع کرده و از آنها اقرار می گرفتنـد که چنین اشـتباهی از آنان سـر زده است. سـپس وسط آنها می ایسـتادند و می فرمودند که آنچه را من می گویم تکرار کنید؛ «ای علی بن حسـین! همان طوری که ما غلام و بنده تو هستیم و تو اشـتباهات مـا را ثبت کرده ای، خـدا هم کارهـای تو را ثبت کرده است. اینک ما را عفو کن و ببخش چنانچه تو امیـدواری خـدا از گناهان تو بگـذرد. بیاد آر آن روزی که با خفت و خواری در پیشـگاه عـدل الهی می ایستی، آن خـدائی که به اندازه خردلی سـتم روا نمی دارد، همان مقـدار کم را هم در قیامت به حساب می آورد، از ما در گذر که خدا از تو در گذرد که در قرآن آمده:

«و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر اللّه لکم»(۱)

پس عفو کنید و چشم پوشی کنید آیا نمی خواهید خدا شما را ببخشد».

حضـرت سـخنان خـود را به غلامـان خود تلقین می کرد و آنـان تکرار می کردنـد و بـا نوای جـانسوز اشـک می ریخت و می گفت: «پروردگارا! تو دسـتور گذشت به ما داده ای از ما نیز در گذر! خدایا! تو به عفو و گذشت از ما شایسته تری! به ما گفته ای که سائل را از در خانه خود محروم و ناامیـد بر مگردانیـد. اینک به امیـد بخشایش، در خانه ات آمده ایم. از تو می خواهیم بر ما کرم فرمایی. پروردگارا! بر بنده خود منت گذار و ناامیدم مکن و مرا جزو کسانی قرار ده که از عطایای تو بهره مند گشته اند». آن گاه به غلامان خود رو کرده و می فرمودند: «من از شـما گذشتم آیا شما هم مرا بخشیدید و از کوتاهی و قصوری که نسبت به شما کرده ام گذشتید؟ اگر من مالك ستمگر شما

۱- نور/۲۲.

بوده ام، خود هم تحت قدرت مالکی دادگر هستم». غلامان عرض می کردند: «آقا! با اینکه هرگز به ما بدی نکرده اید شما را بخشیدیم». سپس حضرت می فرمود:

«بگویید اللهم عف عن علی بن الحسین کما عفی عنا فاعتقه من النار کما اعتق رقابنا من الرق؛ بار خدایا! از علی بن الحسین بگذر، چنانچه او از ما گذشت و او را از آتش جهنم آزاد کن همان طوری که ما را از بندگی خود آزاد کرد». سپس حضرت، خود می گریست و در آخر گفتار آنها آمین می گفت و می فرمود: «شما را آزاد کردم به امید اینکه خداوند هم مرا ببخشد» و آنها را آزاد می ساخت و هر ساله حدود بیست نفر از آنان را در عید فطر آزاد می فرمودند(۱).

توسل

توسل

این قدر حضرت کریم بودند و بخشش داشتند. اما یک روزی آمد که راوی می گوید: «دیدم حضرت را سوار بر شتر برهنه کرده اند و پاهای حضرت را با زنجیر از زیر شکم شتر به هم بسته اند و دست و پای حضرت در غل جامعه است. جلوتر رفتم، دیدم که تعدادی سر را بالای نیزه ها کرده اند. گفتم: «این سرها که بالای نیزه هاست سر کی هست؟» گفتند: «اینها سر یک تعداد خارجی است!» گفتم: «رهبر این خارجی ها که بوده؟» جواب دادند: «حسین بن علی پسر رسول خدا». تا این حرف را شنیدم شروع کردم به گریه کردن.

امام سجاد علیه السلام مرا دید و فرمود: «تو کی هستی که گریه می کنی در حالی که همه مردم شادند؟»

۱- مناقب/۴/۱۵۸.

عرضه داشتم: «آقاجان! من شما را می شناسم کاش به این شهر نیامده بودم و این منظره را نمی دیدم». آقا فرمودند: «حالا که آشنا هستی به این نیزه دارها بگو تا این سرها را جلوتر ببرند که مردم به بهانه دیدن سرها چشمشان به زنان حرم نیفتد»(۱). (ای حسین!...)

ای سرت چون ماه سر گردان به روی نیزه ها

از غمت خون عقده بسته بر گلوی نیزه ها

خاطرات کربلا از پیش چشمانم گذشت...

یادمان نمی رود آن لحظه ای را که اسب بی صاحبت به خیمه ها برگشت. اهل حرم بیرون دویدند یکی گفت: «ذوالجناح بابایم کجاست؟» یکی گفت: «ذوالجناح چرا بابایم را نیاوردی؟» یکی دیگر گفت: « ذوالجناح وقتی بابایم به میدان می رفت تشنه بود بگو بدانم آیا پدرم را آب دادند و یا لب تشنه کشتند؟»(۲).

خاطرات کربلا از پیش چشمانم گذشت

تا بر آمد صوت قرآنت ز روی نیزه ها

آمدی با سر به دیدارم که برگردد حسین

دیده مردم ز محمل ها به سوی نیزه ها

من فدای حنجر خشکت که نوشیده ست آب

گه ز جام تیغها یا از سبوی نیزه ها

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱- معالی السبطین/۲/۱۲۸.

۲- مصائب المعصومین/۳/۲۳۷.

۲. مکافات عمل

اشاره

۲. مکافات عمل

اللهم قربنی فیه الی مرضاتک و جنّبنی فیه من سخطک و نقمائک و وفقنی فیه لقرآئه آیاتک برحمتک یا ارحم الراحمین

بار خدایا در این روز مرا به خشنودی هایت نزدیک گردان و از خشم و انتقامت دور کن و بر خواندن آیاتت موفق گردان، به مهربانیت ای دلسوزترین مهربانان.

این نظام، نظام علت و معلولی است و هر حرکتی در آن پاسخ گفته شده و با هر عملی، عکس العملی در آن تعبیه گردیده است. «مکانات عمل» یعنی عکس العملی که خداوند از عمل شخص به وجود آورده و آن را بازتاب می دهد. حال ممکن است این بازتاب در همین دنیا به وقوع پیوندد و یا در آن دنیا، در محضر عدل الهی. چنانچه بزرگان نیز گفته اند:

از مکافات عمل غافل مشو

گندم از گندم بروید جو ز جو

چه بسیار افراد بوده اند که با بینش ضعیف و یا غلط خود به واسطه همین پدیده مشمول عذاب در دنیا و آخرت شده اند. خداوند چرخ نظام هستی را طوری آفریده که یا کیفر آنها در همین دنیا داده شود و یا به سنت امهال و استدراج الهی گرفتار گردیده و در آخرت به جزای خود برسند.

سختی کشی ز دهر چو سختی دهی به خلق

در کیفر فلک غلط و اشتباه نیست

آیات

آیات

«ان تکُ مثقال حبهٍ من خردل فی صخره او فی السموات او فی الارض یأت بها اللّه»(۱)

اگر عمل تو هم وزن دانه خردلی و در تخته سنگی و یا در آسمانها یا در زمین باشد خدا آن را می آورد.

«ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون»(۲)

سرانجام و بازگشت شما به سوی من است و از حقیقت آنچه انجام می داده اید شما را با خبر خواهم ساخت.

«فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره»(۳)

پس هر کس به اندازه ذره ای نیکی کند نتیجه آن را خواهد دید و هر کس هم وزن ذره ای بدی کند نتیجه آن را خواهد دید.

«و لا تحسبن اللّه غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار مهطعین مقفعی رؤوسهم لایرتد الیهم طرفُهُم و افئدتهم هواء»(۴)

و خداوند را غافل از آنچه ستمکاران می کنند مپندار جز این نیست که کیفر آنان را برای روزی به تأخیر می اندازد که چشمها در آن خیره می شود شتابان سر برداشته و چشم بر هم نمی زنند و از وحشت دلهای شان تهی است.

«و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون»(۵)

و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه بر خواهند گشت.

۱- لقمان/۱۶.

۲- لقمان/۱۵.

۳- زلزله/۷و۸.

۴- ابراهیم/۴۳و۴۲.

۵- شعرا/۲۲۷.

روایات

روایات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که از انتقام و مکافات عمل بترسد، حتماً از ظلم کردن باز می ایستد»(۱) چرا که منتقم حقیقی داد مظلوم را باز ستانده و ظالم را عقاب می نماید.

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

امام سجاد علیه السلام در هنگام شهادت به امام باقر علیه السلام فرمودند: «زنهار ای فرزند! که ظلم نکنی بر کسی که دادرس به غیر از خدا نداشته باشد»(۲).

امام باقر علیه السلام فرمودند: «هیچ کس نیست که به دیگری ظلم کند مگر اینکه خدا به آن ظلم او را می گیرد، در جان یا مال او»(۳).

مردی مدتی والی شهری بود. خدمت امام باقر علیه السلام رسید و پرسید: «آیا توبه ای برای من هست؟» حضرت فرمود: «خیر تا هر که بر ذمه تو حقی دارد به وی برسانی»(۴).

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «ان ربک لبالمرصاد» فرموده اند: «پلی بر صراط هست که از آن نمی گذرد بنده ای که مظلمه ای بر گردن او باشد»(۵).

و نیز در جائی دیگر فرمودند: « هر که ستم کند خداوند کسی را که به او ظلم شده بر ظالم مسلط می سازد. یا بر خود او، یا اولاد او و یا اولاد اولاد او» راوی از حضرت سؤال می کند: «آیا شخص ظلم می کند و خدا بر اولاد یا اولاد اولاد او ظلم را باز

۱- کافی/۲/۳۳۱.

۲- بحار/۷۵/۳۰۸.

۳- بحار/۷۵/۳۱۳.

۴- بحار/۷۵/۳۲۹.

۵- بحار/۷۵/۳۱۲.

می گردانـد؟» امام صادق علیه السـلام پاسـخ دادنـد: «بلی خـدای تعالی می فرمایـد: «و لیخش الـذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم فلتیقوا اللّه و لیقولوا قولا سدیـدا» و آنان که اگر فرزنـد ناتوانی از خود بر جای گذارند بر آینده آن بیمناک اند باید از ستم بر یتیمان مردم نیز بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی بجا و درست گویند»(۱).

و به قول «ملا احمـد نراقی» از پـدرشان: «ظاهر آن است که مؤاخذه اولاد به سـبب ظلم پدرشان، مخصوص اولادی است که به ظلم پـدران خود راضـی بوده انـد یـا اولادی که از ظلم پـدر به ایشـان اثری رسـیده باشـد، چون مالی که به ایشان منتقل شـده باشد»(۲).

حضـرت صادق علیه السـلام فرمودند: «بترسـید از ظلم کردن، به درستی که دعای مظلوم به آسمان بالا می رود و به اجابت می رسد»(۳). پس باید از آه مظلوم ترسید و باید دانست که روزی گریبان گیر انسان می شود.

نخفته است مظلوم از آهش ترس

ز دود دل صبحگاهش بترس

نترسی که پاک اندرونی شبی

بر آرد ز سوز جگر یا ربی

چراغی که بیوه زنی بر فروخت

بسی دیده باشی که شهری بسوخت

مثال

مثال

«مکافـات عمـل» ماننـد عکس العمـل بـازگشت توپی است که به دیوار خورده است و به طرف شـخص پرتـاب کننـده بـاز می گردد. حال هر چه این توپ با نیروی بیشتری به دیوار کوبیـده شود، با نیروی بیشتری نیز به طرف شـخص برمی گردد و یا مثلاً اگر کسی سنگی به طرف بالا پرتاب کند، سنگ به سر

۱- نساء/۹.

۲- جامع السعادات/۲/۲۲۱.

۳- کنزالعمال/۳/۵۰۰.

خود او برخورد خواهد کرد و بسته به نیروئی که به طرف بالا ـ به آن وارد می شود موقع بر خورد با شخص، محکم تر به او اصابت می کند. اعمال انسان نیز بازتابی دارد که بالاخره او را فرا خواهد گرفت و او را گرفتار خواهدکرد.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

حق مظلوم

دو کبک

عاقبت ظالم

چاه بهر دیگران

سرنوشت قاتلان موسی بن جعفر علیه السلام

داستانی دیگر از حجاج

حق مظلوم

حق مظلوم

آورده اند که سلطانی عزم خانه خدا کرد و خواست که به مکه مشرف بشود. وزیر و مشاوران را بااطلاع نمود. بعد از ساعتی مشورت به او گفتند که اگر بخواهد با خدم و حشم برود تهیه آذوقه برای آنها مشکل است و اگر بخواهد بدون آن برود برای سلطان خطرناك می باشد و در ثانی در غیاب او اوضاع مملکت نیز به هم می ریزد. سلطان پرسید: «پس چه کنیم؟». گفتند: «بسیار ساده است. در اطراف بیت اللّه روستاها و شهرهای زیادی هست. شما می توانید ثواب حجی را از آنها بخرید» سلطان برای خرید حج به یکی از آن شهرها می رود و سراغ عالمی را می گیرد. پس از یافتن عالم، از او می خواهد که حج هایی را که به جا آورده به سلطان بفروشد. عالم هم فی الفور قبول می کند. سپس می پرسد: «هر حجی را چند می فروشی؟» عالم می گوید: «هر قدم از آن را به تمام دنیا!» سلطان تعجب می کند و می گوید: «مگر من چقدر در خزانه ام ثروت هست که بخواهم به ازای هر قدمی دنیا را به تو بدهم؟» عالم جواب داد: «آسان است. ثواب یک ساعت دادرسی و گرفتن حق مظلوم و اعاده آن را با تمام حج هائی که شمار آن از شصت فزون است معاوضه می کنم و در این معامله هنوز هم صرفه من بیشتر از

توست»(۱).

۱- معراج السعاده/۴۴۵.

دو کبک

دو کبک

در آمـده است که روزی پادشاهی یکی از امیران خود را برای نهار دعوت می کند. غذا مهیا می شود و سـفره را می اندازند و دو کبک را که کباب کرده بودنـد بر سـر سـفره می گذارنـد. امیر با دیـدن آن دو کبک خنـده اش می گیرد و قهقهه سـر می دهـد. پادشاه علت خنـده امیر را سؤال می کنـد. امیر در پاسخ می گوید: «در ایام جوانی راهزن بودم و جلوی کاروان ها را می گرفتم روزی تاجری بی رفیق و تنها را در بیابان یافتم که داشت مال التجاره خود را به شـهر می برد. سر راه او را گرفتم و تمام دارائی اش را از او سـتاندم و شمشیرم را روی سرش گذاشتم. تاجر به التماس افتاد و با زاری از من خواست که از او در گذرم امـا هر چه اصـرار کرد مؤثر واقع نشـد. وقتی که مرگ را جلوی چشم خود دیـد و دست خود را از همه جـا کوتاه یافت، ناگاه چشـمش به دو کبک افتاد که در گوشه ای نشسـته بودند. از روی ناچاری صدا زد: ای کبکها! شما شاهد باشید که می خواهد مرا بی گناه بکشد. سـپس من او را به قتل رساندم حالا این دو کبک را که در سـفره دیدم آن قضـیه به یادم آمد و حماقت آن تاجر در آن روز باعث خنده ام شد که چگونه ممکن است یک حیوان زبان بسته بتواند شهادت بدهد». پادشاه که فردی عادل و دادرس بود به امیر رو کرد و گفت: «بر حماقت خود بخند که آن دو کبک شـهادت خود را دادند اما با زبان خودت». سپس دستور داد تا او را به قتل برسانند(۱).

۱- ۱.حیوه الحیوان.

عاقبت ظالم

عاقبت ظالم

«مسعودی» در «مروج الذهب» می نویسد که یکی از دشـمنان سر سخت اولاد علی علیه السلام و شیعیان او، «حجاج بن ثقفی» بود که در زنـدان هـای او پنجاه هزار مرد و سـی هزار زن، زنـدانی بود که شانزده هزار تن از آنها بـدون لباس و عریان بودنـد. دست او به خـون یکصـد و بیست هزار نفر بی گنـاه آغشـته بود. او حرص و طمع عجیـبی نسبت به قتـل شـیعیان و به خصوص سادات داشت و همواره تأسف می خورد که چرا در کربلا حضور نداشته و در قتل سیدالشهدا علیه السلام سهیم نبوده است.

در «روضات» نقل شـده که این ملعون سه هزار قبر را در نجف نقش کرده تا قبر امیرالمؤمنین علیه السـلام را پیـدا کند اما موفق نشـد و در «المسـلوک» نیز آمده در سال هفتاد و چهار هجری قمری، خانه کعبه را خراب کرده و حجرالأسود را از آنجا خارج نمود اما حضرت حسین بن علی علیه السلام مجدداً آن را به کعبه باز گردانید و در محل خود نصب کرد.

نقل شده که روزی حجاج داخل خانه شد، دید که زنش «هند» مقابل آینه ایستاده و این اشعار را می خواند:

و ما هند الا قهره عربیه

سلیله افراس یحللها بغل

فان ولدت فحلا فللّه درّها

و ان ولدت بغلا فجاء بها بغل(۱)

حجاج بسـیار ناراحت شد و او را بالفور طلاق داد و بیرون کرد و چند هزار درهمی که مهریه اش بود را به غلامش داد تا به او بدهد.

۱- هنـد زن زیبـای عرب از نسـل مردان شـجاع است که او را قـاطری به خـود حلاـل کرده پس اگر پهلـوانی بزایـد جزای او با خداست و اگر جاهل و کودنی بزاید بخاطر پدر قاطرش بوده است.

غلام درهم ها را گرفته و سراغ زن حجاج رفت و خواست تا درهم ها را به او بدهد اما زن حجاج آنها را به غلام بخشید و گفت: «این مژدگانی برای تو باشد که خبر خلاصی مرا از دست این ظالم آوردی».

خبر به «عبدالملک مروان» خلیفه اموی رسید و از هند خواستگاری کرد. هند در جواب عبدالملک گفت: «من ظرفی هستم که سگ در آن ولوغ(۱) کرده».

عبدالملک در جواب هند نوشت: «تطهیر ظرفی که سگ در آن ولوغ کرده بسیار آسان است». هند پیشنهاد عبدالملک را قبول می کند اما شرط می گذارد که او دستور داد کجاوه ای از طلا تهیه سازند که هند در آن نشسته و افسار شتر هند را حجاج به دست بگیرد و پای برهنه از «معره» که محل سکونت هند بود تا شام بکشاند و بیاورد. عبدالملک قبول می کند و قاصدی نزد حجاج فرستاده و او را می آورد و به حجاج امر می کند که باید پای برهنه افسار ناقه هند را بگیرد و از معره تا شام بیاورد. روز انتقام فرا می رسد. هند در کجاوه ای از طلا می نشیند و حجاج زمام ناقه اش را به دست می گیرد و پای برهنه شروع به حرکت می کند.

در بین راه، هند سکه نقره روی زمین می انداخت و به حجاج می گفت: «سکه طلای مرا که افتاد بده». حجاج بر می داشت و می گفت که نقره است اما هند در جواب او می گفت: «نخیر طلا بود! نقره رفت طلا آمد».

۱- آب دهان.

دست مکافات ظالمی را که خون هزاران بی گناه را به زمین ریخته بود بوسیله ظالمی دیگر خوار و زبون ساخت و عاقبت هم به دست «جعل» به درک واصل گردید.

چاه بهر دیگران

چاه بهر دیگران

در تاریخ آمده که روزی شخصی خواست زن خود را بزند. عصا را برداشت و ضربه ای به سر زن زد اتفاقا زن در نتیجه آن ضربه از دنیا رفت. مرد هر چه او را صدا زد دید مرده و جواب نمی دهد. ترس او را برداشت و با خود گفت که حال جواب برادران و خانواده او را چه بدهد؟ با یکی از دوستانش مشورت کرد و به این نتیجه رسید که باید نقشه ای طرح کند و قتل او را طوری توجیه نماید. دوستش به او گفت: «گناه را به گردن جوانی خوش صورت بیانداز! به این ترتیب که به او تهمت زنا زده و بگو که او را در حال زنا با زن خود دیده ای و هر دوی آنها را به قتل رسانیده ای». مرد از نقشه دوستش خوشش می آید و قبول می کند.

فردای آن روز جوانی زیبا را در کوچه می بیند و او را با اصرار به نهار دعوت کرده و به داخل خانه می آورد. جوان بیچاره نیز قبول می کند و داخل خانه می آید. مرد سفر را انداخته و مشغول خوردن غذا می شوند. در بین غذا مرد از جایش برمی خیزد و جوان را سر سفره به قتل می رساند و سر او را بریده سپس بدنش را کنار بدن بی جان زن خود می خواباند. خانواده زن نیز با مشاهده این وضع، مرد را تحسین می کنند که؛ «خوب کاری کردی که لکه ننگ را از دامن خانواده ما زدودی».

از قضا دوست مرد نیز دنبال پسرش می گشت که آن روز به خانه باز نگشته بود. نزد مرد آمد و سراغ پسر خود را گرفت و همچنین از کیفیت اجرای نقشه ای که به او آموخته بود از او سؤال کرد. مرد با یک سخن، هر دو سؤال دوستش را پاسخ می گوید و سر بریده پسرش را نزد او می آورد و به او می گوید: «من حفر بئرا لاخیه اوقع فیه»(۱).

سرنوشت قاتلان موسی بن جعفر علیه السلام

سرنوشت قاتلان موسی بن جعفر علیه السلام

«جعفر برمکی» از وزرای هارون الرشید بود که در قتل موسی بن جعفر علیه السلام دست داشت. در «منتخب التواریخ» نقل شده که روزی ستاره شناسی یهودی نزد هارون الرشید رفته و زمان فوت هارون را به او گفت. هارون الرشید از شنیدن این مسأله ناراحت شد. جعفر برای اینکه خاطر خلیفه عباسی را خشنود کند از عالم یهودی زمان فوت خود را سؤال کرد و عالم هم زمان فوت خودش را زمان دوری ذکر کرد. جعفر دستور داد تا او را بکشند تا ادعایش کذب در آید. بعد از مدتی هارون فرمان قتل جعفر را داد و او را در سن ۳۷ سالگی به قتل رساند و خانه های اقوام آنها را هم خراب کرد و ظلم او به خودش بازگرداند. او دستور داد تا سر جعفر را کنار جسر(۲) بغداد آویزان کرده و بدنش را بعد از قطعه قطعه کردن و آویزان کردن به دروازه شهر، بسوزاندند.

۱- برگرفته از زهرالربیع.

۲- پل.

داستانی دیگر از حجاج

داستانی دیگر از حجاج

روزی در مجلس حجاج، صحبت از «سعید بن جبیر کوفی» که از اصحاب خاص حضرت سجاد علیه السلام بود به میان آمد. حجاج دستور داد تا او را بیابند. مأمورین دنبال او رفتند و او را مشغول مناجات و سجده یافتند. او را همراه خود بردند. در بین راه به صومعه ای برخوردند و چون هوا رو به تاریکی بود، تصمیم گرفتند که آن شب را در صومعه بمانند اما سعید گفت: «من به خانه مشرک پناهنده نمی شوم». راهبی که در صومعه بود گفت: «در اطراف این دیر، دو شیر نر و ماده وجود دارد که ممکن است به شما آسیب برسانند». اما سعید قبول نکرد و اصرار بر رفتن داشت. وقتی که مأمورین اطراف صومعه را جستجو کردند دو شیر گرسنه را یافتند و از ترس به صومعه برگشتند. آنها اظهار کردند: «حال که تو نمی خواهی داخل صومعه بیایی و ما نیز نمی توانیم بیرون آییم سوگند یاد کن که فرار نمی کنی». سعید هم قسم خورد که از آنجا حرکت نکند. آن دو سرباز از داخل صومعه بیرون را نگاه می کردند. دیدند که شیر ماده نزدیک سعید شد و خود را به بدن او مالید و کنار سعید خوابید. چند لحظه بعد، شیر نر هم سر رسید و همان کار را کرد.

صبح که شد مأمورین و راهب سراسیمه نزد سعید آمدند و جویای حال او شدند. راهب از سعید تقاضا کرد که دین اسلام را به او عرضه بدارد و در آن ساعت مسلمان شد. مأمورین که از مقام شامخ سعید مطلع شده بودند از او معذرت خواهی کرده و خاک زیر پای او را به عنوان تبرک برداشتند و سپس گفتند: «ما نزد حجاج سوگند خورده ایم که اگر شما را رها کنیم زنهای مان را

طلاق داده و غلامان مان را آزاد خواهد کرد ولی حالا آماده ایم که هر چه شما بفرمایی اطاعت کنیم».

سعیـد گفـت: «شـما بـه وظیفه خـود عمـل کنیـد و من هم خـدائی دارم که حکمش نقض شـدنی نیست». پس به راه افتادنـد به نزدیکی های شـهر که رسیدند سعید به آنها گفت: «مدت عمر من سپری شده و اجلم سر رسیده است از شما تقاضادارم امشب مرا به حال خود واگذارید، تا برای سـفر آخرت خود توشه ای بردارم». بین آن دو سرباز اختلاف افتاد که آیا او را رها کنند یا خیر؟ یکی گفت: «من ضـمانت او را می کنم. ان شـاءاللّه فردا صـبح بر می گردد». رفت و آن شب را تـا صـبح عبـادت کرد و صبح همگی به دربار حجاج رفتند. حجاج با دیدن سـعید که مدتی متواری بود، سـخت بر آشـفت و با اسـتهزاء پرسـید: «نامت چیست؟».

سعید پاسخ گفت: «نامم سعید بن جبیر است»(۱).

حجاج: « نه! تو شقی بن کسیر هستی»!

سعید: «مادرم بهتر می دانست که اسم مرا سعید گذاشت».

حجاج: «می خواهی تو را چگونه به قتل برسانم؟»

سعیـد: «ای بـدبخت! تو خودت باید طرز آن را انتخاب کنی چرا که هر گونه مرا بکشـی روز قیامت همان گونه عذاب خواهی شد»

حجاج جلاد را صدا زد و دستور داد تا او را گردن بزنند و سعید این آیه را تلاوت کرد:

۱- سعید متضاد شقی است و جبیر یعنی التیام یافته و متضاد کسیر یعنی شکسته.

«انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین»(۱) من روی خود را به سمت کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را آفرید من به او ایمان دارم و از مشرکین نیستم. حجاج فریاد زد: «روی او را از طرف قبله به طرف دیگری برگردانید» و سعید تلاوت کرد: «اینما تولوا فثم وجه اللّه»(۲) یعنی هر جا که روی بگردانید، باز به سوی خداست. حجاج باز فریاد کشید: «او را به رو بخوابانید»، سعید گفت: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری»(۳) یعنی شما را از خاک آفریدیم و به خاک باز می گردانیم و بار دیگر از خاک بیرون می آوریم. حجاج گفت: «معطل نشوید! زودتر او را بکشید». سعید که لحظه واپسین خود را حس کرد شهادتین را گفت و عرضه داشت: «خدایا به حجاج فرصت مده که بعد از من کس دیگری را بکشد». این را گفت و سر از بدنش جدا کردند اما وقتی که سر جدا شد، سر هنوز می گفت: «لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه». بعد از آن حجاج مبتلا به اختلال حواس شد و پانزده روز بعد به سختی جان داد و هلاک گردید. گاهی از هوش می رفت و گاهی به هوش می آمد و می گفت: «مرا با سعید بن جبیر چکار؟». آن قدر این جمله را گفت تا به درک واصل شد. لعنه اللّه علیه(۴).

توسل

توسل

خون مظلوم که بر زمین چکید، زمین و زمان در تلاطم می افتد تا انتقام او را بگیرد. اینجا یک جا بود که سر بریده ذکر خدا می گفت، یک جائی هم میان طشت طلا یک سر بریده ای شروع کرد به قرآن خواندن. اما وقتی سر سعید

۱- انعام/۷۹.

۲- بقره/۱۱۴.

۳- طه/۵۵.

۴- کامل/۴/۱۲۹.

ذکر خدا را می گفت کسی چوب خیزران به او نمی زد، دیگر شراب بر سر بریده او نریختند، دیگر اهل بیت او را در مجلس نامحرمان نبردند. اما بمیرم برای آن لحظه ای که تا سر شروع کرد به قرآن خواندن، نانجیب شروع کرد با چوب به لب و دندان آقا زدن...

چوبی به لبت نشسته دیدم

دندان تو را شکسته دیدم

چشمان تو را پر آب دیدم

چشمان تو را پر آب دیدم

(یا حسین) دور سر تو شراب دیدم

اما همه این مصیبت ها یک طرف این جمله یک طرف؛

چون مجلس کینه را بیاراست

خصم تو ز ما کنیز می خواست

داغی به درون سینه افتاد

لرزه به تن سکینه افتاد

خونین شدن سر تو دیدم

جان کندن دختر تو دیدم

عباس کجاست تا نشیند

رخسار کبود من ببیند

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۳. جهالت

اشاره

۳. جهالت

اللهم ارزقنی فیه الـذهن و التنبیه و باعـدنی فیه من السـفاهه و التمویه و اجعـل لی نصـیبا من کل خیر تنزل فیه، بجودک یا اجود الاجودین

بـار خـدایا در این روز بر من هوشـیاری روزی کن و از بی عقلی و دروغ آرائی دور نمـا و بر من بهره ای از هر خیری که نازل می کنی قرار ده، به بخشش تو ای بخشنده ترین بخشندگان.

(

یکی از نعمت های بزرگ الهی، قوه درک و فهم است که در بسیاری از لغزشگاهها به فریاد انسان می رسد و انسان را از نیستی و نابودی مصون می دارد و در واقع به عنوان «زنگ خطری» است که در انسان تعبیه شده تا درست را از نادرست تشخیص دهد و به «رسول باطنی» معروف است. نقطه مقابل آن «جهالت» و نادانی است که دامن گیر بسیاری از خلائق بوده و هست. بسیاری از انسانها به واسطه جهالت و عدم تشخیص صحیح به دره نابودی سقوط کرده و از درگاه الهی دور شده و یا بسیاری از خیر و برکات را از خود دور نموده اند.

آیات

آیات

«یرفع اللّه الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات و اللّه بما تعلمون خبیر»(۱)

خداوند مرتبه کسانی را از شما که به اسلام گرویده و کسانی را که دانشمنداند بلند گرداند و خدا به آنچه که می کنید آگاه است.

«هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»(۲)

آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابرند.

روایات

روایات

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: انما یدرک الخیر کلّه بالعقل و لا دین لمن لا عقل له؛ همه خوبیها تنها به وسیله عقل بدست می آید و آن کس که از عقل درست برخوردار نیست، دینی نخواهد داشت(۳).

عن الامام زین العابدین علیه السلام قال: العقل دلیل الخیر و الهوی مرکب المعاصی و الفقه

۱- مجادله/۱۱.

۲- زمر/۹.

۳- مستدرک/۲/۲۸۷.

وعاء العمل و الدنیا سوق الاخره؛ عقل و خردمندی راهنمایی به سوی نیکی و خواسته های نامشروع، به بار آورنده نافرمانی ها و دانستن احکام، در بر گیرنده عمل و دنیا بازار آخرت است(۱).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: العقل یهدی و ینجی و الجهل یغوی و یردی؛ خرد موجب هدایت و نجات، و نادانی باعث سرکشی و نابودی است(۲).

عن علی بن الحسین علیه السلام قال: عجبت لمن یتفکر فی مأکوله کیف لا ـ یتفکر فی معقوله فیجنب بطنه مایؤذیه و یودع صدره مایرید؛ در شگفتم از کسی که در آنچه می خورد می اندیشد اما در تصورات خود نمی اندیشد! شکمش را از غذای ناسالم دور می کند اما وجودش را از عقیده های باطل دور نمی کند(۳). عن جواد علیه السلام قال: لو سکت الجاهل ما اختلف الناس؛ اگر نادان ساکت بماند و سخنی نگوید هیچ گاه در بین مردم اختلاف نمی افتد(۴).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یاعلی! العقل ما اکتسب به الجنه و طُلب به رضا الرحمن؛ یا علی! خرد چیزی است که باعث بدست آوردن بهشت می گردد و خشنودی خدای متعال را به دنبال دارد(۵).

عن الصادق علیه السلام قال: اذا اراد اللّه ان یزیل من عبد نعمه کان اول ما یغیّر عنه عقله؛ هر گاه خدا بخواهد نعمتی را از بنده ای بگیرد نخستین چیزی که از او دگرگون می سازد خردش خواهد بود(۶).

عن الصادق علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : اذا علمتم من رجل حسن حال فانظروا فی حسن عقله فانما یجزی الرجل بعقله؛ هر گاه از نیک حالی مردی مطلع گردیدید

۱- مستدرک/۲/۲۵۹.

۲- غررالحکم/۱۰۲.

۳- سفینه البحار/۲/۸۴.

۴- کشف الغمه/۳/۱۳۹.

۵- مجموعه ورّام/۱/۱.

۶- مستدرک/۲/۲۸۷.

در نیکوئی خردش نظر کنید چه مرد به سبب خردش پاداش می گیرد(۱).

عن الصادق علیه السـلام انه قال: اذا اردت ان تختبر عقل الرجل فی المجلس واحـد فحـدثه فی خلال حـدیثک بما لا تکون فان انکره فهو عاقـل و ان صـدقه فهو احمق؛ هر گـاه بخواهی مردی را در خردمنـدی بیازمـایی، در بین حـدیث گفتن بـا او، از واقع شـدن چیزی که نباید بشود، خبر ده. آن گاه که آن را انکار کرد بدان که عاقل است و اگر آن را تصدیق نمود بدان که احمق است(۲).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: العاقل من وعظته التجارب العاقل من ملک عنان شهوه؛ خردمند کسی است که از پیش آمدها پند بیاموزد و همواره افسار نفس را در اختیار خود داشته باشد(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قـال: کن حسن المقـال حمیـد الافعـال فان مقال الرجل برهان فضـله و فعله و عنوان عقله؛ همیشـه خوش گفتار و سـتوده کردار باش. زیرا سـخن مرد دلیلی است روشن بر فضـیلت وی و کارش عنوانی است که از خردمندی او حکایت می کند(۴).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: مجالسه العقلا حیاه للعقول و شفاء؛ همنشینی با خردمندان باعث زنده شدن عقلها و شفا یافتن جانهاست(۵).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: استرشدوا العاقل ترشدوا و لا تعصوه فتندموا؛ از عاقل ارشاد بخواهید تا به کمال برسید و از نافرمانیش نکنید که پشیمان می شوید(۶).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: لا تصـحبوا مع الاحمق و لاتنقطعوا عن العاقل فلیس للمسـلم شـی ء خیر له من العقل؛ با احمق همنشین نشوید و مجالست با عاقل را هم ترک نکنید چرا که

۱- مستدرک/۲/۲۸۶.

۲- معانی الاخبار/۲۹۱.

۳- مجموعه ورام/۲/۶۳.

۴- مجموعه الاخبار/۲۶۱.

۵- الائمه/۱/۲.

۶- مجموعه ورام/۲/۳۲.

چیزی برای مسلم بهتر از عقل نیست(۱).

مثال

مثال

مثال انسان در دنیا مثال «کشتیبان» در دریاست که هم احتیاج به نقشه دارد و هم احتیاج به قطب نما. نقشه شرع اسلام است و قطب نما هم عقل آدمی. اگر کسی فقط نقشه را داشته باشد و بخواهد به شمال برود، می داند که مسیر از شمال می گذرد اما چون قطب نما ندارد نمی تواند شمال را پیدا کند. انسانی که از نعمت بصیرت و آگاهی و تدبیر در اعمال بی بهره است نمی تواند در مسیر شرع، قدم بگذارد و خود را از دریای طوفان زده ضلالت رهایی بخشد.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

شراف به خردمندی است

غلام نادان

رفتار رئوفانه

شرافت به خردمندی است

شرافت به خردمندی است

حضرت هادی علیه السلام در مجلسی نشسته بودند و گروهی از بنی هاشم و سادات علوی هم حضور داشتند. مرد دانشمندی که از شیعیان و طرفداران حضرت بود وارد مسجد شد که قبلاً گروهی از ناصبی ها و دشمنان اهل بیت را با دلایل و براهین خود مجاب ساخته بود. امام هادی علیه السلام او را نزد خود نشانید و بسیار احترام کرده و با او مشغول صحبت شد. گروهی از بنی هاشم و سادات اعتراض کردند که چرا او را از ما بالاتر نشانیدی؟ امام فرمود:

«آیا خدا نمی فرماید «یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسّحوا فی المجالس فافسحوا یفسح اللّه لکم» الی قوله تعالی «یرفع اللّه الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات»(۲) و قال ایضاً «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»(۳). خداوند عالم

مؤمن را بر مؤمن غیر عالم مقدم

۱- مجموعه الاخبار/۱۱.

۲- مجادله/۱۱.

۳- زمر/۹.

داشته همچنان که مؤمن را بر غیر مؤمن ترجیح داده است. آیا کسی که می داند با کسی که نمی داند یکسان است؟ مقام او را خدا بلند داشته چرا که او دشمن دین (ناصبی ها) را شکست داده. شرف مرد به دانش است نه به نسب او»(۱).

غلام نادان

غلام نادان

شخصی غلامش را فرستاد تا انگور و انجیر بخرد. غلام به بازار رفت و بعد از مدتی برگشت در حالی که فقط انگور خریده بود. خواجه با ناراحتی به او گفت: «مگر به تو نگفتم انجیر هم بخر! از این به بعد حتی اگر یک کار را به تو امر کردم تو باید دو کار انجام دهی!».

دست بر قضا روزی خواجه بیمار شد و در بستر افتاد و غلام را دنبال طبیب فرستاد. غلام نیز رفت و با یک طبیب و یک گور کن و یک عدد تابوت برگشت. خواجه تعجب کرد و از او پرسید: «نادان! من به تو گفتم فقط سراغ طبیب برو اینها کیستند؟» غلام گفت: «شما خودت گفتی هر گاه یک امر کردم و پی کاری رفتی باید دو کار انجام دهی. اکنون طبیب را برای معالجه آورده ام که اگر مفید واقع نشد تابوت و گورکن آماده باشد»(۲).

دوستی با مردم دانا نکوست

دشمن دانا به از نادان دوست

دشمن دانا بلندت می کند

بر زمین ات می زند نادان دوست

رفتار رئوفانه

رفتار رئوفانه

در تاریخ بسیاری از انسانها بوده اند که از سر جهالت و نادانی اشتباهاتی بزرگ می کرده اند اما برخورد کریمانه شخص مقابل او را سر عقل آورده و باعث تنبه

۱- الاحتجاج/۲/۳۰۹.

۲- راهنمای بهشت/۳/۲۹۱.

او می شـده است. از «حاجظ» نقل شده که روزی مردی مسـیحی به امام باقر علیه السـلام توهین کرد و نیت های ناروا داد. امام فرمود: «اگر راست می گوئی خداونـد مـادرم را بیـامرزد و اگر دروغ می گوئی خـدا تو را ببخشـد». آن مرد مسـیحی وقتی این رفتار رئوفانه حضرت را دید از کرده خود پشیمان شد و اسلام آورد(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله

ارزش معرفت و دانش

خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله

خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله

در احوال «شـیخ طوسـی» آمـده؛ «روزی شخصـی به خـدمت خواجه آمـد و نوشـته ای از دیگری را تقـدیم وی کرد که در آن نوشـته، به خواجه بسـیار دشـنام داده شده بود و نویسـنده نامه خواجه را «کلب بن کلب» خوانده بود. خواجه در برابر ناسـزاهای وی، بـا زبـان ملاـطفت آمیزی، این گونه پاسـخ گفت: «اینکه او مرا سـگ خوانـده است درست نیست؛ زیرا که سـگ از جمله چهارپایان و عوعو کننده و پوسـتش پوشیده از پشم است و ناخنهای دراز دارد. این خصوصیات در من نیست؛ قامت من راست است و تنم بی پشم و ناخنم پهن است و ناطق و خنـدانم و فصول و خواصـی که مرا است غیر از فصول و خواص سگ است و آنچه در من است مناقض است بـا آنچه صاحب نامه درباره من نوشـته است» و بـدین ترتیب او را متنبه ساخت، بی آنکه کلمه درشتی بر زبان راند یا فرستاده او را برنجاند(۲).

۱- فوائد الرضویه/۶۰۹.

۲- بیدارگران اقالیم قبله/۲۱۸.

با بد اندیش هم نکوئی کن

دهن سگ به لقمه دوخته به

ارزش معرفت و دانش

ارزش معرفت و دانش

مرد عربی خدمت امام حسین علیه السلام عرض کرد: «یا بن رسول اللّه! یک دیه کامل به گردن من است و من قدرت پرداخت آن را ندارم حالا سراغ کریم ترین مرد مدینه آمده ام و تقاضای کمک دارم». حضرت فرمود: «ای برادر! من مسأله ای از تو می پرسم اگر یکی را جواب دادی ثلث دیه و اگر دو تا را جواب دادی دو سوم دیه و اگر هر سه را پاسخ صحیح گفتی تمام دیه ات را خواهم داد». اعرابی گفت: «ای پسر رسول خدا! آیا مثل توئی از من مسأله می پرسد؟ شما خاندان علم و معرفت هستید». حضرت فرمود: «بله! شنیدم از رسول اللّه که عطا و بخشش را باید به قدر معرفت شخص داد». اعرابی عرض کرد: «بپرس اگر نتوانستم جواب بگویم از تو یاد می گیرم».

حضرت اولین سؤال را پرسید؛ «بهترین اعمال کدام است؟» جواب داد: «ایمان به خدا». حضرت پرسید: «چه عملی انسان را از گرفتاری و هلاکت نجات می دهد؟» پاسخ داد: «اطمینان به خدا» حضرت سؤال کرد: «زینت مرد چیست؟» گفت: «علم همراه با حلم». باز پرسید: «اگر نشد و خطا کرد؟» اعرابی گفت: «ثروت همراه با مروت» امام فرمود: «اگر نداشت چه؟» گفت: «فقر همراه با صبر» حضرت فرمود: «اگر نشد؟» اعرابی گفت: «صاعقه ای از آسمان بیاید و او را بسوزاند که استحقاق سوختن دارد». حضرت تبسمی فرمود و هزار دینار طلا- به او داد و انگشتر خود را که نگینش دویست درهم ارزش داشت را نیز به او عنایت فرمود. مرد اعرابی به گریه افتاد. حضرت پرسید: «چرا گریه می کنی؟» عرض کرد: «حیف از این دست با سخاوت که

زیر خاک برود و عرضه داشت: «اللّه یعلم حیث یجعل رسالته»(۱).

توسل

توسل

حضرت آن روز انگشترشان را به جهت احسان و لطف به آن مرد عرب عطا فرمودند اما یک شبی در کربلا وقتی که غائله جنگ خوابید، یک نانجیبی آمد و انگشتر حضرت را به زور از دستشان در آورد. اما ای کاش فقط انگشتر را می برد بمیرم که به خاطر انگشتر، انگشت حضرت را هم از دستشان جدا کرد.

متاب این گونه این نور ماه

بر این جسم مجروح و عریان شاه

بپوشان تو امشب رخ ماه را

مگر گم کند ساربان راه را

مبادا که از بهر انگشتری

به غم ها فزاید غم دیگری

چرا انگشت و انگشتر نداری

چرا عمامه ای بر سر نداری

مگو عمامه ای بر سر ندارم

چرا زینب به سر معجر نداری

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱- بحار/۴۴/۱۹۶.

۴. شکر

اشاره

۴. شکر

اللهـم قـونی فیـه علی اقـامه امرک و اذقنی فیـه حلاـوه ذکرک و اوزعنی فیـه لاداءشـکرک بکرمـک و احفظنی فیه بحفظـک و سترک یا ابصر الناظرین

خـدایا در ایـن روز مرا در اجرای فرمـانت نیرومنـد دار و شـیرینی یـادت را بر مـن بچشـان و در سپاسـگزاری ات بـه کرم خـود برانگیزم و به نگه داری ات و پوشش ت مرا حفظ کن ای بیناترین بیندگان.

)

از نشانه های ایمان و بندگی خداوند متعال، «شـکرگزاری» نعمت های بی پایان اوست که به بندگان خود عنایت فرموده است. نقطه مقابل آن «کفران نعمت» که عبارت است از نشـناختن نعمات الهی و به جا نیاوردن شکر آن و مصرف آن در مصرفی که خداونـد راضـی نیست. بنـدگان واقعی خـدا به آنچه که به آنهـا عنایت شـده راضـی و شاکر هسـتند و همواره خود را حتی در مصائب، غرق در نعمت های خـدا می داننـد. البته امکان شـکرگزاری حقیقی از نعمت های بی کران الهی برای کسـی مقـدور نیست.

از دست و زبان که بر آید

کز عهده شکرش به در آید

آیات

آیات

«لئن شکرتم لازیدنّکم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید»(۱)

اگر شکرگزاری کنید نعمت شما را افزون می کنم و اگر ناسپاسی نمائید قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.

«و امّا بنعمه ربّک فحدّث»(۲)

۱- ابراهیم/۷.

۲- ضحی/۱۱.

از نعمت هائی که خدا به تو داده با پروردگارت سخن بگوی.

«و من یشکر فانما یشکر لنفسه»(۱)

هر کس شکر کند برای خود سپاسگزاری کرده است.

«و کلوا من ما رزقکم اللّه حلالاً طیباً و اشکروا نعمه اللّه ان کنتم ایاه تعبدون»(۲)

پس از آنچه که خدا برای شما روزی کرده است از حلال و طیب بخورید و نعمت خدا ـ را اگر تنها او را می پرستید ـ شکر گزارید.

«فکفرت بانعم اللّه فاذاقها اللّه لباس الجوع و الخوف»(۳)

کفران کردند پس خدا ایشان را به گرسنگی و بیم مبتلا ساخت.

روایات

روایات

عن امیر المؤمنین علیه السلام قال: ان لله تعالی فی کل نعمه حقا فمن ادّاه زاده منها و من کفها قصر فیه خاطر بزوال نعمه؛ در هر نعمتی برای خداوند حقی است که هر کس آن را انجام دهد آن نعمت فزونی یافته و هر کس که در ادای آن کوتاهی کند در خطر نابودی آن نعمت قرار می گیرد(۴).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: ان اللّه عزوجل اذا انعم علی عبد احب ان یری علیه آثار نعمته؛ هر گاه خدا به کسی نعمتی دهد دوست دارد که آثارش را بر او ببیند(۵).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: اسرع الذنوب عقوبهً کفران نعمه؛ سریع ترین کیفری که دامن گیر انسان می شود کفران نعمت است(۶).

۱- لقمان/۱۲.

۲- نحل/۱۱۴.

۳- نحل/۱۱۲.

۴- ۱.نهج البلاغه /۶/۱۸۴.

۵- مستدرک/۱/۲۵۷.

۶- مجموعه ورام/۲/۱۷۵.

عن الرضا علیه السـلام قال: من حمد اللّه علی النعمه فقد شـکره و کان الحمد افضل من تلک النعمه؛ کسـی که خدا را به خاطر نعمتی سپاس می گوید آن نعمت را شکر گذاشته و همانا سپاسگزاری از خدا با فضیلت تر از خود آن نعمت است(۱).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اول من یُدعی الی الجنه الحمّادون الذین یحمدون اللّه فی السّراء و الضّراء؛ اولین کسی که به بهشت خوانده می شود کسی است که خدا را بسیار سپاس می گوید و او را در شادمانی و اندوه شکر می گزارد(۲).

عن رسول اللّه صـلی الله علیه و آله قال: ان للنّعم اَوابِد کأوابد الوحش فقیّدوها بالشکر؛ نعمت ها فرار کننده هستند همان طوری که حیوانات فرار می کنند پس باید آنها را با شکرگزاری به دام انداخت(۳).

عن امیر المؤمنین علیه السـلام قال: ان قوما عبـدوا اللّه رغبه فتلک عباده التّجار و ان قوما عبدوا اللّه رهبه فتلک عباده العبید و ان قومـا عبـدوا اللّه شـکرا فتلـک عباده الاحرار؛ گروهی برای سود عبادت می کننـد که عبادت بازرگانان است، عـده ای به خاطر ترس عبادت می کنند که عبادت بردگان است و عده ای نیز برای شکر عبادت می کنند که این عبادت آزاد مردان است.

عن النبی صـلی الله علیه و آله قـال: خصـلتان من کانت فیه کتب اللّه شاکرا صابرا و من لم یکونا فیه لم یکتبه اللّه شاکرا و صابرا من نظر فی دینه الی من فوقه فاقتـدی به و من نظر فی دنیا الی من دونه فحمد اللّه علی ما فضّله علیه به؛ دو صـفت هست که در هر کسـی باشـد خـدا او را جزو شاکران و صابران می نویسـد و اگر این دو خصـلت در او نباشد جزو شاکران و صابران نیست. اول کسـی که در امور دینی اش به بالاـتر از خودش نظر کنـد و از آنهـا الگو بگیرد دوم کسـی که در نعمـات دنیایش به پائین دست خود نگاه کند و آنچه خدا به او داده شکر کند(۴).

۱- مستدرک /۱/۳۸۶.

۲- همان.

۳- جامع السعادات/۳/۲۳۹.

۴- اقوال الائمه/۹/۳۶.

مثال

مثال

مثال استفاده از نعمت های الهی و شکر آن مانند «سرمایه»ای است که پدر در اختیار فرزندش می گذارد تا با آن تجارت کند و به معامله بپردازد. اگر معامله را به ثمر رساند و درست از سرمایه اش استفاده کند برای بار دوم پدر سرمایه بیشتری در اختیارش می گذارد. اما اگر فرزند رفت و آن پول را بیهوده خرج کرد و در مصارف واهی و یا به ضرر خود مصرف نمود پدر می گوید چرا به او پولی بدهم که او خودش را از بین ببرد و یا چند برابرش را هزینه درمان او کنم؟ مگر من دشمن او هستم که با این پول او را از بین ببرم؟ پس به ناچار دیگر سرمایه ای را در اختیارش نمی گذارد و یا اگر گذاشته، آن را از او باز می گیرد. اگر انسان قدر نعمت های خدا را نداند و با گفتار و رفتارش شکر او را به جا نیاورد خدا آن را از او باز می ستاند.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

بنده شاکر

قناعت شکر است

داستان علماء

بنده شاکر

بنده شاکر

«مسمع عبدالملک» می گوید: در منی خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودیم، که سائلی نزد حضرت آمد. حضرت مشغول خوردن انگور بود و امر فرمود که خوشه انگوری به سائل بدهند. سائل گفت: «من انگور نمی خواهم اگر پول بدهید بهتر است». حضرت فرمود: «خدا به تو وسعت دهد» و چیزی به او نداد. بعد از مدتی سائل دیگری آمد و از حضرت تقاضای کمک کرد و حضرت فقط سه حبه انگور به او داد. سائل گرفت و گفت: «الحمد للّه رب العالمین الذی رزقنی» حضرت به او فرمود: «صبر کن!» آن گاه دو کف مبارک خود را از انگور پر کرد و به او داد. سائل گرفت و باز شکر خدا کرد. حضرت باز

فرمود: «صبر کن!» و به غلام خود فرمود: «چه مقدار پول همراه داری؟» غلام گفت: «بیست درهم». حضرت همه بیست درهم را به سائل داد و سائل مجدداً گرفت و شکر کرد و گفت:

«الحمد للّه رب العالمین هذا منّک وحدک لاشریک لک». سپس حضرت به او فرمود: «به جای خود باش!» و پیراهن خود را از تن در آورد و به او داد و سائل گرفت و پوشید و شکر خدای را به جا آورد و از حضرت تشکر نمود و رفت. مسمع می گوید: «ما گمان می کردیم که اگر آن سائل متوجه آن حضرت نمی شد و پیوسته شکر خدا می کرد، حضرت نیز مدام به او عطا می کرد»(۱).

قناعت شکر است

قناعت شکر است

«ابو هاشم جعفری» می گوید: مدتی بود در تنگنای اقتصادی بودم و مشکلات زندگی بر من فشار زیادی آورده بود ناچار خدمت حضرت امام هادی علیه السلام رفتم تا ایشان گره از کار من بگشاید. خدمت ایشان رسیدم اما قبل از اینکه حرفی بزنم به من فرمود: «ای اباهاشم! کدام یک از نعمت های خدا را می خواهی شکر کنی؟ ایمانی که به شما داده تا به واسطه آن بدنت را از آتش دوزخ در امان داری و یا عافیتی که به شما عطا فرموده که در راه اطاعت و بندگی خدا تو را کمک نماید و یا قناعتی که به شما عنایت کرده که از درخواست بیجا از مردم بپرهیزید؟ ای اباهاشم! علت اینکه من ابتدا به سخن کردم این است که شکایت از مشکلات و گرفتاری ها نکنی و این باعث کفران نعمت نشود». سپس دویست درهم به او داد و فرمود: «به همین قناعت کن»(۲).

داستان علماء

داستان علماء

۱- بحار/۱۱/۸۷.

۲- بحار/۵۰/۱۲۹.

علما و بزرگان دین ما همگی انسانهای ساده زیست و قانعی بوده اند و با اینکه می توانستند زندگی مرفهی برای خود مهیا سازند، همواره با قناعت و ساده زیستی، ایام سپری کرده و به نحوی زندگی می کردند.

ملاهادی سبزواری رحمه الله

در احوال حکیم «ملاهادی سبزواری» آمده است: «نهار ایشان غالباً یک تکه نان بود که بیشتر از یک سیر از آن را نمی خوردند و یک کاسه دوغ آسمان گون. در اواخر عمر، به واسطه کبر سن و نداشتن دندان، شام شان یک بشقاب چلو با خورشت بی گوشت و روغن بود و به آبگوشت و اسفناج قناعت می کردند(۱). ناصرالدین شاه که بعضی از آثار وی را خوانده بود، می خواست او را ببیند و هنگامی که از تهران به مشهد می رفت، در سبزوار توقف نمود و عازم خانه حاج ملا هادی سبزواری گردید و به ملتزمین سپرد که ورود او را اطلاع ندهند و تنها راه خانه دانشمند را پیش گرفت و ملتزمین از عقب ناصرالدین شاه می آمدند.

وقتی ناصرالدین شاه وارد خانه شد هنگام ظهر بود و صاحب خانه بر سر سفره نشسته، می خواست غذا بخورد. شاه قاجار مشاهده کرد که غذای آن دانشمند یک گرده نان است و لقمه های نان را در یک ظرف کوچک که مایعی در آن می باشد فرو می کند و در دهان می گذارد و ناصرالدین شاه فهمید که در آن سرکه است. کنار سفره بر زمین نشست و از حال صاحب خانه پرسید و در ضمن نظری به اطراف انداخت و مشاهده کرد که در این اتاق جز یک قطعه نمد که بر زمین گسترده شده و سفره را روی آن انداخته، چیز دیگری دیده

۱- اسرارالحکم/۱۷و۱۶.

نمی شود گفت: «آقا من تصور می کردم که زندگی شما خوب است و اینک می بینم که بر نمد می نشینید و نان و سرکه می خورید».

بعد از مدتی صحبت کردن ناصرالدین شاه فهمید که فرش اتاق دیگری که در آن خانه است نیز از نمد می باشد و از حاجی پرسید چرا به آن زندگی محقر ساخته است. و او گفت: «این سه قطعه نمد را هم که کف اتاق انداخته ام باید در جهان بگذارم و این نمدها در دنیا می ماند و من رفتنی خواهم بود». ناصرالدین شاه گفت: «در این سن که شما دارید نباید غذای شما نان و سرکه باشد» و حاج ملا هادی سبزواری گفت: «کسانی هستند که مستحق می باشند و من به آنها کمک می کنم وبه همین جهت به خود من بیشتر از این نمی رسد»(۱).

توسل

توسل

ما نیز شاکر نعمت های خدا باشیم. از جمله نعمت ولایت اهل بیت و شرکت در مجالس آنها که به ما عنایت فرموده اند و ان شاء اللّه تا دم مرگ، لیاقت نوکری این خاندان و رخ سائیدن در این بارگاه را از ما نمی گیرند.

شب عاشورا هم همه یاران امام حسین علیه السلام شکر می کردند که خدا شکرت که محبت حسین را در دلهای ما قرار دادی! خدایا شکر که به ما توفیق شهادت پیش چشم عزیز فاطمه علیهاالسلام را عطا فرمودی. اما در یک چنین شبی، یک دل از همه بی قرارتر است و نگران فرداست که آیا فردا اینها برادرم را یاری می کنند یا نه؟ فردا چه خواهد شد؟ مدام از این خیمه به آن خیمه می رود. گاهی به خیمه حسین علیه السلام می رود و عبادت او را تماشا می کند. گاهی

۱- اسرار الحکم/۲۴۳.

به خیمه اکبر می رود و قد و بالای او را تماشا می کند. گاهی به خیمه عباس می رود و عباس دلداریش می دهد. اما امان از عصر فردا وقتی که آمد بالای تل زینبیه صدا زد:«وا محمد! وا اتباه! وا علیها! وا جعفراه!» آمد داخل گودی قتلگاه. شمشیر شکسته ها را کنار زد. نیزه شکسته ها را کنار زد. دید یک بدن بی سر و پاره پاره ای نمایان شد. دست برد زیر بدن عرضه داشت: « اللهم منا قلیل القربان» خدا این قربانی را از ما قبول کن. لبها را به رگهای بریده گذاشت و بوسه زد؛

هرگز کسی چون من تن بی سر نبوسید

بوسیدم آنجائی که پیغمبر نبوسید

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۵. توبه

اشاره

۵. توبه

اللهـم اجعلنی فیـه مـن المسـتغفرین و اجعلنی فیـه من عبـادک الصـالحین و اجعلنی فیه من اولیائـک المقربین برأفتـک یـا ارحم الراحمین

بـار خـدایا مرا در ایـن روز از آمرزش خواهـان قرار بـده و مرا از بنـدگان نیکوکـار و فرمـان بردارت بـدار و در این روز مرا از دوست داران نزدیک خود بگردان، به مهربانی ات ای دلسوزترین مهربانان.

)

«توبه» یکی از عـالی ترین مـدارج روحی و تکامـل انسـان است و حـالتی است که انسـان بعـد از طغیـان و سرکشـی، به درگـاه خداونـد منان بازگشت می کنـد و درخواست بخشـش و طلب عفو می نمایـد. حقیقت توبه سه چیز است: اول قوت ایمان دوم پشـیمانی از کرده خود و سوم ترک آنچه که انجام داده شده و عزم بر جبران آن. این کار به اندازه ای نزد خداوند متعال نیکو و ارزشمند است که امام باقر علیه السلام فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی از توبه شخص گناهکار خوشحال تر از کسی است که در بیابان توشه خود را گم کرده و ناگاه آن را پیدا می کند»(۱).

چو پنجاه سالت برون شد ز دست

غنیمت شمر پنج روزی که هست

مخسب ای گنه کرده خفته خیز!

به قدر گنه آب چشمی بریز

۱- کافی/۲/۴۳۵.

آیات

آیات

«یا ایها الذین آمنوا توبوا الی اللّه توبه نصوحا»(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا توبه کنید، توبه خالص.

«و لسیت التوبه الذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار»(۲)

توبه کسانی که تا دم مرگ گناه می کنند و می گویند اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و توبه کسی که در حال کفر می میرد پذیرفته نمی شود.

«هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفوا عن السیئات»(۳)

او توبه بندگانش را قبول می کند و از گناهان آنها در می گذرد.

«فامّا من تاب و آمن و عمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین»(۴)

هر کسی که توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح انجام داد شاید از رستگاران شود .

«انّه من عمل منکم سوء بجهاله ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم»(۵)

هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آن گاه به توبه و صلاح آید او بخشنده و مهربان است.

«انّما التوبه علی اللّه للذین یعملون السوء بجهاله ثم یتوبون من قریب فاولئك یتوب اللّه علیکم»(۶)

توبه در نزد خدا مخصوص کسانی است که از روی نادانی گناه کنند و سپس به زودی توبه نمایند اینانند که خدا توبه شان را می پذیرد.

۱- تحریم/۸.

۲- نساء/۱۸.

۳- شوری/۲۵.

۴- قصص/۶۷.

۵- انعام/۵۴.

۶- نساء/۱۷.

روایات

روایات

عن ابی جعفر علیه السـلام قـال: کلمـا عـاد المؤمن بالاسـتغفار و التوبه عـاد اللّه علیه بـالمغفره و ان اللّه غفور رحیم یقبل التوبه و یعفـو عن السـیئات فایّـاک ان تقنـط المـؤمنین من رحمه اللّه؛ هر گـاه که مؤمن از کـار بـد خویش بـاز گردد و در مقـام توبه و اسـتغفار بر آیـد خـدای بزرگ از کیفرش باز می گردد و او را می آمرزد چرا که خداوند بخشـنده و مهربان است توبه را قبول می کند و گناهان را می بخشد پس مبادا که مؤمنان از رحمت خداوند ناامید شوند(۱).

عن ابوالحسن علیه السـلام قال: احبّ العباد الی اللّه المنیبون التوّابون؛ حضـرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: محبوب ترین بندگان نزد خدا توبه کنندگان هستند(۲).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: لو ان الناس حین عصوا تابوا و استغفروا لم یعذبوا و لم یهلکوا؛ اگر مردم آن گاه که گناه می کنند به سوی خدا توبه نمایند و استغفار می کردند هرگز عذاب نمی شدند و به هلاکت و نابودی نمی افتادند(۳).

عن ابی جعفر علیه السـلام قال: اذا بلغت النفس هـذه و اهوی بیـده الی حنجره لم یکن للعالم توبه و کانت للجاهل توبه؛ هر گاه جان به اینجا رسـید (و با دست به حنجره خود اشاره کرد) برای مرد عالم توبه ای نخواهد بود ولی برای جاهل توبه ای هست و مورد قبول پروردگار است(۴).

عن الرسول صـلی الله علیه و آله قال: ان الذنوب لیشوب اهلها لتحرقتهم لایطفئها شـی ء الا الاستغفار؛ همانا گناهان، گناهکاران را آلوده می سازد تا آنان را بسوزاند و چیزی جز استغفار آن را خاموش نمی کند(۵).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: ثلاثه معصومون من ابلیس و جنوده الذاکرون للّه و

۱- سفینه البحار/۱/۱۲۷.

۲- جامع السعادات/۳/۶۶.

۳- مستدرک/۲/۳۴۶.

۴- مستدرک/۲/۳۵۱.

۵- مستدرک/۳۸۷.

الباکون من خشیه اللّه و المستغفرون بالاسحار؛ سه دسته اند که از شیطان و لشگریان آن آسیبی نمی بینند؛ آنان که خدا را همواره یاد می کنند، آنان که از خوف خدا گریانند و آنان که هنگام سحر استغفار می کنند.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اکثروا من الاستغفار فی بیوتکم و فی مجالسکم و علی مواعدکم و فی اسواقکم و فی طرقکم و اینما کنتم فانکم لاتدرون متی تنزل المغفره؛ از خداوند زیاد طلب بخشش کنید، در خانه، در مجالس، بر سر سفره ها، در بازارها و در راههایتان و در هر جا که باشید استغفار نمائید چرا که شما نمی دانید که کی خدا آمرزش خود را بر شما نازل می کند (که با استغفارتان مشغول آمرزش خدا گردید)(۱).

قال زراره سمعت ابا عبداللّه علیه السلام قال: یقول العبد اذا اذنب ذنباً اجل من غدوه الی اللیل فان استغفر لم یکتب علیه؛ همانا بنده هر گاه گناهی مرتکب شود از صبح تا شب به او مهلت داده می شود که استغفار کند که اگر استغفار نماید چیزی بر او نوشته نخواهد شد(۲).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: أتدرون من التائب قالوا اللهم لا قال اذا تاب العبد و لم یرض الخمصاء فلیس بتائب و من تاب و لم یزد فی العباده فلیس بتائب و من تاب و لم یغیّر لباسه فلیس بتائب و من تاب و لم یغیّر مجلسه و طعامه فلیس بتائب و من تاب و لم یغیّر رفقائه فلیس بتائب و من تاب و لم یغیر فراشه و وسادته فلیس بتائب و من تاب و لم یغیّر خُلقه و نیته فلیس بتائب و من تاب و لم یفتح قبله و لم یوسّع کفّه فلیس بتائب؛ آیا می دانید توبه کننده کیست؟ گفتند: خیر! فرمود: هر گاه بنده توبه کند و طلبکاران را از خود خشنود نسازد توبه کننده نیست و هر کس توبه کند و پرستش و عبادت خود را افزایش ندهد توبه نکرده و هر کس توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد (به لباس تقوی در نیاید) توبه نکرده و هر کس توبه کند و دوستان ناباب خود را تغییر ندهد توبه نکرده و هر کس توبه کند و بستر و بالش خود را (خواب خود را برای عبادت) تغییر ندهد توبه نکرده و هر کس توبه کند و خلق و خوی خود را خوب نکند توبه نکرده و هر کس توبه کند و دل خود را گشایش ندهد (به نیکی ها) و به مستمندان انفاق

۱- مستدرک/۳۸۷.

۲- لئالی الاخبار/۱/۳۷۲.

نکند توبه نکرده است(۱).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: لمن قال بحضرته استغفراللّه، ثَکَلتک امّک اتدری ما الاستغفار، هو درجه العلیین و هو اسم واقع علی سته معان اولها الندم علی ما مضی و الثانی العزم علی ترک العود علیه ابدا و الثالث ان تؤدّی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی اللّه املس لیس علیک تبعه و الرابع ان تعمد الی کل فریضه علیک ضیعتها فتؤدی حقها و الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السّحت فتذیبه بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم و ینشأ منها للحم جدید و السادس ان تذیق الجسم ألم الطاعه کما اذقته حلاوه المعصیه فعند ذلک تقول استغفر اللّه؛ کسی به آن حضرت گفت: «استغفراللّه» حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، آیا می دانی که استغفار چیست. استغفار درجه کسانی است که در بالاترین جای بهشت مکان خواهند کرد و استغفار اسمی است که به شش معنی به کار برده می شود؛ اول پشیمانی از گذشته، دوم تصمیم گرفتن به اینکه دیگر هیچ گاه به معصیت باز نگردی سوم حقوقی که از آفریدگان بر گردنت هست بپردازی تا آنکه وقتی خدا را ملاقات می کنی گناهی برایت نمانده باشد، چهارم آنکه بپردازی به فریضه واجبی که آن را ضایع کرده ای و حقش را به جای آوردی، پنجم آنکه گوشتی را که از غذای حرام به پیکرت روئیده است را با اندوه فراوان آبش کنی تا پوست به استخوانت بچسبد و پس از آن گوشت جدیدی بر آن بروید، ششم آنکه به بدن خود درد فرمان برداری را بچشانی همان طوری که شیرینی معصیت را چشیده ای. هر گاه که چنین شد بگو استغفراللّه(۲).

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

استماع لهو

شعوانه

توبه مقبول

گناه نابخشودنی

بیگانه ای آشنا

استماع لهو

استماع لهو

«مسعده بن زیاده» می گوید: در مجلس امام صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت گفت: «وقتی که داخل حیاط می روم کنیزان همسایه ام مشغول خوانندگی و نوازندگی هستند و گاهی اتفاق می افتد که من بیشتر آنجا توقف

۱- لئالی الاخبار/۱/۳۵۰.

۲- جامع السعادات/۳/۷۹.

می کنم که آواز آنها را بیشتر بشنوم». حضرت فرمود: «استماع لهو را ترک کن». مرد گفت: «ای مولای من! من که به مجلس آنها نرفته ام و فقط صدای آنها به گوش من می خورد» حضرت فرمود: «مگر در قرآن نخوانده ای که؛ «ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا» آن مرد پاسخ داد: «یابن رسول اللّه! این آیه را در نظر نداشتم و از عمل خود پشیمانم دیگر چنین عملی انجام نخواهم داد و از کرده خود توبه می کنم» حضرت فرمود: «برخیز و غسل توبه کن و هر چه بخواهی نماز بخوان زیرا مداومت بر گناه کرده ای و چقدر بد بود اگر با این حالت از دنیا می رفتی! خدای را سپاس گو که پیش از مرگ آگاه شدی و از او بخواه که هر چه را به آن خشنود می شود به تو توفیق بدهد چرا که خدا به بنده راضی نیست. کار زشت را به اهلش واگذار زیرا هر چیزی اهلی دارد»(۱).

شعوانه

شعوانه

در بصره زنی بود «شعوانه» نام، که مجلسی از فسق و فجور نبود که از وجود او خالی باشد. روزی همراه با کنیزان خود از کوچه ای رد می شد دید از خانه ای صدای گریه و شیون بلند است. با خودش گفت که ببینیم مصیبت چه کسی است که این طور از این خانه صدای ناله بلند است. یکی از کنیزان خود را برای استعلام، داخل خانه فرستاد. اما بعد از مدتی صبر کردن، کنیز باز نگشت. کنیز دیگری فرستاد او نیز رفت و باز نگشت. دیگری را فرستاد که برود و زود خبر بیاورد. او رفت و خبر آورد که؛ «خانم! در این خانه کسی نمرده بلکه ماتم زندگان است. این ماتم بدکاران و سیاه رویان است». شعوانه

۱- سفینه البحار/۱۱/۱۰۷.

تعجب کرد و چون درون خانه رفت، دید واعظی بالای منبر نشسته و مشغول ذکر قیامت و عذاب دردناک الهی است. مردم نیز می شنوند و بلندبلند گریه می کنند. واعظ این آیه را می خواند:

«اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا له تغیظا و زفیرا و اذا اُلقوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا»(۱) یعنی در قیامت چون دوزخ گناهکاران را ببیند می غرد و عاصیان به لرزه در می آیند و چون آنها را در دوزخ افکنند در مکانی تنگ و تاریک و زنجیرهای آتشین به یکدیگر بسته فریاد واویلا بر می آورند و مالک جهنم به آنها می گوید: «چه زود به فریاد در آمدید، بسا فریاد و فغان که بعد از این از شما بلند خواهد شد».

شعوانه چون این را شنید بسیار متأثر شد و به واعظ گفت: «ای شیخ! من یکی از روسیاهان هستم آیا اگر توبه کنم حق تعالی مرا می آمرزد؟» شیخ پاسخ داد: «خداوند تو را می آمرزد حتی اگر شعوانه باشی». شعوانه گفت: «ای شیخ! من شعوانه هستم و توبه می کنم که بعد از این گناهی مرتکب نشوم» شیخ گفت: «اگر توبه کنی خدا ارحم الراحمین است و تو را می بخشد». از آن پس شعوانه کنیزان خود را آزاد کرد و دست از خطا کشیده به صومعه ای رفت و مشغول به عبادت و ریاضت شد تا جائی که بدنش از شدت عبادت لاغر و ضعیف شده بود.

روزی در خود نگریست و دید که چقدر تغییر کرده و از بین رفته است. با خود گفت: «این بدن که تاب و تحمل این سختی اندک دنیا را ندارد، فردای

۱- فرقان/۱۲و۱۳.

قیامت چگونه توان درک عـذاب الیم پروردگار را دارد؟» در همین حین نـدا رسـید که؛ «ای شـعوانه! دل خوش دار که خدا از گناه تو گذشت. ملازم درگاه ما باش تا قیامت جایگاه خودت را ببینی»(۱).

در این سرا دل شکسته می خرند و بس

بازار خودفروشی از آن راه دیگر است

توبه مقبول

توبه مقبول

مردی بود که تمـام عمر خود را در عصـیان و پرده دری به سـر برده و در تمـام طول عمر عمل خیری از او سـر نزده بود و همه انسانهـای صالـح خـدا از او و یاد او دوری می کردنـد و از او نفرت داشـتند. روزی اجلش سر رسـید و ملک الموت چنگ در گریبان او زد. مرد نیز چون عمر خود را رو به پایان و زنـدگی را بر باد رفته دیـد، اندکی در کارهای خود تأمل کرد و دید که در نامه عمل خود هیـچ عمل خیری ندارد که بخواهد به آن دل خوش کند و همه سراسـر سـیاهی و فجور است. ناچار آهی از فراخنای وجود برکشید و بی اختیار گفت:

«یـامن له الـدنیا و الا‌خره ارحم من لیس له الـدنیا والاخره» این کلمه را گفت و جان از بـدنش مفارقت کرد. خبر فوت مرد در شهر پیچید و مردم از فوت و خاموش شدن شعله شر او خوشحال شدند. بدن او را به زباله دانی برده و خس و خاشاک بر روی نعش او ریختنـد. شب یکی از بزرگان و صـلحای شـهر خواب می بیند که منادی به او ندا می دهد: «چرا بدن فلانی را در زباله دان انداخته اید. تو مأموری که او را از آنجا بیرون آورده غسل و کفن کنی و بر او نماز خوانده و در میان قبور اولیا و صلحا به خاک سپاری». عالم در خواب عرضه می دارد:

۱- ریاح الشریعه/۴/۳۶۴ به نقل از نفحات الانس.

«خدایا! او بدکردار و انسان غیر صالحی بود و معروف به عصیان بوده است. چه چیز موجبات قبول او را به درگاه حق فراهم آورده که من باید این کار رابکنم؟» خطاب آمد: «هنگامی که اجل او فرا رسید او دست خود را از همه جا کوتاه دید و عاجزانه از روی خلوص به درگاه ما نالید و این ناله عاجزانه و مفلسانه او باعث رحمت ما بر او گشته و دست در دامن فضل من زده است و لذا بر او رحمت کردیم و گناهانش را یکجا بخشیدیم و از عذاب خود نجاتش دادیم»(۱).

گناه نابخشودنی

گناه نابخشودنی

یکی از عرفا شبی از کنار خانه ای گذشت و صدای زنی را شنید که با محبت به شوهر خود می گفت: «حتی اگر به من غذا ندهی و مرا بزنی و برنجانی یا زن دیگری نیز اختیار کنی و از من روی بگردانی من از این خانه جائی دیگر نمی روم». آن عارف نعره ای زد و افتاد و از هوش رفت. وقتی که به هوش آمد به او گفتند: «چه اتفاقی برای شما افتاد که از هوش رفتی؟» گفت: «منادی در گوش من گفت که اگر هزار بار هم گناه بکنی و سپس توبه نمائی تو را خواهیم بخشید اما اگر از خانه ما به کس دیگری پناه ببری از تو نخواهیم گذشت»(۲).

بیگانه ای آشنا

بیگانه ای آشنا

آورده اند که در قوم بنی اسرائیل مردی می زیست که ششصد سال عصیان کرده و دمی اطاعت از خالق احدی بجا نیاورده بود. روزی که حضرت موسی

۱- معراج السعاده/۶۱۶.

۲- مصابیح القلوب/۱۵۴.

علیه السلام به کوه طور می رفت او را دید. او به طعنه به موسی علیه السلام گفت: «ای موسی! به خدایت بگو که خدائی تو مایه ننگ من است و به روزی ات هم نیازی ندارم». موسی علیه السلام به کوه طور رفت ولی پیغام او را نرسانید. خطاب آمد: «ای موسی! چرا پیغام بنده ما را نیاوردی؟» موسی علیه السلام عرضه داشت: «بار خدایا! تو بهتر می دانی که وی چه گفت». خطاب آمد: «ای موسی! به او بگو اگر خدائی من برای تو ننگ است، بندگی تو برای من ننگ نیست. اگر تو روزی مرا نمی خواهی من بدون خواست تو هم تو را تکفل می کنم». موسی علیه السلام پیام حق را رسانید. مرد شرمنده شد و سرش را پائین انداخت و گفت: «ای موسی! چه خدای کریمی داری! اما حیف که عمر را ضایع کردم. آئین ات را به من عرضه کن». موسی علیه السلام او را هدایت کرد و او نیز بالفور به سجده افتاد و خدا را سجده نمود و مدام ذکر خدا می گفت که اجلش در رسید و فرشتگان روحش را به آسمانها بردند(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

در تاریخ زندگانی علماء بسیار اتفاق می افتاد که رفتار مناسب آنها سبب توجه و بازگشت افراد شده و موجب توبه آنها از گذشته و کرده های خود می گردید که به گوشه ای از آن اشاره می کنیم.

سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله

سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله

«در عصر زعامت مرحوم آیه اللّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی در شبی از شبها که ایشان در نجف اشرف نماز مغرب و عشا را به جماعت

۱- مصابیح القلوب/۳۶.

می خواندند بین نماز، شخصی فرزند ایشان را که حقا شایستگی داشت جانشین پدر شود را به قتل می رساند. این پیرمرد هفتاد ساله وقتی که از شهادت فرزند خود اطلاع یافت بدون اینکه از خود بی صبری نشان بدهد با مناعت طبعی توصیف ناشدنی می گوید: «لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم» و بلند می شود و نماز عشا را می خواند و قاتل را هم مورد عفو و گذشت قرار می دهد که این باعث تأثیر بسیار ژرف و عمیق می شود و ثمره این کار در تاریخ باقی می ماند»(۱).

توسل

توسل

روز دوم محرم سال ۶۱ هجری هم یک چنین اتفاقی می افتد. روزی که حرّ به کربلا می آید تا راه امام حسین علیه السلام را ببندد که شنید منادی ندا می دهد: «ای حر! مژده که بهشت را خریدی». حرّ تعجب می کند؛ «خدایا! من که دارم برای جنگ با پسر رسول خدا می روم!؟» که با امام حسین علیه السلام روبرو می شود. نگاهش در نگاه حضرت گره می خورد و سرش را پایین می اندازد. حضرت می فرماید که از اسب پیاده شو و استراحت کن. حضرت از او و اطرافیانش پذیرائی می کند به آنها و حیوانات شان آب می دهد و آقا با این برخورد رئوفانه حرّ را زر خرید خود می کند.

حرّ شرمنده می شود و سرش را پائین می اندازد. در دلش از کرده های خود توبه می کند و صدای استغاثه حضرت را که می شنود یک پشت پا به همه هستی می زند و به طرف اردوگاه حضرت حرکت می کند. آقا به استقبالش می آید و می فرماید: «انت الحرّ کما سمّتک امّک» تو آزاده ای همان طوری که مادرت

۱- بر گرفته از الکلام یجر الکلام/۱/۲۰۷.

این اسم را برایت گذاشته است و آقا توبه اش را قبول می کنـد. امشب دست توسل به دامن ایشان بزنیم. همان آقائی را که هر بنـده گناهکاری او را بهانه آمـدن درِ خانه ارباب قرار می دهد. ما هم امشب همنوا بشویم و بگوئیم که ما را هم همان طور که حرّ را قبول کردید قبول کنید. آمد خدمت آقا صدا زد:

میهمان بودی تو اول من به رویت راه بستم

چون ندانستم نباید راه بر مهمان ببندم

(اما) آمدم اکنون که قلب زینبت را شاد سازم

تا که از زهرا به محشر سر خط غفران بگیرم

آمدم تا اصغرت را عذرخواه خویش سازم

آمدم تا اکبرت را دست بر دامان بگیرم

دست رد بر سینه ام مگذار و بگذر از خطایم

تا به راهت سینه را در معرض پیکان بگیرم

رفت و جنگ نمایانی کرد و بعد از ساعتی از اسب روی زمین افتاد. اما یک لحظه چشـمش را باز کرد دید که سرش بر زانوان مبـارک آقـاست و آقا دارنـد دسـتمالی به پیشانی او می بندنـد. آی حرهای دنیا! از آقا بخواهیـد که لحظه آخر سـر ما را هم به دامان بگیرد.

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۶. دوری از یاد خدا

اشاره

۶. دوری از یاد خدا

اللهم لا تخذلنی فیه لتعرض معصیتک و لا تضربنی بسیاط نقمتک و زحزحنی فیه من موجبات سخطک بمنک و ایادیک یا منتهی رغبه الراغبین

بار خدایا مرا در این روز به سبب نافرمانی خوار مکن و با تازیانه انتقامت مرا مزن و از انگیزه های خشم خود مرا کنار کش به منت و دستگیری تو ای غایت آرزوی علاقه مندان.

)

«دوری از یاد خدا» و غفلت باعث سیاه شدن زندگانی انسان و سقوط او در پرتگاه گناه می شود که یکی از حربه های بسیار قوی شیطان در گمراه ساختن افراد، اغفال آنها از ذکر خدا و دوری از یاد اوست که این زمینه ای می شود برای عصیان و نافرمانبرداری از دستورات الهی.

آیات

آیات

«و من اعرض عن ذکری فانّ له معیشه ضنکا و نحشره یوم القیامه اعمی»(۱)

و هر کس از ذکر من روی گرداند به زندگانی سخت دچار می شود و روز قیامت او را کور محشور می نمائیم.

«و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو قرین»(۲)

هر کس از یاد خداوند اعراض کند شیطان را بر او مسلط می کنیم تا همنشین او گردد.

«استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر اللّه»(۳)

شیطان بر آنها استیلا یافت پس یاد و ذکر خدا را از یادشان برد.

۱- طه/۱۲۴.

۲- زخرف/۳۶.

۳- مجادله/۱۹.

«نسوا اللّه فنسیهم»(۱)

خدا را فراموش کردند پس خدا هم آنها را فراموش نمود.

روایات

روایات

قال ابو بصیر قال ابو عبداللّه علیه السلام : ما اجتمع قوم فی مجلس لم یذکرو اللّه و لم یذکرونا الا کان ذلک المجلس حسره علیهم یوم القیامه؛ هیچ گروهی نیست که در مجلسی گرد هم آیند و از خدا و ما یاد نکنند مگر آنکه آن مجلس در روز قیامت سبب حسرت و اندوه آنها خواهد گردید(۲).

عن النبی صلی الله علیه و آله انّه قال: لا یمرّ علی المؤمن ساعه لا یذکر اللّه فیها الا کانت علیه حسره؛ ساعتی که یاد خدا در آن نشود بر مؤمن نخواهد گذشت مگر آنکه باعث پشیمانی او خواهد شد(۳).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: لا تکثروا الکلام بغیر ذکر اللّه فانّ کثره الکلام بغیر ذکر اللّه تقسی القلوب و انّ ابعد الناس من اللّه القاسی القلب؛ از سخن گفتن زیاد که یاد خدا در او نیست بپرهیزید زیرا زیادی سخن بی آنکه یاد خدا در آن باشد باعث سخت دلی شده و دورترین مردم از خدا قسی القلب ترین آنهاست.

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: اوحی اللّه تبارک و تعالی الی موسی لا تفرح بکثره المال و لا تدع ذکری علی کل حال فانّ کثره المال تنسی الذنوب و ترک ذکری یقسی القلوب؛ خداوند به موسی وحی کرد که به افزونی مال شادمان مباش و یاد مرا به هیچ حالی ترک مکن زیرا زیادی مال باعث فراموشی و از یاد رفتن گناهان شده و رها کردن یاد من در دلها قساوت پدید می آورد(۴).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ذکر الناس داء و ذکر اللّه دواء و شفاء؛ یاد مردم درد و یاد

۱- توبه/۶۷.

۲- لئالی الاخبار/۳/۴۳۹.

۳- مستدرک/۱/۲۸۲.

۴- مستدرک/۱/۲۸۲.

خدا شفا و درمان است(۱).

عن الصادق علیه السلام قال: لا یتمکّن الشیطان بالوسوسه من العبد الا و قد اعرض عن ذکر اللّه و استهان بأمره و سکن الی نهیه و نسی اطلاعه علی سرّه؛ شیطان در کار وسوسه بنده، توانایی نمی یابد مگر آنکه وی از یاد خدا روی بگرداند و دستورش را سبک بشمارد و خاطرش از آنچه نهی فرموده آرام و هراسی نداشته باشد و فراموش کند که خدا از رازش آگاه است(۲).

مثال

مثال

یاد خداوند مانند «آفتاب» جهان افروز است و همه جا را از نور و گرمای خود روشن و زنده می کند اما در این میان بعضی از سرزمین ها هستند که خورشید به آنها عمود نمی تابد و با آنها فاصله دارد مثل زمین های قطبی همیشه سرد و یخبندان است و هیچ اثری از حیات در آنها دیده نمی شود. همیشه خشک و بدون زندگی است. اما سرزمین هائی که در معرض تابش آن قرار دارد، همه سبز و خرم و آکنده از حیات و زندگی هستند. در دلی که نور خدا تابیده باشد اثری از حیات عرفانی و معنوی هم هست اما در دلی که نور ذکر خدا نیست، جز تاریکی وجود ندارد.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

ناکامی

عاقبت داروغه

با آل علی هر که در افتاد...

ابن ملجم مرادی

ناکامی

ناکامی

آورده انـد که مؤذنی بود، سالهـا مشـغول به گفتن اذان. روزی نگاهش به زنی مسـیحی افتاد و شـیطان او را وسوسه نمود و یاد خدا را از دل بیرون نمود. به خانه زن رفته و قصه را با او باز گفت. زن مسیحی به مرد پاسخ داد: «اگر

۱- مستدرک/۱/۲۸۲.

۲- مستدرک/۱/۲۵.

می خواهی کام تو را بر آورم باید زنار(۱) ببندی و مسیحی شوی چرا که محبت بدون موافقت معنا ندارد». مؤذن قبول کرد و به مذهب مسیحیت در آمد و به اسلام پشت پا زد و خمر می خورد و مستی می کرد. روزی قصد آن زن را کرد. زن از دستش فرار نموده و به داخل خانه رفت و در را به روی او بست. او بالای مأذنه رفت تا از آن بالا به خانه او رود که از آنجا سقوط کرد و به کام خود نرسید(۲).

عاقبت داروغه

عاقبت داروغه

روزی داروغه ای که وظیفه اش مطالبه وجوه دیوانی از مردم بود از مرد سیدی مطالبه مالیات می کند. داروغه تشدد می ورزد و می گوید: «مالیات خود را می دهی و سپس بیرون می روی». سید الحاح می کند که چند روزی به من فرصت بده تا آن را تهیه کنم و سپس بیاورم ولی گوش داروغه بدهکار نبود. سید گفت: «ای داروغه! از جد من شرم کن و این قدر سخت گیری ننما!» داروغه جواب داد: «اگر از دست جدت کاری بر می آید بگو این شرم را از سرت باز کند» و به او می گوید که اگر تا فردا صبح مالیات خود را نپردازد دستور می دهد که نجاست به حلق او بکنند.

چون شب شد آن ظالم برای خواب به پشت بام رفت و به خاطر بول کردن لب پشت بام آمد اما پای او لغزید و از آن بالا، داخل چاه بیت الخلاء که در پوش نداشت افتاد و چون نیمه شب بود کس به فریادش نرسید و صبح او را دیدند که با سر داخل نجاست افتاده و تا ناف او فرو رفته است و به قدری

۱- کمربند یا گردنبند مسیحیان.

۲- مصابیح القلوب/۷۱.

نجاست در حلق او رفته که شکم او ورم نموده و به همان وقت مرده است(۱).

با آل علی هر که در افتاد...

با آل علی هر که در افتاد...

در کاشان شخص ظالمی بود که امور دیوانی را بر عهده داشت و خرید و فروش اجناس عطاری را غدغن کرده بود. عطار سیدی، مقداری سریشم (چسب) برای امرار معاش به کسی فروخت. خبر به گوش صاحب دیوان ظالم رسید. صاحب دیوان دستور داد که عطار را بیاورند و چند سیلی محکم به او زد و به او دشنام داد. سید گفت: «جدم سزای تو را بدهد!» و رفت صاحب دیوان ناراحت شد و دستور داد که او را برگردانند و چند سیلی محکم دیگر نیز به او نواخت و گفت: «حالا برو به جدت بگو کتف مرا بیرون آورد».

فردای آن روز کتفهای او ورم کرد و سیاه شد و هر چه طبیب آوردند معالجه نشد. بالاخره مجبور شدند برای جلوگیری عفونت دستهای او را از کتف قطع کنند اما زخم پیشروی کرد و بعد مرد(۲).

ابن ملجم مرادی

ابن ملجم مرادی

یکی از جمله کسانی که در اثر تبعیت از شهوات و دوری از یاد خدا به شقی ترین مردم تبدیل شد، ابن ملجم مرادی بود. او کسی بود که در ابتدای کار از یاران علی علیه السلام به شمار می رفت و در صفین نیز در رکاب علی علیه السلام حضور داشت. اما دوری از یاد خدا، سبب دوری اش از رحمت خدا نیز گردید و به عذاب سخت الهی نائل آمد و دست به خون اول مظلوم عالم،

۱- خزینه الجواهر/۶۸۳.

۲- داستانهای شگفت/ ۹.

آغشت.

بعد از قتل عثمان، خبر خلافت علی علیه السلام بلاد اسلام پیچید و مردم جمع شدند تا با علی علیه السلام بیعت کنند. مردم دسته دسته از شهرها و روستاهای دور و نزدیک می آمدند و با او پیمان یاری و مودت می بستند. از جمله این شهرها، «یمن» بود که عده ای به سرکردگی ابن ملجم خدمت حضرت رسیدند. حضرت به آنها فرمود: «شما از بزرگان و خواص یمن هستید. آیا اگر مشکلی برایم پیش آمد یاری ام می دهید؟ آیا اگر گره کار با شمشیر باز شود، دست به قبضه آن می برید؟».

ابن ملجم به نمایندگی از اهل یمن پاسخ ایشان را این گونه داد: «یا امیرالمؤمنین! ما را با حرب ناف بریده اند و با پستان پیکان شیر داده اند و در میدان جنگ، مرد پرورانیده اند. زخم شمشیر و نیزه برای ما زیباتراز گلهای بهاری است. اطاعت تو را چون اطاعت پروردگار واجب می دانیم و به هر سو که فرمان جنگ دهی تو را نصرت می کنیم و پیروزمندانه باز می گردیم...». حضرت آنها را مورد تفقد قرار داده و مقادیری خلعت گرانبها به رسم هدیه به آنها عطا فرمود و به موطن خود بازگشتند(۱).

حضرت به این ملعون بسیار لطف فرموده بودند تا جائی که در تاریخ آمده است که حضرت از وی مدتی در خانه خویش پذیرائی کردند و او را هر روز بر سر سفره خود می نشاندند، اما این خبیث ازل و ابد، نمک را خورد و نمکدان را شکست.

روزی حضرت بالای منبر نشسته بودند. پس از مدتی موعظه مردم، به امام

۱- ناسخ التواریخ/۴/۴۳.

حسن علیه السلام فرمودند: «کم مضی من شهرنا هذا فقال ثلاث عشره ایام؛ چند روز بعد از ماه رمضان گذشته است. فرزندشان پاسخ دادند: «سیزده روز». رو به امام حسین علیه السلام کردند و فرمودند: «حسین جان! چقدر به آخر ماه مبارک مانده است؟». امام حسین علیه السلام عرضه داشتند: «هفده روز». در دنباله روایت آمده است که؛

«فضرب علیه السلام بیده علی لحیته و هی یومئذ بیضاء فقال اللّه لیخضبها بدمها اذا انبعث اشقیها؛ دست به محاسن خود که سفید شده بود زدند و فرمودند: سوگند به خدا که این موی محاسن خضاب می شود با خون خود چرا که شقی ترین امت قیام کرده است» و این شعر را خواندند:

ارید حیاته و یرید قتلی

غدیرک من خلیلک من مرادٍ

یعنی من حیات او را می خواهم در حالی که او مرگ مرا می خواهد و بدان که جراحت تو از دوستت مرادی است. ابن ملجم که در مجلس حاضر بود و این سخنان را می شنید و قبلاً ـ نیز این قبیل کنایه ها را از حضرت شنیده بود، سخت ترسیده و ساکت نشسته بود. تا منبر حضرت تمام شد و پائین آمدند او با عجله خدمت حضرت رفت و عرضه داشت: «یا امیرالمؤمنین! من حاضرم دستانم را از بدن جدا کنید و حتی اگر می خواهید، بفرمائید تا سر از تنم جدا کنند اما این حرفها را از شما نشنوم». حضرت سری تکان دادند و فرمودند: «چگونه تو را قصاص کنم در حالی که هنوز جرمی مرتکب نشده ای. حتی اگر یقین داشته باشم که تو این کار را می کنی، تو را نمی کشم. لکن بیاد بیاور سخن دایه ات را که زنی از جهود بود که به تو گفت: ای برادر کشنده ناقه صالح!». ابن ملجم با شنیدن این سخن سرش را پائین انداخت و حضرت نیز

سکوت کرد و دیگر چیزی نگفت(۱) تا سحرگاه شب نوزدهم ماه رمضان که با ناله «فزت و رب الکعبه» در مسجد این سکوت شکسته شد.

توسل

توسل

حضرت آمد داخل مسجد، دید آن نامرد یک گوشه ای از مسجد خواب است. آمد و با پا اشاره ای به او کرد که بلند شو و علی را راحت کن. بلند شو علی را به زهرایش برسان. بیست و پنج سال است که دارم از این مردم زخم زبان می شنوم. بیست و پنج سال است که خون دل می خورم و با غم جدائی زهرایم می سوزم و می سازم. دیگر بس است.

یادم نمی رود آن روزی را که دشمن دستهای مرا بسته بود و میان کوچه ها می کشید و به من ناسزا می گفت. آن قدر با غلاف شمشیر به بازوی همسرم زدند که دستش از من جدا شد. علی را همان روز میان کوچه ها کشتند. همان روزی که ریختند درب خانه مرا آتش زدند. داغ زهرا، علی را کشت نه ضرب شمشیر ابن ملجم.

نرفته یادم آن روزی که بین کوچه ها بودی

به وقت حمله دشمن نمی دیدم کجا بودی

۱- ناسخ التواریخ/۴/۷۰.

نه! باید این طور گفت:

نرفته یادم آن روزی که بین شعله ها بودی

به وقت حمله دشمن به زیر دست و پا بودی

خودم دیدم خود دیدم لگد بر پهلویت می زد

نمی دانم چرا قنفذ دگر بر بازویت می زد

نماز عشق خود را در میان کوچه ها خواندی

چه شد ای همسر خوبم از آن پس در رکوع خواندی

حالا این بیت آخر را از زبان بچه های علی بگوییم:

چه می شد گر که من بودم در آن کوچه عصای تو

زمین می خوردم ای مادر در آن کوچه به جای تو

زمین می خوردم ای مادر در آن کوچه به جای تو

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۷. آثار یاد خدا

اشاره

۷. آثار یاد خدا

اللهم اعنی فیه علی صیامه و قیامه و جنبنی فیه من هفواته و آثامه و ارزقنی فیه ذکرک بدوامه بتوفیقک یا هادی المظلین

بار خدایا در این روز مرا بر روزه و نماز یاری کن و از لغزش ها و گناهان این روز مرا دور گردان و یاد خود را همیشه روزی ام کن، با سازگاری تو ای راهنمای گمراهان.

)

«یاد خداوند» متعال در روح و روان آدمی اثری بسیار عمیق دارد و باعث اطمینان و قوت قلب می شود و موجب می گردد که او خود را در این دنیا، تنها و فانی نبیند و خدا را یاور خود قلمداد نماید. با بهره گیری از قدرت ایمان و یاد خداوند بر مشکلات و سختی ها فائق آید و چند روزه دنیا را سپری نموده و به دیدار معشوق خویش بشتابد.

آیات

آیات

«الا بذکر اللّه تطمئن القلوب»(۱)

آگاه باشید که با یاد خدا دلها آرام می گیرد.

«یا ایها الذین آمنوا اذکرو اللّه ذکرا کثیرا»(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار به یاد بیاورید.

«یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر اللّه»(۳)

۱- رعد/۲۸.

۲- احزاب/۴۱.

۳- منافقون/۹.

ای کسان با ایمان، اموال و فرزندان تان شما را از یاد خدا باز ندارد.

«و اذکر ربّک فی نفسک تضرعا و خیفه»(۱)

پروردگارت را بیاد بیاور از روی زاری و ترس.

«الذین یذکرون اللّه قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکّرون فی خلق السموات و الارض»(۲)

کسانی که خداوند را به یاد می آورند در حالی که ایستاده نشسته و خوابیده اند و در خلقت آسمانها و زمین تفکر می کنند.

روایات

روایات

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: من عمر قلبه بدوام ذکره حسنت افعاله فی السر و الجهر؛ هر کس دل را به دوام ذکر خداوند معمور دارد تمام کردارش در پنهان و آشکار نیکو می شود(۳).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: من ذکر اللّه فی السّوق مخلصا عند غفله الناس و شُغلهم بما فیه کتب اللّه له الف حسنه و یغفر اللّه له یوم القیامه مغفره لم تخطر علی قلب بشرٍ؛ هر کس از روی اخلاص، خدا را در بازار آن هنگام که مردم از یاد خدا غافلند و به کار خویش مشغول اند یاد نماید خدا برایش هزار حسنه می نویسد و در روز قیامت او را می آمرزد که به قلب هیچ مؤمنی خطور نکند(۴).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: من اکثر ذکر اللّه احبّه اللّه و عنه قال: اذا احبّ اللّه عبدا جعل له واعظا من نفسه و زاجرا من قلبه یأمره و ینهاه؛ هر کس خدا را زیاد یاد کند خداوند دوستش می دارد و نیز فرمود: هر گاه خدا کسی را دوست بدارد برایش واعظی از خود و بازدارنده ای از دل که او را نهی کند قرار می دهد(۵).

۱- اعراف/۲۰۵.

۲- آل عمران/۱۹۱.

۳- غرر/۶۹۰.

۴- لئالی الاخبار/۱/۱۹۳.

۵- جامع السعادات/۳/۱۸۰.

عن الرسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: ان الملائکه یمرّون علی حِلَق الذکر فیقومون علی رؤوسهم و یبکون لبکائهم و یؤمنون علی دعائهم فاذا صعدوا الی السماء یقول اللّه یا ملائکتی این کنتم و هو أعلم فیقولون یا ربّنا انّا حضرنا مجلساً من مجالس الذکر فرأینا اقواما یسبّحونک و یمجّدونک و یقدّسونک یخافون نارک فیقول اللّه سبحانه یا ملائکتی ازودها عنهم و اشهدکم انّی قد غفرت لهم و امنتهم ممّا یخافون فیقولون ربّنا انّ فیهم فلانا و انّه لم یذکرک فیقول سبحانه قد غفرت له بمجالسه لهم فانّ الذاکرین لا یشقی بهم جلیسهم؛ فرشتگان الهی بر حلقه هائی گرد هم نشسته و به ذکر خدا مشغولند گذر می کنند پس بالای سرشان می ایستند و به گریستن شان می گریند و به دعای شان آمین می گویند و آن گاه که به آسمان بر می گردند خداوند به آنها می گوید: ای فرشتگانم! کجا بودید ــ با اینکه او داناتر است ــ عرض می کنند: پروردگارا! ما در یکی از مجالس ذکر تو حاضر بودیم و گروه هائی را دیدیم که تو را تسبیح و تمجید و تقدیس می کنند و از آتش تو در هراس بودند. پس خدای سبحان می فرماید: آتش را از آنها کنار خواهم زد و شما را گواه می گیرم که عفوشان کردم و آنچه را که از آن می ترسند ایمنی بخشیدم. عرض می کنند: در بین آنان فلان کس بود که ذکر تو را بر زبان نداشت. پس خداوند می فرماید: آو را هم به سبب همنشینی اش با اینها بخشیدم زیرا کسانی که ذکر مرا بر زبان دارند کسی از همنشینی شان به سبب آنها بدبخت نخواهد گردید(۱).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ذکر اللّه علم الایمان و بُرء من النفاق من الشیطان و حرز من النار؛ یاد خدا نشانه ایمان و بیزاری از نفاق و دوروئی و حصاری است محکم در برابر شیطان و حافظی است از آتش(۲).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ما جلس قوم یذکرون اللّه الاّ ناداهم منادٍ من السماء قوموا فقد بُدّلت سیئاتکم حسنات و غفرت لکم جمیعا؛ هر گروهی برای یاد خدا در مجلسی بنشینند، فریادی از آسمان بلند می شود که برخیزید که گناهان تان بخشیده شده و تبدیل به حسنات

۱- مستدرک/۱/۲۸۲.

۲- مستدرک/۱/۲۸۲.

گردید(۱).

مثال

مثال

ذکر خداونـد متعال، مانند مواد «جلا دهنده» و جرم گیر را است که در اثر کثرت اسـتفاده از آنها مثلا در ظروف، باعث جلا و تمیزی و پاکیزگی آن می شود. این پاکیزگی سـبب استفاده بیشتر از آن ظرف و بکارگیری آن می گردد. اما اگر این ظرف به همان حالت سیاه و زنگار گرفته باقی بماند، کسی رغبت پیدا نمی کند در آن غذائی بخورد و آن را به حال خودش رها کرده و یا اصـلاً آن را دور می اندازنـد. دل انسان نیز اگر زنگار زدائی نشود، قسـی شـده و به آن توجهی نمی کننـد و چون این دل غافل است آن را به حال خود وا می گذارند و از درگاه خدا می رانند.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

راهزن مستجاب الدعوه

ترس از عذاب

شیفته عاشق

آهنگر عارف

راهزن مستجاب الدعوه

راهزن مستجاب الدعوه

«ابوحمزه ثمالی» از امام سـجاد علیه السلام نقل می کند که فرمودند: در زمان قدیم مردی، همراه زنش سوار کشتی شدند تا به مسافرت برونـد بعـد از مدتی کشتی دچار طوفان دریا می شود و به صـخره ای خورده و می شـکند و اهل آن همگی غرق می شونـد و از بین می روند غیر از آن زن. امواج دریا زن را که به تخته شکسـته ای چسبیده بود به ساحل جزیره ای می اندازد که محل سکونت بعضی از راهزنان و اشرار بود.

زن در ساحل دریا افتاده بود که یکی از آن راهزنان او را می بیند و بالای سر او می رود. از او می پرسد: «ای زن! از جن هستی یا انس؟» زن بهوش آمده

۱- بحار/۹۳/۱۶۲.

و می گویـد: «انسانم!» شـیطان مرد را وسوسه می کند و تصـمیم می گیرد که با زن عمل نامشـروع انجام دهد. زن که از انگیزه مرد بـا اطلاع می شـود مضـطرب شـده و از ترس شـروع بـه لرزیـدن می کنـد. مرد می پرسـد: «تـو را چه شـده است که چنین مضـطرب شـده ای؟» زن پاسـخ می دهـد: «از او می ترسم» و با انگشت به آسـمان اشاره می کنـد و می گوید: «قسم به عظمت خـدا کـه تـا به حـال چنین گنـاهی مرتکب نشـده ام. به خـاطر خـدا از من در گـذر!» حـالت پریشـان زن در مرد راهزن یقظه و بیـداریی پدیـد می آورد که باعث صـرفنظر او از گناه می شود. می ایسـتد و با خود می گویـد: «او تا به حال این گناه را انجام نـداده و چنین ترسـان است. چطـور من مضـطرب نبـاشم که او را به اکراه مجبـور به این کـار نموده ام. من سـزاورتر به ترس و اضطراب هستم تا او».

خـدا را در نظر آورد و همین یـاد خـدا او را از گنـاه نجـات داد. برخاست و آن زن را به شـهر خود رسانیـد و بازگشت. در راه برگشت با راهبی همسـفر شـد. از قضا هوا بسـیار گرم بود و طاقت هر دوی آنها زائل شده بود. راهب به مرد راهزن می گوید: «ای مرد دعائی بکن تا خدا ابری را بر ما بفرستد تا از تابش آفتاب در امان باشیم».

مرد راهزن که خود را لایق نمی دید گفت: «من فکر نمی کنم که پیش خدا چنین آبروئی داشته باشم که بخواهم چنین جرأتی به خود بدهم» راهب گفت: «پس من دعا می کنم و تو آمین بگو». عابد مشـغول دعا می شود و مرد نیز آمین می گوید پس از لحظه ای، ابری بالای سر آنها ظاهر شـد و آنها شـروع به حرکت کردند و ابر همچنان بالای سر آنها سایه انداخته بود و دنبال شان می آمد تا اینکه بر سر دو راهی رسیدند. از هم جدا شدند و هر یک راه خود

را در پیش گرفتند اما مرد عابد با تعجب دید که ابر بالای سر مرد راهزن رفته و دنبال او می رود(۱).

گر لذت ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت نخوانی

ترس از عذاب

ترس از عذاب

روزی حضرت سلمان رضی الله عنه از بازار آهنگرها عبور می کردند که دیدند جمعیت زیادی جمع شده است و همه دور جوانی را گرفته اند که بیهوش روی زمین افتاده. چون مردم حضرت سلمان را دیدند نزد او آمده و عرضه داشتند: «یا اباعبداللّه! گویا این جوان مصروع(۲) است که این گونه از هوش رفته. شما قدم رنجه کنید و آیات شفا را بر او بخوانید شاید به دم قدسی شما به هوش آید». سلمان چون به بالین آن جوان نشست، فورا به هوش آمد از او پرسید: «چه شد که این گونه بیهوش روی زمین افتادی؟ آیا بیماری؟» جوان عرضه داشت: «خیر من نه مصروع ام و نه جن زده بلکه از ترس عذاب خدا از هوش رفتم» پرسید: «چگونه؟» گفت:

«داشتم از اینجا عبور می کردم که صدای برخورد چکش ها را با سندان ها شنیدم و آیه شریفه «و لهم مقامع من حدید» افتادم که چگونه ملائکه الهی گرز آهنی گداخته بر سر گناهکاران می زنند و از ترس بیهوش روی زمین افتادم»(۳).

۱- بحارالانوار.

۲- دارای بیماری صرع.

۳- لئالی الاخبار.

شیفته عاشق

شیفته عاشق

«بشـر حافی» از بزرگان و عرفای تاریخ می گوید: روزی از بغداد باز می گشـتم. در میدان شـهر دیدم که جمعیت زیادی جمع شده است. جلوتر رفتم دیدم که جوانی را دارند هزار تازیانه می زنند اما او آه نمی گوید. تازیانه ها که تمام شد او را به زندان بردند. دنبال او رفتم و از او پرسـیدم: «چرا تو را تازیانه زدند؟» جواب داد: «به خاطر آن که من شیفته عشقم!» گفتم: «چرا زاری نکردی تـا به تو تخفیف دهنـد؟» گفت: «چون معشوقم در میـان جمعیت به تماشا ایسـتاده بود و چنان محو تماشای او بودم که درد احسـاس نکردم» به او گفتم: «آیـا آن دم که به دیـدار معشـوق راسـتین بروی هم همین گـونه خـواهی بود؟» جوان تکـانی خورد، نعره ای زد و جان باخت(۱).

آهنگر عارف

آهنگر عارف

«حسن بصری» از عرفای بنام می گوید: در بغداد آهنگری را دیدم که دست در داخل کوره آهنگری کرده و آهن تفتیده را به دسـت می گیرد و بـا آن کـار می کنـد. نزدیـک رفتـم و بـه او گفتم: «این چه حـالتی است؟» مرد گفـت: «سالیـانی پیش از این خشـکسالی بود. زن زیبائی نزد من آمـد و به من گفت: به من طعام بده که یتیم دارم و به او گفتم: اگر من از تو بهره مند شوم به تو و فرزنـدانت طعـام می دهم امـا اگر کـام مرا بر نیاوری از طعام خبری نیست. آن زن رفت و فردا دوباره بازگشت و همان خواسته را بیان کرد و من هم همان جواب را دادم.

۱- کشف الاسرار/۱/۶۴.

روز سوم آمد و باز تقاضای کمک کرد و گفت: دیگر کار از دستم خارج شده، کودکانم دارند از گرسنگی تلف می شوند من تقاضای تو را بر می آورم، اما به شرطی که کسی ما را نبیند. آن زن را به خانه بردم و در خانه را بستم و خواستم تا به وسوسه شیطانی ام جامه عمل بپوشانم که زن گفت: ای مرد! مگر قول نداده بودی که جائی این کار را بکنی که کسی ما نبیند. گفتم: چرا! اما اینجا که کسی نیست. گفت: اینجا پنج نفر دارند ما را می بینند اول خدا و بعد چهار فرشته مأمور که دو تا از آنها موکل اعمال توأند و دو تا موکل اعمال من. سخن آن زن در من اثر گذاشت و به یاد خدا افتادم. دست از او کشیدم و او را طعام دادم. آن زن نیز سر به جانب آسمان کرد و عرضه داشت: خدایا! این مرد آتش شهوت را بر خود سرد گردانید. آتش دنیا و آخرت را بر او سرد گردان. آنچه که تو الان می بینی به برکت دعای آن زن است»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

یکی از نزدیکان امام قدس سره می گوید: «پنجاه سال است که نماز شب امام خمینی ترک نشده. او در بیماری، در صحت، در زندان، در خلاصی، در تبعید، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب می خواندند. امام در قم بیمار شدند. به دستور اطباء می بایست به تهران منتقل شوند و هوا بسیار سرد بود و برف می بارید و یخبندان عجیبی در جاده ها وجود داشت. اما چندین ساعت در آمبولانس بودند و پس از انتقال به بیمارستان قلب، باز نماز شب خواندند.

۱- کشف الاسرار/۱/۶۴.

شبی که از پـاریس به سوی تهران می آمدنـد امـام در طبقه بالای هواپیما نماز شب می خواندنـد و شـما اگر امام را از نزدیک دیـده باشـید آثـار اشـک بر گـونه هـای مبـارک امـام حکـایت از شب زنـده داری و گریه هـای نیمه شب وی دارد. بعضـی از پاسـداران در قم نقـل می کردنـد که گاهی اوقات که امام برای تهجـد بیـدار می شدنـد، آنها را مورد نوازش و تفقـد قرار می دادند»(۱). شهید محراب مرحوم «صدوقی» می گوید:

«ما مسافرتهائی با امام کرده ایم. در مسافرت مشـهد یک اخلاق پدرانه ای نسـبت به ما مبذول می داشتند. وقتی از ارض اقدس بر می گشتیم، در بین راه، روسـها برای بازرسـی جلوی ماشـین ما را گرفتند - در آن زمان قسمت هائی از ایران زیر نظر دولت هـای شوروی و آمریکـا و انگلسـتان بود - همگی پیاده شـدیم و چون امام از اول تکلیف، مراقب نماز شب بودنـد و این عمل، صـد در صـد از ایشـان ترک نشـده، بعـد از پیـاه شـدن خواسـتند که نمـاز شب بخواننـد. آنجـا که وسط بیابان بود، آبی وجود نداشت. یک وقت نگاه کردیم که آبی جاری شد. ایشان آستین بالا زد و وضو گرفت. بعدا نفهمیدیم که تا ایشان نمازش تمام شد، آب بود یا نبود. بهر حال ما در آن سفر یک چنین کرامتی از ایشان دیدیم»(۲).

توسل

توسل

آری! این بزرگواران از یاد خداوند و ذکر مدام به این مقامات رسیده اند. هر چه داشته اند از نماز شب و تهجد بوده است. در تمام احوال و حالات،

۱- فرازهائی از ابعاد روحی امام/۲۰.

۲- فرازهائی از ابعاد روحی امام/۵۷.

نماز شب را رها نمی کردند. مثل عمه سادات حضرت زینب که عصر روز دهم، حضرت آن قدر دنبال بچه ها دویده بود و از جان آنها و علی بن الحسین علیه السلام محافظت کرده بود که دیگر قدرت ایستاده نماز خواندن را نداشتند. صدا زد:

امشب نماز شبم را نشسته می خوانم

به یاد پهلوی زهرا شکسته می خوانم

بمیرم برای آن ساعتی که خیمه ها را آتش زدند. حضرت زینب بچه ها را در یک خیمه نیم سوخته ای جمع کردند. یکی از پایش خون می چکد یکی از گوشش خون می چکد، یکی صورتش نیلی شده، یکی بدنش کبود شده.

ای دل بشکسته زار و غمین

صحنه شام غریبان را ببین

دختری در بین صحرا می دود

گوئیا در کوچه زهرا می دود

آه می آید صدای اسب ها

کودکی در زیر پای اسب ها

دستهای بی حیا و بی شرف

کرده رخسار یتیمان را هدف

از میان آتشی افروخته

می رسد بوی شقایق سوخته

زینب کبری چه سازد ای خدا

یک طرف بیمار و یک سو بچه ها

باتن خسته کند راز و نیاز

روی خاکستر نشسته در نماز

با قنوت خسته اش غوغا کند

اقتدا بر مادرش زهرا کند

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۸. اطعام و یتیم نوازی

اشاره

۸. اطعام و یتیم نوازی

اللهم ارزقنی فیه رحمه الأیتام و اطعام الاطعام و افشاء السلام و صحبه الکرام بطولک یا ملجأ الاملین

خدایا در این روز مهربانی به یتیمان و خوراندن طعام و آشکار کردن سلام و همنشینی خوبان را با منت خود به من ده ای پناه آرزومندان.

از دیگر رفتار پسندیده و اخلاق نیکوی اسلامی رأفت و دلسوزی نسبت به دیگران بالاخص نسبت به خانواده های بی سرپرست و بی بضاعت است که در قرآن و احادیث سفارش زیادی بر آن شده است و سبب خیرات و برکات زیادی برای انسان می گردد چرا که اگر کسی به دیگران رحم و رأفت نشان ندهد فردای قیامت نیز مورد رحم خداوند قرار نخواهد گرفت و در همین دنیا نیز به خود او رحم نمی کنند.

آیات

آیات

«فاما من اعطی و اتقی و صدّق بالحسنی فسنُیسِّره للیسری»(۱)

پس آن کسی که عطا کرد و پرهیزگاری نمود و طریقه خوبی را تصدیق نمود پس او را به زودی توفیق آسانی کار می دهیم.

«انّ الذین یتلون کتاب اللّه و اقاموا الصلواه و انفقوا ممّا رزقناهم سرا و علانیه یرجون تجاره لن تبور»(۲)

۱- لیل/۷ _ ۵.

۲- فاطر/۲۹.

آنـان که کتـاب را می خواننـد و نماز بر پای می دارنـد و از آنچه که روزی آنها کردیم به صورت مخفی و آشـکار انفاق می کنند امید به تجارتی دارند که هرگز تباه نمی شود.

«مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات اللّه تثبیتا من انفسهم کمثل جنه بربوه اصابها وابل فاتت اکلها ضعفین»(۱)

مثل کسانی که اموالشان را برای رضای خدا انفاق می کنند مانند بوسـتانی است که بر جائی بلند باشد که باران قطره بزرگ به او برسد و دو برابر ثمر بدهد.

«ما انفقتم من شی ء فهو یخلفه»(۲)

هر چه را که انفاق می کنید خداوند آن را عوض می دهد.

«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه»(۳)

ایثار می کنند (مهاجرین را) اگر چه به آنها احتیاج داشته باشند.

«ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و یکفّر عنکم سیئاتکم و اللّه بما تعملون خبیر»(۴)

اگر مخفیانه به فقرا انفاق کنید برای شما بهتر است و کفاره گناهان تان می گردد و خداوند به آنچه می کنید آگاه است.

«لا یستوی منکم مَن انفق قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد»(۵)

آنکه پیش از فتح انفاق نمود و کارزار کرد درجه اش بالاتر از کسی است که بعدا انفاق نمود.

روایات

روایات

عن الصادق علیه السلام انّه قال: ابذل لاخیک المؤمن ما تکون منفعته له اکثر من ضرره و لا تبذل له ما یکون ضرره علیک اکثر من منفعته لاخیک؛ به برادر مؤمن خود چیزی را ببخش که

۱- بقره/۲۶۵.

۲- سبأ/۳۹.

۳- حشر/۹.

۴- بقره/۲۷۱.

۵- حدید/۱۰.

سودش برای او بیشتر از ضرری است که متوجه تو می گردد و اگر ضررش برای تو بیشتر از سودش برای اوست آن را به وی نبخش(۱).

قالت فاطمه علیهاالسلام : حبّب الی من دنیاکم ثلاث، تلاوه کتاب اللّه و نظر فی وجه رسول اللّه و انفاق فی سبیل اللّه؛ سه چیز را از دنیای شما دوست می دارم؛ تلاوت کتاب خدا، نگاه در صورت رسول خدا و انفاق در راه خدا(۲).

عن علی بن ابیطالب علیه السلام انّه کان یقول: انّما المعروف زرع من انمی الزرع و کنز من افضل الکنوز فلا یزهدنّک فی المعروف کفر من کفره و لا جحود من حجده؛ کار نیک کِشتی است که از هر کشتی رشدش بیشتر و گنجی که از هر گنجی برتر است پس ناسپاسی و انکار مردم، شما را از نیکوکاری باز ندارد(۳).

عن الصادق علیه السلام قال: لیس السخی البذر الذی ینفق ما له فی غیر حقه ولکنّه الذی یؤدی الی اللّه عزوجل ما فُرِضَ علیه فی ماله من الزکوه و غیرها؛ انسان سخی آن اسراف کننده ای نیست که مالش را بیجا و در غیر حق مصرف نماید و لکن سخاوتمند آن کسی است که حقوق واجبه ای که خدا بر وی فرض کرده است از قبیل زکات و غیر آن را ادا نماید(۴).

عن ابی جعفر علیه السلام قال: انّ البقاء المسلمین و بقاء الاسلام ان تصیر الاموال عند من یعرف فیها الحق و یصنع فیها المعروف و انّ من فناء المسلمین و فناء الاسلام ان تصیر الاموال عند من لا یعرف فیها الحق و لا یصنع فیها المعروف؛ امام باقر علیه السلام فرمود: بقاء اسلام و مسلمین به این است که اموال در دست کسانی باشد که حق را بشناسند و در راه درست به مصرف برسانند و همانا نابودی اسلام و مسلمین در این است که اموال در دست کسانی قرار

۱- مستدرک/۲/۳۹۷.

۲- کشکول ممتاز/۴۳۸.

۳- مستدرک/۲/۳۹۳.

۴- سفینه البحار/۱/۶۵.

گیرند که از حق بی اطلاع و اموال را در مصرف درست خرج نکنند(۱).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: الضّیف اذا دخل بیت مؤمن دخلت معه الف برکه و الف رحمه و یکتب اللّه تعالی لصاحب المنزل بکل لقمه یأکلها الضّیف حجه و عمره؛ میهمان وقتی به خانه میزبان خود می رود همراه خود هزار برکت، هزار رحمت و بخشش خداوندی را به همراه می برد و خدا برای هر لقمه ای که میهمان می خورد یک حج و یک عمره برای میزبان خواهد نوشت(۲).

عن العبد الصالح علیه السلام انه قال: اطعموا الطعام و افشوا السّلام و صلّوا و الناس نیام تدخلوا الجنه؛ امام کاظم علیه السلام فرمودند: اطعام دهید و سلام را انتشار دهید و آن گاه که مردم به خواب رفته اند نماز بخوانید تا به بهشت در آئید(۳).

عن ابی المقدام عن ابی جعفر علیه السلام : یا ابا المقدام لانّ اطعم رجلا من شیعتی شبعهً احب الی من آن اطعم افقاً من الناس قال: قلت کم الافق؟ قال: ماه الف؛ اگر یکی از شیعیانم را به اندازه سیر شدن طعام دهم پیش من از اطعام افقی از مردم محبوب تر است. راوی گفت: عرض کردم افق چه تعداد است؟ فرمود: صد هزار(۴).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: خلق اربعه لاربعه؛ المال للانفاق لا للامساک و العلم للعمل لا للمجادله و العبد للتعبّد لا للتنعّم و الدنیا للعبره لا للعماره؛ خلقت چهار چیز برای چهار چیز است؛ ثروت برای بذل و انفاق نه برای بخل و امساک، علم برای عمل نه برای جدال کردن، عبد برای بندگی نه برای خوش گذرانی و دنیا برای پندگیری است نه برای عمران همیشگی(۵).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: من افضل البرّ برّ الایتام؛ از برترین نیکیها، نیکی به یتیم است(۶).

۱- مستدرک/۲/۳۹۳.

۲- کفایه الواعظین/۱/۳۰۹.

۳- مستدرک/۲/۳۹۹.

۴- مشکاه الانوار.

۵- المواعظ الودیعه/۱۲۳.

۶- غرر الحکم/۶/۴۴.

ص:۹۷

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: ظلم الیتامی و الایامی یُنزّل النقم و یسلب النعم اهلها؛ ظلم به یتیم باعث نزول عذاب و سلب نعمت از دارندگان آن می شود(۱).

مثال

مثال

اگر ظرف آب را در قفس پرندگان دیده باشید ظرفی است سر و ته که زیر آن یک بشقاب قرار دارد و هر چه پرنده بیشتر از آن آب بخورد آب بیشتری هم از داخل ظرف سر و ته، داخل بشقاب می شود. اگر داخل قفس، پنج پرنده وجود داشته باشد مقدار آبی که سرازیر می شود پنج برابر وقتی است که یک پرنده در قفس است. کسی که به پنج خانوار انفاق می نماید از منبع رحمت الهی، روزی بیشتری بر او نازل می شود و خداوند نیز کفاف او را داده و این خانواده ها و یتیم ها را به دست او روزی می دهد. اما اگر این کار را قطع کرد روزی خود او نیز کم خواهد شد و جلوی فیضان رحمت خدا نیز به سوی او گرفته می شود.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

شرایط مهمانی رفتن

احترام به میهمان

سرمایه سالیانه

حج بی احرام

علی پدر یتیمان

شرایط مهمانی رفتن

شرایط مهمانی رفتن

روایت شده که شخصی علی علیه السلام را به مهمانی دعوت نمود حضرت به او رو کرده و فرمودند: «با سه شرط دعوت تو را می پـذیرم. اول اینکه چیزی از بیرون خانه خریـداری نکنی و آنچه در خانه بود بیاوری دوم آنکه هر غذائی را که خودتان می خورید برای من هم بیاورید و سوم اینکه به زن و بچه ات زحمت ندهی»(۲).

۱- غرر الحکم/۴/۲۸۱.

۲- بحار/۷۵/۴۵۱.

احترام به میهمان

احترام به میهمان

روزی برای حضرت علی علیه السلام دو مهمان که پدر و پسر بودند آمد. حضرت آنها را مورد احترام زیاد قرار داد و در صدر مجلس نشانیده و خود در پائین مجلس نشست و دستور داد برای شان غذا بیاورند. قنبر سفره ای انداخت و غذا را بر سفره قرار داد. حضرت تعارف فرموده و آنها از غذا سیر خوردند. سپس قنبر آفتابه و لگنی آورد تا دست آنها را بشوید اما حضرت آفتابه را از دست او گرفت و خواست تا خود، دست پدر را بشوید که مرد اظهار شرمندگی کرد و برخاست و گفت: «ای مولای من! چگونه حاضر شوم که شما آب بر دستم بریزید؟»

حضرت فرمود: «خداوند می خواهد بین مؤمنین هیچ امتیازی نباشد و هیچ کس نسبت به دیگری اظهار فضل ننماید. با این خدمت کوچک چندین برابر در بهشت به من پاداش عنایت می کند». بالاخره مهمان ناگزیر شد تا اجازه دهد حضرت آب بر دستش بریزد. سپس حضرت حوله به او داد و فرمود: «سوگند به خدائی که می شناسم در این کار چنان آرامشی برایم وجود دارد که ترجیح می دهم خود این کار را انجام دهم تا قنبر».

سپس آفتابه و حوله را به دست محمد بن حنفیه داد و فرمود: «دست پسر را تو بشوی». محمد اطاعت کرد. بعد فرمود: «پسرم! اگر این دو نفر مهمان که یکی پدر و دیگری پسر است با هم نبودند و تنها نزد من می آمدند دست هر دوی آنها را خودم می شستم چه پدر باشد و چه پسر. اما خداوند نمی خواهد

که بین پدر و پسر تساوی رفتار باشد. بنابراین من که پدر هستم دست پدر را شستم و تو که پسر هستی دست پسر را»(۱).

سرمایه سالیانه

سرمایه سالیانه

به حضرت علی علیه السلام خبر دادند ک طلحه و زبیر پشت سر حضرت می گویند: «علی فقیر است و چیزی ندارد». امام به کارگران خود فرمودند: «میوه ها و درآمد سالیانه مرا بفروشید و همه را در جائی جمع آوری کنید». آنها تمام میوه ها و محصولات حاصله از زحمت و عرق جبین مولا را فروختند و در اطاقی جمع کردند. حضرت دستور داد طلحه و زبیر بیایند. وقتی حاضر شدند فرمود: «این طلاها و نقره هائی را که می بینید حاصل یک سال زراعت من است که هیچ کس حقی در آن ندارد» و اطاقی پر از طلا و اشرفی که سرمایه کار و تولید خود بود را تماما به مستمندان بخشید و درهمی را برای خود برنداشت؟! در روایات آمده که حضرت با دست خود خانه هائی می ساختند و در اختیار مستمندان قرار می دادند. به عنوان مثال محله «بنی زریق» در مدینه، خانه هائی است که حضرت آنها را ساخته و به خاله های خود بخشیده و وقف مستمندان نمودند.

حج بی احرام

حج بی احرام

آورده اند که عارفی بنام «عبدالجبار مستوفی» به حج می رفت که هزار دینار همراه خود داشت. از کوچه های کوفه می گذشت که گذرش به خرابه ای افتاد دید. زنی در خرابه دنبال چیزی می گردد که ناگاه چشمش به پرنده ای مرده افتاد آن را سریعا برداشت و زیر چادر خود پنهان کرد و راه خانه اش را در

۱- جامع السعادات/۱/۳۶۳.

پیش گرفت. عبدالجبار با خود گفت که دنبال او بروم و ببینم که قضیه از چه قرار است.

دنبال زن رفت تا به خانه اش رسید. زن سریع وارد خانه شد. کودکانش خوشحال به طرف او دویدند و گفتند: «مادر! برای مان چه آورده ای که از گرسنگی هلاک شدیم» زن گفت: «دلبندانم! برای شما مرغی تهیه کرده ام الان برای شما بریان می کنم» عبدالجبار چون این سخن را شنید به شدت گریست و از همسایگان زن، احوال او را پرسید. گفتند: «او زن عبداللّه بن زید است که از علویان می باشد و شوهرش را حجاج ثقفی کشته و چند کودک یتیم دارد».

عبدالجبار با خود اندیشید درِ خانه را زد و آن هزار دینار را به آن زن بخشید و بازگشت و آن سال را به سقائی در کوفه مشغول گردید و به حج نرفت. وقتی که موسم حج به پایان رسید و کاروانیان از سفر خانه خدا بازگشتند، مردم به استقبال آنها شتافتند. عبدالجبار نیز رفت و چون نزدیک قافله رسید، دید غریبه ای جلوتر از همه می آید.

غریبه سلام می کند و می گوید: «ای عبدالجبار! از آن روزی که هزار درهم به من سپرده ای دنبال تو می گردم. بیا زر خودت را بگیر» و کیسه ای به عبدالجبار داد و ناپدید شد. عبدالجبار داخل کیسه را نگاه کرد و با تعجب فراوان دید که ده هزار دینار سرخ در کیسه است. ندائی از آسمان آمد که؛ «هزار دینار در راه ما بذل کردی و ما ده برابر به تو عطا نمودیم و فرشته ای را مأمور ساختیم تا از جانب تو هر سال تا آخر عمرت، حج به جا آورد و بدانی که ما اجر هیچ نیکوکاری را ضایع نمی سازیم»(۱).

۱- مصابیح القلوب/۱۱۲.

یک درم کان دهی به درویشی

بهتر از گنجهای مدّخر است

هر چه دادی نصیب تو آن اس

و آن دگر قسمت کسی دگر است

علی پدر یتیمان

علی پدر یتیمان

حضرت علی علیه السلام در بین راهی، متوجه خانه زنی فقیر شد که بچه های او از گرسنگی گریه می کردند. مادر، آنها را با وسائلی مشغول ساخته سپس دیگی را از آب پر کرده و بر سر آتش نهاده بود تا به این بهانه آنها را بخواباند. علی علیه السلام با مشاهده این جریان، به همراه قنبر با شتاب به منزل خود رفتند و مقداری خرما و کیسه ای آرد به همراه قدری برنج و روغن بر شانه خود گرفته و با عجله به طرف خانه زن بازگشتند. وقتی که به خانه آن زن رسید، اجازه ورود خواست و داخل شد و مقداری از برنج ها و روغن را در داخل یک دیگ ریخت و غذائی مطبوع پخت. سپس بچه ها را سریعا بیدار کرد و با دست خود غذا در دهان آنها گذاشت تا خوب سیر شدند. سپس برای سرگرم کردن آنها به صورت چهار دست و پا روی زمین راه می رفت و آنها را بر پشت خود سوار کرده و صدای گوسفند را تقلید می نمود. بچه ها نیز دنبال حضرت به همان شکل حرکت می کردند و می خندیدند. پس از مدتی که آنها را سرگرم نمود آنها را خواب کرده و از منزل خارج شد.

قنبر گفت: «ای مولای من! امروز دو چیز از شما دیدم که علت یکی را می دانم اما دومی بر من معلوم نیست. اول اینکه کیسه اغذیه را خودتان بر دوش کشیدید و اجازه ندادید من این کار را بکنم حتما به خاطر ثواب و اجر بالای آن بوده اما اینکه تقلید گوسفندان را کردید را نمی فهمم». حضرت

فرمود: «وقتی بر این بچه های یتیم وارد شدم دیدم که از گرسنگی گریه می کنند و گرد و غبار یتیمی بر روی آنها نشسته خواستم وقتی خارج شدم هم سیر شده باشند و هم گرد یتیمی و بی پدری را از چهره شان پاک گردانیده باشم»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله

شیخ انصاری رحمه الله

شیخ زین العابدین مازندرانی رحمه الله

شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله

شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله

«ایشان آن قدر به مستمندان رسیدگی می کرد و در رفع مشکلات آنها فعال و از خودگذشته بود که در بیشتر سالها دیده می شد که هر چه داشت انفاق می کرد و وقتی دستش از همه جا کوتاه می شد خانه مسکونی اش را رهن می گذاشت و پولش را به فقراء می بخشید»(۲).

شیخ انصاری رحمه الله

شیخ انصاری رحمه الله

«دستگیری از فقراء و بی نوایان را جزء وظایف حتمی خود می دانست و از ایام کودکی این شیوه خداپسندانه را داشت. از اشخاص موثق به طور متواتر (پی در پی) رسیده که در بقعه «پیر محمد» واقع در محله «حیدر خانه» دزفول، فقیری عاجز بود و شیخ هر شب شام خود را به آن فقیر می داد و خود با شکم گرسنه می خوابید یا خود به اندک چیزی قناعت می کرد»(۳).

شیخ زین العابدین مازندرانی رحمه الله

شیخ زین العابدین مازندرانی رحمه الله

«تا می توانست قرض می کرد و به مردم می داد و هر چند وقت که یکی از ثروتمندان هند به کربلا می آمد، قرض های او را می داد... نقل کرده اند که

۱- شجره طوبی.

۲- قصص العلما/۱۸۸.

۳- ریحانه الادب/۵/۳۶۸.

روزی بینوائی به در خانه او رفت و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی در بساط نداشت، بادیه مسی را برداشت و به او داد و گفت: «این را ببر و بفروش». دو سه روز بعد که اهل منزل متوجه شدند که بادیه نیست فریاد کردند که؛ «بادیه را دزد برده!». صدای آنان در کتابخانه به گوش شیخ رسید. فریاد بر آورد که؛ «دزد را متهم نکنید بادیه را من برده ام»(۱).

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

اگر مدینه آمدی پیش ما بیا!

اگر مدینه آمدی پیش ما بیا!

اگر مدینه آمدی پیش ما بیا!

امام حسن مجتبی علیه السلام به «کریم آل طه» معروفند چرا که ایشان عزمی راسخ در کمک به فقراء و مستمندان داشتند و در طول عمر پر برکت خویش دو بار تمام اموال و سه بار نصف آن را به فقرا بخشیدند. در تاریخ آمده که امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و پسر عموی خود عبداللّه بن جعفر عازم سفر حج بودند. در بین راه چون کاروان آنها حرکت کرده و پیش رفته بود، تشنگی و گرسنگی بر آنها غالب می شود. ناگاه در بیابان سوزان، خیمه ای را می بینند که در آن پیرزنی تنها می زیست. جلو رفتند و از او آب و غذا خواستند. پیرزن که فردی کریم النفس بود، تنها گوسفندی را که تمام دارائی اش بود نزد میهمانان آورد و گفت: «شیر آن را بدوشید و بخورید و شما را به خدا قسم می دهم که او را بکشید تا من بروم و هیزم بیاورم که آن را بپزیم». گوسفند را کشتند و غذائی تهیه نموده و خوردند. سپس از پیرزن تشکر کرده و فرمودند: «ما افرادی از قریش هستیم که عزم سفر حج داریم. چون به مدینه آمدی پیش ما بیا تا جبران کنیم» و خداحافظی کردند و رفتند.

۱- مرگی در نور/۷۹.

شب شوهر پیرزن به خیمه می آیـد و پیرزن جریان میهمانی را برای او تعریف می کنـد. مرد عصبانی می شود و فریاد می زند: «چرا تنها گوسفندی را که داشتیم برای شان کشتی؟».

زمان سپری شـد و خشـکسالی آمد. بادیه نشـینان به شـهر کوچ کردند پیرزن نیز به همراه شوهرش به مدینه آمد و چون کسبی نداشـتند، از کوچه ها سـرگین شتر جمع می کردند و می فروختند. روزی امام مجتبی علیه السلام کنار منزل خود ایستاده بودند که پیرزن از آنجا عبور کرد. حضـرت او را شـناخت و فرمود: «ای کنیز خدا! آیا مرا می شناسی؟» زن جواب منفی داد. حضرت فرمود: «من یکی از همان میهمانان تو هستم که فلان سال به خیمه ات آمدیم. نامم حسن بن علی است».

پیرزن خوشـحال شد و گفت: «پدر و مادرم به فدایت! شـما امام حسن بودید و من نشـناختم». حضرت برای قدردانی از انفاق و میهمـان نوازی پیرزن دسـتور داد که غلامـش هزار گوسـفند برای او بخرد و هزار دینار نیز به او بدهـد و سـپس او را نزد کریم دیگر مدینه، برادرش امام حسـین علیه السلام فرستاد امام حسین علیه السلام نیز همان مقدار به او کرم فرمود و او را نزد عبداللّه بن جعفر فرستاد. عبداللّه نیز به امامان خود تأسی کرد و همان مبلغ به پیرزن بخشید(۱).

توسل

توسل

حضـرت کریم آل فاطمه بودند. کرم ایشان زبانزد خواص و عام بود. به غریبه و آشنا کرم می کردند اما عاقبت هم غریبه با آقا دشمنی کرد و هم آشنا. مصیبت های حضرت قابل شمارش نیست. آقا هم مدینه را دیده و کوفه را.

۱- حلیه الابرار/۱/۵۲۶.

هم زخم مدینه به دل دارند و هم زخم مسجد کوفه. قربان آن دل مجروح شما بشویم آقا! قربان جگر سوخته و پاره پاره شما بشویم. فدای آن دلی که این همه مصیبت دید؛

آتش دل از رخم پیدا نبود

غصه های من یکی دو تا نبود

آن یکی می گفت با من این چنین

السلام یا مذل المؤمنین

روی منبر دور دورِ حضم بود

ناسزا گفتن به حیدر رسم بود

آقا مجبور بودند پائین منبر پیامبر بنشینند و معاویه ملعون بالای منبر برود و به علی ناسزا بگوید. حضرت کام باز نمی کرد و هیچ نمی گفت.

غصه ام سوزان تر از این حرف هاست

قصه اصلی ز بعد مصطفی است

ناگهان دل شوره بر جانم فتاد

گوئیا عالم ز حرکت ایستاد

ناگهان باب عداوت باز شد

کینه توزی با علی آغاز شد

وه که این بی حرمتی ها زود بود

مادرم در هاله ای از دود بود

باغبان بود و خزان باغ شد

میخ در کم کم ز آتش داغ شد

درب از جا کنده شد با یک لگد

مادرم در پشت فریاد زد

اشک باران بود چشم زینبین

غرق خون چشم من و چشم حسین

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۹. عاقبت به خیری

اشاره

۹. عاقبت به خیری

اللهم اجعل لی فیه نصیبا من رحمتک الواسعه و اهدنی فیه لبراهینک الساطعه وخذ بناصیتی الی مرضاتک الجامعه بمحبتک یا امل المشتاقین

بار خدایا در این روز بهره ای از رحمت گسترده ات را بر من قرار ده و نشانه های درخشانت را سبب راهنمائی ام گردان و مرا به سوی خشنودی های کاملت هدایت کن، با عشق تو ای آرزوی آرزومندان.

«عاقبت به خیری» به این معناست که انسان طوری زندگی کند که لحظه مرگ مسلمان از دنیا برود و با اطمینان قلبی و شایستگی این دنیا را وداع گوید. در واقع صفتی است که برای نیکان و پرهیزگاران به وجود می آید. انسان باید همیشه سعی داشته باشند که نامه عمل او از نیکی آکنده باشد چرا که هیچ کس ساعت مرگ خود را نمی داند و اطلاع ندارد که با چه وضعی و چه درجه ای از ایمان، از دنیا می رود. بنابراین باید همیشه با رعایت تقوای الهی آینده معنوی خود را به خیریّت رقم زد.

آیات

آیات

«اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»(۱)

خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند خارج می کند آنها را از گمراهی به سوی نور هدایت.

«لو من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات»(۲)

۱- بقره/۲۵۷.

۲- انعام/۱۲۲.

آیا کسی که مرده بود پس آن را زنده نکردیم و او را نوری گردانیدیم که در مردم با آن راه می رفته مثل کسی است که در تاریکی است.

«و ما کان لیُضلّ قوما بعد اذ هدیهم حتی یبیّن لهم ما یتقون»(۱)

خداوند کسی را که هدایت کرده است دوباره گمراه نمی کند تا اینکه برای آنها آنچه را باید پرهیز کنند بیان کند.

«من المؤمنون رجال صدقوا ما عاهدوا اللّه علیه فمنهم من قضی و نحبه و ما بدّلوا تبدیلا»(۲)

از مؤمنان کسانی هستند که آنچه را با خدا پیمان بسته اند به انجام می رسانند پس از آنها کسی است که مدتش سر آمد و از آنها کسانی هست که منتظر هستند و تغییر ندادند، تغییر دادنی.

«و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفّرنّ عنهم سیئاتهم»(۳)

گناهان آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند را می بخشیم.

«انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم باَیْمانهم»(۴)

به درستی کسانی که ایمان آوردنده اند و عمل صالح انجام داده اند را خداوند به وسیله ایمان شان هدایت می کند.

روایات

روایات

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: من اعتدل یوماه فهو مغبون و من کانت الدنیا همّه اشتدت حسرته علی فراقها و من کان غده شر یومیه فهو محروم و من کان لن یبال بما زوی من آخرته اذا اسلمت له الدنیا فهو هالک و من لم یتعاهد النقص من نفسه غلب علیه الهوی؛ هر کس دو روزش با هم برابر باشد گول خورده و آن کس که هدفش دنیاست اندوهش بر فراقش از دنیا سخت خواهد بود و هر کس از روز قبل بدتر باشد محروم است و هر کس از اینکه از آخرتش

۱- توبه/۱۱۵.

۲- احزاب/۲۳.

۳- عنکبوت/۷.

۴- یونس/۹.

کنـار زده شود باکی نداشـته باشـد در حالی که دنیایش سالم است نابود، و هر کس عیب خویش را نبینـد در مقابل نفس خود شکست خواهد خورد(۱).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: من کثرت فکره حسنت عاقبته؛ هر کس بیشتر تفکر کرد عاقبت به خیر شد(۲).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: اذا قـدمت الفکر فی جمیع افعالک حسـنت عواقبک؛ هر گاه تفکر کردن را بر همه کارهایت مقدم کردی عاقبت تو نیکو خواهد شد(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: اطع العلم و اعص الجهل تفلح؛ از علم تبعیت کن و از نادانی دور باش تا رستگار شوی(۴).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قـال: المفلـح من نهض بجنـاح او استسـلم فاستراح؛ رسـتگار کسـی است که به بالی پرواز کنـد یا اطاعت کند و راحتی یابد(۵).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: احزم الناس من کان البصـر و النظر الی العواقب شِـعاره و دِثاره؛ دوراندیش ترین مردم کسـی است که صبر کردن و تفکر کردن در عاقبت کار خود، شعار و دیدگاه او باشد(۶).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: طاعه دواعی الشـرور تفسد عواقب الامور؛ اطاعت از دعوت کنندگان به شـر سـبب عاقبت به شری می شود(۷).

۱- مواعظ صدوق/۵۷.

۲- غرر/۵/۲۱۴.

۳- غرر الحکم/۳/۱۶۲.

۴- غرر الحکم/۲/۱۸۳.

۵- غرر/۲/۹۳.

۶- غرر الحکم/۲/۴۵۵.

۷- غرر الحکم/۴/۲۵۲.

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: مکروه تحمد عاقبته خیر من محبوب تذمّ مغبته ؛ کاری که دوست نداشته شود و به خیر تمام گردد بهتر از آن کاری است که دوست داشت می شود اما عاقبت آن کار خیر نیست(۱).

عن النبی صلی الله علیه و آله یقول اللّه تعالی: الشّیب نوری فلا یجمل بی ان احرق نوری بناری؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قول خداوند متعال فرمودند: موی سپید نور من است و برای من زیبا نیست که نورم را با نارم بسوزانم(۲).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: لا یَتَمَنَّیَنَّ احدکم الموت فان هول المطلع شدید و ان من سعاده المرء ان یطول عمره و یرزقه اللّه الانابه؛ مبادا یکی از شما آرزوی مرگ کند زیرا هول مطلع که ترس از روز رستاخیز است و پس از مرگ برای انسان پدید می آید سخت است و همانا از نیک بختی آدمی است که عمرش دراز گردد و خدا به او توفیق توبه دهد(۳).

مثال

مثال

زندگی انسان مانند یک «کتاب» است که در آن نوشته های سیاهی وجود دارد. عاقبت به خیری یعنی اینکه صفحه آخر این کتاب از آن سیاهی ها پاک باشد و آن گاه این کتاب بسته شود یعنی مهم این است که لحظه آخری که ملک الموت جان او را می ستاند، چگونه باشد.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

خادم فرعون

هوای وصل

خادم فرعون

خادم فرعون

آورده اند که در قوم بنی اسرائیل فردی بود که سر بر طغیان برداشته بود و از امر خدا نافرمانی می کرد. خطاب آمد که؛ «ای موسی! در فلان محله فلان

۱- غرر الحکم/۶/۱۲۲.

۲- مجموعه ورّام/۱/۳۷.

۳- مجموعه ورّام/۱/۷.

شخص هست که احتیاج به هدایت تو دارد. به جانب او برو و هر چه ستم و جفا از او دیدی به خاطر ما در گذر!». موسی علیه السلام خوشحال شده و با شتاب به سوی خانه او رفت. درب خانه او را زد و پیرمردی بیرون آمد که دویست سال بندگی فرعون را کرده بود و او را به خدائی قبول داشت. موسی علیه السلام او را به حق دعوت کرد اما او به موسی علیه السلام دشنام داد. تحمل کرد و گفت: «دویست سال فرعون را پرستیده ای و خدمت او را بجا آورده ای و حالا نه نعمت دنیا را داری و نه بهشت آخرت را، اگر کلمه توحید را بر زبان خود جاری کنی، هم نعمت دنیا را به دست خواهی آورد و هم پیروزی آخرت را». پیرمرد ساعتی تفکر کرد و دلش را مصفا گردانید و سینه اش را به هدایت منجلی ساخت و کلمه توحید را بر زبان آورد. در همین حال خطاب آمد که به پیرمرد بگو گنجی در آستانه درب خانه ات نهفته شده است، آن را بردار. پیرمرد زمین را کند و گنج را پیدا نمود و گفت: «ای موسی! من هنوز خدمت او را نکرده ام که این هدیه را برایم فرو فرستاده اما افسوس که عمر را ضایع کردم».

او از شوق موحد شدن روی به بازار نهاد و کلمه توحید را به زبان می آورد. خبر به فرعون رسید و دستور داد تا او را دستگیر نمایند و دیگ بزرگی بیاورند. به پیرمرد گفت: «دست از آئین موسی بردار و الا تو را در دیگ جوشان می اندازم». پیرمرد گفت: «بدنی که خدمت تو را کرده باشد بیشتر از این ارزش ندارد هر چه می خواهی بکن». خواستند تا او را در درون دیگ اندازند که جبرئیل نازل شد و او را گرفت و پیش موسی علیه السلام آورد. پیرمرد که شراب شوق الهی نوشیده بود مدام فریاد می زد: «ای مردم! فرعون را

نپرستید. فقط خداوند رحمان و رحیم است که لایق پرستش می باشد». به او گفتند: «ای مرد! خاموش باش و الا تو را می کشند». او جواب می داد: «لا یجد المرء حلاوه الایمان حتی یأتیه البلاء فی کل مکان؛ مرد حلاوت ایمان را نمی چشد مگر اینکه هدف تیر بلا قرار گیرد».

ممکن نبود به هر زمانی

رنجی نرسد به جان عاشق

عاشق چو بیافت بوی معشوق

گردون نکشد کمان عاشق

وی را گرفتند و دوباره خواستند که در دیگ بیاندازند که جبرئیل او را نجات داد و پیش موسی علیه السلام برد. پیرمرد همچنان نعره می زد که؛ «فرعون را نپرستید که او لایق پرستش نیست». مجددا او را گرفتند که رو به موسی کرد و عرضه داشت: «ای کلیم خدا! باکی نیست که ما را به خاطر عشق به معشوق مان در دیگ بجوشانند». او را در دیگ جوشان انداختند و جان به جان تسلیم کرد. موسی علیه السلام گریست. خطاب آمد: «ای موسی! آسمان را نگاه کن». دید که درهای بهشت به روی او باز شده و حوری های بهشت از ورود او شادی می کنند(۱).

هوای وصل

هوای وصل

«عبدالواحد رازی» می گوید: سالی با جماعتی به سفری دریائی رفتیم. چون که به میان دریا رسیدیم، دریا طوفانی شده و به جزیره ای پناه بردیم. در جزیره غلامی سیاه نشسته بود و بتی را در جلویش گذاشته و می پرستید. نزدیک آن غلام رفته و به او گفتم: «ای غلام! این را که تو می پرستی شایستگی پرستش ندارد» پرسید: «پس معبود کیست!» گفتم: «کسی که آسمانها و زمین را آفریده

۱- مصابیح القلوب/۱۶۲.

است» گفت: «نـام این معبود که می گوئی چیست؟» گفتم: «هو الله الـذی لا اله الا هو الملک القـدوس السـلام المؤمن المهیمن العزیز الجبـار المتکـبر». غلامـ بـا شـنیدن این اسـماء گریست و از من خواست تـا اسـلام را به او عرض کنم. قبول کردم و آئین اسـلام را به او عرضه نمودم. در راه بازگشت با ما همسـفر شـد و همه روز را به عبادت مشـغول گردیـد. چون شب شد و ما به سـوی خوابگـاه مـان رفتیم، غلامـ بـا تعجب به مـا نگریست و گفت: «ای قوم! مگر خـدای شـما خوابیـده که شـما می خواهید بخوابیـد؟» گفتم: «نه اصـلا! لا تاخذه سـنه و لا نوم» گفت: «چه بد بندگانی هستید شـما! انصاف نیست که خواجه بیدار باشد و عبـد بخوابـد» و همه شب را در تضـرع و زاری به درگـاه خـدا به سـر برد و این کـار را تـا چنـد روز ادامه داد تـا کم کم غلام ضعیف و بیمار شد و به حالت مرگ افتاد و بعد از مدتی از دنیا رفت. من مشغول تجهیز وی شدم و او را به خاک سپردم. شبْ هنگـام در خواب او را دیـدم که در بهشت داخـل کـاخی از یـاقوت و بر تختی از زمرد سبز نشسـته و هزار ملائکه اطراف او را گرفته انـد و روی سـیاه او ماننـد شب چهارده سـفید و نورانی شـده و این آیه را می خواند: «و الملائکه یدخلون علیهم من کل باب سـلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار» فرشـتگان از هر دری که وارد می شوند به آنها می گویند سلام بر شما به خاطر صبر و استقامت تان پس چه نیکوست سرانجام آن سرا(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

«فضیل عیاضی» دیگر

رسول ترک

«فضیل عیاضی» دیگر

«فضیل عیاضی» دیگر

شخص عالمی نقل می کند که از زیارت عتبات عالیات بر می گشتیم و در

۱- مصابیح القلوب/۱۲.

«صفحه(۱)» یک تعداد دزد و راهزن به قافله ما حمله کردند و هر چه داشتیم از ما ربودند. من یک جلد کتاب خطی داشتم که هنوز به چاپ نرسیده بود که آن هم همراه اثاثیه به یغما رفت. رفتم و به یکی از دزدها گفتم که کتابی در میان اثاثیه داشته ام که به درد شما نمی خورد و اگر ممکن است آن را به من برگردانید. دزد جواب داد: «ما رئیس داریم. باید به او بگوئی، من نمی توانم چنین کاری بکنم». نشانی او را گرفتم و سراغ رئیس دزدها رفتم. دیدم که پشت تپه ای یک سجاده انداخته و دارد نماز می خواند. تعجب کردم که در این بیابان چگونه کسی که کارش دزدی است این گونه با خدای خود خلوت کرده است.

جلو رفتم و گفتم: «در اثاثیه من کتابی خطی بوده که هنوز چاپ نشده است اگر اجازه می دهید آن کتاب را به من برگردانند» او نگاهی به من کرد و چون دید از اهل علم هستم، دستور داد که همه اموال را به کاروانیان باز گردانند. از او سؤال کردم که اگر دزد است و رهبری راهزنان را بر عهده دارد، دیگر این نماز در وسط بیابان چیست؟ جواب داد: «من رئیس دزدها هستم و همه رشته ها را بین خود و خدای خود گسسته ام غیر از یک رشته و آن نماز است و نگذاشتم که این یکی پاره شود».

اموال را باز شترها کردیم و کاروان حرکت کرد. چند سالی از قضیه گذشت و ما مجددا به عتبات عالیات سفر کردیم. روزی کنار ضریح مقدس امام حسین علیه السلام بودم که یک نفر به چشمم آشنا آمد اما هر چه فکر کردم او

۱- شهری نزدیکی کرمانشاه.

را نشناختم. او متوجه من شد و مرا صدا زد و گفت: «مرا می شناسی؟» به او گفتم: «چهره ات آشناست اما به خاطر نمی آورم» گفت: «من همان رئیس دزدها هستم که چند سال پیش جلوی قافله تان را گرفته بودیم» خیلی تعجب کردم. به من گفت: «همان یک رشته ای که آن روز بین من و خدا بود مرا از منجلاب بیرون کشید و سبب توبه من شد. همه اموال را رد مظالم دادم و از عمل خود برگشتم». و بدین ترتیب یک فرد دزد و راهزن این گونه به واسطه ذکر خدا عاقبت به خیر می شود(۱).

رسول ترک

رسول ترک

قبل از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، فردی در تهران به نام «رسول» زندگی می کرد که شغل او مشروب فروشی بود. روز ششم محرم می آید که در مغازه اش را باز کند می بیند که چند نفر با وضع آشفته و پیراهن مشکی بر تن، از جلوی او عبور کردند. رسول تعجب می کند که اینها با این سر و وضع عجیب کجا بوده اند. از آنها سؤال می کند. می گویند: «ما مجلس روضه امام حسین بوده ایم». این جمله در رسول تاثیر ژرفی می گذارد که؛ «عجب! اینها مجلس روضه بوده اند و ما امروز می خواهیم مشروب به مردم بفروشیم». آمد داخل مغازه و اندکی با خود فکر کرد. جرقه ای از نور حسین علیه السلام در دل رسول زده شد. رسول منقلب شده و همانجا از کار خود پشیمان شد و تمام بطری های شراب را شکست و به خانه برگشت. رفت و غسل توبه کرد و عرضه داشت: «حسین جان! عمری در غفلت و گناه به سر برده ام اما الان آمده ام که مرا قبول کنی». از آن پس رسول به یکی از خادمان واقعی و با

۱- برگرفته از کفایه الواعظین.

اخلاص این خاندان تبدیل شد. کار به جائی رسید که هر گاه اسم ارباب را می شنید بدون هیچ مقدمه ای اشکش جاری می شد. بالاخره رسول از دنیا رفت. یکی از وعاظ تراز اول تهران تماس می گیرد و منبر ختم او را عهده دار می شود. همه تعجب می کنند که ایشان را باید با چند واسطه دعوت کرد، چطور شد که خود پیش قدم شده است. واعظ می گوید: «من دیشب خواب رسول را دیدم که جنازه اش بر دوش چند زن است تعجب کردم زیرا خانواده او در آذربایجان هستند پس این زنها کی اند! ندا آمد که آن خانم که جلو می رود حضرت زهراست، دیگری حضرت زینب است دیگری،... این بود که افتخار برای خود دانستم که در ختم او مردم را موعظه کنم». هیئات نیز با هم مشاجره کردند برای اینکه چه کسی متولی دفن رسول بشود. این گونه فردی مشروب فروش با عاقبتی ثواب، رخ به نقاب خاک در می کشد(۱).

توسل

توسل

از این گونه افراد که شعاعی از نور وجود حسین علیه السلام مسیر زندگی آنها را تغییر داده بسیار بوده اند. نمونه اش «زهیر» که در ردیف مخالفان علی علیه السلام بود اما امام حسین علیه السلام با یک نگاه، او را خرید. قصد زهیر این بود که با آقا در یک منزل فرود نیاید اما یک وقت متوجه شد که قاصد آقا آمده در خیمه و می گوید: «زهیر! آقایم با تو کار دارد». زهیر متحیر شد زن زهیر به او گفت: «پسر فاطمه برایت قاصد فرستاده و تو دل دل می کنی؟ بلند شو برو ببین که حسین با تو چه کار دارد». آمد و بعد از ساعتی برگشت. اول چیزی که زهیر گفت این بود که؛ «زن! اینجا دو نفر عادل هستند طلاقت دادم. مرا حسین

۱- به نقل یکی از مادحین تهران.

خرید».

نگاه آقا زهیر را از این رو به آن رو کرد. زهیر آخر عاقبت به خیر شد. حالا ما هم عرضه بداریم؛ آقاجان! امشب یک نگاه از آن نگاه هائی که به زهیر کردی به ما هم بکن. آقا! ما را هم بخر. آقا! حواله ما را جائی غیر از در خانه خودت مده. توفیق خدمت و نوکری را از ما نگیر.

خواجه دشوار پسند است و مرا روی سیاه

ترسم از نوکری خویش رهایم سازد

آقا! ما که از بچگی محبت شما را به دل داشتیم و عشق به شما را با شیر از مادر گرفتیم. ما را به خاطر غفلت و روسیاهی مان رد نکنید. زهیر عثمانی مسلک بوده اما امام حسین با یک نگاه با او کاری کرد که یکسره دلداده حسین شد. آتشی به جانش زد که این آتش تا لحظه ای که زهیر روی زمین افتاد، خاموش نشد. رفت و جنگ نمایانی کرد و صد و بیست نفر از دشمن را به هلاکت رساند اما بعد از ساعتی از صدر زین روی زمین افتاد. دارد با خودش نجوا می کند که؛ «آیا توانستم دیْنم را نسبت به حسین ادا کنم یا نه؟ آیا از خجالت زینب در آمدم یا نه؟» که ناگهان دید، یک دست مهربانی آمد و سرش را به دامان گرفت نگاه کرد دید نگاه مهربان آقا در چشمانش گره خورده که روحش به آسمان پر کشید.

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

علی الصباح به قیامت که سر ز خاک بر آرم

به جستجوی تو خیزم به گفتگوی تو باشم

الا لعنه اللّه علی القوم الظالمین

۱۰. توکل

اشاره

۱۰. توکل

اللهم اجعلنی فیه من المتوکلین علیک و اجعلنی فیه من الفائزین لدیك و اجعلنی فیه من المقربین الیک بإحسانک یا غایه الطالبین

پروردگارا در این روز مرا از اعتماد به خودت بهره مند کن و مرا از رستگاران درگاهت قرار ده و از نزدیکان خود گردان، با لطف تو ای نهایت جویندگان.

«توکل» بر خداوند یکی از صفات برجسته متقین و اولیای الهی است و عبارت است از اعتماد کردن و مطمئن بودن بنده به یاری رسانی خداوند و واگذاری امور به او. حصول این صفت پسندیده در این است که انسان، فاعل اصلی را خدا بداند و هیچ کس را جز او قادر بر انجام کارها قلمداد نکند و یقین داشته باشد که بالاتر از قدرت او قدرتی نیست و عنایت و مهربانی او نسبت به بندگان از هر کسی بالاتر است.

)

هیچ کس بی امر او در ملك او

در نیافزاید سر یک تار مو

واحد اندر ملك و او را یار ن

بندگان را جزو او سالار نی

آیات

آیات

«و علی اللّه فلیتوکل المؤمنون»(۱)

و مؤمنین باید بر خدا توکل کنند.

«انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون»(۲)

به درستی که شیطان به کسانی که ایمان آورده اند و بر خدای خود توکل دارند، تسلط نمی یابد.

«و من یتوکّل علی اللّه فهو حسبه»(۳)

و هر کس بر خدا توکل نماید خدا او را کافی است.

«و ما لنا الاّ نتوکّل علی اللّه و قد هدانا سبلنا»(۴)

چرا بر خدا توکل نکنیم در حالی که ما را بر مسیر، هدایت کرد.

«فاذا عزمت فتوکّل علی اللّه انّ اللّه یحبّ المتوکّلین»(۵)

پس هر گاه عزم انجام کاری را کردی بر خدا توکل کن که او توکل کنندگان را دوست دارد.

روایات

روایات

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: یا بن آدم! علّق قلبک باللّه و لا تُعلّقه بخلقه فانّک ان علّقته بربّک و ان علّقته بخلقه خذلوک؛ ای فرزنـد آدم! قلبت را به خـدا امیدوار ساز و به خلقش دل مبند زیرا اگر دل به پروردگار سپردی، همه آنها خدمتگزار تو می شوند و اگر به آنها دل بستی تو را وا خواهند گذاشت(۶).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: لو انّکم تتوکّلون علی اللّه حقّ توکّله لرزقکم کما

۱- آل عمران/۱۶۰.

۲- حجر/۹۹.

۳- طلاق/۳.

۴- ابراهیم/۱۲.

۵- آل عمران/۱۵۹.

۶- مجموعه الاخبار/۳۱۸.

یرزق الطیر تغدو خماصا و تروح بطانا؛ اگر آن طور که باید به خدا توکل می کردید همان گونه که به پرندگان روزی می دهد که صبح، گرسنه از لانه بیرون می روند و شبانگاه با شکم سیر بر می گردند به شما روزی می داد(۱).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: من انقطع الی اللّه کفاه اللّه کل مؤونه و رزقه من حیث لا یحتسب و من انقطع الی الدنیا وکله اللّه الیها؛ کسی که با بریدن امیدش از دیگران به خدا دل ببندد، خدا کفایت امور زندگیش را می کند و از جایی که به فکرش نمی رسد، روزیش را می رساند و آن کس که به دنیا دل ببندد، خدا کارش را به دنیا وا می گذارد(۲).

عن الصادق علیه السلام عن ابیه عن آبائه عن النبی صلی الله علیه و آله قال: شعار المسلمین علی الصراط یوم القیامه لا اله الا اللّه و علی اللّه فلیتوکل المتوکلون؛ شعار مسلمانان در روز قیامت روی پل صراط لااله الااللّه و علی اللّه فلیتوکل المتوکلون می باشد(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه مرّ یوما علی قوم فرآهم اصّحاء جالسین فی زاویه المسجد فقال علیه السلام : من انتم قالوا نحن المتوکلون قال علیه السلام : لا بل انتم المتأکّلون فان کنتم متوکلین فما بلغ بکم توکّلکم قالوا اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا قال علیه السلام : هکذا تفعل الکلاب عندنا قالوا فما نفعل قال کما نفعل قالوا کیف نفعل قال علیه السلام : اذا وجدنا بذلنا و اذا فقدنا شکرنا؛ امیرالمؤمنین علیه السلام روزی از کنار گروهی عبور کرد و دید که سالم و تندرست در گوشه ای از مجلس نشسته اند فرمود: شما کیستید؟ گفتند: ما توکل کنندگان هستیم. حضرت فرمود: بلکه شما خورندگان هستید و از کمک مردم استفاده می کنید. اگر متوکلید توکلتان شما را به کجا رسانیده است؟ گفتند: به آنجا که اگر بیابیم می خوریم و اگر نیابیم صبر می کنیم. حضرت فرمود: سگها هم چنین اند. گفتند: پس ما چه کنیم؟ حضرت فرمود: آن گونه که ما می کنیم گفتند: شما چه می کنید؟ گفت: هر گاه بیابیم می بخشیم و اگر نیابیم سپاس

۱- مجموعه ورام/۱/۲۲۲.

۲- مجموعه ورام/۱/۲۲۲.

۳- مستدرک/۱/۳۹۴.

می گوئیم(۱).

عن الصادق علیه السلام قال: من اعطی ثلاثا لا یمنع ثلاثا من اُعطی الدعاء اُعطی اجابه و من اعطی الشکر اعطی الزیاده و من اعطی التوکل اعطی الکفایه؛ هر کس سه چیز به او داده شود از سه چیز ممنوع نخواهد بود. آن کس که به او دعا کردن دادند، اجابت شدن هم دادند، آن کس که به او شکر کردن دادند به او افزونی نعمت هم دادند و آن کس که به او توکل دادند به او کفایت هم دادند(۲).

لمّا اهمل الاعرابی بعیره و قال: توکلت علی اللّه قال له النبی صلی الله علیه و آله : اعقلها و توکّلْ؛ آن گاه که بادیه نشین شتر خود را رها کرد و گفت: توکل بر خدا، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شتر را ببند و به خدا توکل کن (به وظیفه ای که داری عمل نما آن گاه توکل هم بکن)(۳).

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکل زانوی اشتر ببند

گر توکل می کنی در کار خود

کشت کن پس تکیه بر جبار کن

مثال

مثال

دل انسان مانند «خانه اجاره ای» می باشد. کسی که خانه ای را اجاره می دهد، دیگر کاری به این ندارد که آیا مستأجر از خانه استفاده می کند و یا اینکه خانه اش خالی و بلااستفاده است. او فقط اجاره خود را می گیرد و به بقیه آن کاری ندارد. اگر کسی دل خود را به خدا بسپارد و امرش را به خدا تفویض نموده و بر او توکل کند، خدا اجر او را می دهد مانند کسی که خانه

۱- مستدرک/۲/۲۸۹.

۲- جامع السعادات/۳/۲۲۲.

۳- جامع السعادات/۳/۲۳۸.

را اجاره کرده است. باید به خداوند متعال اعتماد و تکیه کرد و اطمینان داشت که او صلاح بنده اش را می خواهد.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

من کان لنا کنّا له

روزی رسان خداست

ابرمرد توکل

چگونه توکل کنیم؟

من کان لنا کنّا له

من کان لنا کنّا له

«مالک دینار» در بیابانی به سوی خانه خدا می رفت. هنگام ظهر ایستاد تا با همراهان خود غذائی بخورد. در سفره یک مرغ بریان شده بود. تا آمدند غذا را بخورند کبوتری آمد و مرغ را به زحمت به چنگال گرفت و برد. مالک دانست که سرّی در این کار است چرا که پرنده اهلی گوشت هم نوع خود را نمی خورد. پرنده را دنبال کرد تا ببیند این گوشت را برای چه می خواهد؟ بعد از مدتی پرواز در دامنه کوهی فرود آمد. مالک نزدیکتر می رود و می بیند که فردی دست و پا بسته کنار کوه افتاده است. پرنده هم روی سینه او نشسته و با منقار خود گوشت را از هم جدا می کند و در دهان او می گذارد. سپس می رود و هر بار مقداری آب برای او می آورد. مالک نزد مرد می رود و را باز کرده و حال او را می پرسد. مرد می گوید: «به سفر حج می رفتم که راهزنان اموالم را بردند و دست و پایم را بسته به اینجا انداختند و الان سه روز است که اینجا هستم. امید از کمک خلق بریده ام و دل به لطف خدا قوی داشته ام. او نیز دعای مرا اجابت کرده و این پرنده را گمارده تا برای من آب و غذا بیاورد و اکنون هم سبب شد تا شما به سراغم آئید».

به طرف خانه خدا به راه می افتند پس از مدتی نزدیک چاهی پر آب می رسند که آهوان از لب آن چاه آب می خوردند و چون آنها را می بینند فرار می کنند. مالک نزدیک چاه می رود که آب بردارد اما می بیند که آب چاه بسیار

پایین رفته و امکان دسترسی به آن نیست. سر به جانب حضرت حق می کند و عرضه می دارد: «خداوندا! چطور آهوانی که هرگز عبادت تو را نکرده اند به راحتی از این چاه آب خورند اما آب چاه برای ما فرو نشسته است» آوازی آمد که؛ «اینها بر ما توکل کردند و احتیاج به طناب و دلو پیدا ننمودند و کار آنها را کفایت کردیم؛ من کان لنا کنا له»(۱).

روزی رسان خداست

روزی رسان خداست

روزی مردی اعرابی خدمت امام سجاد علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: «یا بن رسول اللّه! چهار صد دینار قرض دارم و اهل و عیالم خرجی ندارند و چیزی هم در دست ندارم» و شروع کرد به نالیدن از فقر و نداری. حضرت از شدت رأفت و دلسوزی، شروع به گریه کردند. اعرابی ناراحت شد و عرضه داشت: «ای مولای من! چرا می گریید؟» حضرت فرمود: «آیا گریه را خداوند برای مصائب قرار نداده است؟ کدام مصیبت از این بالاتر است که مؤمنی برادر مؤمن خود را گرفتار ببیند و نتواند برای گرفتاری به وی چاره ای بکند». مرد اعرابی از محضر حضرت برخاست و رفت ولی بعد از مدتی کوتاه برگشت و عرض نمود: «یابن رسول اللّه! یک حرف شنیدم که گرفتاری ام فراموشم شد. وقتی که بیرون می رفتم کسی به من گفت: از کارهای این خانواده تعجب می کنم زیرا یک روز می گویند تمام کائنات به اطاعت ماست و یک روز از اصلاح کار نزدیکان خود اظهار عجز می کنند».

حضرت فرمود: «خدا در کار تو فرجی عنایت کرد و به من اذن در بر آوردن حاجت تو داد. این غلام دو قرص نان برای افطار من نگه داشته بود که

۱- مصابیح القلوب/۲۱۳.

آنها را به تو می دهم». غلام نانها را به مرد می دهد و از حضور حضرت مرخص می شود. از بازار عبور می کرد که دید کسی یک ماهی در دست دارد و می خواهد بفروشد ماهی را با یک قرص نان عوض می کند و به قرص دیگر نیز مقداری نمک می خرد و به منزل می آورد. ماهی را به عیال خود می دهد که آن را پاک کند اما ناگهان از شکم ماهی یک مروایید بزرگ خارج می شود. مرد بسیار خوشحال می شود و با آن قرضهای خود را می پردازد و دو نان حضرت سجاد را همان نیمه شب باز می گرداند و نتیجه توکل کردن بر خدا را می بیند(۱).

ابرمرد توکل

ابرمرد توکل

وقتی که تصمیم گرفتند که ابراهیم علیه السلام را در آتش بیاندازند، ملائکه های مختلفی آمدند که ابراهیم علیه السلام را کمک کنند. هر یک می آمدند و می گفتند: «ای ابراهیم! می خواهی که نجاتت بدهیم». می فرمود: «من به کمک شما احتیاجی ندارم و خدائی دارم که اگر صلاح بداند مرا نجات می دهد و اگر صلاح نداند مرا نابود می سازد». آخر سر جبرئیل امین نازل می شود و می گوید: «آیاحاجتی داری؟» ابراهیم پاسخ می گوید: «با تو نه!» جبرئیل می پرسد: «پس به چه کسی احتیاج داری؟ حاجت خود را از او بطلب» ابراهیم علیه السلام می گوید:

«حسبی من سؤالی علمه بحالي؛ علم خدا به حال من کفایت سؤال را می کند». سپس او را در آتش افکندند و ثمره توکل او و معامله اش با خدا، سرد شدن آتش شد(۲).

۱- بحار/۵/۱۱.

۲- محجه البیضاء/۷/۳۷۹.

چگونه توکل کنیم؟

چگونه توکل کنیم؟

آورده انـد که یکی از زهاد، ترک خانه و کاشانه می کنـد و به قله کوهی رفته و به عبادت می پردازد و می گویـد: «از احـدی چیزی نمی خواهم و فقـط از خـدای خود روزی می خواهم» یـک هفته نشـست امـا چیزی به او نرسـید و به حـالت مردن افتاد. گفت: «خـدایا! اگر می خواهی زنـده بمانم روزی مرا برسان و الا مرا قبض روح کن». به او وحی رسـید که؛ «به عزت و جلالم قسم که روزی به تو نمی دهم مگر اینکه به خـانه و کاشانه ات برگردی». به شـهر برگشت و به محض برگشـتن برای او آب و غـذا و آشامیـدنی های مختلف آوردند. با خود گفت: «خدا چرا این کار را در کوهسـتان نکرد!» وحی به او رسـید که؛ «تو می خواهی با زهد خود، حکمت مرا برهم بزنی؟ آیا نمی دانی که من دوست دارم بنده خود را به دست بندگان دیگر خود روزی بدهم»(۱).

هر که یقین را به توکل نوشت

بر کرم الرزق علی اللّه نوشت

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

امام خمینی قدس سره

حاج شیخ محمد تقی بافقی رحمه الله

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

«... حوادث همچون صـفحه خورشـید در جلو دیدگان بصیر امام آشکار بود و اطمینان از سراسر زندگی و سخنانش می بارید. امام را در عصـر طاغوت می خواهنـد به سوی تهران حرکت دهند. یاران در کنار ماشـین گریه می کنند ولی آنان را دعوت به صبر می کنـد. این سـخن خودشان است که؛ در بین راه قم و تهران ناگهان ماشـین از جاده اصـلی منحرف شـد به خاکی و من یقین

١- جامع السعادات/٣/٢٢٩.

کردم که می خواهند مرا بکشند ولی مجددا ماشین به جاده اصلی بازگشت. من در خود مراجعه کردم و دیدم که هیچ تغییری در من حاصل نشده است...

و یا در جریان حمله بسیار حساب شده عراق به ایران که در یک لحظه خبر می رسد فرودگاه های ایران بمباران شد، هزاران تانک و نفربر به همراه بیش از صد هزار نظامی از سراسر مرزها به ایران حمله کردند، اضطراب همه جا را فرا گرفت، واقعا لحظات غم آلودی بر همه مسئولین حکومت می کرد... امام ناگهان بر دریائی از شعله ها و احساسات و تزلزلها آب اطمینان و صبر می پاشد و به آرامی می گوید: دزدی آمد و سنگی انداخت و رفت»(۱).

حاج شیخ محمد تقی بافقی رحمه الله

حاج شیخ محمد تقی بافقی رحمه الله

پس از آزادی از زندان رضاخان پهلوی، به شهر ری تبعید شد. گویند «بافقی روزی در منزل نشسته بود که رئیس شهربانی شهر ری وارد شد و پس از سلام اجازه ورود و اجازه جلوس، نزدیک در اتاق نشست و عرض کرد: «آقا من از طرف مقامات مافوق خود مأموریت دارم که آنچه مورد احتیاج شماست، فراهم کنم و خواسته های شما را انجام دهم. بافقی، این عنصر توحید و توکل، ناراحت شد و گفت: «تو چکاره ای که ادعای بر آوردن جمیع حوائج دنیائی مرا می کنی؟»

ــ من رئیس شهربانی هستم.

ــ الان من احتیاج دارم که در این هوای صاف و آفتابی، ابری در صفحه آسمان ظاهر بشود و برای طراوت زمین باران ببارد. تو می توانی چنین خواسته ای را انجام دهی؟

۱- ویژگیهائی از زندگی امام خمینی/۱۲۰.

ــ نه! نمی توانم.

ــ مافوق تو می تواند؟

ــ نه!

ــ مافوق ما فوق تو چطور؟ شاه مملکت چطور؟

ــ نه! اینها هیچ کدام نمی توانند.

ــ پس تو که به عجز خود و همه سران مملکت اقرار می کنی و به گدائی آنها اعتراف داری چگونه می خواهی نیازهای مرا بر آوری؟ من از افراد عاجز و ناتوان چون تو و سران مملکت چه بخواهم؟ برخیز و دیگر از این گونه حرف های شرک آمیز نزن! رئیس شهربانی خجلت زده شد برخاست و دانست که با این مجسمه توکل و توحید، نمی تواند طرف بشود»(۱).

توسل

توسل

انسان وقتی فاعل اصلی را خدا بداند و همه افعال را از سرچشمه قدرت او ناشی بپندارد، هم این دنیا در نظرش کوچک می شود و هم دیگر از هیچ قدرتی ترسی ندارد. حتی از مرگ هم نمی ترسد چرا که با توکل کمر خود را بسته است و هیچ قدرتی نمی تواند او را از جای خود حرکت دهد. به همین دلیل وقتی امام حسین علیه السلام به علی اکبر فرمود: «پسرم ما بر حق هستیم». علی اکبر خطاب به پدر عرضه داشت:

«اذن لا نبالی بالموت؛ پس دیگر از مرگ نمی ترسیم». مرگی که در رکاب تو باشد از عسل برای ما شیرین تر است. علی اکبر با این یقین و توکل رفت و نفر اولی

۱- مجاهد شهید حاج محمد تقی بافقی/۱۲۵.

هم بود که از بنی هاشم شهید شد. آخر تا وقتی که او زنده هست، کس دیگری نباید در عشقبازی پیشی بگیرد.

اما وقتی که می خواست به میدان برود، آقا مدام به قد و بالای علی نگاه می کند. چند قدم پشت سر علی راه می رود، محاسن سپیدش را در دست می گیرد و اشک از دیدگانش جاری می شود. سر به جانب آسمان بلند می کند؛ خدا اشبه الناس به رسولت را به سویت می آید.

امید اهل حرم ماه خیمه ها پسرم

مرا گذاشته ای می روی کجا پسرم

تو یوسف دل و جان هزار یعقوبی

مرو به جانب این گرگها پسرم

جنگ سختی با دشمن کرد و روی زمین افتاد، یک وقت آقا دید صدای علی اکبر می آید؛ «یا ابتا علیک منی السلام ». خدا می داند آقا خود را با چه حالی بالای سر علی رساند. اما وقتی رسید، دید چه بدنی فقطعوه اربا اربا

پسرم من پدر پیر توأم

پدر پیر و زمین گیر توأم

ای جگر گوشه من لب وا کن

شاد و خرسند دل بابا کن

بین چه سان است گرفتاری من

عمه ات آمده بر یاری من

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱۱. احسان

اشاره

۱۱. احسان

اللهم حبّب الی فیه الإحسان و کرّه الی فیه الفسوق و العصیان و حرّم علی فیه السخط و النیران بعونک یا غیاث المستغیثین

خدایا در این روز بر من احسان را محبوب بدار و گناه را برایم ناپسند دار و خشم و آتش ات را از من دور بدار به یاری تو ای فریادرس بی پناهان.

)

«احسان» و نیکی به دیگران یکی از اوصاف حمیده و مورد رضای خداوند است که فرد با مقدم داشتن دیگران بر خود و تلاش در برطرف کردن مشکلات آنها و بخشش و ایثار، موجبات رضایت خدا و خلق را به دست آورد و به طور کلی آنچه را برای خود می پسندد و برای دیگران نیز پسندیده و آنچه را که خود مکروه می داند برای سایرین نیز نپسندد.

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

آیات

آیات

«فاتاهم اللّه ثواب الدنیا و حُسن ثواب الاخره و اللّه یحبّ المحسنین»(۱)

پس خداوند به آنها ثواب دنیا و بهترین خیر آخرت را می دهد و احسان کنندگان را دوست می دارد.

«انّه من یتّق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین»(۲)

کسی که پرهیز نماید و صبر کند خدا اجر محسنین را ضایع نمی کند.

«انّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان»(۳)

به درستی که خداوند انسان را امر کرده به عدل و احسان.

«هل جزاء الاحسان الاّ الاحسان»(۴)

آیا جزای احسان چیزی جز نیکی است؟

«للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنه»(۵)

برای کسانی که احسان کنند در همین دنیا پاداشی هست.

روایات

روایات

عن الصادق علیه السلام قال: یا ابن جندب ! الماشی فی حاجته اخیه کالسّاعی بین الصفاء و المروه و قاضی حاجه کمُتشحِّط بدمه فی سبیل اللّه یوم بدرٍ و اُحُد و ما عذّب اللّه امه الاّ عند استهانتهم بحقوق فقراء اخوانهم؛ ای پسر جندب! آن کس که در انجام حاجات برادر مؤمن خود قدمی بردارد مانند کسی است که بین صفا و مروه سعی نماید و بر آورنده نیازهای برادر مسلمان خود (از نظر اجر) مانند کسی است که روز بدر و احد در راه خدا به خون خود غلطیده است و خدا هیچ مردمی را عذاب نمی کند مگر هنگام بی اعتنائی نسبت به حقوق مستمندان و

۱- آل عمران/۱۴۸.

۲- یوسف/۹۰.

۳- نحل/۹۰.

۴- الرحمن/۵۵.

۵- زمر/۱۰.

برادران شان.

قال علی بن جعفر سمعتُ اباالحسن علیه السلام یقول: من اتاه اخوه المؤمن فی حاجهٍ فانّما هی رحمه من اللّه تبارک و تعالی ساقها الیه فان قبل ذلک فقد وصله بولایتنا و هو موصل بولایه اللّه و ان ردّه عن حاجه و هو یقدر علی قضائها سلّط اللّه علیه شجاعا من نار ینهشه فی قبره الی یوم القیامه؛ علی بن جعفر می گوید از امام کاظم علیه السلام شنیدم که گفت: هر کس برادر مؤمنش برای حاجتی نزد وی آید، باید گفت که آن رحمتی از جانب پروردگار است که به سوی آن سوق داده شده است پس اگر آن را پذیرفت و به حاجتش توجه نمود آن پذیرش باعث می گردد که به ولایت ما بپیوندد و کسی که به ولایت ما بپیوندد به ولایت خدا پیوسته و اگر حاجتش را رد کرد و می توانست آن را بر آورد خدا بر او ماری از آتش مسلط می کند که همواره تا روز قیامت او را در قبر بگزد(۱).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: من قضی اخاه المؤمن حاجه کان کمن عَبَد اللّه تسعه آلاف سنه صائماً نهاره و قائماً لیله؛ کسی که نیاز برادر مؤمن خود را برآورده سازد مانند کسی است که نه هزار سال خدا را عبادت کرده در حالی که روزها را روزه دار و شبها را نماز خوانده است(۲).

عن داود الرقی عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: انّ اللّه اذا انعم علی عبد نعمه صیّر حوائج الناس الیه فان قضاها من استخفاف منه أُسکِنَ الفردوس و انْ یقضها أُسکِنَ نار جهنم و نزع اللّه صالح ما اعطاه و لم ینل شفاعه رسول اللّه یوم القیامه؛ همانا خداوند آن گاه که نعمتی را بر بنده خویش ارزانی فرماید نیازمندی های مردم را به او قرار می دهد پس اگر نیاز آنان را با منت نگذاردن آن را برآورده سازد در بهشت سکونت داده می شود و اگر برآورده نساخت در دوزخ خواهد بود و خدا نعمت شایسته ای که به وی داده است را از او خواهد گرفت و به شفاعت پیامبر خدا در روز رستاخیز نائل نخواهد شد(۳).

۱- لئالی الاخبار/۳/۱۱۸.

۲- لئالی الاخبار/۳/۱۱۷.

۳- مشکوه الانوار/۳۳۳.

عن ابی عبـداللّه علیه السـلام قـال: من سـعی لا ـخیه المؤمن فی حاجهٍ من حوائـج الـدنیا قضـی اللّه عزوجل بها سـبعین حاجهٍ من حوائـج الا ـخره ایسـرها ان یزحزحه عن النار؛ هر کس در برآوردن حاجتی از حوائـج دنیوی برادر مؤمن خویش کوشـش نماید خدا هفتاد حاجت از حوائج آخرت که آسان ترین آن دور کردنش از آتش دوزخ است را برآورده خواهد ساخت(۱).

عن حسین بن علی علیه السـلام انّه قـال: اعلمـوا انّ حوائـج النـاس الیکم من نعم اللّه علیکم فلا ـ تَمَلّوا النعم فتتحوّل الی غیرکم؛ بدانید که نیازمندی های مردم به شما از نعمت های خدا بر شما به شمار می رود پس از آنها خسته نشوید که به دیگری منتقل می گردد(۲).

مثال

مثال

اگر انسان بخواهـد آب بیشتری از چاه عمیق بکشد باید طناب ضـخیمی بردارد تا بتواند آن مقدار آب زیاد را بالا بکشد، که با این وسیله هم حوائج خود را برآورده سازد و هم حوائج سایر مؤمنین را.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

عاقبت احسان

احسان علی علیه السلام

بزرگواری امام مجتبی علیه السلام

نمونه ای دیگر

نیکی امام سجاد علیه السلام

عاقبت احسان

عاقبت احسان

آورده انـد که پادشاهی غلامی داشت که به او محبت زیادی می ورزیـد و به او احسان می نمود. از نتیجه احسان پادشاه، غلام نیز به وی علاقه زیادی داشت. روزی غلام به شـدت بیمار شد و در بستر مرگ افتاد. پادشاه ناراحت شد و هر چه طبیب بود بر بالین او حاضـر کرد اما آنها از مداوای او عاجز شدند و گفتند که مرض او مرض جسـمی نیست بلکه مرض روحی دارد که او را به این حال انداخته است. یکی از طبیبان حاذق در خلوت از او پرسید که چه مشکلی دارد که این گونه ناراحت افتاده است. غلام پس از مدتی طفره

۱- مستدرک/۲/۱۰۸.

۲- مستدرک/۲/۳۹۹.

رفتن از جواب، به طبیب گفت: «من مسئول شراب داری سلطان بودم. روزی چند نفر از درباریان توطئه کردند که سلطان را بکشند و مرا فریفتند تا در شراب او زهر بریزم من نیز گول خوردم و این کار را انجام دادم اما او با اینکه می دانست اصلاً به روی من نیاورد بلکه هر روز بر احسان به من نیز افزود»(۱).

احسان علی علیه السلام

احسان علی علیه السلام

روزی مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و اظهار فقر و گرسنگی کرد. حضرت نشانی منزل خود را به مرد عرب داد. او در خانه رفت اما زنهای پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفتند که هیچ گونه خوراکی در منزل نیست. مرد برگشت و موضوع را بیان کرد. حضرت در مجلسی که نشسته بود فرمود: «چه کسی امشب این مرد را مهمان خود می کند؟» بلافاصله علی علیه السلام برخاست و گفت: «من!» سپس مرد را به خانه خود برد.

از فاطمه علیهاالسلام پرسید: «آیا در خانه خوراکی داریم؟» پاسخ داد: «مختصری به اندازه خوراک بچه های مان هست ولی مهمان را بر خود و بچه های مان مقدم می داریم». سپس حضرت علی علیه السلام فرمود: «بچه ها را بخوابان و چراغ ها را خاموش کن». حضرت بچه ها را خوابانید و در تاریکی سفره ای انداخت و همه آن غذای مختصر را جلوی مرد گذاشت. علی علیه السلام در تاریکی دهان خود را حرکت می داد و وانمود می کرد که خود هم دارد غذا می خورد که مبادا مهمان او خجالت زده بشود تا با خیال راحت غذای خود را بخورد. وقتی میهمان از خوردن غذا فارغ شد حضرت چراغ ها را روشن نمود و دید که

۱- مصابیح القلوب/۱۸۸.

کاسه به اذن خدا پر از غذاست. صبح که شد برای نماز به مسجد رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده علی علیه السلام به شدت گریست و این آیه را تلاوت نمود:

«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه»(۱) یعنی ایثار می کننـد و برادران دینی خود را بر خود مقدم می دارند اگر چه خودشان در مضیقه باشند(۲).

بزرگواری امام مجتبی علیه السلام

بزرگواری امام مجتبی علیه السلام

روزی «اَنس» در حضور امام مجتبی علیه السلام نشسته بود که کنیزی از کنیزان حضرت وارد شد که یک شاخه گل در دست داشت. آمد و آن را به امام هدیه کرد. حضرت شاخه گل را گرفت، لبخندی زد و فرمود: «تو آزادی!» انس عرض کرد: «یا بن رسول اللّه! آن جاریه فقط یک شاخه گل به شما هدیه کرد و حال شما او را آزاد می کنید؟» حضرت فرمودند: «خداوند به ما دستور داده است کسی که به شما خوبی کرد شما به او خوبی کنید بلکه مضاعف» و این آیه را تلاوت فرمود:

«و اذا حییتم بتحیّه فحیّوا باحسن منها»(۳)

فرمود: «این کنیز به من احسان کرد و من نیز به او احسان نمودم و بهترین احسان به او آزادی است»(۴).

نمونه ای دیگر

نمونه ای دیگر

امام حسن علیه السلام گوسفندی زیبا داشتند که در خانه شان بود و به آن علاقه زیادی نشان می دادند. روزی دیدند که حیوان زبان بسته ناله می کند. نزدیک

۱- حشر/۹.

۲- شواهد التنزیل ۲/۲۴۶.

۳- نساء/۹.

۴- مناقب/۴/۱۸.

آمدند دیدند که دست حیوان شکسته. از غلام خود می پرسند: «چه کسی این کار را کرده؟» غلام می گوید: «من این کار را کردم». حضرت پرسید «چرا؟» گفت: «به خاطر اینکه تو را ناراحت کنم». حضرت تبسمی فرمود و گفت: «خوب حالا من هم تو را شادمان می کنم و خیر و احسانم را بر تو ارزانی می دارم» سپس غلام را بخشید و آزاد کرد(۱).

نیکی امام سجاد علیه السلام

نیکی امام سجاد علیه السلام

«محمد بن جعفر» می گوید: روزی یکی از خویشان حضرت در مجلس وارد شد و به خاطر کدورتی که با امام داشت شروع به ناسزا گفتن به حضرت کرد و از مجلس خارج شد. حضرت رو به حضار کرد و فرمود: «دیدید که این مرد چه تندی هائی کرد و رفت؟ حالا مایلم که به اتفاق هم سراغ او برویم و جوابش را بدهیم!» همه قبول کردند و دنبال حضرت به راه افتادند. حضرت در بین راه این آیه را می خواندند:

«و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و اللّه یحب المحسنین»(۲) جمعی که در خدمت حضرت بودند آن را نشانه لطف و احسان حضرت دانستند و چون به منزل مرد رسیدند، حضرت او را صدا زد. مرد فکر کرد که حضرت برای انتقام جوئی آمده اند و خود را آماده هر گونه برخوردی نموده و از منزل خارج شد ولی برخلاف آنچه انتظار داشت حضرت با چهره خندان به او فرمود: «ای برادر! نزد ما بودی و هر چه که خواستی به من گفتی. حالا آمده ام که بگویم

۱- حیاه امام الحسن/۱۷۱.

۲- آل عمران/۱۳۴.

اگر سخنان تو درست باشد، از خدا می خواهم که مرا بیامرزد و اگر آنچه که به من نسبت دادی درست نبوده است خدا تو را بیامرزد و از گناه تو بگذرد».

آن مرد با دیدن گذشت و احسان حضرت، شرمنده شد و گفت: «یا بن رسول اللّه! هیچ یک از آن حرف هائی که زدم در شما نیست و من به داشتن آنها سزاوارترم»(۱).

طریقت به جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

ره نیکمردان آزاده گیر

چو استاده ای دست افتاده گیر

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله

شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله

شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله

آورده اند روزی «شیخ جعفر کاشف العظاء» مبلغی بین فقرای اصفهان تقسیم کرد و پس از اتمام پول به نماز جماعت ایستاد. بین دو نماز که مردم مشغول خواندن تعقیب بودند، سیدی فقیر و بی ادب آمد تا مقابل امام جماعت رسیده و گفت: «ای شیخ، مال جدّم (خمس) را به من بده».

شیخ فرمود: « قدری دیر آمدی، متأسفانه چیزی باقی نمانده است» سید بی ادب با کمال جسارت، آب دهن خود را به روی ریش شیخ انداخت!؟ پیش نماز نه تنها هیچ گونه عکس العمل خشونت آمیزی از خود نشان نداد بلکه

۱- ارشاد شیخ مفید/۲/۱۴۵.

برخاست و در حالی دامن خود را گرفته بود، در میان صفوف نمازگزاران گردش کرد و گفت: «هر کس ریش شیخ را دوست دارد به سید کمک بدهد». مردم که ناظر این صحنه بودند اطاعت نموده، دامن شیخ را پُر از پول کردند. سپس همه پولها را به آن سید تقدیم کرد(۱).

کسی نیک بیند به هر دو سرای

که نیکی رساند به خلق خدای

خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

طبیب دلها

طبیب دلها

طبیب دلها

در زمان امام حسین علیه السلام طبیبی که قائل به امامت یزید بود در همسایگی زن بیوه ای به سر می برد که یک پسر یتیم داشت. زن بیمار می شود و پسرش نزد طبیب می رود. طبیب می گوید: «باید جگر اسب سفیدی برای معالجه او بیاوری». پسر می گوید: «جگر اسب سفید از کجا پیدا کنم؟» طبیب برای اثبات مدعای خود و اطمینان به ولایت یزید، به او می گوید: «نزد حسین بن علی برو!».

یتیم در خانه امام حسین علیه السلام می آید و جریان را توضیح می دهد. حضرت دستور می دهد که یک اسب سفید را کشته و جگرش را به یتیم بدهند. پسر

۱- فوائد الرضویه/۷۴.

جگر اسب را می آورد. طبیب می گوید: «اسب چه رنگی بود؟» پسر جواب می دهد: «سفید!» طبیب بنا بر همان قصد قبلی خود می گوید: «اشتباه کردم جگر اسب سیاه برایش خوب است» و پسر می رود و از حضرت جگر اسب سیاه می گیرد. طبیب کار خود را تکرار کرده و همین طور جگر اسبهای مختلف را طلب می نمود تا اینکه به هفت اسب رسید. طبیب که کرم و احسان امام را می بیند تصمیم می گیرد به خانه حضرت برود. غلامان ایشان می خواهد که او را به اصطبل اسبها ببرند. طبیب بدن هفت اسب را مشاهده کرد سپس از آنها پرسید: «چرا سر این اسبها را بریده اید؟» آنها جواب دادند: «برای معالجه مادر یک طفل یتیم». طبیب متوجه اشتباه خود شده و منتظر شد تا امام بیرون آید. سپس روی پاهای حضرت افتاد و معذرت خواهی کرد.

حضرت از طبیب علت گرایش او را سؤال کرد. طبیب جواب داد: «بزرگواری و کرامت شما را که دیدم از اعتقاد خود به یزید دست برداشتم». حضرت فرمود: «اینها سهل است» و بعد دعا کرده و هر هفت اسب زنده شدند(۱).

توسل

توسل

این نمونه بسیار کوچکی از کرم و احسان امام بود که به یک طفل یتیم کردند اما خدا لعنت کند مردم کوفه و شام را. عجب یتیم نوازی از یتیمان حضرت کردند. دست لطف حضرت همیشه بر سر یتیمان بود اما بمیرم برای یتیمان حضرت که سیلی تازیانه، گرد غریبی را از آنها دور می کرد. این

۱- معالی السبطین/۹۹.

بچه های پابرهنه را روی خارهای بیابان دنبال می کردند. حضرت زینب خدمت امام سجاد رسید؛ «آقا چه کنیم؟» آقا فرمود: «علیکن بالفرار». یتیمان امام حسین با چشم گریان هر کدام از طرفی فرار می کردند.

نوازش می کند دشمن یتیمان را به کعب نی

ز مستی بر رخ طفلان زند سیلی پی در پی

به پیش دیده طفلان عجب کوفی جفا کرده

سر از جسم عزیزان بنی هاشم جدا کرده

«حمید بن مسلم» یکی از سربازان دشمن است می گوید: «دیدم دامن یک دختر بچه ای آتش گرفته و از ترس فریاد می کشد و فرار می کند. رفتم به طرف دختر تا آتش را خاموش کنم، ترسید، فکر کرد می خواهم او را بزنم، دستانش را مقابل صورتش گرفت و گفت: «نزنی! من یتیم ام! من بابا ندارم!» آتش دامنش را که خاموش کردم پرسید: آیا در بساطت آب داری به من بدهی؟» مقداری آب داخل کاسه ای ریختم و به او دادم. آب را از دست من گرفت و به طرف گودال قتلگاه دوید؛ «آب آزاد شد بابا».

اگر زینب نبود آنجا همه از ناله می مردند

ز دست غیرت او بود که کمتر لطمه می خوردند

به زیر پای مرکب ها خدایا ردّ خون باشد

تمام دشت چون روی یتیمان لاله گون باشد

کجائی ای حسین من عزیز تو ز پا افتاد

پس از تو معجر زنها به دست اشقیاء افتاد

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱۲حیاء و عفت

اشاره

۱۲حیاء و عفت

اللهم زیّنی فیه بالسّتر و العفاف و استرنی فیه بلباس القنوع و الکفاف و احملنی فیه علی العدل و الانصاف و آمنّی فیه من کل ما اخاف بعصمتک یا عصمه الخائفین

خدایا در این روز پوشش مرا عفت و پاکدامنی گردان و لباس قناعت و بسندگی را بر من بپوشان و بر میانه روی و انصاف وا دارم و از هر چه که از آن می ترسم در امان دار به نگهداری ات ای نگه دارنده ترسویان.

«عفت و پاکدامنی» از صفات برجسته مؤمنین می باشد که عبارت از جلوگیری شهوت پرستی و بی قید گذاشتن امیال می باشد. «حیاء» نیز صفت نیکوی دیگری است که با اندکی تفاوت، مترادف عفت می باشد. حیاء به معنی شرمندگی و شرمساری از خالق یکتا و خلق او می باشد که انسان را از پرده دری و عصیان نگاه می دارد که شرط اول مسلمانی می باشد چرا که در

روایات و احادیث بسیار به این صفت پسندیده توصیه شده است و کسی که فاقد این صفت می باشد در حقیقت ایمان ندارد.

آیات

آیات

«و الذین هم لفروجهم حافظون»(۱)

مؤمنین کسانی هستند که پاکدامنی پیشه می سازند.

«یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلّموا علی اهلها»(۲)

ای کسانی که ایمان آورده ایـد به خانه هایی که غیر خانه های خودتان است داخل نشویـد تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سـلام کنید.

«قل للمؤمنات یغضضن من ابصرهنّ و یحفظن فروجهنّ و لا یُبدین زینتهنّ الا لبعولتهنّ»(۳)

به زنان با ایمان بگو چشـمان خود را (از نامحرم) ببندنـد و پاکـدامنی ورزنـد و زینت هایشان را بر غیر از شوهرهایشان آشـکار نسازند.

«و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحاً حتی یغنیهم اللّه من فضله»(۴)

کسانی که وسیله زناشوئی و ازدواج ندارند باید عفت پیشه سازند تا خدا آنان را از فضل خود بی نیاز گرداند.

روایات

روایات

نظر رسول اللّه صلی الله علیه و آله الی رجل یغتسل بحیث یراه النـاس فقـال: ایهـا النـاس ان اللّه یحب من عباده الحیاء و السّتر فایّکم اغتسل فلیتوارِ من الناس فانّ الحیاء زینه الاسلام؛ پیامبر

۱- مؤمنون/۵.

۲- نور/۲۷.

۳- نور/۳۱.

۴- نور/۳۳.

صلی الله علیه و آله به مردی که غسل را به گونه ای انجام می داد که مردم او را نمی دیدند نگاه نمود و فرمود: ای مردم همانا خدا شرم کردن و مستور نگه داشتن را از بندگان خویش دوست می دارد پس هر کدام از شما می خواهد غسل کند باید خود را از انظار مردم دور نگه دارد چه آنکه حیاء و شرم آرایش دهنده انسان است(۱).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: انّ الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنه و انّ الفحش من البذاء و البذاء فی النار؛ همانا حیا از ایمان و ایمان در بهشت است و دشنام از بد زبانی و بدزبانی در آتش است(۲).

عن ابی عبداللّه علیه السلام : اذا ارأیتم المرء لا یتسحیی ممّا قال و لا قیل له فاعلموا انّه لغیّةٍ او شرک من شیطان؛ هر گاه مردی را دیدید که از آنچه بگوید و یا درباره اش گفته می شود شرمی ندارد بدانید که یا از زنی ناپاک است و یا از شراکت شیطان با پدرش نطفه اش ریخته گردیده است(۳).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله انّه قال: یا اباذر! اتُحبّ ان تدخل الجنه قلت نعم فداک ابی. قال: فاقصرْ من الامل و اجعل الموت نصب عینیک و استحی من اللّه حق الحیاء قلت: یا رسول اللّه کلّنا نستحی من اللّه قال: لیس کذلک الحیاء و لکن الحیاء من اللّه لاـ تنسی المقابر و البلی و الجوف و ما وعی و الرأس و ما حوی؛ ای اباذر! آیا دوست داری که داخل بهشت شوی؟ عرض کردم! بله پدرم به فدایت گفت: آرزوی خود را کوتاه و مرگ را در پیش چشمانت قرار ده و از خدا آن طور که باید شرم نما. عرض کردم: یا رسول اللّه! ما همه از خدا شرم می کنیم. فرمود: شرم کردن این گونه نیست و لکن شرم کردن از خدا این است که گورها و پوسیدن در آن را فراموش نکنی و در نظر داشته باشی که در درون قبرها چه خواهد گذشت و به سر و آنچه در

۱- مستدرک/۲/۸۵.

۲- مستدرک/۲/۳۳۹.

۳- مستدرک/۲/۳۳۹.

آن است چه پیش خواهد آمد(۱).

عـن رسـول اللّـه صـلی الله علیه و آله قـال: اذا اراد اللّه بعیـد خیراً الهـاه عن محاسـنه و جعـل مسـاویه بین عینیه و کرّهه مجـالس المعرضـین عن ذکر اللّه و الحیـاء خمسه انواع حیـاء ذنب و حیـاء تقصـیر و حیاء کرامه و حیا حبّ و حیاء هیبهٍ و لکل واحـد من ذلـک اهـل و لاهـل مرتبه علی حـده؛ هر گـاه خـدا بخواهـد به بنـده ای نیکی رسانـد او را از خوبیهایش بی توجه می نمایـد و بـدیهایش را همواره در جلوی چشـمش قرار می دهـد و او را از مجالسـی که مردمـان رو گردان از یاد خـدا تشـکیل می دهند بـدبین می سازد و شـرم پنـج نوع است شـرم در وقت گناه، شـرم در هنگام تقصـیر، شـرم در هنگام کرم و جوانمردی، شـرم در هنگـام محبت و دوسـتی شـرم در مقـام شـکوه و بزرگی و برای هر یـک از اینهـا اهلی هسـت و هر اهلی یـک مرتبه جـداگانه دارد(۲).

عن علی بن الحسین علیه السلام قال: اربع من کنّ فیه کمل اسلامه و مُحِصَّت ذنوبه و لقی ربّه و هو عنه راض وفاء لِلّه بما یجعل علی نفسه و صدق لسانه مع الناس و الاستحیاء من کل قبیح عند اللّه و عند الناس و حسن خلقه مع اهله؛ چهار خصلت است که در هر کس پدید آید اسلامش کامل و گناهانش زدوده می گردد و خدا را در حالی که وی خشنود است ملاقات خواهد کرد و آن خصلتها، عبارتند از وفا کردن به خاطر خدا در آنچه برای مردم بر ذمه گرفته است و به راستی با مردم سخن گفتن و شرم کردن از آنچه نزد خدا و مردم قبیح است و خوش رفتاری با خانواده خویش(۳).

مثال

مثال

اگر در دلی عفت و حیـاء وجود نداشـته باشـد، این دل ظرف برای توجهات الهی قرا نمی گیرد. مثال آنماننـد ظرفی است که تمیز نیست و می خواهند در

۱- مستدرک/۲/۸۵.

۲- مستدرک/۸۶.

۳- مستدرک/۸۴.

آن شیر بریزند. اگر کسی این ظرف را در مغازه ببرد به او می گویند برو ظرف تمیز بیاور. زیرا شیر را باید در ظرف تمیز و عاری از هر آلودگی ریخت تا شیر را آلوده نکند و به همان پاکی خود باقی بماند.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

عفت کلام

عفت وصف نشدنی

دزد با شرف

عفت حضرت زهرا علیهاالسلام

عفت کلام

عفت کلام

روزی مردی اعرابی از قبیله «بنی سلیم» سوسماری گرفت و آن را در آستین خود جای داد و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و صدا زد: «یا محمد!» خوی پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که هر کس او را به این نام صدا می زد در پاسخ می فرمود: «یا محمد!» ولی اگر شخصی می گفت: «یا رسول اللّه!» حضرت پاسخ می دادند: «لبیک و سعدیک!» و روی مبارکش سرخ می گشت. اعرابی گفت: «انت الساحر الکذاب الذی ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء من ذی لهجه هو اکذب منک؛ تو ساحر و دروغ گوئی هستی که آسمان ندیده و زمین سنگینی آن را حس نکرده کسی را که از تو دروغگوتر باشد» و با بی عفّتی و بی حیائی سخنانی را به حضرت عرضه کرد و به وجود مقدس آن حضرت توهین نمود و در آخر گفت: «به لات و عزّی قسم اگر قبیله ام مرا عجول نمی خواندند تو را با ضربه ای از شمشیرم می کشتم تا سید اولین و آخرین شوم». «عمر بن خطاب» که در مجلسی حضور داشت خشمگین شده و از جایش برخاست و جلو آمد تا او را بزند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «اجلس یا اباحفص! فقد کان الحلیم ان یکون نبیاً؛ حلیم است که نبی می شود». سپس به اعرابی رو کرده و فرمود: «ای مرد! با ما این گونه رفتار می کنند و بر ما می تازند و سخنان درشت بر پیشانی ما می کوبند. سوگند به آن کسی که مرا به درستی و هدایت به پیغمبری برگزید همانا اهل آسمان هفتم مرا احمد

راستگو می شناسند. ای اعرابی! اسلام بیاور و در این مرام برادر ما باش». اعرابی غضبناک شد و سوسماری را که در آستین داشت بر زمین انداخت و گفت: «به تو ایمان نمی آورم مگر این حیوان به تو ایمان بیاورد».

سوسمار شروع کرد به دویدن حضرت به او فرمود: «بایست و شهادت بده!». سوسمار فوراً روی دو پای خود ایستاد و گفت: «من خدائی را می پرستم که دانه را شکافت و مخلوقات را آفرید و تو را جانشین خود گرانید». اعرابی با مشاهده این معجزه و عفت کلام ایشان در مقابل کسی که زبان به بدگوئی او گشوده است اسلام آورد و با قلبی آکنده از ایمان به سمت قبیله خود حرکت کرد(۱).

عفت وصف نشدنی

عفت وصف نشدنی

آورده اند که در زمانهای قدیم زنی در نهایت تقوای الهی و جمال می زیست. روزی به او خبر دادند که مادرت دارد از دنیا می رود. چون او زنی عفیفه و مدام مشغول عبادت و قرائت قرآن بود، خارج شدن از خانه برایش سخت و مشکل نمود می کرد اما ناچار باید می رفت. از خانه خارج شد که ناگاه جوانی بوالهوس دنبال او را می گیرد.

زن هر چه می کند که خود را از دست او نجات بدهد، موفق نمی شود. ناچار راه خود را عوض کرد و از کوچه دیگری عبور نمود اما جوان دست بردار نبود. عاقبت صلاح خود را در بازگشت به خانه می بیند. به خانه بر می گردد و در را پشت سر خود می بندد. جوان پشت در آمده و در می زند. زن

۱- راهنمای بهشت/۲/۲۳۲.

ترسان و لرزان از پشت در می گوید: «ای جوان چرا رهایم نمی کنی؟» جوان پاسخ می دهد: «چون عاشق تو شده ام» زن می پرسد: «عاشق چه شده ای؟ مگر از من چه دیده ای که عاشقم شده ای؟» جوان خیره پاسخ می دهد: «چشمان زیبایت را دیده ام» زن با شنیدن این سخن دست در حلقه چشمان خود فرو می کند و آن را از حدقه در آورد و داخل دستمالی می گذارد و به کنیز خود می گوید که آن را به جوان بدهد و گوید: «این همان چیزی است که عاشق آن شده ای! اما بدان که با این چشمان قرآن تلاوت می کردم و به درگاه خدا اشک می ریختم. حالا که نامحرم آن را دیده دیگر شایسته قرآن خواندن نیست». جوان دستمال را می گیرد و باز می کند و فریادی زده و از هوش می رود. بعد از مدتی به هوش می آید و معذرت خواهی کرده و با گریه و التماس می گوید: «من باعث کور شدن تو شدم! هرگز خود را نمی بخشم! ای زن مرا حلال کن تا خدا مرا ببخشد» زن می گوید: «اگر راست می گوئی و توبه کرده ای تو از خدا بخواه که آنها را به من باز گرداند». جوان چون توبه نصوح کرده بود دعا می کند و خدا چشمان زن را به او باز می گرداند و پاکدامنی زن سبب توبه نصوح جوان و بازگشت چشمان زن می گردد(۱).

دزد با شرف

دزد با شرف

روزی دزدی در راهی می رفت که کیسه ای روی زمین پیدا می کند که در آن انواع جواهرات و چیزهای قیمتی بود و در کنار آنها یک برگه که آیه الکرسی بر آن نوشته شده بود وجود داشت. دزد تصمیم گرفت که آن را

۱- جامع الدرر/۴۵۰.

به صاحبش برگرداند و بعد از مدتی صاحب آن را یافته و کیسه اش را به او می دهد. دوستانش به او گفتند که چرا آن کیسه قیمتی را برگردانیده است. دزد جواب می دهد: «صازسحب این مال عقیده داشته که آیه الکرسی مال را از شر دزدان در امان می دارد. من دزد مال هستم. اگر آن را به صاحبش برنمی گردانیدم صاحب آن در عقیده خود دچار خلل می شد که در این صورت من هم دزد مال می شدم و هم دزد دین»(۱).

عفت حضرت زهرا علیهاالسلام

عفت حضرت زهرا علیهاالسلام

«ابن مغازلی» از علمای اهل سنت نقل می کند: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیهاالسلام نشسته بودند که مردی نابینا اجازه ورود خواست. قبل از ورود، فاطمه علیهاالسلام برخاست و خود را پوشانید. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «چرا خود را پوشانیدی؟ آن مرد که نابیناست» پاسخ داد: «بله ولی من که او را می بینم و هر چند او نابیناست اما بوی مرا استشمام می کند». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت می دهم که تو پاره تن من هستی»(۲).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

علامه طباطبائی رحمه الله

علامه طباطبائی رحمه الله

علامه طباطبائی رحمه الله

«علامه طبابائی» از شاگردان «مرحوم قاضی» است. مرحوم قاضی شاگردان خود را طبق موازین خاص با رعایت آداب باطنی تربیت کرده و آماده پذیرش الهامات غیبی می نمودند. ایشان در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره

۱- کشف الاسرار/۱/۱۰۶.

۲- مناقب ابن مغازلی/۳۸۰.

داشتند و بعضی شبها را تا صبح در آنجا بیتوته کرده و عبادت می کردند و به شاگردان خود نیز این کار را توصیه می نمودند. ایشان دستور داده بودند که اگر در بین نماز و یا ذکر، برای شما پیشامدی رخ داد و صورت زیبائی را دیدید و یا بعضی دیگر از جهات عالم غیب را مشاهده کردید، توجه نکرده و دنبال عمل خود باشید.

علامه طباطبائی رحمه الله می فرمودند: «روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم و در آن بین یک حوریه بهشتی از طرف راست من آمد که یک جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود و خود را به من ارائه می نمود. همین که خواستم به او توجهی کنم ناگهان یاد حرف استاد افتادم و لذا چشم پوشیده و توجهی نکردم. آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد و آن جام شراب را به من تعارف کرد. من نیز توجهی ننمودم و روی خود را برگرداندم. آن حوریه رنجیده شد و رفت. هر وقت آن منظره به یادم می افتد از رنجش آن حوریه متأثر می شوم»(۱). روحیه عفت در آنها به حدی بوده که حتی از ملائکه هم چشم می پوشیدند.

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

بهترین زینت

بهترین زینت

بهترین زینت

«ابن بابویه» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. آن حضرت فرمودند: «به من بگوئید بهترین چیز برای زن چیست که صلاح و سعادت دنیا و آخرت زن می باشد» ما همگان

۱- مهر تابان/۱۹.

خاموش بودیم و جوابی نـداشتیم. چون پراکنـده شدیم، من به خانه مراجعت کردم و فاطمه علیهاالسـلام را از سؤال رسول خدا صلی الله علیه و آله بـا خـبر نمودم، گفت: «چرا نگفـتی بهترین زینت برای زن این است که مرد نـامحرم او را نبینـد و او نیز مرد نامحرم را نبیند». حضـرت می فرماید: «من به مسجد رفتم و رسول خدا را از سخن فاطمه آگاه نمودم و ایشان فرمودند: یا علی! تو که در نزد ما بودی چرا چیزی نگفتی؟ عرض کردم: یا رسول اللّه! از فاطمه شـنیدم. ایشان فرمودند: فاطمه بعضه منی؛ فاطمه پاره تن من است»(۱).

توسل

توسل

فـاطمه جگرگوشه رسول خـداست. امـا چه کردنـد بـا میوه قلب رسول. امشب از امام زمان اجازه می خواهم دلهای تان را ببرم پشت درب نیم سوخته.

دگر در سینه تنگم نفس گردیده پنهانی

نمی آید در این خانه کسی جز غم به مهمانی

نگوئی درد خود اما من از چشم تو می خوانم

نگویم درد خود با تو که می دانم که می دانی

صفا رفته وفا رفته دگر مردی حیا رفته

به تو حق می دهد زهرا اگر این سان پریشانی

کسی از حق نمی گوید ره قرآن نمی پوید

ندارد شهر پیغمبر نشانی از مسلمانی

۱- ریاحین الشریعه/۱/۲۱۴.

صدا زد: علی جان! بگو بدانم مردم مدینه سلام به تو می کنند یا نه؟ آقا آهی کشید و فرمود: فاطمه جان! خبر نداری من سلام به آنها می کنم اما آنها جواب سلامم را نمی دهند.

گدائی را که تا دیروز می دادی تو نانش را

ببسته دست تو امروز گشته دشمن جانی

تو را خانه نشین کرد و مرا مهر خموشی زد

ز تو مهر خلافت را ربود و زد به پیشانی

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱۳ صبر

اشاره

۱۳ صبر

اللهم طهّرنی فیه من الـدنس و الاقـذار و صبّرنی فیه علی کائنـات الاقـدار و وفّقنی فیه للتّقی و صـحبه الا۔برار بعونک یا قره عین المساکین

پروردگارا مرا در این روز از پلیدی و زشتی پاک دار و بر مقدرّات خود صبور کن و مرا در این روز به پرهیزگاری و همنشینی با خوبان موفق بدار به یاری ات ای نور دیده بیچارگان.

«صبر» عبـارت است از ثبـات نفس و اطمینـان خـاطر و مضـطرب نگشـتن در مصـائب و بلایا که انسان با مواجهه با آنها پریشان خاطر نشده و گشادگی و

طمأنینه خود را از دست ندهد و زبان خود و سایر اعضا را در اطاعت خود داشته باشد تا حرکات ناهنجاری در این مواقع از آن صادر نشود. صبر اقسام مختلفی دارد مانند صبر در غضب که «حلم»، صبر در جنگ «شجاعت»، صبر بر معصیت «عفت»، صبر در عبادت «طاعت» و صبر بر دنیا هم که «زهد» می باشد.

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت

میوه شیرین دهد پر منفعت

آیات

آیات

«و استعینوا بالصبر و الصلوه و انها لکبیره الاّ علی الخاشعین»(۱)

و از نماز و صبر مدد بگیرید که آن چیز بزرگی است برای خاشعین.

«ربّنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین»(۲)

پروردگارا در دلهای ما صبر فرو ریز و قدمهای مان را استوار بدار و در برابر قوم کافر ما را یاری بده.

«و بشّر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا للّه و انّا الیه راجعون»(۳)

و مژده بده به صبر کنندگان که هنگامی که مصیبتی می بینند می گویند همگی ما از خدائیم و به سوی او بر می گردیم.

«و لنجزینّ الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعلمون»(۴)

۱- بقره/۴۵.

۲- بقره/۲۵۰.

۳- بقره/۱۵۶.

۴- نحل/۹۶.

پاداش صابرین را بهتر از آنچه که انجام داده اند می دهیم.

«و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربّهم بالغداه و العشی یریدون وجهه و لا تعد عینیک عنهم ترید زینه الحیوه الدنیا»(۱)

و با کسانی که صبح و شام پروردگارشان را می خوانند و رضای او را می طلبند شکیبائی کن و چشمانت را از آنان بر مگیر که زیور زندگی دنیا را خواهی.

روایات

روایات

عن الصادق علیه السلام قال: قد عجز من لم یعّد لکل بلاء صبراً و لکل نعمهٍ شکرا و لکل عسر یسراً؛ اصبر نفسک عند کل بلیّه و رزیّه فی ولد او فی مال فانّ اللّه انّما یقبض عاریته و هبته لیبلوَ شکرک و صبرک؛ ناتوان کسی است که برای هر مصیبتی صبری، برای هر نعمتی شکری، برای هر مشکلی راهی را آماده نکرده باشد. در هر بلائی که به فرزند یا مال می رسد خود را وادار به صبر کن زیرا خدا عاریت و بخشش خود را گرفته تا شکر و صبر تو را بیازماید(۲).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: علیک بمَنهج الاستقامه فانّه یکسبک الکرامه؛ بر تو باد به پیمودن راه استقامت و پایداری زیرا این راه برایت کرامت و بزرگواری می آورد و تو را از نکوهش این و آن مصون می دارد(۳).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: و امّا علامه الشاکر فاربعه الشکر فی النعماء و الصبر فی البلاء و القنوع بقسم اللّه و لا یحمد و لا یعظم الاّ اللّه؛ نشانه شکرگزار چهار چیز است: شکر نعمت، صبر در مشکلات، قناعت به روزی خدا و مختص داشتن حمد و تعظیم برای خدا.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: علامه الصابر فی ثلاث اولّها ان لا یکسل و الثانیه لا یضجر و الثالثه ان لا یشکو من ربّه تعالی لانّه اذا کسل ضیّع الحق و اذا ضجر لَم یؤدّ الشکر و اذا شکی

۱- کهف/۲۸.

۲- تحف العقول/۳۷۹.

۳- غرر/۴۸۱.

من ربّه عزوجل فقد عصاه؛ نشانه صابرین سه چیز است: اول: آن که کسل و بیحال نشود دوم: بی تابی نکند و سوم: اینکه به درگاه خداوند شکوه نداشته باشد. زیرا شخص بیحال حق را پایمال می کند و چون بی حوصله شد شاکر نخواهد بود و اگر لب به شکوه وا کرد از امر حق سرپیچی نموده و تسلیم امر خدا نشده است(۱).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: المؤمن الذی یخالط الناس و یصبر علی اذاهم اعظم اجراً من المؤمن الذی لا یخالطهم و لا یصبر علی اذاهم؛ شخص مؤمن کسی است که با مردم می آمیزد و آزار آنان را تحمل می کند و در پیشگاه الهی از آن مؤمنی که با مردم معاشرت و صبر بر اذیت آنها ندارد اجرش عظیم تر است(۲).

عن ابی جعفر علیه السلام قال: الجنه محفوفه بالمکاره و الصبر فمن صبر علی المکاره فی الدنیا دخل الجنه و الجهنم محفوفه باللذّات و الشهوات فمن اعطی نفسها لذتها و شهوتها دخل النار؛ بهشت به ناخواسته ها و شکیبائی پوشیده شده است بنابراین هر کس در ناخواسته ها صبر و پایداری کند به بهشت در آید و دوزخ به لذت ها و هوسرانی ها پوشیده شده است. پس هر کس به خواسته ها و لذت های خویش تن در دهد به آتش دوزخ وارد می شود(۳).

عن الصادق علیه السلام قال: مَن مَرَضَ لیله فَقِبلَها بقولها کتب اللّه له عباده ستین سنه قلت ما معنی قبولها قال لا یشکو ما اصابه فیها الی احد؛ هر کس یک شب را در بیماری به سر برد و آن بیماری را بپذیرد خدا برایش ثواب شصت سال عبادت می نویسد. راوی می گوید عرض کردم: پذیرش بیماری یک شب به چه معناست؟ فرمود: در آن شب هر چه به او رسید به کسی شکایت نکند(۴).

۱- علل الشرایع/۴۹۸.

۲- مجموعه ورام/۱/۹.

۳- تفسیر نورالثقلین/۵/۵۰۷.

۴- لئالی الاخبار/۱/۳۴۱.

عن ابی عبـداللّه علیه السـلام قـال: لـو یعلم المـؤمن مـا له فی المصـائب من الاـجر لتمنّی ان یقرض بالمقـاریض؛ اگر مـؤمن می دانست که در مصائب چه اندازه اجر و پاداش برایش خواهد بود آرزو می کرد که بدنش را با قیچی بریده بریده کنند(۱).

عن ابی عبـداللّه علیه السـلام قال: ان العبـد لیکون له عند اللّه الدرجه لا یبلغها بعمله فیبتلیه اللّه فی جسده او یصاب فی ولده فانْ هو صبر بلغّه اللّه ایّاها؛ برای بنـده مؤمن درجه ای نزد خدا خواهد بود که با انجام کارهای نیک به آن نخواهد رسـید از این رو خدا او را به مصیبتی در بدن یا مال و فرزندانش گرفتار می کند و در این هنگام اگر صبر پیشه سازد خدا او را به آن درجه می رساند(۲).

مثال

مثال

انسان مانند «مریض» و خدا مانند «طبیب» است. اگر مریض بخواهد خوب شود باید هر دستوری که پزشک به او می دهد عمل نمایـد و با حوصـله، تمام دسـتورالعمل ها را پیاده نمایـد تا بهبود یابـد. مصائب نیز مانند هدیه ای از طرف خدا می باشد. وقتی چیزی به بچه می دهیـد و بعـد، آن را از او پس می گیریـد، از شـما زود زده می شـود و شـروع به گریه می کنـد و اگر چیزی دوباره به او بدهید از شما نمی گیرد. انسان نیز وقتی خدا به واسطه چیزی را از او می گیرد تحملش را از دست می دهد.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

صبر کلید قبولی

رضای الهی

زن شکیبا

اجر شکیبائی

صبر امام مجتبی علیه السلام

صبر کلید قبولی

صبر کلید قبولی

آورده انـد که زنی همراه خـانواده خود قصـد حـج نمود. چون که به بغـداد رسـیدند شوهر آن زن در دجله افتاد و غرق شـد و وقتی به بیابـان هـای اطراف شـهر رسـیدند برادر زن از بالاـی شتر افتاد و مرد. اما زن همچنان این مصائب را بر خود هموار می کرد و به طرف خانه

۱- مستدرک/۱/۱۴۱.

۲- سفینه البحار/۲/۵.

خدا پیش می رفت. وقتی زن به میقات رسید و مشغول احرام شد، دزدان اموال او را بردند و وقتی به مکه رسید، عادت زنانگی برای زن پیش آمد.

زن آهی از دل کشید و عرضه داشت: «خدایا همه دار و ندارم در این سفر از دستم رفت اما من به شوق حرمت، خود را به اینجا رساندم اما حالا تو در را به رویم بسته ای!» در همین حین آوازی آمد که؛ «شاد باش که چندین هزار لبیک گو و حاجی مشغول ندا کردن هستند اما مناجات آنها به درگاه من نرسیده است و محل قبولی ندارند اما آهی که تو کشیدی به واسطه صبر در مصائب و بلایا باعث قبولی همه آن لبیک ها شد. ما رنج هیچ کس که عملش را نیکو کند ضایع نمی کنیم؛

«انا لا نضیع اجر من احسن عملا»(۱)

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

رضای الهی

رضای الهی

در بنی اسرائیل عابدی زندگی می کرد که سالیان سال عبادت خدا کرده بود. روزی از خدا خواست که همنشین اش را در بهشت به او بنمایاند و خدا نیز در عالم رؤیا به او نشان داد. عابد از عبادت و پارسائی او سؤال کرد تا ببیند کدام عبادت به او این مقام را داده است. سؤال کرد: «به من بگو که کردار نیک تو چه بوده که خدا این منزلت را به تو عنایت فرموده است؟» گفت: «عبادتی جز انجام واجبات و ترک محرمات انجام نداده ام لیکن خصلتی در من هست که باعث این مقام شده و آن رضایت به امر خداست. چون در بلا باشم

۱- کهف/۳۰.

عافیت را نمی خواهم و اگر در آفتاب باشم سایه را طلب نمی کنم و به هر چه که او خواسته تن در می دهم و بر خواسته خدا چیزی نمی افزایم».

عابد گفت: «آری! هم چنین است که خدا به داود می فرماید: دوستان مرا با اندوه چکار؟ چرا که اندوه دنیا شیرینی مناجات با من را از بین می برد. دوستان من در دنیا دل نبسته اند و همه امورشان را به من واگذار نموده و به امر من راضی هستند»(۱).

غم و شادمانی به سر می رود

به مرگ این درد از سر به در می رود

غم از گردش روزگاران مدار

که بی ما بسی بگذرد روزگار

زن شکیبا

زن شکیبا

شخصی با رفیقش در بیابان می رفت که راه را گم می کنند و در بیابان سرگردان می شوند. بالاخره از دور خیمه ای را می بینند. نزدیک می روند و در خیمه پیرزنی را می یابند که تنها زندگی می کرد. داخل خیمه شده و سلام می کنند. پیرزن از آنها پذیرائی می کند اما گویا منتظر کسی بود و مدام پرده خیمه را بالا ـ می زد و بیرون را نگاه می کرد. از او می پرسند: «منتظر کسی هستی؟» جواب می دهد: «آری تنها پسرم، که به صحرا رفته است». پس از مدتی از دور شتر سواری نزدیک می شود. پیرزن بیرون می دود و می بیند که شتر پسرش است اما کس دیگری بر پشت آن سوار است. شتر سوار نزدیک

۱- کشف الاسرار/۱/۳۵۵.

می آیـد و به پیرزن می گوید: «این شتر مال شـماست؟» پیرزن جواب می دهد: «بله!» شتر سوار می گوید: «این شتر را در بیابان یـافتم در حالی که صاحبش را بر زمین زده و آن را از بین برده بود». زن ناراحت می شود اما چون مهمان داشت ناراحتی خود را بروز نمی دهد. میهمانان متوجه قضیه می شوند. پیرزن می پرسد: «حال که اطلاع پیدا کردید بگوئید که آیاتی از قرآن را از بر داریـد؟» پاسـخ می دهنـد: «آری» پیرزن می گوید: «پس برای تسـلای خاطر من مقداری قرآن بخوانید». میهمانان با مشاهده حالت زن این آیه را خواندند:

«و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا للّه و انا لیه راجعون»

زن ناگهان متحیر شـده و پرسـید: «آیا به راستی این آیه ای از قرآن بود؟» آنها جواب دادند: «آری!». پیرزن و دست به آسـمان بلنـد کرد و گفت: «خدایا! من همان طوری عمل کردم که تو فرموده بودی. حالا تو نیز به وعده ات عمل کن و اگر قرار اسـت کسـی جـاودانی بشود او را نگهـداری کن». میهمانـان فکر کردنـد که زن در مورد پسر خودش دعـا می کنـد امـا زن در آخر دعایش گفت: «اگر بناست کسی جاودان بماند وجود نازنین پیامبر را برای امتش حفظ و حراست کن»(۱).

روی خود گر ترش سازی از بلا

خویش را از صابران مشمر هلا!

در بلا وقتی که صابر نیستی

نزد اهل صدق شاکر نیستی

۱- جامع الدرر/۴۰۴.

بی شکایت صبر تو باشد جمیل

با کسی کم کن شکایت ای خلیل!

گر همه جنبش به فرمان باشدت

حرمت از خدمت فراوان باشدت

اجر شکیبائی

اجر شکیبائی

«ابو طلحه انصاری» از یاران فداکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود به ایشان علاقه زیادی داشت. در جنگ احد سینه خود را سپر می کرد که تیر به حضرت نخورد. او پسری داشت که به او محبت زیادی می ورزید. این بچه در اثر حادثه ای از دنیا می رود. مادرش او را در پارچه ای می پیچد و فوراً غذای مطبوعی درست کرده و خود را می آراید. وقتی ابوطلحه به خانه آمد از بچه سؤال می کند و زن می گوید او خواب است و فوراً سفره می اندازد و طعام مطبوعی جلوی او می گذارد و سپس خود را به شوهرش عرضه می کند. در اثنا زن می گوید: «چندی پیش امانتی را نزد من گذاشته بودی! امروز آن را به صاحبش برگردانیدم» ابوطلحه می گوید: «خوب کاری کردی» زن دوباره می گوید: «اگر بگویم آن امانت پسرت بوده است چه می گوئی؟» ابوطلحه با دیدن حالت مصمم زن، می گوید: «تو که مادر او هستی صبر کردی من نیز این مصیبت را بر خود هموار می سازم» و برخاست و بچه را غسل و کفن کرد. خبر به گوش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. فرمود: «خدا را شکر می کنم که در امت من چنین افرادی وجود دارند» و به اتفاقی مشابه که در قوم بنی اسرائیل رخ داده بود اشاره فرمودند(۱).

صبر امام مجتبی علیه السلام

صبر امام مجتبی علیه السلام

حضرت روزی سواره از محلی می گذشتند ناگاه با مردی شامی مواجه شدند که زبان

۱- جامع الدرر/۴۰۶.

به دشـنام و ناسزا به حضرت گشوده بود. حضرت سکوت کردند تا او هر چه می خواست به امام گفت. سپس حضرت با تبسم به او فرمود: «فکر کنم اشـتباهی رخ داده است. اجازه بده تو را خشنود سازم. هر چه تقاضا کنی به تو می بخشم، اگر راه را گم کرده ای به تو نشان دهم اگر گرسـنه ای تو را سیر کنم، اگر لباس نداری به تو جامه ای بدهم، اگر فقیری هزینه زندگی ات را بپردازم اگر جائی نـداری به تو مسکن بدهم. بهتر است با همسـفران خود به منزل من بیائید زیرا همه گونه امکانات پذیرائی از شما را دارم».

مرد شامی از این سـخنان به زانو در آمـد و اشک شـرمساری بر گونه هایش لغزیـد و از ته دل به امامت حضـرت گواهی داد و گفت: «تـا به حـال شـما و پـدرتان را در اثر تبلیغـات سوء معـاویه ناپسـند می شـناختم اما الان قلبی دارم آکنـده از محبت تو و پدرت. و حقا کسی جز شما لایق این مقام نیست»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

«صبر و حلم حضـرت امام در برخورد با مشـکلات و مسائل، شـهره آفاق است به طوری که انعکاس آن در تمام دنیا پیچیـده و همه باخبر از اسـتواری و حلم این اسـطوره تقوی هستند. به عنوان نمونه شهادت حاج آقا مصطفی که واقعاً دست پرورده ایشان بوده و ثمره عمری تهجـد و تهـذیب می باشد و خود اسـتوانه ای از علم و معرفت به شـمار می رفته است. ایشان با شـنیدن خبر شهادت این مرد بزرگ حتی خم به ابرو نمی آورد و هرگز درس خود را تعطیل نکرده و فقط برای اسـتحباب، در تشـییع جنازه شرکت می نماید

...با شـهادت یارانی چون شـهید مطهری و شـهید بهشتی و هفتاد و دو تن از یاران با وفایش آن هم در دوران اوج نیاز به وجود این عزیزان. به رادیو اطلاع داده می شود که خبر را شب پخش نکننـد چون آخر شب امام رادیو گوش می کردنـد و قرار شـد که حاج آقا

١- تاريخ ابن عساكر/١۴٩.

احمـد و آقای رفسـنجانی فردای آن روز بیایند و خبر را به نحوی به اطلاع ایشان برسانند. به خانواده هم سـفارش شد که رادیو را از اتاق امام بردارند. اما قبل از اینکه خانواده رادیو را بردارند امام می فرمایند: رادیو را بگذارید در جای خود، من جریان را از رادیوهای خارجی شـنیده ام. و با اسـتواری روحیه در مورد این ضایقه بزرگ به آقای رفسـنجانی می فرماینـد: تقارب آجال شده است یعنی خداوند اجلها را نزدیک کرده است»(۱).

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

بزرگترین اسوه صبر

بزرگترین اسوه صبر

بزرگترین اسوه صبر

به جرأت می توان «عقیله بنی هـاشم» را بزرگـترین اسوه صـبر و اسـتقامت معرفی کرد. زنی که از ابتـدای زنـدگی پر از رنـج و اندوه خود، ده داغ از بزرگترین مصائبی که آسـمان و زمین به خود دیده است را متحمل گردید و علی وار استقامت ورزیده و پیام امامت و شهادت را به جهان رسانید. مهمترین این مصائب عبارتند از: اول رحلت جد بزرگوارش دوم شکسته شدن حرمت پـدر و مـادر گرامی اش و غصب خلافـت سوم، شـهادت مـادرش مظلومه اش، چهـارم فتنه هـای جمـل، صـفین و نهروان پنجم شهـادت پـدر گرامی اش شـشم، هتـاکی معاویه به برادر و خانواده اش و سبّ علی علیه السلام بالای منبرها هفتم شـهادت امام حسـن علیـه السـلام و تیر بـاران کردن بـدن ایشـان هشـتم جـدائی از همسـرش و هجرت از مکـه بـه عراق نهـم، اعظـم الرّزیه و اکبرالمصـائب در کربلاـ و دهم اسـارت و بی حرمتی به مقـام شامـخ امـام سـجاد علیه السـلام و خود و اهلبیت. که فقـط با بیان سرفصل مصائب ایشان دیگر جگری نیست که تافته نشود و احتیاج به روضه نمی باشد.

توسل

توسل

واقعاً انسان نمی دانـد از کجای مصائب این اسـطوره صبر و اسـتقامت صـحبت کند. از مدینه بگوید، از کربلا یا از کوفه و شام بلا. هر کجای زندگی ایشان را که ورق می زنیم

۱- بر گرفته از سیمای فرزانگان/۳۸۱.

فقط غصه و اندوه است. خدا چه دلی به زینب داده بود که این قدر محکم ایستاد و از ولایت پاسداری کرد.

قیامت کرده ای در استقامت

پناه آورده بر صبرت «امامت»

چو در دامان مقتل پا نهادی

امام صابران را صبر دادی

اگر گامی به ره وامانده بودی

و گر یک لحظه از پا مانده بودی

شرف، مردمی، شهامت، کشته می شد

امام ات نه، «امامت» کشته می شد

بجز تو ای ز جام گریه سرمست

که قربانی گرفته بر سر دست؟

آه... امان از آن لحظه ای که آمد داخل گودی قتلگاه دست بُرد زیر بدن، صدا زد: «اللهم تقبل منا قلیل القربان»

تو در دریای خون خورشید جستی

تو گل را با گلاب اشک شستی

تو آیات صبوری آفریدی

ز قرآن پاره ها گلبوسه چیدی

تو که قلبت ز خون بحری دگر بود

ز قرآن پاره هایت پاره تر بود

حسین آماده بهر جانفشانی

تو را فرموده ای زهرای ثانی!

که ای از خود تهی از عشق سرشار

مرا هم در نماز شب بیاد آر

صلوه اللیل را بنشسته خواندی

خدا را از درون خسته خواندی

به خون شستید یک رنگ و یک دل

«حسین از تیغ کین تو چوب محمل»

به پاس عهد یکرنگی که بستی

جبین از چوبه محمل شکستی

به وقت راه رفتن پای تا سر

تو زهرا بودی و زهرا محمّد

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱۴ بنده نوازی خدا

اشاره

۱۴ بنده نوازی خدا

اللهم لاتواخذنی فیه بالعثرات و اقلنی فیه من الخطایا و الهفوات و لا تجعلنی فیه غرضا للبلایا و الافات با عزتک یا عزّ المسلمین

خداوندا مرا به لغزش هایم باز خواست مکن و در این روز از اشتباهاتم در گذر و هدف گرفتاری و بلاها قرار مده به ارجمندی ات ای عزت مسلمانان.

پروردگار یک رحمت «عام» دارد و یک رحمت «خاص». رحمت عام او شامل جمیع بندگان می گردد اما رحمت خاص خدا فقط شامل مخصوصی از آنهاست که پا در سلوک رضای او دارند. کسانی که میل آنها به این دنیا کم و فقط لقاء و رضای او را می طلبند و در مسیر دیگری طی طریق نمی کنند. حال صحبت در اینجاست که خدا بنابر صفت «رحمانیت» که در ذات اوست می خواهد رحمت بی پایان خود را شامل همگان بنماید و همه را در بهشت خود جای دهد اما در این میان، بعضی از بندگان او خود نمی خواهند به این معنا دست یابند و خود را از جوار رحمت او خارج می سازند و در اطاعت شیطان و هوای نفس در می آیند.

آیات

آیات

«و رحمتی وسعت کل شیی ء فَسَأَکْتُبُها للذین یتّقون و یؤتون الزکوه و الذین هم بآیاتنا یؤمنون»(۱)

۱- اعراف/۱۵۶.

رحمتم همه چیز را فرا گرفته و به زودی برای کسانی که تقوی پیشه سازند و زکات بدهند و به نشانه های ما ایمان آورند مشمول می سازم.

«کتب ربّکم علی نفسه الرحمه انّه مَن عمل منکم سوءً بجهاله ثم تاب من بعده و اَصلَحَ فانّه غفور رحیم»(۱)

پروردگارتان رحمت و مهربانی را بر خود واجب کرده که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آن گاه توبه نماید و به صلاح آید خدا بخشنده و مهربان است.

«قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه اللّه ان اللّه یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم»(۲)

بگو ای بندگان من که بر خود زیاده روی روا داشته اید از رحمت خدا ناامید نشوید خدا همه گناهان تان را آمرزیده و بخشنده مهربان است.

«و ما من دابه الا علی اللّه رزقها»(۳)

و هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه روزی اش با خداست.

«من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب»(۴)

هر کس پرهیزگاری کند خدا برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد و از جائی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند.

روایات

روایات

قال اعرابی یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله من یحاسب الخلق یوم القیامه قال: اللّه عزوجل قال نجونا و ربّ الکعبه قال و کیف ذاک یا اعرابی قال لأن الکریم اذا قَدَرَ عفا؛ مردی اعرابی گفت: ای

۱- انعام/۵۴.

۲- زمر/۵۴.

۳- هود/۶.

۴- طلاق/۲.

پیامبر در روز رستاخیز چه کسی حساب خلق را محاسبه می کند فرمود: خدای بزرگ. اعرابی گفت: به پروردگار کعبه نجات یافتم. پیامبر فرمود: چگونه؟ عرض کرد: زیرا کسی که کریم است وقتی که بر انتقام قدرت پیدا کند عفو می نماید(۱).

عن ابی جعفر علیه السلام قال: ما من عبد یخطی خطوات فی طاعه اللّه الا رفع اللّه له بکل خطوه درجه و حَطَّ عنه بها سیئه؛ بنده ای نیست در راه خدا فرمان برداری خدا گامی بردارد مگر آن که خدا در مقابل هر گامی گناهی را از روی برطرف نماید و درجه ای برایش بالا برد(۲).

عن الصادق علیه السلام قال: العفو عند القدره من سنن المرسلین و اسرار المتقین و تفسیر العفو ان لا تلزم صاحبک فیما اجرم ظاهراً و تنسی من الاصل ما اُصِبتَ منه باطنا و تزید علی الاحسان احسانا و لن تجد الی ذلک سبیلا الا من قد عفا اللّه و غفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر عنه و زیّنه بکرامه و البَسَه من نور بهائه لانّ العفو و الغفران صفه من الصفات اللّه تعالی فی اسرار اصفیائه؛ عفو از شیوه های پیامبران مرسل و از رازهای مردم پرهیزگار است و معنای واقعی عفو آن است که در ظاهر کاری که طرفت مرتکب شده است به رویش نیاوری و عملی از خود نشان ندهی و در باطن هر کار خلافی را که از او به تو رسیده فراموش کنی و بر احسان خویش نسبت به وی بیافزائی و کسی بر این کار موفق نمی شود مگر آن کس که خدا او را در مورد عفو خویش قرار می دهد و گناهانش را چه گذشته و چه آینده ای بر او می بخشد و به بزرگی و کرامت خویش مزیّن می سازد و از نور خویش بر تنش می پوشد زیرا بخشش صفتی است از صفات خدای بزرگ که در دورن برگزیدگان خود قرار داده است(۳).

عن ابی عبداللّه علیه السلام ان اللّه قسّم الارزاق بین عباده و فضّل فضلاً کثیراً لم یقسّمه بین احد قال اللّه و اسئلوا اللّه من فضله؛ همانا خدا روزی ها را بین بندگان خویش بخش نموده و مقدار فراوانی که بین هیچ کس تقسیم نفرموده را باقی گذاشته و گفته است از فضل خدا (آنچه

۱- مجموعه ورّام/۱/۹.

۲- مستدرک/۲/۲۹۸.

۳- مستدرک/۲/۸۶.

تقسیم نشده) درخواست کنید(۱).

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: ان اللّه عزوجل خلق الخلق و خلق معهم ارزاقهم حلالاً طیباً؛ خدای بزرگ آفریدگان را خلق و روزی مورد نیازشان را با خودشان خلق نموده است از حلال و پاک(۲).

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: انّ اللّه وسّع ارزاق الحُمَقی لیعتبر العقلاء و یعلموا انّ الدنیا لیس ینال ما فیها بعمل و لا حیله؛ خداوند روزی مردمان احمق را وسعت داده تا خردمندان پند گیرند (که روزی دست خداست) و در دنیا چیزی با کار و چاره اندیشی (بی خواست خدا) به دست نخواهد آمد(۳).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: انّ الرزق ینزل من السماء الی الارض علی عدد قطر المطر الی کل نفس بما قُدّر لها و لکن الله فضولٌ ما سئلوا اللّه من فضله؛ خداوند روزی هر کس را با عدد قطرات باران به سویش فرو می فرستد به همان اندازه که مقرر شده است و لکن بخشایش خدا بر بندگان زیاد است پس باید از او در خواست کرد (تا افزایش دهد)(۴).

قال ابو عبداللّه علیه السلام : ما سدّ علی مؤمن باب رزق الاّ فتح اللّه له ما هو فیه منه؛ به روی مؤمن دری از روزی بسته نمی شود مگر آن که خدا دری را بهتر از آن را به رویش خواهد گشود(۵).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: ان اللّه تعالی خلق خلقه و قسم لهم ارزاقهم من حلّها و عرض لهم بالحرام فمن انتهک حراماً نقص له من الحلال بقدر ما انتهک من الحرام و حوسب به؛

۱- مستدرک/۱/۳۷۵.

۲- فروع کافی/۵/۸۱.

۳- مجموعه ورّام/۱/۱۴.

۴- لئالی الاخبار/۲/۵۲.

۵- لئالی الاخبار/۲/۵۰.

خـدای بزرگ آفریـدگان را خلق نمود و روزی شان را از حلال مقـدر فرمود و حرام را در دسترس شان قرار داد پس هر کس روزی را از حرام طلب نماید به همان اندازه که از حرام به دسـتش آمده از روزی حلال او کاسـته خواهد شد و سـرانجام از او بازخواست می شود(۱).

مثال

مثال

بهترین مثال برای بنـده نوازی خـدا مثال «مادر و فرزنـد» است. بچه هر قـدر هم که بـد باشـد و بدی کند مادر او را دوست می دارد چرا که از وجود اوست و پـاره تن او می باشـد. درست است که مـادر برای تأدیب، بچه را می زنـد و تنبیه می کنـد اما ته دل، از گریه بچه ناراحت است و دوست دارد که بچه، خود حرف شـنوی داشـته باشد و احتیاج به تنبیه نباشد. اما اگر این طور نبود مادر مجبور است مثلاً او را از خانه بیرون کنـد ولی مـدام منتظر است که بچه به خانه برگردد و اتفاقی برای او نیفتد. چنان که خـدا به موسـی علیه السـلام می فرمایـد که محبت من از مادر به بچه اش بیشتر است و این محبت با بـد شـدن آن بچه زایل نمی شود.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

روزی رسان

بنده نوازی

روزی دهنده واقعی

لطف خدا به گناهکاران

یعطی الکثیر بالقلیل

روزی رسان

روزی رسان

در روایتی آمـده است که موسـی علیه السـلام روزی گفت: «پروردگـارا! می خواهم بفهمم که چگونه بنـدگانت را روزی می دهی» خـدا به وی فرمود: «فردا کنـار دریـا بیا تا آنجا به تو نشان بـدهم». فردای آن روز کنار دریا رفت. جانور کوچکی را دید که به طرف دریا می رود و در دهان آن یک طعمه است. تا رسـید کنار دریا، قورباغه ای از آب بیرون آمد و طعمه را از دهان او گرفت و

۱- مستدرک/۲/۴۱۹.

داخل آب شـد. خطاب آمـد: «ای سوی موسـی عصایت را به دریا بزن تا راهی برایت باز شود» موسـی عصایش را به آب زد و راهی برای او باز شد و دنبال قورباغه را گرفت که ببیند کجا می رود. قورباغه با سـرعت به وسط دریا رفت تا به سنگ بزرگی رسـید که زیر آن سوراخی بود. از درون سوراخ جانور کوچکی بیرون آمـد و طعمه را از دهان قورباغه گرفت و داخل سوراخ برد. موسـی عصایش را به سـنگ زد و سنگ به اذن خدا دو نیم شد. وسط سنگ کرمی را دید که آن طعمه را در دهان گرفته و مشغول خـوردن اسـت. سـپس موسـی علیه السـلام گفت: «خـدایا کسـی که تـو را شـناخت دیگر چرا برای روزی اش غصّه بخورد؟»(۱).

از در بخشندگی و بنده نوازی

مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا

بنده نوازی

بنده نوازی

«مالک دینار» در محله ای می زیست که در همسایگی او جوانی فاسق و فاجر زندگی می کرد و روز و شب مشـغول عصیان و گنـاه بـود. اهـل محلـه کـه از دسـت او آسـایش نداشــتند نزد مالـک آمدنـد و شـکایت کردنـد. مالـک نزد او رفـت و گفـت: «همسایگان از دست تو شاکی هسـتند. باید از محله بیرون بروی» جوان گفت: «نمی روم ملک خودم است و اختیارش را دارم» مالـک گفت: «شـکایت تو را نزد سـلطان می بریم» جواب داد: «او خود از من بـدتر است و مرا بیشتر از شـما رعایت می کنـد» گفت: «تو را نفرین می کنم» جوان گفت: «خـدای من از شـما مهربـان تر است». مالک شب، هنگام نماز دست به آسـمان بلند می کند تا او را نفرین نماید که ناگهان هاتفی ندا در داد: «ای مالک! کاری به آن جوان نداشته باش که

۱- لئالی الاخبار/۲/۵۳.

از اولیای خداست» مالک متحیر می شود و زود استغفار می نماید و در همان ساعت در خانه جوان می رود. وقتی که در خانه را می کوبد، جوان با اضطراب در را باز می کند و می پندارد که آمده اند تا او را از خانه اش بیرون کنند و شروع کرد به معذرت خواهی کردن. مالک گفت: «نترس! آمده ام که من از تو معذرت بخواهم» و جوان را از آنچه شنیده بود بااطلاع ساخت. جوان به گریه افتاد و گفت: «چطور خدای من این قدر مهربان است و با فرد بی سروپائی مثل من این گونه رفتار می کند» و همانجا توبه کرد و مسیر زندگی را با همان یک جمله که شنید تغییر داد. بعد از آن دیگر کسی او را نمی بیند تا اینکه مالک به حج می رود. مشغول طواف بود که چهره زار و نحیف جوان را دید که پرده خانه خدا را گرفته و جان داده است(۱).

روزی دهنده واقعی

روزی دهنده واقعی

«حاتم اصمّ» که یکی از عرفا بود، قصد سفر کرد و پیش خانواده خود آمده و گفت: «چه مقدار نفقه می خواهید که برای شما بگذارم؟» زن او گفت: «آن مقدار که روزی ماست» حاتم گفت: «مسأله را سخت کردی من که نمی دانم روزی شما چقدر است یک مقداری را بگوئید که اندازه آن را بتوانم محاسبه کنم». زن می گوید: «پس به که کسی می داند این کار را واگذار» و حاتم بدون اینکه چیزی به آنها بدهد آنان را ترک کرد. تعدادی از زنان شهر، نزد زن حاتم آمدند و گفتند: «حاتم رفت و هیچ چیزی برای تو نگذاشت؟!» زن گفت: «حاتم خود روزی خور بود نه روزی ده»(۲).

لطف خدا به گناهکاران

لطف خدا به گناهکاران

در قوم بنی اسرائیل خشکسالی آمد و حضرت موسی علیه السلام مردم را برای خواندن دعا و طلب باران به کوه طور فرا خواند. جمع کثیری از عرفا و حق شناسان به درگاه الهی آمدند

۱- مصابیح القلوب/۷۲.

۲- مصابیح القلوب/۲۱۲.

و مشغول به دعـا شدنـد. اما بعـد از مـدت طولانی دعا و اسـتغفار، قطره آبی از آسـمان نیامـد و هر چه دعا کردنـد افاقه ننمود. موسـی علیه السـلام از خـدا سؤال کرد که دلیـل اینکه مناجـات مـا قبول نمی شود چیست؟ خطـاب آمـد: «در جمع شـما جوان گناهکاری هست که مانع بالا رفتن دعای شـما می شود». موسـی علیه السـلام رو کرد به جماعت و قضیه را اطلاع داد و گفت: «آن جوان گناهکار که خودش می داند از جمع ما بیرون برود». در همین اثنا آسـمان شروع به باریدن کرد. موسی علیه السلام تعجب نمود و عرضه داشت: «بار خدایا! مگر نفرمودی که در بین ما جوانی مانع استجابت دعاست؟ او که هنوز از بین ما بیرون نرفته است» خطاب رسـید: «ای موسی! وقتی تو با جمع این سخنان را گفتی، آن جوان شرمنده شد که در میان جمع بلند شود و آنجـا را ترک کنـد. ما طاقت شـرمندگی بنـدگان خود را نـداریم و به همین دلیل گناهانش را تبـدیل به حسـنات کردیم و این باران حاصل آه آن جوان است نه مناجات این جمع».

یعطی الکثیر بالقلیل

یعطی الکثیر بالقلیل

«ذوالنون مصـری» یکی از عرفـای بنـام، روزی از کنـار رود نیـل عبور می کرد که دیـد عقربی با شـتاب از کنار ساحل در حال حرکت است. ذوالنون بـا خود می گویـد حتماً سـرّی در آن می باشـد و دنبال آن را گرفت. ناگهان دیـد لاک پشتی از درون آب بیرون آمـد و عقرب را بر پشت خود سوار کرد و با شـتاب مشـغول شـنا در آب شد. ذوالنون آن را دنبال می کند تا به آن طرف آب می رسد. عقرب از پشت لاک پشت پایین می آید و با شـتاب به سـمت درختی می رود که جوانی پای آن خوابیده بـود. وقـتی که نزدیـک می رود می بینـد که مـاری روی سـینه جوان نشسـته و جوان را هـدف قرار داده است. به محض اینکه خواست جوان را بزنـد عقرب سـر رسـید و مـار را نیش زد و کشت و دوبـاره سوار لاک پشت شـد و رفت. ذوالنون تعجب می کنـد و با خود می گویـد که این جوان حتماً از اولیاء خـداست که این گونه از جان او محافظت می کنند اما وقتی خواست آن جـوان را بیـدار کنـد دیـد که جوان مست است. به تعجب ذوالنون افزوده می شود که ناگـاه نـدائی برمی خیزد که؛ «این جوان مست است ولی بنده ماست، خواب است اما خدای او بیدار است». کنار جوان می نشیند تا بیدار

شود.

روز که به نیمه رسید جوان هوش به سرش برگشته و بیدار می شود و چون چشمش به ذوالنون می افتد خجالت کشیده و معذرت خواهی می کند. او جوان را از جریان مطلع می سازد و جوان به گریه می افتد و می گوید: « شرم باد من روسیاهی را که چنین خدای کریم و بنده نوازی دارم». ذوالنون می پرسد: «چه عمل نیکی انجام داده ای که خدا تو را از اولیاء خود خوانده؟» جوان جواب می دهد: «هیچ عملی که درخور لطف و احسان او باشد انجام نداده ام فقط امروز وقتی که می خواستم شراب بخورم مادرم به من گفت که آب برای وضویش ببرم و بی درنگ مبادرت به آن ورزیدم. وقتی هم به طرف شراب خانه می آمدم عالمی از من خواست تا به او کمک کنم تا سوار مرکبش شود و من رکابش را گرفتم و چند قدمی به احترام او در رکابش رفتم و قبل از اینکه سکه های خود را به شراب فروش بدهم سائلی از من کمک خواست و من یک سکه به او دادم. غیر از این هیچ عمل ثوابی انجام نداده ام».

ذوالنون به او گفت:« خدای کریم به خاطر همین سه چیز به تو این لطف را کرده است». جوان گریبان چاک می زند و راه صحرا را در پیش می گیرد و کار به جایی می رسد که جوان از عرفای عصر خود شده و مرض های ده ساله را شفا می داد(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

مرحوم جهانگیر خان قشقائی رحمه الله

مرحوم جهانگیر خان قشقائی رحمه الله

مرحوم جهانگیر خان قشقائی رحمه الله

«مرحوم جهانگیر خان قشقائی» که استاد علامه طباطبائی، مرحوم ارباب، مرحوم آیه اللّه شاه آبادی و بسیاری دیگر از بزرگان بوده است، در ابتدا یک فرد تار زن بود که در سمیرم اصفهان زندگی می کرد و این حرفه را تا چهل سالگی ادامه داده بود. روزی تارش خراب می شود و آن را برای تعمیر همراه خود بیرون می برد. از یکی از اولیای خدا (پدر

۱- معدن الاسرار و مصابیح القلوب/۲۲۰.

آیه اللّه هُمائی) که از آنجا رد می شد پرسید: «تعمیرگاه تار کجاست؟» ایشان آدرس را به او می دهند و به او این می گویند: «اگر تارت خواب شده آنجا درست می کنند اما اگر دلت خواب شده باشد کجا می بری تعمیر کنی؟» این کلام در او اثر ژرفی گذاشت و خداوند به او نظر لطفی کرده و یقظه روحی به او دست می دهد و همانجا می ماند تا به یکی از علما و بزرگان معرفت تبدیل می شود.

چو سرّ رخش دلربائی می کند

یکی تار زن را خدائی کند

توسل

توسل

خداوند متعال کریم و بنده نواز است. محال است کسی را دست خالی از در خانه خود برگرداند. خصوصاً در این شبهای پر برکت در بین بندگان خود می نگرد که چه کسی او را از سوز درون می خواند. شاید بین ما کسانی باشند که آن سوز حقیقی و واقعی را مثل من روسیاه نداشته باشند اما امشب می خواهم دلهای تان را در خانه کسی ببرم که دست خالی هیچ کس را بر نگردانیده و با دستهای کوچکش گره های بزرگی را از کار مؤمنین باز می کند. امشب از او بخواهیم واسطه لطف خدا بشود تا قلم عفو بر جرائم ما بکشند. باب الحوائجی که هیچ وقت کسی را ناامید نکرده است الا آن وقتی که تیر سه شعبه آمد و گلو را برید و امید حسین را ناامید کرد. صدا زد؛

غم مخور ای کودک دُردی کشم

من خودم تیر از گلویت می کشم

غم مخور ای آخرین سرباز من

غم مخور ای بهترین همراز من

غم مخور ای کودک خاموش من

قتلگاهت می شود آغوش من

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱۵ خشوع و تواضع

اشاره

۱۵ خشوع و تواضع

اللهم ارزقنی فیه طاعه الخاشعین و اشرح فیه صدری بإنابه المخبتین بامانک یا امان الخائفین

بار خدایا در این روز بندگی فروتنان را به من ده و سینه ام را به توبه فروتنان وسعت ده ای امان ترسویان.

«تواضع» عبارت است از شکسته نفسی و پائین انگاشتن خود و اینکه انسان خود را از دیگری برتر و بالاتر نبیند که از نیکوترین صفت اولیاء خدا و مقربان درگاه اوست. در واقع تواضع مزرعه خشوع الهی و ترس از عذاب پروردگار و حیاء و عفت از محارم اوست. تا کسی متواضع نباشد نمی تواند قدم در وادی اطاعت بگذارد.

اما بعضاً این معنا با «ذلت و خواری» اشتباه می شود که صفت مذمومی است. باید خاطر نشان کرد هر صفتی حدی متعادل دارد و افراط یا تفریط در آن سبب مذموم گردیدن آن می شود. طرف افراط این صفت حمیده به «تکبر» گرائیده و طرف تفریط آن به «خواری و ذلت» می انجامد.

ز خاک آفریدت خداوند پاک

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت افرازدت

تکبر به خاک اندر اندازدت

به عزت هر آن کو فروتر نشست

به خواری نیفتد ز بالا و پست

آیات

آیات

«و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا»(۱)

و بندگان خدا کسانی هستند که روی زمین به تواضع گام بر می دارند.

«و لا تمشِ علی الارض مرحا ان اللّه لا یحب کل مختال فخور»(۲)

در زمین با تکبر راه مرو که خداوند انسان خودپسند فخرفروش را دوست ندارد.

«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربّهم اولئک اصحاب الجنه»(۳)

بی گمان کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند و با فروتنی به سوی پروردگارشان آرام یافته اند آنها اهل بهشت هستند.

«و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین»(۴)

بال خود را بگستر در مقابل مؤمنینی که از تو اطاعت می کنند.

«و اخفض جناحک للمؤمنین»(۵)

۱- فرقان/۶۳.

۲- لقمان/۱۸.

۳- هود/۲۳.

۴- شعرا/۲۱۵.

۵- حجر/۸۸.

بال خویش را بر مؤمنین بگستر (تواضع کن).

روایات

روایات

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله من مشی علی الارض اختیالا لَعَنَتْه الارض من تحتها و فوقها؛ هر کس با تکبر روی زمین راه برود زمین از زیر و بالایش او را لعن می کند(۱).

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: من التواضع ان تسلّم علی من لقیت؛ از فروتنی است که به هر کس که می رسی سلام کنی(۲).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: تواضعوا و جالسوا المساکین تکونوا من کبراء اللّه و تخرجوا من الکِبَرَ؛ فروتنی نمائید و با مسکینان همنشینی کنید تا از کسانی که در نزد خدا بزرگند و از کبر بیرون رفته اند باشید(۳).

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: من خصف نعله و رقّع ثوبَه و حمل سِلعته فقد برء من الکبر؛ هر کس کفش اش را پینه بزند و لباسش را وصله نماید و بار خود را به دوش خود کشد از تکبر شفاء خواهد گرفت(۴).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: تواضعوا من التواضعین فانّ التواضع المتواضعین صدقه و تکبروا مع المتکبرین فانّ التکبر مع المتکبرین عباده؛ با مردم متواضع، فروتنی کنید که تواضع در مقابل متواضعین صدقه است و تکبر کنید با متکبرین که تکبر کردن با متکبرین عبادت است.

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: کلّ ذی نعمهٍ محسود الا صاحب التواضع و التواضع

۱- نور الثقلین/۴/۲۰۷.

۲- خصال صدوق/۱/۱۴.

۳- اقوال الائمه/۷/۲۳۶.

۴- روضه کافی/۲/۵۳.

من اخلاق الانبیاء و الکبْر من اخلاق الکفار و فراعنه؛ هر کس که نعمتی داشته باشد مورد حسد واقع می شود جز آن کس که نعمت تواضع دارد. فروتنی از اخلاق انبیاء و تکبّر از اخلاق کفار و فرعون هاست(۱).

عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: عجبت للمتکبر الذی کان بالامس نطفه فیکون فی غدٍ جیفه؛ در شگفتم از کسی که تکبر می ورزد در حالی که دیروز نطفه ای بود و فردا جنازه بدبوئی است.

عن الباقر علیه السلام انّه قال: ایاک و الکبرْ فانّه داعیه المقت و من بابه تدخل النقم علی صاحبه و ما اقلّ مقامه عنده و اسرع زواله عنه؛ بپرهیز از تکبر و خودبینی زیرا تکبر مردم را به دشمنی با متکبر می خواند و از در آن کیفر الهی به وی داخل می گردد. چقدر مدتش کم و زوالش سریع خواهد بود(۲).

قال الصادق علیه السلام : یا هشام انّ الزرع ینبت فی السهل و لا ینُبتُ فی الصفا فکذلک الحکمه تعمُرُ فی قلب المتواضع و لا تعمر فی قلب المتکبر الجبّار لان اللّه تعالی جعل التواضع آله العقل و جعل التکبر من آله ألم تعلم انّ من شمخ الی السقف برأسه شجَّه و من خَفَضَ رأسه استظلّ تحته فکذلک مَن لم یتواضع للّه خفضه رفعه و من تواضع لله رفعه اللّه؛ ای هشام! رویش گیاهان در زمین نرم و مساعد است نه سخت و رویش شجره حکمت نیز در جان شخص متواضع است نه سخت دل و متکبر چه آنکه پروردگار تواضع را ابزاری در خدمت عقل قرار داده کما آنکه تکبر در خدمت جهل و نادانی. آیا ندیدی کسی که سرش را به شدت بالا می برد به سقف خورده و می شکند ولی اگر فرود آرد از لذت سایه سقف بهره مند می شود؟ حال تواضع نیز چنین است هر کس تکبر کند می شکند و چون در پیشگاه حق فروتنی نماید سربلند می شود(۳).

۱- مواعظ العدیده/۳۹.

۲- مستدرک/۲/۳۲۹.

۳- تحف العقول/۴۱۸.

مثال

مثال

مثالی غیر از روایت اخیر اینکه فرد متواضع مانند درختی پر برگ و بار است و همین کثرت بار و میوه اش سبب افتادگی شاخه ها شده است اما آن فردی که تکبر می کند مانند درختی است که بدون بار است و شاخه های آن به طرف آسمان بلند شده اما از برگ و بار تهی است.

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

حضرت سجاد علیه السلام در سفر

تواضع امام باقر علیه السلام

تکبر برای چه؟!

تواضع پیامبر صلی الله علیه و آله

تواضع حضرت علی علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام در سفر

حضرت سجاد علیه السلام در سفر

امام صادق علیه السلام فرمود: امام سجاد علیه السلام هیچ گاه به صورت دسته جمعی مسافرت نمی رفتند مگر با آن کسانی که ایشان را نمی شناختند و با همسفران خود قبل از سفر شرط می کردند که ایشان خدمتکار آنها در طول سفر باشند. روزی حضرت با جمعی به سفر رفته بود و از تواضع زیادی که داشت مشغول خدمت به همسفران خود گردید. مردی پس از مدتی

نگـاه کردن به چهره حضـرت، ایشـان را شـناخت به همسـفران خود گفت: «می دانیـد این آقـا کیست!» همه اظهـار بی اطلاعی کردنـد. او گفت: «او علی بن الحسـین است». همه با شـنیدن این خبر، خود را روی دست و پای حضـرت انداختنـد و شـروع به بوسـیدن دست و پای حضـرت کردند و از ایشان معذرت خواهی نمودند و گفتند: «یا بن رسول اللّه! شـما می خواهید که ما به آتش دوزخ بسوزیم. اگر خدای نکرده در اثر عدم شناخت، به شما جسارتی می کردیم عذاب الهی برای همیشه شامل مان می شد! چرا چنین کردید؟» حضرت فرمود: «من یک مرتبه با

کسانی که مرا می شناختند به مسافرت رفتم. آنها به خاطر احترام به رسول خدا، مرا احترام می کردند به حدی که سزاوار آن نبودم پس ترسیدم خود را به شما معرفی کنم و شما هم با من چنین رفتاری داشته باشید»(۱).

تواضع امام باقر علیه السلام

تواضع امام باقر علیه السلام

«ابو عبیده» می گوید: با امام باقر علیه السلام همسفر شدم. دیدم حضرت به هر کس می رسد سلام و احوالپرسی می کند و با او دست می دهد درست مانند یک دوست قدیمی و حال آنکه چنین رفتار را قبلاً از کسی ندیده بودم. وقتی که از مرکب پیاده می شد با عابران و اشخاص که می دید احوالپرسی و مصاحفه می نمود. از ایشان پرسیدم: «ای مولای من! من از هیچ کس چنین چیزی ندیده ام که با مردم این گونه گرم بگیرد و صمیمی باشد» حضرت فرمود: «مؤمنان وقتی به هم می رسند و با هم مصافحه می کنند، تا دست در دست هم دارند گناهان شان مانند برگهای پائیزی می ریزد و خداوند به آنها نظر می کند تا از هم جدا بشوند»(۲).

تکبر برای چه؟!

تکبر برای چه؟!

آورده اند که یکی از بزرگان یونان زمین، بر غلامی تکبر نمود و به او فخرفروشی کرد. غلام جلوی او را گرفت و گفت: «اگر تکبر تو به خاطر حسب و نسب و پدرانت است پس برتری برای آنهاست نه برای تو، اگر تکبر تو به خاطر لباسی است که پوشیده ای پس شرافتت به لباست است نه برای خودت و اگر به خاطر مرکب خوبی است که سوار شده ای پس این فضیلت

۱- سفینه البحار/۱/۳۸۲.

۲- بحار/۴۶/۳۰۲.

از آن مرکب تو است نه برای خودت. حالا تو چه داری که بخواهی به آن تکبر کنی و فخرفروشی نمائی؟»(۱).

تواضع پیامبر صلی الله علیه و آله

تواضع پیامبر صلی الله علیه و آله

روزی مردی که مبتلا به بیماری آبله بود در جمعی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضور داشتند وارد شد. بیماری مرد بسیار وخیم بود به طوری که پوست او چرک کرده بود. حضرت مشغول خوردن چیزی بودند. آن شخص آمد اما کنار هر کسی که می نشست آن از کنار او بلند می شدند و جای خود را تغییر می دادند. حضرت از رفتار اطرافیان ناراحت شد و ظرف غذای خود را برداشته و کنار آن مرد نشسته و شروع کرد به خوردن غذا با او نمود(۲).

تواضع حضرت علی علیه السلام

تواضع حضرت علی علیه السلام

«ابی اسحق سبیعی» می گوید: من در کودکی با پدرم به نماز جمعه رفته بودم. علی علیه السلام را دیدم که خطبه می خواند اما هر چند لحظه یک بار، پیراهن خود را با دست تکان می داد. از پدرم پرسیدم: «آیا ایشان به خاطر گرمای هوا این کار را می کنند؟» پدرم گفت: «نه بلکه امام یک پیراهن بیشتر ندارد و چون آن را شسته و خیس است این کار را می کند که خشک بشود. امام در خطبه های آن روز می فرمود: «همین یک پیراهن را آن قدر وصله زده ام که دیگر از وصله زننده آن شرم دارم»(۳). بعضی از اصحاب خدمت ایشان

۱- جامع السعادات/۱/۳۷۷.

۲- بحار/۷۳/۲۰۶.

۳- مناقب مرتضوی/۳۶۰.

می آمدنـد و اعتراض می کردنـد. حضـرت فرمودنـد: «در این کار چنـد فایـده است. یکی اینکه مؤمنین به من اقتدا می کنند و رفتارشان را مانند من می سازند و دیگر اینکه دل خود را خاشع ساخته و از تکبر دوری می نمایم»(۱).

روزی آن حضـرت یک درهم گوشت خریده و آن را گوشه عبای خود گرفته بود و به خانه می برد. یکی از اصحاب ایشان را دید و خواست که به عنوان کمک آن را گرفته و به خانه حضـرت ببرد. اما حضـرت می فرمود: «صاحب عیال سـزاوارتر اسـت که آن را ببرد» و می فرمودنـد: «حمـل کردن چیزی و به خـانه بردن آن به جهت عیال و فرزنـدان، از کمال و مردی چیزی کم نمی کند»(۲).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

مقدس اردبیلی رحمه الله

ابن جوزی رحمه الله

سید بن طاووس رحمه الله

مقدس اردبیلی رحمه الله

مقدس اردبیلی رحمه الله

«ملا احمد مقدس اردبیلی در سـفر بود. یکی از زوار که او را نمی شـناخت به او گفت: جامه های مرا ببر نزدیک آب بشوی و چرک آنها را بگیر. ملا احمـد قبول کرد و جامه های آن مرد را برد و شـست و آورد تا به او بدهد. در این هنگام آن مرد، ملا احمد را شـناخت و خجالت کشید و مردم نیز او را توبیخ کردند. مقدس اردبیلی فرمود: چرا او را ملامت می کنید مطلبی نشده است. حقوق برادران مؤمن بر یکدیگر بیش از این حرفهاست»(۳).

۱- نهج البلاغه فیض/۱۱۳۲.

۲- بحار/۷۳/۲۰۷.

۳- سیمای فرزانگان/۲۹۵.

ابن جوزی رحمه الله

ابن جوزی رحمه الله

«ابن جوزی یکی از خطبای زمان خودش نیز بود. رفته بود بالای منبری که سه پله داشت برای مردم صحبت می کرد. یک زنی از پائین منبر بلند شد و مسأله ای از او پرسید. او گفت: نمی دانم. زن گفت: تو که نمی دانی پس چرا سه پله از دیگران (مردم) بالاتر نشسته ای؟ گفت: این سه پله را که من بالاتر نشسته ام به آن اندازه ای است که من می دانم و شما نمی دانید. به اندازه معلوماتم رفته ام بالا- اگر به اندازه مجهولاتم می خواستم بروم بالا- لازم بود که یک منبری درست کنم که تا فلک افلاک بالا می رفت»(۱).

سید بن طاووس رحمه الله

سید بن طاووس رحمه الله

در شرح زندگانی «سید بن طاووس» آمده است که او با اینکه شایسته مقام و افتاء و مرجعیت بود، بر اثر تقوای زیاد فتوی صادر نکرد و متصدی مرجعیت نشد(۲).

توسل

توسل

در بین پیشوایان معصوم و بزرگان دین ما که متواضع ترین افراد بشر بوده اند، شخصی وجود دارد که حتی این بزرگواران به تواضع ایشان اقرار دارند و ایشان به عنوان تندیس تواضع و فروتنی در بین شیعه معروف است. وجود نازنین آقا و مولا حضرت ابالفضل العباس علیه السلام که در تمام زندگی پر برکت ایشان دیده نشد که جلوتر از برادران خود امام حسن و امام حسین

۱- سیره نبوی/۱۱۵.

۲- سیمای فرزانگان/۱۳۵.

علیه السلام گام بردارند و یا جائی که آنها نشسته اند ایشان بنشینند و یا حتی برادران معصوم خود را به اسم صدا زده باشند. فقط یک جا برادر خود را به اسم صدا زدند آن هم وقتی که آقا بدن غرق به خون ایشان را دیدند. عباس معذب بود که این مشک را به خیمه برساند اما وقتی آب از دست رفت که دیگر دستی باقی نبود. عباس هنوز امید دارد که آب را به خیمه برساند اما وقتی از رفتن به خیمه ها ناامید شد که تیری آمد و مشک عباس را درید. همین طور آرام آرام خالی شدن آب تماشا می کند و علی اصغر را به یاد می آورد.

ای مشک تو لا اقل وفا داری کن

من دست ندارم تو مرا یاری کن

من وعده آب تو به اصغر دادم

یک جرعه برای او نگه داری کن

اما می خواهد برگردد به خیمه ولی با چه روئی. صدا زد:

چشم ام از آب پر و مشک من آب تهی ست

جگرم غرقه به خون و تنم از تاب تهی است

به روی اسب قیامم به روی خاک سجود

این نماز ره عشق است ز آداب تهی است

جان من می برد آبی که از این مشک چکد

کشتی ام غرق در آبی است که ز گرداب تهی است

هر چه بخت من سر گشته به خواب است حسین

دیده اصغر لب تشنه ات از خواب تهی است

دست و مشک و علم ام لازمه هر سقاست

دست عباس تو از این همه اسباب تهی است

مشک هم اشک به بی دستی من می ریزد

بی بب نیست اگر مشک از آب تهی است

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱۶ دوستی و همنشینی

اشاره

۱۶ دوستی و همنشینی

اللهم وفّقنی فیه لموافقه الأبرار و جنّبنی فیه مرافقه الأشرار و آونی فیه برحمتک الی دار القرار بإلهیتک یا اله العالمین

خداوندا در این روز مرا به موافقت نیکان موفق گردان و از همنشینی بدان دور بدار و با مهربانی ات به در جایگاه آرامش پناه ده به معبودیت تو ای معبود جهانیان.

مسأله «مصاحبت» و همنشینی با خوبان یکی از مسائل مهم و حیاتی در راه رسیدن به قرب و رضای الهی می باشد و باعث رشد دادن انسان در مسیر کمالات و یا سقوط او در این مسیر می گردد. پس از اهمیت ویژه ای برخوردار است. همنشینی با صلحا سبب می شود که انسان مداومت بیشتری بر ذکر خدا و ترک معاصی او داشته باشد تا جائی که نگاه کردن

به چهره عالم و انسان صالح عبادت نیز محسوب می شود.

آیات

آیات

«یا ویلتی لیتنی لم اتخذتُ فلانا خلیلاً»

ای کاش فلانی را همنشین و دوست خود نمی گرفتم.

«قال قائل منهم انّی لی قرین قال هل انتم مطّلعون فاطّلع فرءاه فی سواء الجحیم قال تاللّه ان کدت لتردین و لو لا نعمه ربی لکنت من المحضرین»(۱)

در قیامت گوینده ای می گوید به درستی که من در دنیا همنشینی داشتم آیا می دانید که کجاست؟ پس اطلاع پیدا می کند و او را در آتش می بیند می گوید والله قسم نزدیک بود که مرا به هلاکت اندازی و اگر رحمت پروردگارم نبود من نیز از احضار شدگان بودم.

«الاخلّاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین»(۲)

در آن روز دوستان بعضی دشمن بعضی دیگرند مگر متقین.

روایات

روایات

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: جالس العلماء تزدُد حلماً؛ با بردباران همنشینی کن و حلم و بردباری خود را زیاد نما(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: جالس العلماء فسعد؛ با علما همنشینی کن خوشبخت می شوی(۴).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: جالس الفقراء تزدد شکراً؛ با فقرا همنشینی کن و شکر گزاری خدا را زیاد نما(۵).

۱- صافات/۵۱،۵۷.

۲- زخرف/۶۷.

۳- غرر/۳/۳۵۷.

۴- غرر/۳/۳۵۶.

۵- غرر/۳/۳۵۷.

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قـال: جـالس الحکماء و یکمل عقلك و تشـرف نفسک ینتفِ عنك جهلك؛ با حکماء همنشـینی کن تا عقلت کامل، نفست شریف، جهلت دور گردد(۱).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: خلطه ابناء الدنیا تشـین الدین و تضـعف الیقین؛ همنشـینی با اهل دنیا سـبب زائل شدن دین و ضعیف شدن ایمان می گردد(۲).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: صاحب العقلاء و جالس العلماء و اغلب الهوی ترافق الملاء الاعلی؛ با عقلا و علماء همنشینی کن و بر نفس غلبه نما تا اینکه رفیق گردی با ملاء اعلی(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام : صحبه الولّی اللبیب حیاه الروح؛ همنشینی دوست عاقل زندگانی روح است(۴).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قـال: انّمـا سـمّی الرفیق رفیقاً لانه یرفقک علی صـلاح دینک فمن اعانک علی صـلاح دینک فهو الرفیق الشفیق؛ دوست به این دلیل دوست نامیده شده که به تو در صلاح دینت نفع می رساند پس او رفیق دلسوز توست(۵).

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قال: انّما سمّی الصدیق صدیقاً لانّه یصدقک فی نفسک و معایبک فمن فعل ذلک فاستنم الیه فانّه الصـدیق؛ دوست به این دلیل دوست نامیـده شده که در مورد نفس و عیب هایت به تو راست می گوید. پس هر کس این کار را با تو کرد به آن آرام گیر که او دوست توست(۶).

۱- غرر/۳/۳۷۲.

۲- غرر/۴۵۳.

۳- غرر/۴/۲۰۴.

۴- غرر/۴/۲۰۶.

۵- غرر/۳/۷۹.

۶- غرر/۳/۷۹.

مثال

مثال

اشخاص صالح مانند «آهنربا» هستند و بقیّه انسانها که آن نیروی مغناطیسی را ندارند مانند آهن می باشند وقتی آهن جذب آهنربا شد و به آن نزدیک گردید بعد از مدتی واقع شدن در میدان مغناطیسی آن، خود آهن نیز به آهنربا تبدیل می شود و سبب می شود که این میدان مغناطیسی در آهن نیز به وجود آمده و به یک آهنربا تبدیل شود و مداومت بر همنشینی با انسانهای صالح، باعث رشد انسانهای معمولی می شود.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

همنشین مسکینان

همنشینی با امام باقر علیه السلام

دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله

دلقک فرعون

همنشین مسکینان

همنشین مسکینان

وقتی که حضرت علی علیه السلام از دنیا رفت و حضرت را به خاک سپردند، در بازگشت، صدای ناله ای از خرابه به گوش حسنین علیه السلام رسید. آنها به دنبال صدا رفتند و در گوشه خرابه، پیرمردی نابینا را دیدند که می گریست. گفتند: «ای پیرمرد! چه شده چرا گریه می کنی؟» گفت: «مدت زیادی است که هر روز شخصی می آمد و پهلوی من می نشست و می گفت مسکین جالَسَ مسکیناً، اگر چه رویش را نمی دیدم اما بوی عصمتش به مشامم می رسید و حالا سه روز است که او را ندیده ام. اما بوی او را از شما نیز می شنوم شما کیستید و او که بود!؟» حسنین علیه السلام گریستند و گفتند: «او پدر ما علی و ما پسران او حسن و حسین هستیم و الان داریم از تدفین او باز می گردیم». گریه پیرمرد شدیدتر شد. به دست و پای حسنین علیه السلام افتاد و گفت که او را بر سر تربت شاه مردان ببرند. پیرمرد را بر سر تربت مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. او

سر بر خـاک ایشـان نهـاده و به زاری می گریست و می گفت: «ای همنشـین مهربـان من! روی از خـاک تو بر نمی دارم تـا در فراقت بمیرم». سپس گفت: «خداوندا! من پس از علی زندگی را نمی خواهم مرا به او برسان» این را گفت و جان

داد(۱).

نه درد تو را به هیچ درمان بدهم

نه خاک درت ملک سلیمان بدهم

بر گیر نقاب از رخ چون خورشیدت

تا نعره زنان پیش رخت جان بدهم

همنشینی با امام باقر علیه السلام

همنشینی با امام باقر علیه السلام

جوانی زاهد و نیکوکار از اهل شام بسیار نزد امام باقر علیه السلام می آمد و از همنشینی با ایشان بهره می برد. روزی خدمت حضرت بود و عرض کرد: «مصاحبت من با شما به خاطر دوستی نیست بلکه من می خواهم به وسیله همنشینی با شما فضل و فصاحت را فرا گیرم و فیض ببرم».

روزی از روزها خدمت امام باقر علیه السلام نیامد. حضرت سراغ او را می گیرد و می گویند مریض است و در بستر بیماری می باشد. بعد از چند روز خبر رسید که جوان از دنیا رفته و وصیت کرده است که امام باقر علیه السلام بر او نماز بخواند. حضرت دستور داد تا او را غسل و کفن کنند و بر تخت بگذارند تا ایشان بر او نماز بخواند. سپس دو رکعت نماز خوانده و خطاب به جوان فرمود: «ای جوان برخیز که خدا تو را برگردانیده است». جوان جواب داد: «لبیک یا بن رسول اللّه!» و برخاست و نشست. امام باقر علیه السلام به او فرمود: «چگونه ای ای

۱- مصابیح القلوب/۲۳.

جوان!» جوان گفت: «روحم را قبض کردند و در این ساعت آوازی به گوشم رسید که روحش را به او باز گردانید که محمد بن علی او را از ما خواسته است»(۱).

دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله

دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غلامی بنام «ثوبان» داشت که او را آزاد فرمود اما پس از آزادی، غلام رفته رفته رو به ضعف و لاغری گذاشت و هر روز ضعیف تر می شد. روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شد حضرت با دیدن ضعف و ناتوانی غلام، از او علت آن را سؤال فرمود. غلام عرضه داشت: «یا رسول اللّه! قسم به جان عزیزت که هیچ مرضی در جسم من نیست اما این محبت عشق به شماست که مرا به این روز انداخته است. از آن روزی که از خدمت شما دور شده ام هر روز بیشتر از فراق شما می سوزم و از بین می روم». آن گاه جبرئیل نازل شد و این آیه را تنزیل نمود: «و من یطع اللّه و رسوله فاولئک مع الذین انعم اللّه علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا» یعنی کسی که اطاعت خدا و رسول ورزد پس آنها با کسانی که خداوند به آنها انعام فرموده است از پیغمبران و راستگویان و شهدا و صلحاء باشند و اینها رفقای نیک اند(۲).

دلقک فرعون

دلقک فرعون

فرد دلقکی در دربار فرعون بود که کار او مسخره کردن دیگران بالاخص

۱- مصابیح القلوب/۱۴۱.

۲- خزینه الجواهر.

موسی علیه السلام و اطرافیانش بود. روزی حضرت موسی علیه السلام و برادر او هارون برای هدایت فرعون به در قصر او آمدند. دلقک دم درب قصر آمد و از آنها پرسید که کیستند و چه می خواهند. آنها گفتند فرستادگان خدا، موسی و هارون می باشند و عصائی در دست و دلقی بر تن و کلاهی بر سر داشتند. دلقک سریع داخل قصر آمده و لباسهائی شبیه لباسهای آنان بر تن کرد و نزد فرعون آمد. فرعون بسیار خندید و از او پرسید: «این چه لباسی است که پوشیده ای؟» او گفت: «این لباس موسی است که الان به قصر تو آمده و ادعای پیامبری و هدایت دارد».

فرعون دستور داد که وارد شوند. آنها معجزه خود را نشان فرعون دادند و او را از عذاب الهی ترساندند ولی فرعون به ندای آسمانی آنها گوش فرا نداده و کار به عذاب الهی کشید. عذاب روزی بود که موسی علیه السلام به اذن خدا دریا را شکافت و از آن عبور کرد. وقتی لشگریان فرعون داخل آب شدند، عذاب الهی آنها را گرفتار کرده و همگی را غرق نمود اما تنها یک نفر از میان آنها نجات پیدا کرد و او دلقک فرعون بود. موسی علیه السلام از نجات یافتن او تعجب می کند و دلیل آن را از خداوند می پرسد. خطاب می رسد: «ای موسی! من کسی که خود را شبیه دوست من گردانیده است عذاب نمی نمایم»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

حاج میرزا علی قاضی رحمه الله

حاج میرزا علی قاضی رحمه الله

حاج میرزا علی قاضی رحمه الله

ایشان استاد عرفان و سیر و سلوک علامه طباطبائی رحمه الله بوده و درباره

۱- انوار نعمانیه.

همنشینی با علماء و برخورداری از محضر آنها فرموده است: «اهمّ آنچه در اول این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هوی به بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده و انسان کامل است که علاوه بر سیر الی اللّه، سه سفر دیگر را طی کرده و گردش و تماشای او در عالم خلق با خالق بوده باشد. کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد اگر برای پیدا کردن استاد این راه، نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذارد تا پیدا کند ارزش دارد. کسی که به استاد رسید نصف راه را طی کرده است»(۱).

آخوند همدانی رحمه الله

«شیخ آقا بزرگ تهرانی» در وصف ایشان می فرماید: «آخوند همدانی شاگردان زیادی در فن اخلاق پرورید که هر یک ستارگان فروزانی بودند که زینت آسمان علم و فضیلت و محور تقوی و فضیلت به حساب می آمدند و من گر چه فیض درک محضرش نصیبم نشد چون در سال پس از وفات اش، یعنی به سال ۱۳۱۳ ه ق به عراق رفتم ولی گروه زیادی از شاگردانش را که شب و روز ملازمش بودند و به آنچه خواستند رسیدند و به سعادت ابدی دست یافتند را درک کردم. شاگردانی که اثر تربیت او به خوبی در سیمایشان نمایان بود»(۲).

۱- رساله سیر و سلوک/۱۷۶.

۲- نقباء البشر/۲/۶۷۴.

توسل

توسل

«کربلا» دانشگاهی است که تعدادی از تربیت یافتگان مکتب حسین علیه السلام در آن پای درس عاشقی و فداکاری نشستند و جان و سر بر قدم استاد این دانشگاه فدا ساختند. یکی از تربیت یافتگان مکتب وحی که خوب درس وفاداری گرفت، «قاسم بن الحسن» است که از مکتب دو استاد فیض برده. هم امام حسن علیه السلام و هم امام حسین علیه السلام . آقا شب عاشورا وقتی که اتمام حجت می کردند و به یارانشان خبر از شهادت می دادند، آمد نزد عمو و عرضه داشت: «عمو! من هم فردا شهید می شوم؟» آقا اول شاگرد مکتبش را محک می زند و می پرسد: «فرزند برادرم! کیف الموت عندک؛ مرگ را چطور می بینی؟» قاسم جواب می دهد: «احلی من العسل؛ مرگی که در رکاب تو باشد از عسل برایم شیرین تر است». آقا قاسم را به سینه چسباند و فرمود: «عزیزم! تو بعد از بلای عظیم کشته می شوی». فردا آقا قاسم را در آغوش می گیرد و به میدان می فرستد اما شاید در دلش این طور می گفته: «می خواهی بروی برو! اما زیرا سم اسب ها صدا نزنی عمو!»... آمد خدمت عمو اذن میدان خواست آقا اجازه ندادند، صدا زد:

گفته بودی تو مدینه به همه

قاسم ام مثل علی اکبرمه

اگه می گی من می رَم پرپر می شم

تازه مثل پسرت اکبر می شم

اگه می گی مادرم تنها می شه

تازه همدرد دل لیلا می شه

عمو از بابا برات نامه دارم

روی رفتنِ به خیمه ندارم

اصغرت به جونم آذر می زنه

داره از تشنگی پرپر می زنه

یک وقت صدای قاسم از زیر سم اسبها به گوش آقا رسید؛ یا عماه... آقا خودش را به بالین قاسم رساند اما هر چی صدا می زند قاسم جواب نمی دهد فرمود: «عزّ و اللّه علی عمّک ان تدعوه فلا یجیبک؛برای عمویت سخت است که صدایت بزنم ولی جوابم را ندهی».

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱۷ دنیا پرستی

اشاره

۱۷ دنیا پرستی

اللهم اهدنی فیه لصالح الاعمال و اقض لی فیه الحوائج و آلامال یا من لا یحتاجالی التفسیر و السؤال یا عالما فی صدور العالمین صل علی محمد و اله الطاهرین

خدایا مرا در این روز به شایسته ترین اعمال راهنمایی کن و آرزوها و حاجتهای مرا بر آور ای کسی که احتیاج به بیان و درخواست نداری ای دانا به آنچه که در سینه هاست بر محمد و آل پاکش درود فرست.

«دنیا» فی نفسه (به خودی خود) مذموم نیست بلکه تشکیل شده از زمین و آنچه بر روی آن هست اما در حق بندگان، دل بستن به آن مـذموم است و دشـمن بندگان خدا می باشد. اما از جهتی دیگر نیز دنیا مذموم نیست چرا که سـرای امتحان بندگان خدا بوده و به تعبیر معصومین «مزرعه آخرت» است. بدون آن تقسیم انسانها به سعید و شقی ممکن نبوده و فصل امتحانی برای هیچ کس وجود ندارد.

الحذر ای غافلان زین وحشت آباد الحذر!

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار!

عرصه ای نا دلگشا و بقعه ای نا دل پسند

خانه ای نا سودمند و تربتی ناسازگار

مرگ در وی حاکم و آفاق در وی پادشاه

ظلم در وی قهرمان و فتنه در وی پیشکار

آیات

آیات

«تبتغون عرض الحیاه الدنیا فعند اللّه مغانم کثیره»(۱)

خواسته های دنیائی را می خواهید ولی غنیمت های بزرگ در نزد خداست.

«و لا تمُدّنّ عینیک الی ما متّعنا به ازواجاً منهم زهره الحیوه الدنیا»(۲)

دو چشمت را خیره نکن به آنچه که از خوشی زندگانی آنها را بهره مند ساخته ایم.

«ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوه الدنیا و اطمأنّوا بها ... اولئک مأویهم النار بما کانوا یکسبون»(۳)

۱- نساء/۹۴.

۲- طه/۱۳۱.

۳- یونس/۷.

آنـان که دیـدار ما را آرزو نمی کننـد و به حیات دنیائی راضـی شـده انـد ... جای شان در آتش است به خاطر آنچه به دست آورده اند.

«اعلموا انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد ... و ما الحیوه الدنیا الا غرور»(۱)

بدانید که زندگانی این دنیا بازیچه و سرگرمی و زینت و تفاخر بین شـما و زیاد کردن مال و فرزندان است ... و زندگانی دنیا مایه فریب است.

«کلّا بل تحبون العاجله و تذرون الاخره»(۲)

هرگز! بلکه حیات فانی دنیا را دوست دارید و آخرت را رها کرده اید.

«زیّن للناس حب الشـهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطره من الذهب و الفضه و الخیل المسوّمه و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیوه الدنیا»(۳)

برای مردم، دوستی مشـتهیّات نفس از زنان و فرزنـدان و طلا و نقره و اسـبان و زراعت زینت داده شـده اینها متاع زندگانی دنیا هستند.

روایات

روایات

عن امیرالمؤمنین علیه السـلام قـال: مثـل الـدنیا کمثـل حیّه لیّن مسّ-ها و السّم النـاقع فی جوفها یَهوی الیها الغرّ الجاهل و یحـذرها ذواللُّبّ العاقل؛ این جهان مانند ماری است که اندامی بسیار نرم و در درون زهری بسیار کشنده دارد مردم نادان فریب ظاهرش را خورده و به آن رو می آورند و خردمندان هوشمند درونش را دیده و از آن دوری می کنند(۴).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: الدنیا دار ممّر و الاخره دار مَقَرّ و الناس فیها رجلان رجل

۱- حدید/۲۰.

۲- قیامت/۲۰.

۳- آل عمران/۳.

۴- نهج البلاغه/ خ ۱۱۵.

باع نفسه فاوْبَقَها و رجل اتباع نفسه فاعْتقَها؛ دنیا خانه ای است که از آن می گذرند و آخرت خانه ای است که در آن می مانند و مردم در دنیا دو گروهند: گروهی که خود را فروخته و به هلاکت می رسانند و گروهی که خود را خریده و آزاد می سازند(۱).

سئل عن حسین بن علی علیه السلام : من اعظم الناس قدراً قال: من لم یبال الدنیا فی یدی من کانت؛ از حضرت حسین علیه السلام سؤال شد چه کسی قدرش نزد خدا بالاتر است؟ جواب دادند: آن کس که باکی ندارد که دنیا در دست کسی است(۲).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: کونوا فی الدنیا اضیافا و اتّخذوا المساجد بیوتا و عَوِّدوا بیوتکم الرقّه و اکثروا التفکّر و البکاء و لا یختلفنّ بکم الاهواء تبنون ما لا تسکنون و تجمعون ما لا تأکلون و تأملون ما لا تدرکون؛ در دنیا مهمان باشید و مسجدها را خانه خویش قرار دهید و اهل خانه را به رفتار نرم عادت دهید و گاهی نسبت به آنان سختگیر نباشید و بسیار بیاندیشید و بگریید و مراقب باشید که هوسهای دگرگون در شما پدید نیاید. شما چیزی را بنا می کنید که در آن سکونت نمی کنید و آرزویی در دل خویش دارید که به آن می رسید(۳).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: الّرغبه فی الدنیا تکثر الهمّ و الحزن و الزهد فی الدنیا یریحُ القلب و البدن؛ میل به دنیا اندوه و غم انسان را افزایش می دهد و پارسایی و بی توجهی به دنیا جان و دل را آرامش و آسایش می دهد(۴).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله انّه قال: مَن احبّ الدنیا ذهب خوف الاخره من قلبه و ما اتی اللّه عبداً علماً فازداد الدنیا حبّا الّا ازداد اللّه علیه غضباً؛ هر کس دنیا را دوست بدارد ترس آخرت از دلش فرو می ریزد و خدا هیچ بنده ای را دانشی عطا نمی فرماید و او محبت دنیا را در

۱- مواعظ العددیه/۴۴.

۲- مجموعه ورّام/۲/۲۹.

۳- کنز الفواید/۱۶۰.

۴- خصال صدوق/۱/۸۴.

دل خود افزون نمی سازد مگر آن که او غضبش بر وی افزون می شود(۱).

عن ابی عبـدالله علیه السـلام قـال: من تعلّق قلبه بالـدنیا تعلّق قلبه بثلاـث خصال همّ لا ینفی و املٌ لا یُـدرک و رجاء لا ینال؛ هر کس قلبش را به دنیا ببندد سه صـفت بر او بار می شود؛ اندوهی که پایان نمی پذیرد و آرزوئی که به دست نمی آید و امیدی که به آن نخواهد رسید(۲).

مثال

مثال

بهترین مثـال در مورد «دنیـا گرایی» همـان مثالی است که حضـرت علی علیه السـلام فرموده انـد و آن را به ماری خوش خط و خال تشبیه نموده انـد. مثال دیگر در مورد برداشت انسانهای مختلف از دنیا مثل «جواهر بـدلی» می باشـد. طلا فروش از هویت اصـلی آن خبر دارد و هرگز کلاه سـرش نمی رود و آن را به قیمت طلا خریداری نمی کند اما کسی که آن علم را ندارد، آن را به جای طلای اصلی خریداری می کند.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

خانه بر روی آب

عیسی و عجوزه دنیا

دنیا دوستی

خانه بر روی آب

خانه بر روی آب

روزی حضـرت عیسـی علیه السـلام گنجشـکی را دیـد که مشـغول سـاختن لاـنه ای برای خـود است. حضـرت آن را دیـد و به حواریین فرمود: «این پرنده خانه دارد ولی من خانه ای ندارم». گفتند: «اگر شـما خانه می خواهید ما برای شما خانه ای خواهیم ساخت». حضرت آنها را کنار دریا برده و فرمود: «در وسط این دریا برای من خانه ای بسازید» گفتند: «اینجا که نمی شود خانه

ساخت ما چگونه این کار را بکنیم؟» حضرت فرمود: «مگر نمی دانید که دنیا هم مثل این دریاست»(۳).

۱- مستدرک/۲/۳۳۱.

۲- کافی/۲/۳۳۰.

۳- مجموعه البیضاء/۵/۳۵۷.

به این لجّه کشتی فرو شد هزار

که پیدا نشد تخته ای بر کنار

عیسی و عجوزه دنیا

عیسی و عجوزه دنیا

روزی حضرت عیسی علیه السلام در عالم مکاشفه زن زیبایی دید که چادر رنگی ای به سر افکنده و لباسهای پر زرق و برقی بر تن نموده است. نزدیک که می شود، زن رویش را بر می گرداند و می بینند که او عجوزه ای زشت و بد ترکیب است. حضرت تعجب می کند و از او می پرسد که کیست؟ عجوزه جواب می دهد: «من دنیا هستم». عیسی علیه السلام می پرسد: «چرا در نگاه اول زیبا بودی و بعد به عجوزه ای زشت تبدیل شدی؟» جواب می دهد: «آن کسی که تو اول دیدی حقیقت من نبود و حقیقت مرا تو الان داری می بینی» سؤال می کند: «چرا قدت خمیده است؟» جواب می دهد: «چون عمر زیادی کرده ام» می پرسد: «این لباسهای پر زرق و برق برای چیست؟» می گوید: «با این لباسها دل کسانی که مرا طلب کرده اند فریب می دهم». می پرسد: «چرا یک دست تو خضاب و دست دیگرت خونی است؟» پاسخ می دهد: «این دستم خضاب است زیرا الان کسی طالب من شده و شوهر کردم و این دستم خونی است زیرا شوهر قبلی خویش را کشتم و من هنوز باکره ام و کسی به وصالم نرسیده است».

دنیا دوستی

دنیا دوستی

آورده اند که عیسی علیه السلام روزی همراه با حواریین از کنار دهکده ای عبور کرد که تمام اهل آن دچار عذاب شده و مرده بودند. حواریین از عیسی علیه السلام خواستند تا یکی از آنها را زنده کند و دلیل عذاب را بپرسد. حضرت عیسی علیه السلام به اذن خدا یکی از اهل آبادی را زنده کرد و قضیه را از او سؤال کرد. او گفت: «اصبحنا فی العافیه و امسینا فی الهاویه؛صبح در عافیت بودیم و شب در آتش عذاب». عیسی علیه السلام سؤال کرد: «هاویه چه بود؟» گفت: «بحارٌ فی النار فیها جبال من النار؛ دریاهائی از آتش که در آن کوه هائی است از آتش». گفت: «چه چیز شما را به هاویه رسانید؟» جواب داد: «دوستی دنیا» پرسید: «دوستی دنیا شما را

تـا چه حـد بوده است؟» گفت: «همـان طوری که کودک مـادرش را دوست دارد که هر گاه به او روی بیاورد خوشـحال و هر گاه از او روی بر گیرد نالان می شود». عیسـی علیه السـلام پرسید: «چگونه تو در میان این همه انسان زنده شدی و به سؤال من پاسـخ گفتی؟» جواب داد: «چون من از اهـل این روسـتا نیسـتم و فقـط برای انجـام کاری به اینجا آمـده بودم و با آنها مشـغول معامله و از یاد خدا غافل بودم وقتی عذاب آمد مرا نیز در بر گرفت. تمام آنها را لجام بر دهان زده بودند و نمی توانسـتند سؤال تو را پاسخ گویند». عیسـی علیه السـلام حقا که در زباله دان خوابیدن و نان جوی خشکیده خوردن، بهتر از تصرف در این دنیا و دچار شدن عذاب است»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

امام خمینی قدس سره

شیخ انصاری رحمه الله

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

«یک بار که امام برای زیارت به کربلا تشـریف برده بودنـد ما برای کاری به انـدرون خانه رفتیم. خادم ایشان حضور نداشـتند. من کنجکـاو شـدم که ببینم چه چیزی در یخچال امام است. به آشپزخانه رفتم و در یخچال را باز کردم. دیـدم در یخچال فقط یک کاسه پنیر و یک پاره هنـدوانه است... اوائلی که امام به نجف آمدند حاضـر نمی شد در منزل کولر باشد تا اینکه یکی از برادران اصـرار کرد و به آقـا گفت: «آقـا! در این هوای گرم، زنـدگی بـدون کولر ممکن نیست. مردم گرمشان می شود و امام حاضر شدند کولر خریداری شود و همچنین با هزار مکافات حاضر شدند که برای منزل چند پتو بخریم»(۲).

شیخ انصاری رحمه الله

شیخ انصاری رحمه الله

«شیخ انصـاری آن مردی که مرجع کـل فی الکل شـیعه می شود آن روزی که می میرد، با آن ساعتی که به صورت یک طلبه فقیر دزفولی وارد نجف شده فرق نکرده است. وقتی که

۱- مصابیح القلوب/۲۳۳.

۲- فرازهائی از ابعاد روحی عرفانی امام خمینی/۷۳.

خانه او را نگاه می کنند می بینند مثل فقیرترین مردم زندگی می کند. یک نفر به ایشان می گوید: آقا! خیلی هنر می کنید که این همه وجوه به دست شما می رسد و هیچ تصرفی در آن نمی کنید. می فرماید: چه هنری کرده ام؟ عرض می کند: چه هنری از این بالاتر؟ می فرماید: حداکثر کار من، کار خرک چی های کاشان است که می روند تا اصفهان و بر می گردند، خرک چی های کاشان را که پول به آنها می دهند که بروند و از اصفهان کالا بخرند و بیاورند کاشان، آیا دیده اید که به مال مردم خیانت کنند؟ آنها امین هستند. این مسأله امر مهمی نیست بلکه به نظر شما مهم آمده است»(۱). دارائی شیخ هنگام وفات، معادل با هفده تومان پول ایرانی بود که همان مقدار هم مقروض بود(۲).

می کنی خانه ویران تو به صد جهد آباد

خانه عمر عمارت کن کان ویران است

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

حب شهوات

حب شهوات

حب شهوات

امام صادق علیه السلام فرمود: زنی در کنار بیت اللّه الحرام مشغول طواف و جوانی هم به دنبال او در حرکت بود. زن دست خود را از احرام بیرون آورد که پرده خانه خود را بگیرد که جوان وسوسه می شود و دست خود را روی بازوی او بگذارد. جوان این کار را انجام داده و خدا دست جوان را بر بازوی زن می چسباند. مردم متوجه قضیه می شوند و ازدحام می کنند و به قدری شلوغ شد که دیگر رفت و آمد ممکن نبود. کسی را پیش امیر مکه

۱- سیره نبوی/۲۹.

۲- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری/۸۶.

می فرستند تا قضیه را حل کند. حاکم مکه فقها و قضات را جمع کرد و در حضور مردم حکم کردند که دست باید قطع بشود. جوان به التماس افتاده و شروع به معذرت خواهی می کند. حاکم مکه گفت: «بروید و ببینید که از بنی هاشم آیا کسی در مکه هست یا نه!» خبر آوردند که حضرت حسین علیه السلام در مکه می باشند. حضرت تشریف آوردند تا ایشان در این باره حکم کنند. حضرت رو به کعبه کرد و دستهایش را بلند نمود و دعا کرد و به اذن خدا دست جوان از بازوی زن خلاص شد. حاکم مکه پرسید: «یا بن رسول اللّٰه! آیا او را مجازات ننمائیم؟» حضرت چون دید که جوان متنبه شده و از کار خود پشیمان است، از مجازات او صرفنظر فرمود. جوان به دست و پای حضرت افتاد و از ایشان تشکر نمود و گفت: «امیدوارم این محبت شما را جبران نمایم» اما این شخص کسی بود که بعدها در کربلا به نام «ساربان» مشهور شد و دست حضرت را جدا کرد(۱).

«سعید بن مسیب» می گوید: یک سال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به حج رفتم. ناگاه هنگام طواف مردی را دیدم که دستهایش قطع شده و صورتش سیاه گردیده، پرده خانه خدا را گرفته و می گوید: «ای خدا! اگر همه ساکنان زمین و آسمان شفاعت مرا بکنند گمان نمی کنم که مرا ببخشی» سعید می گوید: من از این سخن او ناراحت شدم و به او گفتم: «چه می گوئی! اگر ابلیس هم باشی ناامیدی از رحمت خدا درست نیست. مگر تو چه کرده ای؟» گفت: «من ساربان شتران امام حسین بودم و با او از مکه به عراق حرکت کردم. ایشان یک کمربند قیمتی داشتند (که این کمربند را حضرت شهربانو علیهاالسلام به ایشان هدیه داده بود) و من از وقتی که به طرف عراق حرکت کردیم چشمم به دنبال آن بود. تا اینکه به کربلا رسیدیم. وقتی که جنگ پایان یافت، به طمع آن کمربند شبانه از تاریکی هوا استفاده کردم و خود را به گودی قتلگاه رساندم. خواستم آن را از کمر حضرت باز کنم که دست حضرت حرکت کرد و آن را محکم گرفت. هر چه کردم که دست او را از کمربند جدا کنم نشد. ناگاه شیطان بر من چیره شد و با شمشیر شکسته ای دست حضرت را قطع

۱- شجره طوبی/۴۰۶.

کردم. خواستم که گره کمربند را باز کنم دیدم دست چپ حضرت آمد و مجدداً کمربند را گرفت و من دست چپ حضرت را نیز قطع کردم اما ناگهان دیدم که زمین شروع به لرزیدن کرد و صدای جانسوز گریه ای به گوشم رسید که می گفت:

«وا ابتاه! وا مقتولاه! وا ذبیحاه! وا حسیناه! پسرم تو را با لب تشنه کشتند». ناگهان خود را در بین کشته ها انداختم و سه نفر نزدیک شدند که پیامبر، علی و فاطمه بودند که می گریستند. پیامبر به من رو کرد فرمود: ای پست ترین انسانها! خداوند تو را لعنت کند که با فرزند من چنین کردی! خدا صورتت را سیاه کند و دستهایت را در دنیا و آخرت قطع نماید. هنوز نفرین ایشان تمام نشده بود که چهره ام سیاه و دستهایم خشک شد و به این وضع گرفتار شدم. اکنون هم کنار خانه خدا آمده ام و تقاضای بخشش دارم اما می دانم که او هرگز مرا نخواهد بخشید» لعنه اللّه علیه(۱).

و به بعضی از نقلها او «بُریده بن وائل» نام داشته و از کسانی بوده که از یاری امام حسین علیه السلام سرپیچی کرده و در عاشورا از کربلا بیرون رفته و خود را پنهان کرده بود(۲).

توسل

توسل

حال ببینید که دنیا پرستی با انسان چه می کند که کسی به خاطر یک کمربند به سید و مولای خود خیانت می کند آن هم آقائی که روزی بزرگترین لطف را به او کرده و دست او را به او بخشیده و از گناهش در گذشته بود. آن روز گفت: «حسین جان! کی بشود من لطف تو را تلافی کنم» اما عجب تلافی ای کرد این ملعون. آن وقتی که جگر گوشه های حسین روی خاکهای کربلا- می دویدند این نامرد به طمع انگشتر و کمربند، دست آقا را قطع کرد. چطور رویش شد در روی صورت زینب و حضرت زین العابدین نگاه کند.

۱- معالی السبطین/۲/۶۱.

۲- سوگنامه آل محمد/۳۸۳.

کاروان را ساربان هم روز و هم شب می برند

همراه خود سجاد را با آتشین تب می برند

آن نیزه دار سنگدل رأس شهید کربلا

ناگفته با خواهر سخن از پیش زینب می برند

اما برادرم! همه مصیبتهائی را که دیده ام تحمل می کنم اما این مصیبت دارد مرا می کشد.

یک زینب و یک کاروان شد همسفر با ساربان

از آن لحظه ای که از کربلا خارج شده ایم این ساربان جلوی چشم من است هر لحظه داغ مرا تازه تر می کند.

ناگهان من ماندم و سر نیزه ها

یک زن و یک عده سر بر نیزه ها

چشم وا کردم نگاهم دود شد

چشم بستم خیمه ام نابود شد

حسین جان! خوب شد نبودی ببینی که به ما تهمت خارجی می زدند.

چو درب شهر بر ما باز کردند

سخن با ناسزا آغاز کردند

ز دامان سنگهای بی مروت

به سوی محملم پرواز کردند

تمام کودکان ات را به هر جا

فقط با تازیانه ناز کردند

بیا بنگر غریبی تا چه حد است

به رویم سفره نان باز کردند

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱۸ تهجد و شب زنده داری

اشاره

۱۸ تهجد و شب زنده داری

اللهم نبّهنی فیه لبرکات اسحاره و نوّر فیه قلبی بضیاء انواره و خذ بکل اعضائی الی اتّباع آثاره بنورک یا منوّر قلوب العارفین

ای خدا در این روز مرا به برکت سحرخیزی هوشیار کن و دلم را به روشنائی آن روشن نما و اعضایم را به پیروی از آثار آن وا دار به روشنائی تو ای روشنی بخش دل عارفان.

در مسیر سیر و سلوک الی اللّه «تهجد و شب زنده داری» بهترین و قوی ترین وسیله می باشد که همگی سالکان و عارفان به تأثیر شایان آن در کسب معرفت، اذعان دارند. در قرآن کریم بیش از ده مورد از این مسأله یاد شده و با عبارات گوناگون از سحرخیزان و شب زنده داران تجلیل شده است. درهای رحمت خداوند در سحرگاهان به روی در بندگان باز شده و منادی ندا می دهد که از این خوان گسترده، بهره مند شوید اما معدودی بر می خیزند و خود را سیراب از این سرچشمه فیض می نمایند.

تاک خویش از گریه های نیمه شب سیراب دار

کز درون او شعاع آفتاب آید برون

ذره ای بی مایه ای ترسم که ناپیدا شوی

پخته تر کن خویش را تا آفتاب آید برون

در گذر از خاک و خود را پیکر خاکی مگیر

چاک اگر در سینه ریزی ماهتاب آید برون

گر به روی تو حریم خویش را در بسته اند

سر به سنگ آستان زن لعل ناب آید برون

آیات

آیات

«و من اللیل فتهجّد به نافله لک عسی ان یبعثک ربک مقاماً محمودا»(۱)

و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو به منزله نافله ای باشد که پروردگارت تو را به مقام محمود برساند.

«یا ایها المزمّل قم اللیل الاّ قلیلا نصفه او انقص منه قلیلاً او زد علیه و رتّل القرآن ترتیلا»(۲)

ای جامه به خود پیچیده! بپا خیز شب را مگر مدت اندکی، نیمی از آن را کم کن و یا برای آن نصف بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان.

«و من اللیل فاسجد له و سبّحه لیلا طویلا»(۳)

و پاسی از شب را برای او سجده کن و شب های دراز او را به پاکی بستای.

«امّن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما و یحذر الاخره و یرجو رحمه ربّه»(۴)

آیا چنین کسی بهتر است یا کسی که در طول شب در سجده و قیام اطاعت خدا می کند و از آخرت می ترسد و رحمت او را امید دارد.

«تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربّهم خوفاً و طمعاً و ممّا رزقناهم ینفقون»(۵)

۱- اسرا/۷۹.

۲- مزمل/۱.

۳- دهر/۲۶.

۴- زمر/۹.

۵- سجده/۱۶.

پهلوهای شان از خوابگاه جدا می گردد و پروردگارشان را از روی بیم و طمع می خوانند و از آنچه روزی شان داده ایم انفاق می کنند.

«کانوا قلیلاً من الیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون»(۱)

و کمی از شب را می خوابند و سحرگاهان از خدا طلب بخشش دارند.

روایات

روایات

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال فی حدیث: فمن رُزق صلوه اللیل من عبد او اَمَهٍ قام للّه مخلصاً فتوّضأ سابغا و صلّی للّه بنّیهٍ صادقه و قلب سلیم و عین دامعهٍ و جعل اللّه خلفه سبعه صفوف من الملائکه کل صفّ ما لا یحصی عددهم الا اللّه احدٌ طرفی کل صفٍّ بالمشرق و الاخر بالمغرب فاذا فرَغَ کتب اللّه له بعددهم درجات؛ هر بنده و کنیزی که نماز شب روزیش شده باشد و از روی اخلاص برخیزد و وضوی کاملی بگیرد و برای خدا با نیّتی درست و دلی سالم و چشمی گریان به نماز بایستد خدا در پشت سر وی هفت صف از فرشتگان که هر صف جز خدا کسی تعداد آنها را نمی تواند بشمارد قرار خواهد داد که یکی طرف هر صفی به مشرق و دیگری به مغرب خواهد بود و چون فارغ از نماز گردد خدا به عدد آنان درجات شان را بالا خواهد برد(۲).

قال ابو عبداللّه علیه السلام : صلوه اللیل تُحسن الخُلق و تَطیّب الریحَ و تُدّر الرزق و تجلبه و تذهب بالهمّ و تجلو البصر؛ نماز شب صورت را زیبا و خلق را نیکو و بو را معطّر و روزی را ریزان و نمازگزار را جلب و اندوه را برطرف می سازد و بینائی را روشن می بخشد(۳).

و فی روایه انّه جاء رجل الی ابی عبداللّه علیه السلام فشکا الیه الحاجه و افرط فی الشکایه

۱- ذاریات/۱۷.

۲- لئالی الاخبار/۴/۶۴.

۳- لئالی الاخبار/۶۷.

حتی کاد ان یشکو الجوع فقال ابو عبداللّه علیه السلام : یا هذا تصلّی باللیل فقال الرجل نعم فالتفت ابو عبداللّه علیه السلام الی اصحابه فقال کذب من زعم انّه یصلی باللیل و یجوع نهار انّ اللّه ضَمَنَ بصلاه اللیل قوت النهار؛ در روایتی است که مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از نیازمندی هایش شکایت نمود و در آن زیاده روی کرد حتی از گرسنگی هم شکایت کرد. امام به او فرمود: ای مرد نماز شب می خوانی؟ گفت: بله. حضرت به یاران خود رو کرد و فرمود: دروغ می گوید کسی که تصور کند این مرد نماز شب می خواند و در روز گرسنه است. زیرا خداوند تضمین کرده است که نماز در شب، قوت روزی را در پی خواهد داشت(۱).

عن الصادق علیه السلام عن آبائه عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : صلوه اللیل مرضاه للرّب و حب الملائکه و سُنّه الانبیاء و نور المعرفه و اصل الایمان و راحه الابدان و کراهیّه الشیطان و سلاح علی الاعداء و اجابه للدّعاء و قبول للاعمال و برکه فی الرزق و شفیع بین صاحبها و بین ملک الموت و سراج فی قبره و فراش من تحت جنبیه و جواب منکر و نکیر و مونس و زائر فی قبره فاذا کان یوم القیامه کانت الصلوه ظلّا علیه و تاجاً علی رأسه و لباساً علی بدنه و نوراً یسعی بین یدیه و ستراً بینه و بین النار و حجّه للمؤمن بین یدی اللّه تعالی و ثقلًا فی الموازین و جوازاً علی الصراط و مفتاحاً للجنه و زینه للاخره لانّ الصلوه تکبیر و تحمید و تمجید و تقدیس و تعظیم و قرائه و دعاء و انّ اصل الاعمال کلّها الصلوه لوقتها؛ نماز شب خشنودی پروردگار و دوستی فرشتگان و پایه ایمان و آسایش بدنها و نادوست داشتنی شیطان و سلاحی به روی دشمنان و مایه بر آورده شدن دعا و پذیرش اعمال بندگان و برکت روزی آنان و شفاعت کننده بین نمازگزار و فرشته مرگ و چراغی در قبر و بستری در زیر پهلوها و پاسخگوی منکر و نکیر و همدم و زیارت کننده وی در قبرش می باشد. آن گاه که قیامت بر پا می شود نماز سایه بانی است بر نمازگزار و تاجی است بر سرش و پوششی است بین او و آتش و حجت و دلیلی است برای مؤمن در پیشگاه خدای بزرگ و وزنه ای است در ترازوی اعمال و عبور دهنده ای است از پل صراط و کلیدی است برای گشودن در بهشت و

۱- لئالی الاخبار/۶۷.

زینتی است برای روز واپسین چه نماز تکبیر و حمد و تسبیح گفتن و خدا را به بزرگی یاد کردن و به پاکی و عظمت ستودن و قرآن خواندن و دعا و نیایش نمودن است و همانا ریشه همه کارهای خوب انسان را در وقتش خواندن است(۱).

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: علیکم بصلوه اللیل فانها سنّه نبیّکم و دأب الصالحین قبلکم و مُطرده الدّاء عن اجسادکم؛ مواظب نافله شب باشید چرا که آن سنتی است که از پیامبرتان به جای مانده و افراد درستکار پیش از شما بر آن خو گرفته بودند نماز شب دور نگهدارنده دردها از بدنهای شماست (۲).

مثال

مثال

مثال سحرخیزی و تهجد مانند «غربال کردن» حبوبات است که آن را مدتی تکان می دهند و وقتی که همه خالصی ها از آن عبور کرد، آخر سر ناخالصی ها را دور می ریزند. انسان در طول روز مانند غله داخل غربال است و دائم در حال تکان خوردن و این طرف و آن طرف رفتن می باشد اما سحرگاه موقع جدا کردن ناخالصی ها و رها شدن از دست نفس می باشد و در آن خلوت به دور از هیچ گونه ظاهرسازی، انسان تنها بر می خیزد و ذرات وجود خود را برای عبادت و بندگی خدا خالص می گرداند و ناخالصی های آن را دور می ریزد و عجیب اینجاست که بعضی می گویند این کار را برای آنها خیلی مشقت دارد. سؤال اینکه چطور انسان می تواند تا نیمه شب بیدار باشد و نخوابد اما نمی تواند سر شب بخوابد و نیمه شب بیدار شود و حال اینکه مدت زمانی که خوابیده است هیچ تفاوتی نمی کند.

۱- لئالی الاخبار/۶۸.

۲- تهذیب/۲/۱۲۰.

داستان

داستان

غفلت میهمان و عبادت میزبان

شبی برای حضرت علی علیه السلام مهمانی رسید. حضرت برایش طعامی آماده کرد و بعد از مدتی بستر برای او پهن نمود تا بخوابد. مرد غافل وار تا صبح خوابید اما حضرت آن شب را تا به طلوع آفتاب در محراب خود نشست و عبادت کرد. صبح وقتی که مرد از خواب بیدار شد حالت حضرت را دید و عرض کرد: «هیچ شبی برای من مثل تو در عبادت به صبح نرسیده». حضرت تبسّمی فرمود و گفت: «مرا نیز هیچ شبی مانند تو در غفلت به صبح نرسیده است»(۱).

نشانه شیعه

امام سجاد علیه السلام در خانه نشسته بودند که عده ای در خانه را کوبیدند. حضرت به کنیز خود دستور داد که ببیند کیست؟ کنیز رفت و برگشت و به عرض حضرت رسانید که؛ «عده ای آمده اند و می گویند از شیعیان شما هستند».

حضرت با شنیدن این حرف، چنان غافلگیر شد و از جای خود برخاست که نزدیک بود با صورت به زمین بخورد. با عجله بیرون آمد و همین که درب خانه را گشود و چشمش به آنها افتاد، بدون اینکه چیزی بگوید برگشت و فرمود: «اینان از شیعیان ما نیستند! شیعه ما از آثار عبادت و بندگی و ساده زیستی شناخته می شود. در چهره اش اثر عبادت نمایان است از اثر

۱- مصابیح القلوب/۷۸.

روزه داری زیاد و ایستادن در شب برای نماز، اندام لاغری دارد. هنگامی که همه ساکت اند، او مشغول ذکر است. هنگامی که همه خواب اند او غرق راز و نیاز و عبادت است و هنگامی که همه غرق سرور و شادی اند او در تفکر اندیشه های درخشان بسر می برد»(۱).

شب زنده داری حضرت سجاد علیه السلام

طاووس یمانی می گوید: با امام سجاد علیه السلام در طواف خانه خدا برخورد کردم که سراسر شب را تا به سحر به مناجات و عبادت مشغول بود. نزدیک رفتم و گوش دادم که در فضای ساکت شب ایشان این طور مناجات می کردند؛ «خدای من! اکنون ستارگان آسمان در افق غروب کرده اند و چشم بندگانت در خواب رفته اما درهای رحمت و غفران تو به روی بندگان نیازمند باز است. ای خدای مهربان! من با کمال خضوع و کوچکی، دست نیاز به سوی ذات اقدس تو دراز کرده ام و آمده ام که گناهانم را ببخشی تا بتوانم فردای قیامت چهره جدم محمد را زیارت کنم». طاووس می گوید: ضجه ها و ناله های حضرت پیوسته اوج می گرفت و سکوت شب را می شکست. قطرات اشک دُردانه ایشان برگونه های نورانیش می لغزید. سپس ادامه داد:

«ای پروردگار عزیز! اگر از من عصیان و خطائی سر زده است به عزت و جلالت قسم از روی قصد طغیان و سرکشی نبوده است و در انجام فرامینت دچار شک و تردید نشده ام و نخواسته ام که به مقام ربوبی تو عصیان ورزم. ای خدای کریم! اکنون چه کسی می تواند مرا از عذاب نجات دهد غیر از

۱- بلاغه علی بن الحسین/۵۴.

خودت؟ وای بر من که هر چه بر عمرم افزوده می گردد بر گناهانم افزوده می شود! اکنون هم از توبه مجدد خویش شرم دارم».

سپس حضرت پس از تضرع و گریه زیاد اشعاری را خواند و دوباره سر بر ناله برداشت و آن قدر گریست که بی تاب شد و با صورت روی زمین افتاد. نزدیک رفتم و سر او را به دامان گرفتم و من نیز گریستم تا حدی که قطرات اشکم بر صورت حضرت می چکید. آن گاه امام پرسید: «کیستی که مرا از راز و نیاز با پروردگارم باز می داری؟ عرض کردم: «طاووس یمانی هستم. یا بن رسول اللّه! چرا این قدر تضرع و زاری می کنید؟ ما باید این طور از خوف خدا بیمناک باشیم که گناهکار و رو سیاه هستیم اما شما، پدرت حسین و مادرت زهرای اطهر است و جدّت رسول خداست. شما چرا بی تابی می کنید؟» حضرت نگاه تندی به من کرد و فرمود: «افسوس! افسوس! ای طاووس مرا به حال خود واگذار و حرف فردای قیامت را میان میاور که؛

خَلَقَ اللّه الجنه لمن اطاعه و احسن و ان کان عبداً حبشیا و خلق اللّه النار لمن عصاه و ان کان سیداً قریشیا؛ خدا بهشت را برای کسانی آفریده که او را اطاعت می کنند حتی اگر غلام سیاهی باشد و جهنم را برای کسی خلق کرده که از امر او سرپیچی نماید حتی اگر سیدی از نسل پیامبر باشد به خدا قسم فردای قیامت هیچ کس و هیچ چیز به درد نمی خورد مگر اعمال صالحی که از پیش فرستاده شده است»(۱).

۱- حدیقه الشیعه/۵۱۵.

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

امام خمینی قدس سره

یکی از نزدیکان ایشان می گوید: «پنجاه سال است که نماز شب امام ترک نشده است امام در بیماری، صحت، در زندان، در خلاصی، در تبعید، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب می خوانند».

در یکی از نشریه ها از قول فرزند امام خمینی قدس سره آمده است:

«شبی که از پاریس عازم ایران بودیم، امام در هواپیما برای نماز شب برخاستند و چنان می گریستند که خدمه ایرفرنس تعجب کرده بودند و شنیدم که پرسیده بودند: آیا امام از چیزی ناراحت هستند؟ من گفتم که کار هر شب امام است و وقتی که امام را از قم می بردند برای زندان در عصر طاغوت، امام با حالتی نماز شب خوانده اند که یکی از همراهیان ــ مثل اینکه سرگرد عصّار بود ــ بعداً به من گفت که ما تحت تأثیر شدید نماز امام واقع شدیم و یکی از آنها تا تهران گریه کرده بود».

«روزی که از نجف عازم کویت شدیم از صبح ساعت ۴ حرکت کردیم و شاید هم زودتر، درست بعد از اذان صبح و بعد از آن همه گرفتاریها ساعت ۱۲ و شاید بیشتر، سرانجام امام در هتل بصره استراحت کردند و دو ساعت نخوابیده بودند که ساعتشان زنگ زد و بیدار شدند و نماز شب خواندند و بعد هم نماز صبح»(۱).

۱- سیمای فرزانگان/۲۲۰.

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رحمه الله

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رحمه الله

«ایشان به تمام معنی اهل عبادت و تهجد بود و از بکائون زمان خویش محسوب می شود. سه ماه رجب، شعبان و رمضان را به طور متوالی روزه می گرفت و در قنوت نافله ها مکرراً این بیت را می خواند:

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب

ما را ز جام باره گلگون خراب کن(۱)

مرحوم ملکی شبها که برای تهجد و نماز شب به پا می خاست ابتدا در بسترش مدتی صدا به گریه بلند می کرد سپس بیرون می آمد و نگاه به آسمان می کرد و آیات «انّ فی خلق السموات و الارض ...» را می خواند و سر به دیوار می گذاشت و مدتی گریه می کرد و پس از تطهیر نیز کنار حوض مدتی پیش از وضو می نشست و می گریست و خلاصه هنگام بیدار شدن تا آمدن به محل نماز و خواندن نماز شب، چند جا می نشست و بر می خاست و گریه سر می داد و چون به مصّلایش می رسید، دیگر حالش قابل وصف نبود»(۲).

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

تهجد حضرت زهرا علیهاالسلام

تهجد حضرت زهرا علیهاالسلام

تهجد حضرت زهرا علیهاالسلام

حضرت قسمتی از شب را به عبادت مشغول می شد و آن قدر نماز شب خود را طولانی می کرد و بر پاهای خود می ایستاد که پاهایش ورم می نمود و از ترس خدا در نماز

۱- سیمای فرزانگان/۶۴.

۲- لئالی الاخبار/۶۷./۲۲۲.

شب نفس نفس می زد(۱). امام مجتبی علیه السلام روایت می کند: «در ایام کودکی من مادرم شبی را تا صبح به نماز گذراند و من به زمزمه هـای عاشـقانه او گوش می دادم و او را در رکوع و سـجود می نگریسـتم. می شـنیدم که پیوسـته زنـان و مردان مـدینه را دعا می کنـد و یک یک آنان را نام می برد و از خـدای بزرگ برای آنان رحمت و سـعادت می طلبد». حضـرت آن شب را تا صبح نمی خوابد و گوش به ندای مناجات مادر می سپارد و صبح فردا به مادر می گوید:

«مادر جان! چرا همه را دعا کردی اما درباره خود دعائی نفرمودی؟» فاطمه علیهاالسـلام پاسخ داد: «الجار ثم الدّار؛ اول همسایه سپس خانه»(۲).

توسل

توسل

حالاـ از زبـان امام مجتبی ما اینجا از خانم این سؤال را بکنیم که؛ «مادر! شـما که این قـدر رئوف و دلسوز نسـبت به همسایه ها بودید چرا وقتی که آمدند در خانه شـما را آتش زدند، این همسایه ها نیامدند به شما کمک کنند؟ چرا نیامدند غلاف شمشیر را از دست آن نامرد بگیرنـد؟ چرا نیامدنـد ریسـمان را از دست علی باز کنند؟! چرا فقط جمع شدند و نگاه کردند، آن موقعی که زینبت زیر دست و پای دشمن بود.

همسایه های بدمون نیومدن کمک کنن

بابامون رو یاری کنن دینشون رو محک کنن

چرا دیگه برای ما قرآن نمی خونی شبا؟

تا دل ما جون بگیره بِره غم از دل بابا

چرا دیگه توی نماز مرگتو از خدا می خوای؟

چرا دیگه نصفه شبا از اطاقت بیرون می آی؟

۱- عده الداعی.

۲- علل الشرایع/۱۱۸.

زینبت می گوید: چرا دیگه نمی گذاری کسی نماز شبت را ببیند. نکند که نشسته می خوانی؟ نکند نمی توانی روی پایت بایستی؟ نکند نمی خواهی دخترت راه رفتنت را ببیند؟

یادم می آد اون روز شوم دستای بابا بسته شد

شنیدم از داداش حسین پهلوی تو شکسته شد

دیگه ندیدم که چی شد تا اومدن اون اشقیا

تو بغل داداش حسین داد می زدم بابا بیا!

آخر کجای این دنیا دیده اند که یک خانم هجده ساله وقتی راه می رود، دست به دیوار بگیرد. لا اللّه الا اللّه.

کوچه ای تنگ و دلی سنگ و صدای سیلی

وای بر ما ز رخ مادر ما می گوئی

سینه مجروح و قدمش خم شده صورت نیلی

این کجا تازه جوان است خطا می گوئی

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۱۹ کمک به مؤمن و خیرات

اشاره

۱۹ کمک به مؤمن و خیرات

اللهم وفّر فیه حظّی من برکاته و سهّل سبیلی الی خیراته و لا تحرمنی قبول حسناته یا هادیا الی الحق المبین

پروردگارا بهره ام را از برکات این روز زیاد فرما و راهم را به سوی خیرات و نیکی ها آسان نما و از پذیرش خیرات آن محروم مدار ای راهنما به حقّ آشکار.

شکی نیست که بر آوردن حاجت مؤمن باعث ادخال سرور در قلب او شده و موجبات رضایت خدا را فراهم می آورد و ثواب این عمل از شماره بیرون است. دلهای غمناک خانه خداست و ادخال سرور در این دل تعمیر آن خانه است و اجر آن فقط با ارحم الراحمین می باشد و هر کس بنده و غلامی را شاد گرداند در حقیقت مولای او را شاد گردانیده است. اخبار و روایات حاکی از عظمت و جلالت این صفت نیکو در مؤمنین می باشد و این عمل نیکو او در قیامت چون نوری مقام او را بالا می برد.

چو خود را قوی حال بینی و خَش

به شکرانه بار ضعیفان بکش

تذکر:

تذکر:

برای رعایت مقتضیات شبهای قدر می توانید از مطالب شب بیست و هفتم استفاده نمائید.

آیات

آیات

«ان تقرضوا اللّه قرضاً حسناً یضاعفه و یغفر لکم و اللّه شکور رحیم»(۱)

اگر به خدا قرض حسن بدهید آن را برای شما چند برابر می کند و شما را می بخشد و خداوند شکرکننده و بردبار است.

«انّهم کانوا یسارعون فی الخیرات»(۲)

آنها در کار خیر از هم سبقت می گیرند.

«فاستبقوا الخیرات»(۳)

در کارهای خیر از یکدیگر پیشی بگیرید.

«و یبشّر المؤمنین الذین یعملون صالحات انّ لهم اجراً کبیراً»(۴)

قرآن به مؤمنینی که اعمال خیر انجام می دهند بشارت می دهد که پاداشی بزرگ بر ایشان خواهد بود.

«و لا یَأتَلِ اولوا الفضل منکم و السعّه ان تؤدّوُا اولی القربی و المساکین و المهاجرین فی سبیل اللّه و لیعفوا و لیصفحوا»(۵)

۱- تغابن/۱۷.

۲- انبیاء/۹.

۳- مائده/۴۸.

۴- اسراء/۹.

۵- نور/۲۲.

پس دارندگان شما نباید از دادن مال به خویشان و فقیران و مهاجرین در راه خدا امساک ورزند پس باید ببخشند و گذشت نمایند.

«مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات اللّه تثبیتاً من انفسهم کمثل الجنّه بربوهٍ اصابها وابل فأتت اکلها ضعفین»(۱)

مثل کسانی که اموال شان را برای خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند مانند باغی است که بر تپه ای واقع شده و اگر رگباری به آن برسد دو چندان محصول می دهد.

روایات

روایات

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: افضل الفضائل بذل الرغائب و اِسعاف الطالب و الاجمال فی المطالب؛ برجسته ترین صفات اخلاقی بذل اشیاء مرغوب و قضاء حاجات خلق و مختصرگوئی است(۲).

قال اسحق بن عمار قال ابو عبداللّه علیه السلام : من طاف بهذا البیت طوافاً واحداً کتب اللّه له ستهُ آلاف حسنه و محی عنه سته آلاف سیئه و رفع اللّه له ستّه آلاف درجه حتی اذا کان عند الملتزم فتح اللّه له ثمانیه ابواب من ابواب الجنه یقال له اُدخل من ایّها شئتَ قال قلتُ له جعلت فداک هذا الفضل کلّه فی الطواف قال نعم و اُخبرک بأفضل من ذلک قضاء حاجه المسلم افضل من طواف و طواف و طواف حتی بلغ عشراً؛ هر کس یک طواف به دور خانه خدا انجام دهد خدا شش هزار حسنه برایش می نویسد و شش هزار سیئه را از وی برطرف می سازد و شش هزار درجه برایش بالا برد تا آن گاه که برسد به پشت بام کعبه خدا. هشت در از درهای بهشت بر او می گشاید و به او گفته می شود از هر یک می خواهی وارد شو. راوی می گوید: به آن حضرت گفتم: همه این فضل و ثواب در طواف است؟ فرمود: آری و خبر بدهم تو را به کاری که از

۱- بقره/۲۶۵.

۲- غرر/۲۰۴.

طـواف فضـیلتش بیشـتر است و آن بر آوردن حـاجت برادر مـؤمن است که از طواف و طواف و طواف و ... بیشـتر است (و ده مرتبه کلمه طواف را تکرار کرد)(۱).

عن داود الرقی عن ابی عبـداللّه علیه السـلام قال: ان اللّه اذا انعم علی عبد نعمه صـیّر حوائج الناس الیه فانْ قضاها من اسـتخفاف منه اسـکن الفردوس و انْ یقضِها اسـکن نار جهنّم و نزع اللّه منه صالحَ ما اعطاه و لم ینل شفاعه رسول اللّه یوم القیامه؛ خدا آن گـاه که نعمتی را بر بنـده خویش ارزانی فرمایـد نیازمنـدی هـای مردم را به سوی او قرار می دهـد پس اگر نیاز آنان را با منت ننهـادن بر آورده سازد در بهشت سـکونت داده خواهـد شـد و اگر بر آورده نسـاخت جایش در دوزخ خواهـد بود و خـداوند نعمت شایسته ای که به وی داده است از او خواهد برداشت و به شفاعت پیامبر خدا در روز قیامت نائل خواهد شد(۲).

عن ابی عبـداللّه علیه السـلام قـال: ان اللّه انتجب قوماً من خلقه لقضاء حوائـج الفقراء من شـیعه علی علیه السـلام لیثیبهم بـذلک الجنه؛ همانا خـدا گروهی از خلق خود را برای بر آوردن نیازهای مسـتمندان از پیروان علی علیه السـلام برگزید تا به سـبب آن پاداش کارشان را بهشت قرار دهد(۳).

عن الصادق علیه السـلام قال: من اخلص النیّه فی حاجه اخیه المؤمن جعل اللّه نجاحها علی یدیه و قضـی له کل حاجه فی نفسه؛ هر کس نیت را در قضـای حاجت مؤمن خالص سازد خـدا بر آوردنش را به دست وی قرار خواهـد داد و هر حاجتی را که در رابطه با خودش خواهد بود را بر آورده خواهد ساخت(۴).

عن ابی عبداللّه علیه السـلام قال: انّ المسلم اذا جاء اخوه المسلم فقام معه فی حاجهٍ کان کالمجاهد فی سبیل اللّه عزوجل؛ همانا مرد مسلمان هر گاه برادر مسلمانش برای حاجتی نزد او آید

۱- لئالی الاخبار/۳/۱۱۴.

۲- مشکاه الانوار/۳۳۳.

۳- مستدرک/۲/۴۰۶.

۴- مستدرک/۲/۴۰۶.

و او برخیزد و به دنبال حاجتش قیام کند چون کسی است که در راه خدای بزرگ جهاد کند(۱).

عن الرضا علیه السلام قال: اذا سئلک اخوک حاجهٍ فبادرْ بقضائها قبل استغنائه عنها؛ هر گاه برادر مؤمنت از تو حاجتی درخواست کند در برآوردنش شتاب کن پیش از آن که از تو بی نیاز گردد.

مثال

مثال

انجام دادن اعمال خیر و دستگیری از مؤمن و قضای حاجت او مانند «استارت» یک ماشین عمل می کند که با یک یا دو بار استارت زدن آن را روشن می نماید اما اگر استارت ماشین خراب شود باید چند نفر ماشین را هول بدهند و نیروی زیادی را به کار برند تا ماشین روشن بشود و به راه بیفتد اما چرخش یک سوئیچ کوچک کار آن چند نفر را خیلی راحت تر و سریع تر انجام می دهد. انجام این گونه اعمال انسان را در مسیر سیر و تکامل و خدائی شدن راه می اندازد و به او نیرو می دهد.

داستان

اشاره

داستان

اداء قرض مؤمن

«محمد بن اسامه» در بستر بیماری افتاد و حال او وخیم شده و رو به مرگ گذاشت. امام سجاد علیه السلام به عیادت او رفت و جمعی بر سر بالین او حاضر شدند. محمد به جمع گفت: «مبلغی مقروض هستم از شما کسی هست که قرض مرا بپردازد تا با خیال راحت از دنیا بروم؟» امام سجاد علیه السلام فرمود: «من ثلث قرضهایت را می پردازم» پس از مدتی سکوت، حضرت دوباره فرمود: «من همه قرضهای تو را می دهم. من به این دلیل در آغاز همه آن را به عهده

۱- مستدرک/۲/۴۰۷.

نگرفتم تا بنی هاشم نگویند فلانی از ما سبقت می گیرد و گرنه همان اول همه آن را پیشنهاد می کردم»(۱).

ارزش قرض دادن

مردی بنام «صدقه حلوانی» می گوید: در مسجدالحرام یکی از دوستانم از من تقاضای دو دینار قرض کرد. به او وعده دادم که پس از انجام طواف به تو می دهم. هنوز طوافم به پایان نرسیده بود که امام صادق علیه السلام را دیدم. ایشان به صورت تکیه، دست بر شانه من نهاده و هر دو به طواف پرداختیم. طواف من به پایان رسید اما به خاطر همراهی با امام، باز هم ادامه دادم. مردی که از من قرض می خواست، در کناری نشسته بود و به خیال اینکه من در کار او مسامحه می کنم هر دور که طواف می کردم و از کنار او عبور می نمودم با دست قرض خود را به یادم می انداخت. حضرت از من پرسید:

«چرا این مرد به تو اشاره می کند؟» گفتم: «قربانت شوم او منتظر من است که طوافم تمام شود و دو دینار به او قرض بدهم اما چون شما دست بر شانه من نهاده اید نخواستم شما را ترک کنم». امام بدون تأمل دست از شانه ام برداشت و فرمود: «مرا رها کن و برو حاجت او را بر آور!». رفتم و پول را به او دادم. روز دیگر خدمت حضرت رسیدم آن حضرت مشغول صحبت با اصحاب خود بود. تا مرا دید صحبتش را قطع نمود و فرمود: «من اگر برای حاجت یکی از برادرانم تلاش کنم نزد من محبوب تر است از آنکه هزار بنده آزاد نمایم و برای جهاد در راه خدا هزار نفر را بسیج کنم»(۲).

۱- روضه کافی/۳۳۲.

۲- تعالیم آسمانی اسلام/۸۱.

عظمت انفاق

آورده اند که وقتی خداوند کوهها را آفرید، فرشتگان الهی که سنگ ندیده بودند خطاب به خداوند عرضه داشتند: «خداوندا! چه چیزی بر شی ء سخت غالب می شود!» خطاب آمد: «آهن!» پرسیدند: «چه چیزی بر آن غالب می شود؟» جواب آمد: «آتش!» گفتند: «بر آن چه چیزی غالب می گردد؟» خطاب آمد: «آب!» باز سؤال کردند: «بر آن چه پیروز می شود؟» جواب آمد: «خاک». پرسیدند: «بر خاک چه؟» پاسخ آمد: «باد!» باز سؤال نمودند: «بر همه اینها چه چیز غلبه پیدا می کند؟» خطاب آمد: «بنده ای که در راه خدا انفاق کند و دست برادرش را بگیرد و طوری به او کمک کند که اگر با دست راست داد، دست چپ او مطلع نشود»(۱).

عبادت هشتاد سال

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در زمان قدیم عابدی بود که هشتاد سال عبادت کرده اما در زنی نظر افکند و حرام انجام داد. ملک الموت گلوی او را گرفت و به شدت فشرد که در آن حال درویشی از آنجا عبور کرد. عابد فی الحال قرصه نانی را که در زیر گلیم خود گذاشته بود را با اشاره به فقیر داد. فقیر قرص نان را برداشت و ملک الموت روح او را قبض نمود. به سبب آن دستگیری و رفع حاجتی که انجام داد خدا بر وی رحمت فرمود اما هشتاد سال عبادتش به وسیله آن گناه محو گردید.

۱- مصابیح القلوب/۴۵.

یک درم کان دهی به درویشی

بهتر از گنجهای مدّخر است

هر چه دادی نصیب تو آن است

و آن دگر قسمت کسی دگر است(۱)

عاقبت رد کردن حاجتمند

عاقبت رد کردن حاجتمند

«ابو حمزه ثمالی» می گوید: خدمت حضرت سجاد علیه السلام بودم. ایشان کنیزی به نام «سکینه» داشت. به او فرمود: «مبادا کسی که حاجتی دارد و به خانه آمده است را رد کنی!» عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! آخر همه کسانی که اظهار فقر می کنند که حاجتمند نیستند». حضرت می فرمود: «ای ابو حمزه! می ترسم بعضی مستحق باشند و مأیوس از در خانه من بروند، آن گاه آن بلائی که بر سر خانواده یعقوب نبی آمد بر سر ما نیز بیاید.

حضرت یعقوب هر روز گوسفندی می کشت و قدری از آن را خود مصرف کرده و باقی را انفاق می کردند. روزی مردی غریبه که نزد خدا منزلتی داشت وروزه بود از درب خانه آنها گذشت و گفت: سائلی غریب و گرسنه ام. از زیادی غذای خود به من هم بدهید و چند بار خواسته خود را بیان داشت اما آنها می شنیدند ولی چون از وضع او خبر نداشتند، سخنانش را تصدیق نکردند. شب فرا رسید سائل مأیوس گردید و گفت: «انا للّه و انا الیه راجعون» و اشکش جاری شد و آن شب را با همان وضع سپری کرد و شکایت به در خانه خدا برد. فردای آن روز را هم روزه گرفت اما یعقوب و فرزندانش آن شب را با شکم سیر خوابیدند و از غذای شان هم زیاد آمد. فردا صبح خدا به یعقوب وحی کرد:

ای یعقوب! بنده ما را خوار کردی به طوری که باعث خشم من شد و تو سزاوار تأدیب و نزول بلا شدی که از طرف من نسبت به خود و خانواده ات نازل خواهد شد. ای یعقوب! آیا می دانی دوستانم را به کیفر و گرفتاری از دشمنانم زودتر مبتلا می سازم و البته این هم به واسطه حسن نظر و احسان من به دوستان خود و استدراج و امتحان نسبت به دشمنان من

۱- مصابیح القلوب/۴۷.

است. اینک به عزتم سوگند تو و فرزندانت را گرفتار می کنم و بر شما مصیبتی نازل خواهم کرد و با کیفر خود، شما را می آزمایم. آماده ابتلا شوید و به آنچه نازل می کنم راضی و شکیبا باشید»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

ابن فهد حلی رحمه الله

ابن فهد حلی رحمه الله

ابن فهد حلی رحمه الله

از قول «حاج ملا محمد صلح برغانی» نقل شده است که می فرمود پدرم گفت: «در خواب دیدم پیغمبر اکرم نشسته است و علماء در خدمت ایشان هستند و مقدم بر همه ابن فهد حلی جای دارد. تعجب کردم که این همه علماء با آن مقام و شهرت چگونه است که همه در مقامی پائین تر از ابن فهد جای دارند با اینکه ابن فهد را در میان علماء چندان شهرتی نیست؟! از این رو راز موضوع را از پیامبر خدا پرسیدم. رسول خدا فرمود: علّت این است که دیگر علماء هنگامی که فقیر به آنان مراجعه می کرد اگر از مال فقراء نزد ایشان بود به او می دادند و گرنه جواب می کردند اما ابن فهد هرگز فقیران و نیازمندان را از نزد خود محروم باز نمی گردانید و اگر از مال فقرا نزد او نبود از مال خود می داد این مرتبه را از این کار یافت»(۲).

نکوئی کن و سوی نیکی گرای

بدین از تو خشنود گردد خدای

۱- کلمه اللّه مرحوم آیه اللّه شهید شیرازی/۲۱۷.

۲- اقالیم قبله/۲۱۶.

آیه اللّه وحید بهبهانی رحمه الله

«در سالی از سالها همسر وحید بهبهانی مجدّد علم اصول، در روزهای سرد زمستان، جبه ای برای او تهیه نمود و آن بزرگوار جبه را پوشید. هنگام غروب که برای ادای نماز به مسجد می رفت یکی از اوباش کلاه از سر خود برداشته، پا برهنه به طرف آقا شتافت و عرض کرد: سرم برهنه است، کلاهی ندارم هوا خیلی سرد است کمکم کنید فکری برایم نمائید. آن جناب فرمود: چاقو همراه داری؟ عرض کرد: بلی. چاقو را گرفت و آستین جبه را برید و به او داد و فرمود: این آستین را فعلاً بر سرت بگذار و امشب را بگذران تا فردا صبح برایت فکری کنم»(۱).

سخن آخر

سخن آخر

دلسوزترین سردار

امیر مؤمنان علیه السلام روزی در کوچه ای می رفت زنی را دید که مشک به دوش می کشد. به کمک او شتافت و مشک را گرفته و حال زن را پرسید. زن گفت: «علی شوهرم را به مرز فرستاد و کشته شد. حالا من مانده ام و چند بچه یتیم و دست خالی. ناچارم برای مردم کار کنم تا شکم خود و بچه هایم را سیر نمایم».

حضرت مشک را به خانه زن رساند و به خانه خود برگشت و از شدت ناراحتی و همدردی با زن، تا صبح نخوابید. صبح زنبیلی از طعام برداشت و به طرف خانه زن راه افتاد. شخصی در راه حضرت را دید و خواست تا زنبیل را

۱- وحید بهبهانی/۱۴۱.

کمک حضرت حمل کند اما حضرت قبول نکرد و فرمود: «فردای قیامت بار گناه مرا چه کسی می کشد؟». به در خانه رسید و در زد و گفت: «برای شما مقداری غذا آورده ام». زن خوشحال شد و گفت: «خدا جزای خیر به تو بدهد ای جوانمرد و علی را به سزای اعمال خود برساند؟!» حضرت وارد خانه شد و گفت: «می خواهم کاری برایت انجام دهم و ثوابی ببرم. یا تو خمیر درست کن و نان بپز و یا بچه ها را سرگرم کن تا من نان بپزم» زن جواب داد: «من بهتر نان درست می کنم شما بچه ها را سرگرم کنید».

حضرت حضرت گوشت پخته و خرما را با دست خود و در دهان یتیمان زن می گذاشت و هر بار می گفت: «پسرم! علی را به خاطر آنچه کرده حلال کن» وقتی که خمیر آماده شد، زن به حضرت گفت که تنور را روشن کند. حضرت تنور را روشن کرده و وقتی خوب شعله ور شد صورت مبارک خود را روی شعله آتش گرفته و فرمود: «ای علی! بچش این جزای کسی که از رسیدگی به بیوه زنان و یتیمان غافل بماند». در این میان زنی حضرت را شناخت و گفت: «این امیرالمؤمنین است!» مادر یتیمان به سرعت نزد حضرت آمد و با شرمندگی گفت: «وای بر من! مرا ببخشید» حضرت فرمود: «نه بلکه وای بر من به خاطر کوتاهی در رسیدگی به شما!»(۱).

توسل

توسل

علی جان! از امشب یتیمان کوفه هر چه که منتظر می شوند دیگر کسی سراغ شان نمی آید که نوازش شان کند. از امشب دیگر هر چه چشم به راه

۱- مناقب آل ابی طالب/۲/۱۵.

می نشینند، آن آقای نان و خرما به دوش در خانه شان را نمی زند. دیگر کسی دست نوازش بر سرشان نمی کشد. یتیمان کوفه امشب یتیم می شوند. امشب آقا خانه دخترشان مهمان هستند. موقع افطار آقا سه لقمه بیشتر نمی خورند و سر را پائین می اندازند و می گویند: «انا للّه و انا الیه راجعون» آقا امشب تا صبح نمی خوابند. مدام بیرون می آیند و ستاره ها را تماشا می کنند. موقع سحر به طرف مسجد حرکت می کنند. مرغابیها دامن آقا را می گیرند؛ آقا نرو! می خواهند از در عبور کنند، چفت در به کمربند حضرت گیر می کند؛ آقا نرو! اما آقا با خود می گویند: «یا علی! کمرت را برای مرگ محکم تر ببند». آمد داخل مسجد و لحظه ای بعد صدا بلند شد: قُتل علی المرتضی. آی یتیمان کوفه دیگر بی بابا شدید.

ز مسجد می رسد آوای ناله

که شد فرق علی همرنگ لاله

علی افتاده در محراب، خونین

غریب و بی کس و تنها و غمگین

خضاب صورتش شد خون فرقش

شنیدی ناله فزت و ربش

صدا زد به خدا دیگر راحت شدم. دلم برای فاطمه ام تنگ شده،

چنان افتاده در محراب مولا

که گوئی باز دیده داغ زهرا

علی جان! کوفیان غیرت ندارند

تو را با بار غم تنها گذارند

همان تیغی که فرقت را شکسته

غلافش دست زهرا را شکسته

مرو خانه به این حال پریشان

که گر زینب ببیند می دهد جان

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۰ دعا

اشاره

۲۰ دعا

اللهم افتح لی فیه ابواب الجنان و اغلق عنّی فیه ابواب النیران و وفّقنی فیه لتلاوه القرآن یا منزل السکینه فی قلوب المؤمنین

خدایا در این روز درهای بهشت را به رویم بگشا و درهای جهنم را به رویم ببند و توفیق خواندن قرآن را به من عنایت کن ای فرود آورنده آرامش در دل مومنین.

«دعـا» مغز همه عبـادات و جوهره ارتبـاط بـا معشوق است. «دعا» کلیـد بنـدگی است. «دعا» اظهار عجز و ناتوانی در مقابل مقام ربوبی است. «دعا» قُوت عاشـقان و اکسیر روح فزای عارفان است که به آن جان و دل خود را خرّم داشته اند و به تقرب رسیده اند. در اخبار وارده و احادیث توصیه زیادی

به التزام دائمی به آن و منفک نشدن انسان از این آب حیات شده است. بسیاری از آداب و سنن و ارزشها به واسطه همین ادعیه به ما رسیده و ائمه علیهم السلام مناجات خود را با خداوند متعال مایه اشاعه فرهنگ بندگی قرار داده اند و با مناجات های خویش رمز بندگی را به ما فرا آموخته اند.

آیات

آیات

«و اذا سئلک عبادی عنّی فانی قریب اجیب دعوه الدّاع اذا دعان»(۱)

هر گاه بندگان من از تو در مورد من سؤال کردند بگو من نزدیکم و دعای دعا کنندگان را وقتی که مرا می خوانند اجابت می کنم.

«قل ما یعبو بکم ربی لو لا دعاؤکم»(۲)

بگو اگر دعای شما نباشد پروردگار هیچ اعتنایی به شما نمی کند.

«و قال ربّکم ادعونی استجب لکم انّ الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین»(۳)

و پروردگارتان فرمود که مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم و در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ در می آیند.

«ادعوا ربّکم تضرعاً و خفیه»(۴)

پروردگار خود را با تضرع و زاری بخوانید.

«و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یزیدهم من فضله»(۵)

۱- بقره/۱۸۶.

۲- فرقان/۷۷.

۳- مؤمن/۶۰.

۴- اعراف/۵۵.

۵- شوری/۲۶.

و درخواست کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده انـد اجابت می کنـد و از فضل خویش به آنان زیاده می دهد.

«فادعوا اللّه مخلصین له الدین»(۱)

خدا را پاکدلانه فرا خوانید.

«امّن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء»(۲)

یا کیست آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند.

روایات

روایات

عن الصادق علیه السـلام قال: علیکم بالـدّعا فانّ المسـلمین لم یـدرکوا نجاح الحوائـج عند ربّهم بأفضل من الدّعا و الرغبه الیه و التضـرع الی اللّه و المسـئله له فارغبوا فی ما رغّبکم اللّه فیه و اجیبوا اللّه الی ما دعاکم الیه لتُفلحوا و تنجوا من عذاب اللّه؛ بر شما بـاد به دعـا کردن زیرا مسـلمانان به سـبب چیزی بالاـتر از دعـا کردن و رغبت نمـودن به سوی خـدا و زاری پیش وی نمودن و درخواست کردن از او به حوائج خود نخواهند رسـید پس به آنچه خدا شـما را به آن رغبت داده است رغبت نمائید و به سوی آنچه شما را دعوت کرده است او را اجابت نمائید تا رستگار شوید و از عذاب خدا رهائی یابید(۳).

عن الصادق علیه السـلام قال: انّ اللّه لا یستجیب دعاءً بظَهر قلبٍ فاذا دعوتَ فأقبل بقلبک ثم استیقن الاجابه؛ دعائی که از دل بر نخیزد به اجابت نمی رسد پس چون قصد دعا کردی نخست از قلبت باشد سپس به اجابت آن اطمینان کن(۴).

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: اذا اراد احدکم ان لا یسئل ربّه شیئاً الاّ اعطاه فلیَیْأسَ من

۱- مؤمن/۱۴.

۲- نمل/۶۲.

۳- اشعه من بلاغه امام الصادق/۱۰۲.

۴- بحار/۹۳/۳۰۵.

الناس کلّهم و لا یکون له رجاء الّا من عند اللّه فإذا علم ذلک من قلبه لم یسئله شیئاً الا

اعطاه؛ چون فردی از شما خواست هر چه از خدا خواهد به او عطا شود باید از همه خلق بریده و امیدی جز به خدا نداشته باشد حال که خداوند این منش را از او دید هر چه در خواست کند به او عطا می فرماید(۱).

عن الرضا علیه السلام قال: دعوه العبد سراً دعوه واحده تعدل سبعین دعوه علانیه؛ دعا در خفا یک دعا است که با هفتاد دعا در آشکار برابری می کند(۲).

عن ابن ابی عمیر عن جمیل عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: قال له رجل جعلت فداک ان اللّه یقول «ادعونی استجب لکم» فانّا ندعو فلایستجاب لنا قال: لانّکم لا تفون للّه بعهده و انّ اللّه یقول «اوفوا بعهدی اوفِ بعهدکم» و اللّه لو وفیتم للّه لوفی اللّه لکم؛ مردی به حضرت گفت: فدایت گردم خداوند متعال می فرماید: مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را اما ما خدا را مرتباً می خوانیم و دعوتمان مستجاب نمی شود. حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای اینکه شما به عهد خدای تعالی وفا ننمودید و خداوند متعال می فرماید به عهدم وفا کنید تا من هم به عهدم وفا کنم. به خدا سوگند اگر شما به عهدتان نسبت به خدا عمل کرده بودید خدا نیز حتماً به عهد خود وفا می کرد(۳).

قال ابو عبداللّه علیه السلام : من قدّم اربعین رجلًا من اخوانه قبل انْ یدعو لنفسه اُستجیب له فیهم و فی نفسه؛ هر کس پیش از دعا کردن چهل نفر از برادران مؤمنش را یاد کند دعایش هم درباره آنان مستجاب می شود و هم در مورد هم خودش(۴).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اربعه لا تُرّد لهم دعوه حتی تفتح لها ابواب السماء و تصیر الی

۱- عده الداعی/۹۷.

۲- لئالی الاخبار/۱/۱۹۶.

۳- بحار/۹۳/۳۰۶.

۴- مشکاه الانوار/۳۳۰.

العرش الوالـد لولـده و المظلوم علی من ظلمه و المعتمر حین یرجع و الصـائم حین یفطُر؛ چهـار کس هسـتند که دعـای شان رد نخواهـد شـد تـا آنکه درهای آسـمان برای آنها گشوده شود و دعای شان به عرش الهی برسـد: دعای پـدر برای فرزنـد، نفرین مظلوم در حق ظالم، کسی که حج عمره کرده در راه بازگشت است و روزه دار در هنگام افطار(۱).

عن ابی عبداللّه علیه السـلام قال: اذا دعا احدکم فلیبدءَ بالصـلوه علی النبی صلی الله علیه و آله فانّ الصلوه علیه مقبوله و لم یکن اللّه لیقبل بعض الـدعاء و یردّ بعضاً؛ هر گاه یکی از شـما دعا کنـد بایـد در آغاز بر پیمبر صـلی الله علیه و آله درود فرسـتد زیرا درود بر او مورد قبول و پذیرش است و خداوند بزرگ چنین نیست که پاره ای از دعا را بپذیرد و برخی از آن را رد کند(۲).

عن رسول اللّه صـلی الله علیه و آله قال: ما من عبـد دعا اللّه لیس فیها قطیعه رحمٍ و لا اثم الا اعطاه اللّه بها؛ هیـچ بنده ای خدا را برای کاری که قطع رحم و گناه نباشد نمی خواند جز آن که هر چه که خواسته به وی عطا خواهد فرمود(۳).

عن ابی جعفر علیه السـلام قـال: و اللّه لا یُلـحُّ عبـد مؤمن علی اللّه فی حاجه الّا قضاها له؛ به خـدا قسم که بنـده مؤمن خـدا را با الحاح و اصرار در حاجت خویش نخواند مگر آن که خدا حاجتش را برآورده ساخت(۴).

عن العـالم علیه السـلام انّه قـال: اذا دعـا المؤمن یقول اللّه عزوجـل صوت ان أسـمعه اِقضوا حاجته فاجعلوها معلقه بین السـماء و الاـرض حتی یُکثر دعـاءه شوقـاً منی الیه؛ امـام کـاظم علیه السـلام فرمود: هنگـامی که مؤمن دعا می کنـد خـدا می فرمایـد این صدائی است که من دوست دارم آن را بشـنوم حاجتش را برآورید و آن را بین زمین و آسمان رها سازید تا بیشتر دعا کند من مشتاق به شنیدن

۱- لئالی الاخبار/۴/۱۰۶.

۲- لئالی الاخبار/۱۰۹.

۳- لئالی الاخبار/۹۸.

۴- لئالی الاخبار/۱۰۱.

دعایش هستم(۱).

مثال

مثال

«دعا» مانند یک رشته سیم است که بین منبع برق و لامپ کشیده شده است. این سیم باعث می شود که لامپ از برق نورانیت بگیرد. انسان مانند آن لامپ می باشد وقتی که به وسیله دعا خود را به منبع فیض و نور الهی متصل کرد آن گاه نور افشانی می کند اما به محض اینکه این ارتباط قطع گردد و سیم پاره شود دوباره لامپ نورانیت خود را از دست می دهد و به یک جسم بی خاصیت تبدیل می شود و تا زمانی که آن رشته سیم نباشد هیچ گاه نمی تواند به خودی خود نور بدهد.

داستان

داستان

غلام مستجاب الدعوه

«سعید بن مسیب» می گوید: در سال قحطی که مردم در فشار بودند، بنا شد که همگی مردم برای نماز و دعا به جهت باران به خارج از شهر بروند. مردم مستمر دعا می کردند اما بارانی نمی آمد. یک مرتبه دیدم غلامی از شهر بیرون آمد که بر لب زمزمه ای دارد. آمد و در گوشه ای بدون اعتنا به خلق صورت بر زمین گذاشت و شروع به دعا و التماس کرد. در همین لحظه دیدم ابر سیاهی آسمان را فرا گرفت و شروع به باریدن کرد. مردم خوشحال شده و به این سو و آن سو می رفتند. غلام سیاه سر از سجده برداشت و اشک چشمانش را پاک نموده و خدا را شکر کرده و به طرف شهر بازگشت. آن روز به قدری باران بارید که همه چاهها و قناتها لبریز گشت و خشکسالی از بین رفت. دریافتم

۱- مستدرک/۱/۳۶۵.

که باران به دعای او باریده است. دنبال غلام را گرفتم تا بدانم کیست. دیدم که رفت و داخل در خانه امام سجاد علیه السلام شد درب خانه را زدم و از امام اذن دخول خواستم.

خدمت حضرت نشستم و عرض کردم که آن غلام را حاضرم خریداری کنم. حضرت فرمود: «من هر یک از آنها را که بخواهی به تو خواهم بخشید» سپس امر فرمود تا غلامان حاضر شوند اما آن غلام در بین آنها نبود. پرسیدم: «آیا غیر از اینها غلام دیگری هم دارید؟» گفتند: «چرا یک غلام دیگر نیز هست که مسئول نگهداری حیوانات می باشد که به دلیل بوی بدی که از طویله به او رسیده معمولا در جمع حاضر نمی شود» حضرت به آنها امر نمود که بگویند بیاید. آنها هم رفتند و همان غلام را آوردند و به حضرت عرض کردم که همان غلام مورد نظر من است. حضرت به او رو کرد و فرمود:

«ای غلام! سعید مالک تو شد. با او برو!» غلام به من رو کرد و گفت: «چه چیز تو را به این وا داشت که مرا از مولایم جدا کنی؟» جواب دادم: «به خاطر اینکه امروز تو را بالای تپه دیدم که دعا می کردی و باران برکت بر ما نازل شد و من می دانم که باران به برکت دعای تو بوده است» غلام با شنیدن این سخن غمگین شد و به من گفت: «آیا ممکن است که یک امشب را به من مهلت بدهی؟» گفتم: «اشکالی ندارد فردا سراغ تو خواهم آمد». فردا به خانه امام رفتم اما وقتی به آنجا رسیدم دیدم که همه مشغول گریه هستند. پرسیدم: «چه شده؟» پاسخ دادند: «امروز آن غلام از دنیا رفت او لحظه آخر گفت خدایا رازی بود بین من و تو و ولی ات (حضرت سجاد علیه السلام) حالا- که این راز فاش شده و دیگران نیز فهمیده اند مرا به سوی خود بطلب!» و من نیز به گریه

افتادم(۱).

کلید قبولی دعا

«محمد بن مسلم» به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «ما فردی را می نگریم که در عبادت و خشوع کوشش فراوان دارد و بسیار عبادت می کند ولی امامت شما را نپذیرفته است. آیا این عبادت و کوششهای دینی او سودی به حالش خواهد داشت یا نه؟» حضرت فرمودند: «ای ابامحمد! مَثل اهلبیت نبوت مانند آن خانواده ای است که بنی اسرائیل بودند و هر گاه چهل شب عبادت و راز و نیاز می کردند و بعد دعائی می نمودند و دعایشان مستجاب می شد. یکی از آنها بعد از چهل شب دعائی کرد ولی مستجاب نگردید. نزد عیسی رفت و گله نمود و از او خواست تا دعائی برایش کند. عیسی وضو گرفت و نماز خواند و پس از نماز دعا کرد. خطاب رسید: ای عیسی! آن بنده من از غیر از دری که باید نزدم بیاید، آمده و مرا خوانده اما در دلش نسبت به نبوت تو تردید وجود دارد.

بنابراین اگر آن قدر مرا در حال سجده بخواند تا گردنش جدا شود و انگشتانش بریزد دعایش را اجابت نمی کنم. حضرت به آن مرد گفت: آیا تو خدا را می خوانی ولی در مورد پیامبرش شک داری؟ مرد جواب داد: ای روح خدا! سوگند به خدا همان گونه که گفتی است. من درباره پیامبری تو شک دارم. اکنون از خدا بخواه این شک را از دل من بیرون برد. عیسی پذیرفت و در حق او دعا کرد و توبه اش پذیرفته شد. از آن پس هر گاه دعا می کرد

۱- تحفه الواعظین/۱/۷۵.

دعایش مستجاب می گردید»(۱).

دعای مظلوم

بزرگی می گوید: غلامی بود که روزها به مسجد می آمد و ساعتی را گرم راز و نیاز با خدا می شد و می رفت. با خودم گفتم که این غلام بوی آشنا می دهد و از اولیاء خداست. روزی به او گفتم: «ای غلام! امروز اندکی صبر کن تا با تو صحبت کنم» غلام گفت: «اجازه ندارم» به او گفتم: «فردا از مولایت اجازه بگیر و بیا» فردا آمد و به او گفتم: «این قدر می دانم که برای تو نزد خدا مقام و منزلتی هست آیا تو تا به حال شده دعائی بکنی و اجابت کنند؟» گفت: «آری! روزی در مناجاتم از خدا خواستم که یکی از جهنمیان و اهل نار را به من نشان بده. خطاب آمد که اگر می خواهی او را ببینی به فلان بیابان برو. به آن بیابان رفتم و دیدم شخصی سیاه، آتش همه اعضایش را فرا گفته و ماری بزرگ بر وی پیچیده و مدام او را می گزد و او را ناچار به دویدن می کند. از او پرسیدم کیستی؟ جواب داد: من حجاج بن یوسف هستم. پرسیدم: این چه حالتی است که تو داری؟ گفت: برای هر ظلمی که کرده ام به نوعی عذاب می شوم. عذاب امروز من به خاطر این است که روزی عالمی پیش من آمد و من سر او داد زدم و او را از خودم رنجانیدم. او با رنجیده خاطری از پیش من رفت و مرا نفرین کرد»(۲).

دعا همیشه مستجاب نمی شود

روزی یکی از دوستان حضرت صادق علیه السلام خدمت ایشان مشرف شد و

۱- کافی/۱/۴۰۰.

۲- مصابیح القلوب/۲۰۸.

عرض کرد: «بسیار فقیر و تنگدست شده ام دعائی بفرمائید شاید خدا روزی ام را وسعت داد» حضرت فرمود: «هرگز دعا نمی کنم!» پرسید: «چرا یا بن رسول اللّه؟» فرمود: «برای اینکه خدا امر فرموده برای به دست آوردن روزی تلاش کنید اما تو می خواهی که در خانه ات بنشینی و با دعا به تو روزی می برسد. برو کار کن تا خدا به تو روزی دهد»(۱).

دلیل عدم استجابت دعا

«احمد بن محمد» به حضور امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: «چند سالی است که حاجتی دارم و آن را از خدا خواسته ام و دعا می کنم ولی دعایم مستجاب نمی شود و در اثر آن در دلم شک و تردیدی راه پیدا کرده است». امام رضا علیه السلام فرمود: «ای احمد! مراقب باش که شیطان بر تو غالب نشود و تو را مأیوس نکند چرا که جدم امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن نیاز خود را به خدا عرضه می کند ولی خدا اجابت آن را به تأخیر می اندازد چرا که او ناله و زاری بندگان را به در خانه خود دوست دارد که به خدا سوگند این برای مؤمن بهتر است. سزاوار است که دعای مؤمن در حال آسایش مانند دعا در حال سختی باشد و اگر دعایش به استجاب نرسید سست نشود و باز دعا کند. بنابراین از دعا کردن خسته نشود زیرا دعا در پیشگاه خدا دارای مقام بسیار ارجمندی است ...» سپس فرمود: «بگو بدانم اگر من چیزی به تو بدهم به صحت آن اطمینان داری؟» عرض کرد: «اگر اطمینان نداشته باشم پس به چه چیزی مطمئن باشم شما حجت خدا هستی» امام فرمود: «اگر به سخن من اطمینان

۱- تحفه الواعظین/۲/۵۲۹.

داری به سخن خدا باید بیشتری اطمینان داشته باشی چرا که او به عهد خود وفا می کند و فرموده:

«و اذا سئلک عبادی عنّی فانّی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان»و نیز: «لا تقنطوا من رحمه اللّه»و همچنین فرموده: «و اللّه یعیدکم مغفره منه و فضلا» بنابراین ای احمد! اعتمادت به خدا بیشتر از سایرین باشد و درِ خانه دلت را به راه یافتن چیزی بجز خوبی نگشای که در این صورت شما آمرزیده هستید»(۱).

داستان علماء

داستان علماء

امام خمینی قدس سره

«در دهه عاشورا هر روز زیارت عاشورای معروفه را با صد مرتبه سلام و صد مرتبه لعن می خواندند ... در ماه رمضان در هوای پنجاه درجه گرمای نجف با آن سن و سال و ضعف مفرط روزی هجده ساعت روزه می گرفت و تا نماز مغرب و عشا را همراه با نوافل به جا نمی آورد افطار نمی کرد ... زیارت جامعه کبیره را امام پانزده سال در نجف به طور مرتب در تمام شبها این دعا را می خواندند به استثنای آن شبهائی که به کربلا می رفتند یا شدیداً بیمار بودند به حدی که نمی توانستند حتی به بیرون از منزل هم بیایند هر شب یک ساعت مدت خاص به کنار قبر مولای متقیان می آمدند و زیارات جامعه می خواندند»(۲).

میرزا محمد تقی شیرازی رحمه الله

۱- کافی/۲/۲۴۳.

۲- سیمای فرزانگان/۱۷۹.

از مرحوم آیه اللّه العظمی «شیخ عبد الکریم حائری» نقل شده است که در سامرا مشغول تحصیل علوم دینی بودم. اهالی سامرا به بیماری وبا و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عده ای می مردند. روزی در منزل استاد مرحوم «سید محمد فشارکی» عده ای از اهل علم جمع بودند ناگاه مرحوم آقای «میرزا محمد تقی شیرازی» تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در معرض خطر مرگ هستند. مرحوم میرزا فرمود: «اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود یا نه؟» همه اهل مجلس پاسخ گفتند: «بلی» فرمود: «من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامرا از امروز تا ده روز، همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را به روح نرجس خاتون، مادر حجه بن الحسن عج الله تعالی فرجه الشریف هدیه نمایند تا این بلا از آنان دور شود» اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند.

از فردای آن روز تلف شدن شیعه موقوف شد!؟(۱)

طریقه دعا کردن

«براء بن عازب» به علی علیه السلام عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! تو را به خدا و رسولش سوگند که برترین چیزی را که پیامبر ویژه تو گردانید و جبرئیل مخصوص او ساخته و خداوند جبرئیل را به آن فرستاده در اختیارم گذاری؟» حضرت فرمود: «هنگامی که می خواهی خدا را به اسمای اعظمش بخوانی از آغاز سوره حدید تا شش آیه را بخوان سپس چهار آیه آخر سوره حشر را بخوان و آن گاه دست را به سوی آسمان بلند کن و بگو: ای خدائی که دارای

۱- داستانهای شگفت/۳۹۹.

این صفات و اسماء هستی! به حق این اسماء از تو می خواهم که بر محمد و آل او درود فرستی و حاجت مرا بر آوری»(۱).

سخن آخر

سخن آخر

چرا شهید نشدم!

در جنگ احد پس از آنکه حضرت علی علیه السلام آن همه رشادت آفریدند و جنگ به پایان رسید ـ تا جائی که در روایت هست که هشتاد جراحت سنگین بر بدن حضرت وارد شده بود ـ پیامبر به او فرمود: «کسی که در راه خدا متحمل سختی بشود بر خداوند است که ثواب عظیم بر او کرامت نماید». حضرت علی علیه السلام با شنیدن این جمله بسیار گریست و عرض کرد: «خدا را شکر می کنم که به شما پشت نکردم ولی ناراحتم که چرا به شهادت نرسیدم». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ان شاء اللّه بعد از این به فیض شهادت نائل خواهی شد»(۲).

توسل

توسل

مثل یک همچنین شبی حضرت به آرزویش می رسد. طبیب آمد بالین سر علی. نگاه به چهره زرد علی کرد و زخم حضرت را نگاه کرد. اهل بیت حضرت کنار بستر ایشان نشسته اند و منتظرند ببینند که طبیب چه می گوید. اما طبیب رویش نمی شود حرفی بزند سرش را نزدیک گوش علی می آورد و می گوید: «آقا! زودتر وصیت کنید که زخم شما کاری است».

۱- مجموعه ورام/۲/۵۱۰.

۲- حیاه القلوب/۲/۵۴۲.

گفتند شیر برای حضرت خوب است. یتیمان کوفه دسته دسته با کاسه های شیر در خانه حضرت آمدند. امام حسن علیه السلام ظرف شیری برای حضرت علی آورد حضرت مقداری از آن شیر را خورد و فرمود «بقیه اش را به ابن ملجم بدهید».

حدیث غصه و غم گویاتر از علی نیست

کسی به ملک هستی تنهاتر از علی نیست

مسجد کوفه باشد شاهد سوز و سازم

با تیغ کین شکستند در سجده گه نمازم

شبها که نان و خرما بر دوش خود کشیدم

جای دعا به گوشم زخم زبان شنیدم

رشته عمر من را از یکدگر گسستند

روزی که دست من را با ریسمان ببستند

از خانه تا به مسجد جسم مرا کشیدند

غنچه و لاله ام را با تازیانه چیدند

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۱ شیطان

اشاره

۲۱ شیطان

اللهم اجعل لی فیه الی مرضاتک دلیلا و لا تجعل للشیطان فیه علی سبیلا و اجعل الجنه لی منزلا و مقیلا یا قاضی حوائج الطالبین

پروردگارا در این روز مرا به خشنودی هایت راهنمایی کن و شیطان را بر من مسلط مگردان و بهشت را خانه و آسایشگاهم قرار ده ای بر آورنده حوائج جویندگان.

دشمن ازل و ابد انسان «شیطان» می باشد که از لحظه ای که بشر بر این کره خاکی هبوط پیدا کرده است، مدام در فکر اغواء و گمراهی او بوده و هست. انسان نباید لحظه ای از فکر این دشمن جانی غافل بشود چرا که او لحظه ای دست از وسوسه بر نمی دارد و از ابتدای خلقت تا به حال چه بسیار انسانها را که به دام نابودی و سقوط کشانیده است. انسان هر لحظه که از یاد خدا غافل شود این دشمن لعین جای ذکر خدا را در دل انسان پر ساخته و او را از ذکر خدا باز می دارد. باید دل را حریم خداوندی ساخت و از انوار یاد او آکند تا جائی برای شیطان وجود نداشته باشد.

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست

کو به دریاها نگردد کم و کاست

هفت دریا را در آشامد هنوز

کم نگردد سوزشش آن خلق سوز

سیر گشتی سیر؟ گوید نی هنوز

اینست آتش اینست تابش اینست سوز

چون که جزو دوزخ است این نفس ما

معده اش نعره زنان هل من مزید

تذکر:برای رعایت مقتضیات شبهای قدر می توانید از مطالب شب بیست و هفتم استفاده نمائید.

آیات

آیات

«و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الاّ ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربّه»(۱)

و هنگامی که فرمودیم به ملائکه آدم را سجده کنند، سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود پس از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد.

«ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا»(۲)

شیطان دشمن شماست پس او را دشمن خود بدارید.

«فاخرج منها فانّک رجیم و انّ علیک اللعنه الی یوم الدین»(۳)

پس خارج شو که تو رانده شده ای و بر تو تا روز قیامت لعنت باد!

«فبعزّتک لا غوینّهم اجمعین الا عبادک مخلصین»

به عزتت سوگند که همه بندگانت را گمراه می کنم مگر مخلصان را.

«انما ذلکم الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر»(۴)

شیطان می خواهد با شراب و قمار بین شما دشمنی و کینه اندازد.

«و امّا ینسینّک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین»(۵)

۱- کهف/۵۰.

۲- فاطر/۶.

۳- حجر/۳۴.

۴- مائده/۹۱.

۵- انعام/۶۸.

و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت پس از توجه، دیگر با ستمکاران منشین.

«ثم لاتینّهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم و لا تجد اکثرهم شاکرین»(۱)

(شیطان به خدا گفت) آن گاه از جلو و پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ شان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.

روایات

روایات

عن الامام الرضا علیه السلام قال: انّ ابلیس له خرطوم کخرطوم الکلب واضعه علی قلب ابن آدم یُذّکره الشهوات و اللّذات و یأتیه بالامانی و یأتیه بالوسوسه علی قلبه یشکّکه فی ربّه فاذا قال العبد: اعوذ باللّه السمیع العلیم خنس الخرطوم علی الکلب؛ شیطان را پوزه ای است مانند سگ که آن را در دل فرزند آدمی می نهد و او را به یاد شهوات و لذتهای نفسانی می اندازد و او را سرگرم آرزوها می کند و وسوسه را در قلب او می افکند که در نتیجه نسبت به آفریدگارش در شک و تردید واقع شود و هر گاه که آن بنده اعوذ باللّه که نوعی پناهندگی به خداوند است بگوید خرطومش را از قلبش بیرون می سازد(۲).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: النظر سهم مشهوم من سهام ابلیس؛ نگاه بد، تیری از تیرهای زهرآلود شیطان است(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: العیون مصائد الشیطان؛ چشم دام شیطان است(۴).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: ایاک و الکبر فانّه اعظم الذنوب و الئم العیوب و هو حلیه

۱- اعراف/۱۷.

۲- میزان الحکمه/۱۰/۴۵۲.

۳- الحکم الزاهره.

۴- میزان الحکمه/۱۰.

ابلیس؛ از تکبر دوری گزینید که بدترین گناه و پلیدترین عیبی است که زینت شیطان است(۱).

عن امیرالمؤمنین قال: لا ـ تجعلنّ للشیطان فی عملک نصیبا و لا علی نفسک سبیلا؛ برای شیطان در عمل خود بهره و در نفس خود راهی قرار ندهید(۲).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: جعلوا الشیطان لا ـ مرهم مالکا و جعلهم له شرکاء ففرّخ فی صدورهم و دَبّ و درج فی حجورهم فنظر بأعینهم و نطق بالسنتهم؛ شیطان را در کارهای خود مالک قرار داده اند و شیطان هم آنها را شریک خود گردانیده. در سینه های شان جوجه کرده و به جنبش و تکاپو افتاده در کنار آنها و با چشمهای آنها می بیند و با زبانهای آنها صحبت می کند(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: صافوا الشیطان بالمجاهده و اغلبوه بالمخالفه ترکوا انفسکم و تعلوا عند اللّه درجاتکم؛ در برابر شیطان صف آرائی کنید برای جنگ با او و با مخالفت نفس بر او چیره شوید و تا نفس تان تزکیه شود و نزد خدا درجه تان بالا رود(۴).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: فاعتبروا بما کان من فعل اللّه بإبلیس اذا احبط عمله طویل و جهده الجهید و کان قد عبد اللّه سته الاف سنه لا یُدری من سَنَی الدنیا أو من سنی الاخره عن کبر ساعه واحده؛ پس از آنچه که خداوند نسبت به ابلیس انجام داد عبرت بگیرید زیرا اعمال فراوان و کوشش های مداوم را با تکبر از بین برد. او شش هزار سال عبادت کرد که معلوم نیست از سالهای دنیائی یا از سالهای آخرتی؟! اما با ساعتی تکبر همه را نابود ساخت(۵).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: فاحذروا عباد اللّه عدوّ اللّه ان یعدکم بدائه و ان ستفزّکم بندائه و ان یجلب علیکم بخیله و رَجِله. فلعمری لقد فوّق لکم سهم الوعید و اَغرق الیکم بالنّزع

۱- اقوال الائمه/۱۸۸/۸.

۲- اقوال الائمه/۱۸۸/۸.

۳- اقوال الائمه/۱۸۸/۸.

۴- اقوال الائمه/۱۸۸/۸.

۵- خطبه قاصعه.

الشدیـد و رماکم من مکان قریب فقال «ربّ بما اغویتنی لأُزّیننّ لهم فی الارض و لاغوینّهم اجمعین»(۱) قذفاً بغیب بعید و رجماً بظن غیر مصیب؛ ای بنـدگان خـدا از دشـمن خدا (ابلیس) دوری کنید. مبادا شـما را به بیماری خود مبتلا سازد و با ندای خود شمـا را به حرکت در آورد و با لشـگرهای پیاده و سواره خود بر شـما بتازد. به جان خودم سوگنـد! شـیطان تیر خطرناکی برای شما بر چله کمان گذاشـته و تا حـد توان کشـیده و از نزدیک ترین مکان شـما را هدف قرار داده است و خطاب به خدا گفته: «پروردگـارا! به سـبب آن که مرا دور کردی دنیـا را در چشـمان شـان جلوه می دهم و همه را گمراه خواهم کرد» امـا تیری در تاریکی ها و سنگی بدون نشانه، رها ساخت(۲).

مثال

مثال

«شـیطان» ماننـد «سـایه» است اولاًـ همیشه دنبـال انسان است و او را رها نمی کنـد و ثانیاً متناسب با خود اوست همان طوری که سایه هر انسان متناسب با اوست. اگر قـد بلند باشد، سایه اش هم بلند و اگر کوتاه و یا چاق باشد سایه اش نیز همان طور است. اگر انسـان عالم باشـد شیطان هم از در علم او را اغوا می کنـد. اگر بیسواد باشـد شـیطان از راه بیسوادی و نیرنگهای عوامانه و درخور فهم او و متناسب با درکش او را گمراه می سازد.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

خیل ابلیس

شفاعت اهل بیت

دیدار ابلیس و سلیمان

ولایت

زینت عابدان

خیل ابلیس

خیل ابلیس

آورده اند در روزگاران گذشته پیغمبری از پیغمبران، روزی از مسجد بیرون می رفت که ابلیس را دید بر در مسجد نشسته و علَمی در دست، طبلی بر گردن و نیزه ای در میان دارد. آن پیامبر گفت: «ای ملعون! اینجا چه می کنی و اینها چیست که با خود داری؟» گفت: «من هر روز با همین وضع درِ مسجد می آیم و چون مردم سلام نماز خود را گفتند شروع به طبل زدن می کنم که سه آواز از صدای این طبل بر می خیزد. ندای اول می گوید: «الطمع!

۱- حجر/۳۹.

۲- حجر/۳۹.

الطمع!». کسانی که طبع طمّاع دارند سریع بیرون می آیند و به طمع اینکه مبادا کسی به چیزی بیشتر از آنها دست پیدا کند سریع بیرون می آیند و به وسوسه من در زیر بیرق من جمع می شوند و وقتی که مرگ آنها فرا می رسد این نیزه زهرآلود را به قلبشان می زنم تا در دلشان نسبت خدا تردید افتد و بی ایمان از دنیا روند.

ندای دوم طبل می گوید: «الحرص! الحرص!» و هر که دل او حرص به دنیا وجود دارد زود از مسجد بیرون آمده و می گوید: اگر دیر حرکت کنم دیگران داد و ستد می کنند و سود می برند و من محروم می مانم و زود از مسجد خارج شده و زیر علم من می آید. آواز سوم طبل می گوید: «المنع! المنع!» و چون این ندا به گوش بخیلان می رسد با خود می گویند: الان فقیران و درویشان پیدایشان می شود و به بخل اینکه به آنها کمک نکند زودتر از مسجد بیرون آمده و زیر پرچم من جمع می شوند. وقتی که این سه گروه از مسجد بیرون آمدند می گویم که من خیل و سپاه خود را بردم و فقط سپاه خداست که در مسجد باقی مانده است که مخلصان هستند و من گفته ام؛ «الاّ عبادك المخلصین»(۱).

شفاعت اهل بیت

شفاعت اهل بیت

از امام صادق علیه السلام روایت شده که زنی در میان جنیان می زیست به نام «عفراء» که نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آمد و علم می آموخت و جنیان را تعلیم می داد. چند روزی خدمت حضرت نیامد و جبرئیل از ایشان سؤال کرد که چه شده که او نزد تو نمی آید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خواهرش در بحر اخضر وفات کرده است و او نیز به آنجا رفته است». وقتی که عفراء نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت، حضرت از او پرسید: «از عجائب چه دیدی؟» گفت: «یا رسول خدا! ابلیس را دیدم که در بحر اخضر بر سنگی سفید ایستاده و دست به دعا برداشته بود و می گفت: خداوندا! تو سوگند خورده ای که مرا در دوزخ کنی. من صبر می کنم تا سوگند خودت را عملی نمائی، بعد از آنکه من بگویم خداوندا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین مرا از آتش دوزخ خلاصی ده ولی می دانم که خلاصم

۱- مصابیح القلوب/۱۰۴.

می کنی. آن گـاه من به ابلیس گفتم: این چه دعـای است که می نمائی؟ گفت: پیش از خلقت آدم مـدت هفت هزار سال این نامها را دیدم که بر ساق عرش نوشته شده، دانستم که گرامی ترین خلق نزد خدا هستند که آنها را شفیع روز محشر قرار داده و هر که به دامن اینها چنگ زند از آتش دوزخ خلاصی پیدا می کند»(۱).

دیدار ابلیس و سلیمان

دیدار ابلیس و سلیمان

نقل شده است که روزی شیطان به صورت پیری در آمد و نزد حضـرت سلیمان رسید. حضرت سلیمان به او گفت: «تو با امت موسـی چه می کنی؟» شـیطان جواب داد: «حب دنیا را بر دلهایشان می اندازم» حضـرت پرسـید: «با امت عیسـی چه می کنی؟» گفت: «آنها را تثلیث و شرک از راه به در می نمایم» پرسید: «با امت خاتم چه؟» گفت: «آنها را وا نمی گذارم تا درهم و دینار را پیش ایشان محبوب تر از لاالـلّه الاالـلّه قرار دهـم». سلیمان در جواب او گفت: «اعوذ بالـلّه منک».

ولایت

ولایت

جوانی سـخت مریض می شود و در بستر احتضار می افتد. شخصـی که بالای سـر او نشسـته بود شـروع به تلقین شـهادتین به او نماید. جوان به سـختی «لا الـلّه الا الـلّه» را می گوید. سـپس «محمّد رسول الـلّه» را به او تلقین می نماید. آن را نیز به سـختی بیان می کنـد اما هر کار می کند که «اشـهد ان علیاً ولی الـلّه» را بگوید جوان نگفته و با اشاره می گوید که نمی گویم و پس از آن از هوش می رود. او را به بیمارسـتان می برنـد اما پس از چنـد روز حال جوان بهبود پیـدا می کنـد و از بیمارسـتان مرخص می شود. شخصـی که به او تلقین می کرد از او جریان نگفتن شهادت آخری را می پرسد. جوان می گوید: «آن وقتی که مرا تلقین نمودی شـهادتین را به صورت زنجیری می دیـدم که دارای سه حلقه بزرگ که روی حلقه اول «لاـ الـلّه الا الـلّه» و در حلقه دوم «محمد رسول الله» و روی حلقه سوم «علی ولی الـلّه» حک شده بود که یک سر

۱- مصابیح القلوب/۳۱.

این زنجیر در دست من بـود و سـر دیگر آن در دست شـیطان، که هیکـل او وحشت آور بود قرار داشت. در دست دیگر او نیز یـک کیسه بود که همه دارائی هـای من داخـل آن بود. وقتی دو شـهادت اول را گفتم، او زنحیر را به سـختی می کشـید و می گفت: اگر شـهادت سوم را بگوئی تمـام دارائی ات را می برم و من از ترس اینکه ثروت و دارائی ام را نبرد و شـهادت سوم را نمی گفتم. اما با همه این احوال حاضـر به رها کردن زنجیر شـهادتین نیز نبودم. در همین حین سـیدی نورانی وارد شد و پایش را بر دسـت او گـذاشت و فشـار داد و او نیز کیسـه و زنجیر را رهـا کرد و دیگر من نفهمیـدم چه شـد و خـود را در بیمارسـتان یافتم»(۱).

زینت عابدان

زینت عابدان

شبی از شـبها حضـرت سـجاد علیه السـلام در محراب مشغول راز و نیاز بودند که شیطان به صورت اژدهائی بزرگ بر حضرت وارد شد که ایشان را از عبادت باز دارد ولی حضرت هیچ توجهی به او نمی کرد سپس آمد و شصت پای حضرت را به دندان گرفت و فشـرد تـا حضـرت از حالت نماز خارج شود ولی باز هم نتوانست. نااميـد و خاسـر نشـست تا نماز حضـرت تمام شود. وقتی که نمـاز حضـرت تمـام شـد حضـرت به او فرمود: «اخسأ یا ملعون؛دور شو ای ملعون!» و این گونه شـیطان را از خود دور کرد سپس آوازی از آسـمان آمـد کـه؛ «انت زین العابـدین» و تـا سه مرتبه تکرار نمـود. کسـی گوینـده را ندیـد و از آن پس حضرت به این لقب متصف شد(۲).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

حاج امامقلی نخجوانی رحمه الله

حاج امامقلی نخجوانی رحمه الله

حاج امامقلی نخجوانی رحمه الله

«حاج امامقلی نخجوانی» که استـاد مرحوم «آقا سید حسین قاضی» بود و در نزد مرحوم «آقا سید قریش قزوینی» در اخلاقیات و معارف الهیه مراتب استکمال را طی می کرد،

۱- داستانهای شگفت/۱۹۵.

۲- حدیقه الشیعه/۵۱۱.

می گوید: «پس از آن که به سن کهولت و پیری رسیدم، شیطان را دیدم که هر دوی ما بالای کوهی ایستاده ایم من دست خود را بر محاسن گذارده و به او گفتم: مرا سن پیری و کهولت فرا رسیده و اگر ممکن است از من درگذر! شیطان گفت: این طرف را نگاه کن. وقتی نظر کردم دره بسیار عمیقی را دیدم که از شدت خوف و هراس، عقل انسان مبهوت می ماند. شیطان گفت: در دل من رحم و مروت و مهر قرار نگرفته اگر چنگال من بر تو بند گردد جای تو در ته این دره خواهد بودکه تماشا می کنی!»(۱).

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

عبادت علی علیه السلام

عبادت علی علیه السلام

عبادت علی علیه السلام

«ابو درداء» به نقل «عروه بن زبیر» می گوید: در مسجد مدینه خطاب به مردم گفتم: «آیا می دانید پارساترین مردم کیست؟» گفتند: «شما بگوئید» گفتم: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام !» و آن گاه خاطره ای نقل کردم که؛ ما و تعدادی از کارگزاران با حضرت در یکی از باغهای مدینه کار می کردیم. به هنگام عبادت علی علیه السلام را دیدیم که از ما فاصله گرفت و در لابلای درختان ناپدید شد. با خود گفتم شاید به منزل رفته است. اما چیزی نگذشت که صدای محزون او را شنیدم که با خدا راز و نیاز می کرد. آرام خود را به نزدیکی او رساندم دیدم که بی حرکت در گوشه ای افتاده و آن قدر گریسته که صورتش خیس از اشک است. با خود گفتم که شاید از شدت شب زنده داری خوابش برده است اما مدتی گذشت و دیدم که اصلاً حرکت نمی کند. نزدیکش رفتم و هر چه او را صدا زدم و تکانش دادم بیدار نشد. خواستم او را بنشانم اما دیدم که مثل یک چوب خشک بدنش سنگین و بی حرکت شده و با گریه فریاد زدم: «انا للّه و انا الیه راجعون».

او را رها کردم و به طرف خانه فاطمه علیهاالسلام دویدم و شتابان و گریان در زدم و ایشان را خبر کردم. به فاطمه علیهاالسلام گفتم: «چه نشسته اید علی را دیدم که بعد از عبادت مانند

۱- رساله لب اللباب/۷۶.

چوب خشکی، بی جان روی زمین افتاده و هر چه او را تکان دادم جوابم را نداد». حضرت فرمود: «به خدا قسم که این عادت علی است و همیشه در عبادت از خوف خدا از هوش می رود». سپس برگشتم و مقداری آب به صورت حضرت پاشیدم و به هوش آمد. سپس مرا گریان دید جریان را به او گفتم. حضرت به من فرمود: «پس فردای قیامت که مرا فرا می خوانند مرا چگونه خواهی دید؟» به خدا قسم که هیچ کس را به این نحوه در عبادت ندیده ام(۱).

توسل

توسل

اما امشب دیگر علی از عبادت راحت می شود. امشب علی از بیست و پنج سال خانه نشینی راحت می شود. امشب همه چشمها گریان است اما علی خوشحال است که به دیدار خدا نائل می شود. امشب خار از چشم و استخوان از گلوی علی بیرون می آید و یک نفس راحت می کشد. دیگر مجبور نیست هر روز قاتلان همسر و فرزند خود را ببیند و آه بکشد. امشب قاتلش زینب را که می بیند پوزخند می زند و می گوید: «ضربه ای به فرق بابایت زده ام که امشب یتیم تان می کند». اما آقا به امام حسن فرمود: «حسنم! از غذای پدرت برای اسیرت هم ببر. اگر از بین شما رفتم فقط یک ضربه به او بزن اما اگر زنده ماندم که خودم بهتر می دانم با او چه کنم و هیچ چیز برای علی شیرین تر از گذشت نیست» امشب آقا با همه خداحافظی کرد. با چاههای کوفه که درد دل علی را گوش کرده بودند، با یتیمان کوفه، با همه ... .

۱- امالی شیخ صدوق/۲۷۹.

خداحافظ ای نخلها چاهها

دگر نشنوید از علی آه آه

خداحافظ ای کوچه های خموش

نیاید دگر نان و خرما به دوش

خداحافظ ای بی وفا دوستان

خداحافظ ای آتش ای ریسمان

همه وصیتهایش را کرد. حسینش را در آغوش گرفت و اشکهای حسین را از چشمانش پاک کرد و حسینش را به سینه چسباند و صدا زد: انت شهید هذه الامه؛ تو شهید امت من هستی، گریه نکن عزیزم، حیف نیستم آن روزی که بین دو نهر آب سر راهت را می گیرند از تو دفاع کنم.

بعد فرمود: بگوئید عباسم بیاید. عباسم! من کربلا نیستم حسینم را یاری کنم تو جای من کمک حسینم باش؛

عباس! علمدار حسین! یاور او باش

در فکر لب خشک علی اصغر او باش

پاسخ به سؤال دل یک دختر او باش

در کرب و بلا منتقم مادر او باش

زینب! همه عمر به غصه سپری کن

تنها به حسین ات همه جا جلوه گری کن

بر دختر محنت زده او پدری کن

از محمل خود بر نوک نیزه نظری کن

بشکسته اگر بر سر نی رأس برادر

حیف است که بر چوبه محمل نزنی سر

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۲ امیدواری به فضل الهی

اشاره

۲۲ امیدواری به فضل الهی

اللهم افتح لی فیه ابواب فضلک و انزل علی فیه برکاتک و وفّقنی فیه لموجبات مرضاتک و اسکنّی فیه بحبوحات جناتک یا مجیب الدعوه المضطرین

پروردگارا درهای فضل خودت را بر من بگشای و برکاتت را در این روز بر من نازل کن و به آنچه خشنودی ات در آن است موفق بدار و در وسط بهشتت مرا سکنی ده ای پاسخ دهنده درخواست ناچاران.

«رجاء» و امیدواری به رحمت خدا صفتی برازنده و نجات بخش برای مؤمنین می باشد. به این معنی که مؤمن بر فعل خود تکیه نداشته و تنها چیزی را که می تواند او را از آتش نجات دهد، فضل خدا بداند و یقین داشته باشد که بزرگی عمل نمی تواند منجی او باشد. به همان درجه که امیدواری به رحمت خدا ممدوح است ناامیدی از رحمت او نیز بزرگترین گناه محسوب شده و مذموم می باشد. اگر انسان غرق در معصیت و عصیانگری هم باشد نباید از رحمت خدا مأیوس شده و خود را جهنمی بداند. زیرا این تصور باعث می شود که در عصیان افراط کند و اصطلاحاً «آب را از سر خود گذاشته» بداند. اما

گناهکاری که به رحمت خدا امیدوار است در معصیت غرق نمی شود و خود نیز برای رسیدن به رحمت خدا تلاش نماید.

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

آیات

آیات

«انّ الذین آمنوا و الذین هاجروا فی سبیل اللّه اولئک یرجون رحمه اللّه»(۱)

کسانی که ایمان آوردند و ترک اوطان خود نمودند و در راه خدا با کفار و نفس جهاد کردند ایشان امیدوار به رحمت اویند.

«هذا فضل من ربی»(۲)

(سلیمان گفت) این از فضل پروردگارم است.

«فلولا فضل اللّه علیکم و رحمه لکنتم من الخاسرین»(۳)

اگر فضل خداوند نسبت به شما نبود هر آینه از زیان کاران بودید.

«فلولا فضل اللّه ما زکی منکم من احد ابداً»(۴)

اگر فضل خدا نبود هیچ کس ابداً نمی توانست نفس خود را تزکیه کند.

«و من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحا و لا یشرک بعباده ربه احدا»(۵)

۱- بقره/۲۱۸.

۲- نمل/۴۰.

۳- بقره/۶۴.

۴- نور/۲۱.

۵- کهف/۱۱۰.

هر کس دیدار پروردگارش را می خواهد پس باید عمل صالح انجام دهد و به عبادت او هیچ کس را شریک ندارد.

«و اسئلوا اللّه من فضله»(۱)

از فضل خدا درخواست کنید و بخواهید.

«انّه لا ییأس من رَوح اللّه الا القوم الکافرین»(۲)

که جز گروه کافران از رحمت خدا نااميد نمی شوند.

روایات

روایات

عن الصادق علیه السلام قال: اُرجُ اللّه لا یجرئک علی معاصیه و خفِ اللّه خوفاً لا یُؤیسُک من رحمته؛ به خدا امید داشته باش تا جائی که تو را بر گناه دلیر نکند و از خدا بترس تا جائی که از رحمتش نااميد نشوی(۳).

عن امام العسکری علیه السلام قال: من أنس باللّه استوحش من الناس و علامه الاُنس باللّه الوحشه من الناس؛ هر کس با خدا انس گیرد از مردم در هراس است و علامت انس با خدا وحشت از مردم می باشد(۴).

عن الصادق علیه السلام قال: ثلاث من لم تکن فلو یرجی خیره ابداً من لم یخش اللّه فی الغیب و لم یرعَ فی الشیب و لم یستح من الغیب؛ سه چیز است که اگر در کسی نباشد امید خیری در او نخواهد بود؛ در پنهانی از خدا نترسیدن، در پیری رعایت نکردن تقوی و از عیب خود شرم نداشتن(۵).

۱- نساء/۳۲.

۲- یوسف/۸۷.

۳- امالی صدوق/۱۴.

۴- لئالی الاخبار/۱/۱۶۸.

۵- وسائل الشیعه/۶/۳۱۲.

قیل للصادق علیه السلام ان قوماً من موالیک یُلمُّون بالمعاصی و یقولون نرجوا فقال کذبوا لیسوا لنا بموال اولئک قوم ترجّحت بهم الامانی مَن رجا شیئاً عمل له و من خاف من شی ء هرب منه؛ به امام صادق علیه السلام گفته شد که گروهی از دوستان شما مرتکب معاصی می شوند ولی می گویند که ما آمرزیده می شویم. حضرت فرمود: دروغ می گویند، دوستان ما نیستند آنها گروهی هستند که آرزوها، آنان را در عقیده شان متزلزل و مردّد ساخته است هر کس به چیزی امیدوار است برایش کار می کند و هر کس از چیزی بترسد از آن می گریزد(۱).

نظر امیرالمؤمنین علیه السلام الی رجل اثّر الخوف علیه فقال ما بالك قال انی اخاف فقال یا عبداللّه خف ذنوبک و خفْ عَدل اللّه علیک فی مظالم عباده و اَطعه فیما کفّلك و لا تعصمه فیما یُصلحک ثم لا تخف اللّه بعد ذلک فانّه لا یظلم احداً و لا یعذّبه فوق استحقاقه ابدا انْ یخاف سوء العاقبه بان تغیّر او تبدّل فان اردتَ انْ یؤمنک اللّه سوء العاقبه فاعلمْ انّ ما تأتیه من خیر فبفضل اللّه و توفیقه ما تأتیه من سوء فبإمهال اللّه و انظاره و حمله و عفوه منك؛ امیر مؤمنان به مردی که ترس خدا بر او اثر گذاشته بود نظر کرده و فرمود: تو را چه شده؟ عرض کرد: از خدا می ترسم فرمود: ای بنده خدا از گناهانت بترس و از عدل خدا بیم دار بر تو لازم است که در مظلمه ها و حقوقی که از حقوق بندگان خدا که بر گردنت باشد باید بیندیشی (و خود را از آن رها سازی) و در آنچه تو را بر آن مکلف ساخته اطاعتش نما و نافرمانیش در آنچه تو را درست می کند منما. پس از آن از خدا ترس نداشته باش که او به کسی ظلم نمی کند و بیشتر از آنچه که کسی سزاوار است هرگز عذاب نخواهد نمود مگر آن که از بدفرجامی به سبب دگرگون شدن و مبتلا شدن حال خود بیم داشته باشی پس اگر بخواهی که خدا تو را از فرجام بد ایمنی بخشد بدان که هر کار خیری که به آن روی آوری از فضل خدا و توفیق از جانب اوست و به هر کار بدی که به آن دست بزنی و کیفر نبینی به سبب آن است که خدا به تو مهلت داده و کیفرت را به تأخیر انداخته (تا به خود آئی) و توبه نمائی تا سرانجام به عفو خدا نائل گردی(۲).

۱- الحیاه/۱/۴۰۶.

۲- الحیاه/۱/۴۰۴.

قـال الصادق علیه السـلام : اذا کان یوم القیامه نشـر اللّه تبارک و تعالی رحمته حتی یطمع ابلیس فی رحمته؛ وقتی خـدا در روز قیامت رحمتش را پراکنده سازد حتی ابلیس طمع در رحمت او می کند (از امید به فضل خدا)(۱).

مثال

مثال

«امید به خدا» مانند داشـتن «زاپاس» و وسائل پنچرگیری برای کسی است که می خواهد یک مسافرت طولانی برود. هر چه هم انسان به اتومبیل خود اطمینان داشـته باشد اما همراه نداشتن لوازم یدکی و ابزار تعمیر، بی احتیاطی و کار غیر عاقلانه ای است. امکـان دارد این وسـیله نقلیه با همه اطمینانی که به آن هست در راه، نقص فنی پیـدا کنـد و آنجائی که دست انسان از همه جا کوتـاه است میـان بیابـان انسـان را بگـذارد. امیـد به فصل خـدا نیز همین حکم را دارد. هر چه هم انسان، عبادت و عمل صالح داشته باشد باز هم چشمش باید به فضل و کرم خدا باشد تا راه به جائی ببرد و الا این عبادت سبب عُجب و بیماری هائی امثال آن می شود که انسان را هلاک ساخته و از قرب خدا دور می نماید.

داستان

اشاره

داستان

با یک نگاه!

حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فرمودنـد: «مردی را در داخـل جهنم می کننـد و در آنجا هزار سال عـذاب می شود. روزی در حین عـذاب فریـاد بر می آورد؛ یـا حنـان و یـا منـان! خداونـد متعال به جبرئیل می فرمایـد: برو بنـده مرا نزد من آور. جبرئیل می رود و او را از آتش بیرون آورده و نزد خدا می آورد. از جانب

۱- امالی صدوق/۲۰۵.

خداوند خطاب می رسد: جایگاه خود را چگونه دیدی؟ عرض می کند: پروردگارا بسیار بد جائی بود! خطاب می رسد: او را به جائی که بود برگردانید و مجدداً آن مرد را می گیرند و به طرف آتش می برند اما در بین راه مرد بر می گردد و پشت سرش را نگاه می کند. خدای متعال می فرماید: چرا پشت سر خود را نگاه کردی؟ عرضه می دارد: خدایا! وقتی دستور دادی مرا از آتش بیرون بیاورند، خوشحال شدم و فکر کردم که عذابم پایان یافته است و مرا از آتش نجات داده ای و امیدوار شدم اما حالا می بینم که مرا به آتش باز می گردانی. خطاب می رسد که او را به بهشت ببرید که به واسطه اینکه به فضل من امید داشته، او را بخشیدم»(۱).

نار تو اینست نورت چه بود

ماتمت این است سورت چون بود

فضل الهی

آورده اند که در زمانهای گذشته عابدی بود که خارج از شهر ششصد سال عبادت کرده بود. هر روز را روزه می گرفت و هر شب را عبادت می نمود. مسکن اش در کنار نهر آبی بود که از آن می آشامید و از درخت اناری که آنجا روئیده بود تغذیه می کرد. از خداوند درخواست کرد که ملك الموت جانش را بگیرد تا در محضر عدل الهی حاضر گردد. جبرئیل این جریان را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تعریف نمود و حضرت در لوح محفوظ دید که قیامت برپا شده است و خدا به آن عابد فرمود:

۱- احیاء العلوم/۴/۱۲۶.

«با مرحمت من به بهشت برو». عابد به عبادت خود مغرور شده و گفت: «پس آن ششصد سال عبادت من چه می شود که حالا بخواهم با مرحمت به بهشت بروم؟» خداوند فرمان می دهد تا اعمالش را مجدداً حساب رسی کنند و با عدل الهی به حسابش رسیدگی شود. آخر سر به او گفتند: «ششصد سال عبادتی و شکرانه ای که کردی در مقابل یک انار از آن درخت نیز برابری نمی کند» خطاب رسید: «پس شکر دیگر نعمت هائی که از آن برخوردار بودی کو؟» عابد از خجالت سر فرو انداخت و خطاب رسید که به واسطه ناشکری من در مقابل بقیه نعمت ها، او را به دوزخ برید. عابد به التماس افتاد و در خواست کرد که خدا با فضل خود با او رفتار کند نه با عدل. سپس خداوند متعال بر وی رحم نموده و او را به بهشت خود داخل نمود(۱).

ناامیدی از فضل خدا

در زمانهای قدیم عابدی در غاری سالهای سال مشغول عبادت بود. هر روز از جانب خدا یک قرص نان به او می رسید که قوت او همان یک نان بود. روزگار بر همین منوال می گذشت تا روزی جیره او نرسید و عابد گرسنه ماند و هر چه منتظر ماند خبری نشد. گرسنگی به او فشار آورده و تصمیم می گیرد که به روستائی که پائین کوه بود برود و در آنجا چیزی برای خوردن پیدا کند. در آن روستا گبری زندگی می کرد. عابد در خانه او رفته و تقاضای کمک می نماید. مرد گبر نیز سه قرص نان به او می دهد. در راه بازگشت سگ مرد گبر، او را دنبال می کند و چون مرد گبر آن سگ را غذا نمی داده، دنبال

۱- مصابیح القلوب/۱۱۵.

عابـد افتاده و مدام به او حمله می کرد. عابد برای خلاصـی از آن، یک قرص نان را جلوی سگ انداخته و به سـرعت راه خود را ادامه می دهـد، اما سگ نان را خورده و دوباره دنبال عابـد می آید و به او حمله ور می شود. عابد از ترس یک قرص دیگر از نانهـا را هم جلوی سگ انـداخته و به سـرعت فرار خود می افزایـد اما سگ دست بردار نبود، نان را خورده و باز به دنبال او می آیـد. مرد عابـد عصبانی می شود و نـان سوم را هم جلوی سگ می انـدازد و می گویـد: «عجب سگ بی حیائی است! ای لعنت بر تو و آن صاحبت که این قدر تو را گرسنه نگه داشته!»

سگ به اذن خـدا به صـدا در می آید که؛ «من بی حیا هسـتم یا تو ای عابد؟! عمری خدا به تو روزی داد اما تا یک شب قوتت نرسید در خانه دشمن معبودت را زدی! حالا انصاف بده من بی حیا هستم یا تو؟».

مرد عابد زین سخن مدهوش شد

دست خود بر سر زد و بیهوش شد

ای سگ نفس «بهائی» یاد گیر

هم قناعت هم وفا از کلب پیر

بر تو گر از صبر نگشاید دری

از سگی باللّه «بهائی» کمتری(۱)

۱- بر گرفته از دیوان بهائی.

مزد عبادت

مزد عبادت

آورده اند که درویشی بود صاحب کمال و بسیار بینوا. روزی زن او از شدت فقر و نداری به او پرخاش کرد که، «تا کی بینوائی و فقر؟ برو فعلگی کن و طعامی برای ما مهیا ساز». درویش سرافکنده بیرون رفت و داخل مسجد شد و تا شب عبادت نمود و به خانه بازگشت. زن که منتظر آمدنش بود از او پرسید که امروز چکار کرده است. درویش عابد پاسخ گفت: «برای کسی کار می کردم و به من گفت: فردا دو برابر به تو مزد خواهم داد. فردا صبح دوباره به مسجد رفت و تمام روز را عبادت نموده و بازگشت و گفت: «به من گفت که فردا مزد سه برابر به تو خواهم داد». روز سوم هم به مسجد رفت و شروع به عبادت نمود اما در دل امید به فضل خدا داشت که او را پیش خانواده سرافکنده نسازد. نماز مغرب را که خواند قبل از اینکه به خانه برود خدا ملکی را مأمور کرد که به شکل انسان در آمده و گوسفندی را به همراه یک خروار آرد و سی دینار زر به در خانه درویش عابد برد. فرشته آنها را به در خانه برده و از جانب حق به زن گفت:

«به شوهرت بگو بیشتر کار کند تا ما نیز مزد او را بیشتر نمائیم». درویش بی خبر از همه جا سرافکنده به خانه بازگشت. زن جلوی درب خانه منتظر او بود وقتی شوهرش را دید که در داخل شدن تعلّل می کند از او پرسید: «چرا داخل نمی آئی؟» مرد جواب داد: «منتظرم مزد این سه روز را برایم بفرستند» زن با خوشحالی گفت: «بیا که او مزد تو را فرستاده و بیشتر نیز عطا کرده. او کیست که برای سه روز کار این قدر مزد می دهد؟» مرد گفت: «او عزیزی است که کسی را که کار نکرده را هم مزد می دهد و همیشه بیشتر از آن مقداری که لایق باشیم عطا می کند. او پروردگار جهانیان است». زن با شنیدن این سخن متوجه اشتباه خود گردید و از آن روز به عبادت پرداخت تا جائی که هر دو از عارفان زمان خود شدند(۱).

۱- مصابیح القلوب/۲۲۴.

توسل

توسل

«امیـد» است که انسان را نجات می دهـد نه زیادی اعمال و وفور نیکی ها. ما چشم امیدمان به در خانه خداست. چشم امیدمان به در خـانه اهلبیت است که دسـتمان را بگیرنـد و با همین امیـد زنـده ایم. ما چشم امیـدمان به دست یـد الهی امام حسـین علیه السـلام است اما خود آقا امیـدش به کس دیگری بود اما حیف که این امید، ناامید شد. آن هم آن موقعی بود که آقا دسـتانش را به کمر زد و سر به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: «الان انکسر ظهری و شمّت بی عدوّی».

ریشه نخل امیدم کندند

حال استاده به من می خندند

آن موقعی که عباس صدا زد: «یا اخا ادرک اخاک ؛ حسـین جان دیگر برادرت را دریاب». آنجا بود که دیگر آقا دستش را از همه جـا کوتـاه دیـد. شایـد آقـا همان لحظه ای که امیـد اهل حرم رفت و دیگر بازنگشت، رخت اسیری را به تن زینب دیـده، سیلی خوردن بچه ها را دیده. (الله اکبر!)

آن نخل به خون طپیده را می بوسید

آن مشک ز هم دریده را می بوسید

خورشید کنار علقمه خم شده بود

دستان ز تن بریده را می بوسید

یک وقت همه دیدند آقا خودش را از روی اسب به زمین انداخت هی یک چیزی را بر می دارد، می بوسد و به چشـمانش می کشد. گفتند: «مگر حسین پاره قرآن پیدا کرده!» یک وقت دیدند دستان قلم شده عباسش را در بغل گرفته است.

بود امیدم مرا یاری کنی

سالها بهرم علمداری کنی

ای دریغا شد امیدم ناامید

بی برادر گشتم و پشتم خمید

بچه ها دیدند پدر دارد بر می گردد، اما یک دست افسار اسب را گرفته و دست دیگر را به کمر گذاشته. رفت و عمود خیمه عباس را کشید. یعنی زینبم برو رخت اسیری را به تن کن خواهر!. بچه ها تا این وضع را دیدند همه فهمیدند که عمو را کشته اند. اما یک جمله درد دل با عمو کردند؛

عمو جان! درد طفلان را دوا کن

عمو جان! حاجت ما را روا کن

عمو جان! جان زینب بار دیگر

پدر را چون برادرها صدا کن

چقدر قشنگ صدایش زدی. حسرت به دل بچه ها مانده بود یک بار پدر را برادر خطاب کنی. اما عمو جان؛

همه دل را ز کین آکنده کردند

غم سیلی زهرا زنده کردند

همه چشم تو را تا دور دیدند

به اشک چشم زینب خنده کردند

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۳ گناه

اشاره

۲۳ گناه

اللهم اغسلنی فیه من الذنوب و طهّرنی فیه من العیوب و امتحن قلبی فیه بتقوی القلوب یا مغیل عثرات المذنبین

پروردگارا از گناه شستشویم ده و در این روز مرا از عیوب پاک گردان و به پرهیزگاری، دلم را بیازمای ای چشم پوش لغزش گنه کاران.

«گناه» بی ادبی به ساحت قدس ربوبی است. «گناه» خارج شدن از سلطنت رحمت اوست و انسان را از درگاه الهی دور می نماید. هر کس که از فرمان خدا سرپیچی کند در واقع ولایت خدا و رسولش را نپذیرفته است و در مملکت شیطان وارد گردیده. در شریعت ما گناه به دو قسمت کبیره و صغیره تقسیم می گردد. در تعیین گناهان بین علماء اختلاف است بعضی آن را هفت و بعضی با استفاده از روایات آن را بیش از هفتصد قسم بر شمرده اند. مابقی از گناهان کبیره را صغیره می گویند که از مرتبه ای پائین تر در اسائه به حضرت ربّ برخوردار هستند که مؤمن واقعی از هر دوی آن دوری می کند.

تذکر

تذکر

برای رعایت مقتضیات شبهای قدر می توانید از مطالب شب بیست و هفتم استفاده نمائید.

آیات

آیات

«و من یعص الله و رسوله فانّ له نار جهنم خالدین فیها ابداً»(۱)

هر کس از خدا و رسولش سرپیچی کند در جهنم تا ابد باقی می ماند.

«من جاء بالسیئه فکبّت وجوههم فی النار هل تجزون الاّ ما کنتم تعملون»(۲)

هر کس گناه کند صورتش در آتش سوزانیده می شود آیا به غیر از آنچه که انجام داده اید کیفر می شوید.

«فانزلنا علی الذین ظلموا رجزاً من السّماء بما کانوا یفسقون»(۳)

پس بر کسانی که ظلم کرده بودند به خاطر نافرمانی ای که پیشه ساخته بودند عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

«و ضربت علیهم الذّله و المسکنه و باؤوا بغضب من اللّه»(۴)

و داغ خواری و فقر بر پیشانی آنها زده شد و به خشم خدا در آمدند.

«الم یعلموا انّه مَن یُحادد الله و رسوله فانّ له نار جهنم خالداً فیها»(۵)

آیا نمی دانند که هر کس با خدا و رسولش در افتد پس جهنم بر اوست که در آن جاودانه خواهد ماند.

«ان تجتنبوا کبائر ما تُنهوَن عنه نکفّر عنکم سیئاتکم»(۶)

اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید آن را کفاره سایر گناهان تان می کنیم.

«یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ انّ بعض الظنّ اثم و لا تجسّسوا و لا یغتب

۱- جن/۲۳.

۲- نحل/۹۰.

۳- بقره/۵۹.

۴- بقره/۶۱.

۵- توبه/۶۳.

۶- نساء/۳۱.

بعضکم بعضا أیحب احدکم ان یأکل لحم اخیه فکرهتموه»(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید از گمان سوء به یکدیگر بپرهیزید چرا که بعضی از این گمانهای سوء گناه است و تجسس نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی دیگر را نکند آیا دوست دارید که گوشت برادر مرده خود را بخورید پس اکراه دارید.

«و امّا الذین فسقوا فمأویهم النار کلّما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها»(۲)

و کسانی که گناه علنی می کنند پس جایگاه شان در جهنم است و هر گاه بخواهند که از آن خارج شوند دوباره آنها را بدانجا باز می گردانیم.

روایات

روایات

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: رحم الله امرءاً راقب ربّه و تنکّبَ ذنبه و کابر هواه و کـذّب مُناه؛ خدا رحمت کند بنده ای را که پروردگار خود را منظور دارد و از گناهش دوری کند و با هوای نفس خود دشمنی ورزد و آروزی خود را تکذیب نماید و دنبالش نرود(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: و احذرو ما نزل بالاُمم قبلکم فی المَثُلات بسوء الافعال و ذمیم الاعمال فتذکروا فی الخیر و الشرّ احوالهم و احذروا ان تکونوا امثالهم؛ پرهیز کنید از کیفر گناهان و اعمال زشتی که پیشینیان مبتلا شده اند پس در خیر و شر آنها تدبیر کنید، نکند چو آنان گرفتار شوید(۴).

روی انّ الحسین بن علی علیه السلام جاءه رجل و قال: انا رجل عاصی و لا اصبر علی المعصیه فعِظنی بموعظه فقال علیه السلام افعل خمسه اشیاء و اذنب ما شئت فاوّل ذلک لا تأکل من

۱- حجرات/۱۲.

۲- سجده/۲۰.

۳- روضه کافی/۱/۳۲۶.

۴- نهج البلاغه خوئی.

رزق الله و اذنب ما شئت و الثانی اخرج من ولایه الله و اذنبْ ما شئت و الثالث اطلب موضعاً لا یراک و اذنب ما شئت و الرابع اذا جاء ملک الموت لیقبض روحه فادفعه عن نفسک و اذنب ما شئت و الخامس اذا ادخلک المالک فی النار فلا تدخل فی النار و اذنب ما شئت؛ مردی نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: من مردی عاصی و گناهکار هستم و هیچ گونه صبری برای گناه کردن نمی نمایم. حضرت فرمود: پنج کار را انجام بده آن گاه هر گناهی دلت خواست بکن اول از روی خدا نخور و هر گناهی خواستی بکن دوم از تحت ولایت و سرپرستی خدا بیرون برو و هر گناهی خواستی بکن، سوم جائی برو که خدا تو را نبیند و هر گناهی خواستی بکن، چهارم وقتی که ملک الموت برای قبض روحت آمد او را از خودت دور کن و هر گناهی خواستی انجام بده و پنجم هنگامی که خدا تو را در آتش کرد، داخل آتش مشو. اگر توانستی این پنج کار انجام دهی هر گناهی دلت خواست می توانی انجام دهی(۱).

عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: الذنوب تغیّر النّعم؛ گناهان نعمت خدا را تغییر می دهد(۲).

عن ابی جعفر علیه السلام قال: الذنوب کلّها شدیده و اشدّها ما بنت علیه الّحم و الدّم لانّه امّا مرحوم و امّا معذّب و الجنه لا یدخلها الا طیّب ؛ گناهان همه شدید هستند و شدیدترین آن، گناهی است که از آن، گوشت و خون بر بدن روئیده باشد. حال یا بخشیده می شود و یا عذاب می شود و به هر حال در بهشت فقط پاکان وارد می شوند(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: ما جَفِّت الدموع الاّ لقسوه القلوب و ما قست القلوب الا لکثرت الذنوب؛ اشک چشم خشک نمی شود مگر به وسیله قساوت قلب و قلب قسی نمی شود مگر به واسطه زیادی گناهان(۴).

۱- بحار/۷۸/۱۲۶.

۲- مستدرک/۲/۳۹۲.

۳- کافی/۳/۳۷۱.

۴- اقوال الائمه/۴/۲۵۸.

عن ابی عبـدالله علیه السـلام قال: اذا اذنب الرجل خرج من قلبه نکته سوداء فان تاب انمحت و ان زاد زادت حتی تغلب علی قلبه فلا یفلـح بعدها ابداً؛ هنگامی که کسـی گناه می کند در دلش نقطه سـیاهی به وجود می آید. اگر توبه کند آن نقطه پاک می شود اما اگر باز هم گناه کند آن نقطه سیاه بزرگتر می شود تا اینکه سراسر قلبش را فرا می گیرد و از آن به بعد هرگز رستگار نمی شود(۱).

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : من اذنب ذنباً و هو ضاحک دخل النار و هو باکٍ؛ هر کس موقع گناه بخندد با چشم گریان وارد آتش می شود(۲).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یا اباذر! لا تنظر الی صِغَر الخطیئه و لکن انظر الی من عصیت؛ ای اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن بلکه ببین که نافرمانی چه کس را می کنی؟(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: کل یوم لا یعصی الله فیه فهو یوم عید؛ هر روزی که در آن گناه نشود آن روز عید است(۴).

مثال

مثال

«گناه»ماننـد آتش است. چطور وقتی انسان دسـتش را روی آتش می گیرد، بایـد زود بکشد تا آسـیبی به آن نرسد؟ دل انسان هم همین طور است وقتی که در قلبی گناه و لذت آن رسوخ کرد، باید زود استغفار کند یعنی قلبش را از آتش نجات دهد اما اگر این کار مداومت یابد و همین طور در گناه غوطه ور شود، گوئی دلش را در داخل آتش انداخته و آن را کنار نمی کشـد و بی تفاوت است. اینکه بعضی از انسانها در گناه غوطه ور می شوند به خاطر این است که

۱- فروع کافی/۵/۷۲.

۲- مجموعه ورام/۱/۱۸.

۳- مجموعه ورام/۲/۵۳.

۴- نهج الحق/۴۲۰.

هشدار دهنده های نفس آنها دیگر از بین رفته و نسبت به آتش گناه بی تفاوت شده است.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

هاروت و ماروت

عابد روسیاه

ترک گناه

گناه در خلوت

هاروت و ماروت

هاروت و ماروت

مفسرین نوشته اند که «هاروت و ماروت» نام دو فرشته از فرشتگان الهی است که به زمین آمدند. علّت آن این بود که مردم در زمین گناه و فساد می کردند. روزی فرشـتگان خدمت خدا عرض می کنند: «خدایا! چرا این بندگان را آفریدی که نافرمانی تو را بکنند؟» خداوند متعال فرمود: «اگر نیروی شـهوتی که در آنهاست، در شـما بود شـما نیز چنین می کردید» گفتند: «خدایا ما توانائی نافرمانی و گناه را نداریم» خدا به آنها فرمود: «از بین خود دو فرشـته انتخاب کنید تا من در آنها شهوت تعبیه کنم» آنها نیز هاروت و ماروت را برگزیدنـد که از همه پارساتر و عابـدتر بودنـد. خـدا در وجود آنها نیروی شـهوت را آفریـد و به زمین فرسـتاد و از آنها عهد گرفت که مشرک نشوند، شـراب نخورند، آدم نکشـند، گوشت خوک نخورند، و در داوری و قضاوت ستم روا مدارند. آنها روزها را به زمین به میان می رفتند و شب به آسمان باز می گشتند.

روزی زنی زیبـا بنـام «زهره» که فـارس بود برای داوری نزد آنهـا آمـد. هاروت و ماروت در اثر شـهوت وسوسه شدنـد و برای اینکه بیشتر به او نگاه حرام کننـد هر روز داوری را به تأخیر می انداختنـد. روزی او را برای کار حرام به خانه دعوت کردنـد تا در قضاوت از او جانبـداری کنند اما زهره گفت: «اگر می خواهید دعوت شـما را بپذیرم باید ابتدا به دین من در آئید و مثل ما شراب بخورید و بت بپرستید». آن دو جواب دادند: «ما به خدا قول داده ایم که این

کارها را انجام نـدهیم». اما شـهوت و هوای نفس بر آنها غالب شـده و بار سوم قبول کردنـد که آنچه را زن گفته انجام دهنـد. آنهـا گفتنـد: «شـراب خـوردن از همه آسـان تر است و انجـامش راحت تر». به این ترتیب گنـاه را کوچـک شـمردند و شـراب خوردند و ندانسـتند که شـراب خواری مادر همه گناهان است و به ظاهر ساده جلوه می کند. سپس شراب خوردند و با آن زنا نمودند.

کسـی از جریـان با خبر می شود. آنها نیز از ترس جان خود آن شـخص را کشـته و سه گناه کبیره انجام می دهنـد. اول شـراب خوردنـد دوم زنا کردنـد و سوم قتل نمودنـد. سـپس خداونـد فرشـتگان خود را از کار آن دو فرشـته عابـد با اطلاع ساخت که بداننـد انسان به واسـطه این غریزه است که دست به هر گناهی می زند. فرشـتگان از این مسأله آگاهی یافتند و برای اهل زمین آمرزش طلبیدنـد. مفسـران نوشـته انـد آن دو فرشـته به واسـطه گناهـانی که مرتکب شـده بودنـد از درگـاه الهی رانـده شـده و نتوانستند به جایگاه خود باز گردند اما از کرده خود پشیمان شدند و نزد حضرت ادریس رفته تا نزد خدا شفاعت آنها را بکنند. خـدا نیز آنهـا را بین عـذاب دنیـا و عـذاب آخرت مخیّر گـذاشت و آنهـا عـذاب دنیـا را انتخاب نمودنـد خـدا آنها را به چاهی انداخت که در آن در تشنگی و عذاب تا روز قیامت بسر برند(۱).

عابد روسیاه

عابد روسیاه

آورده انـد که عابدی در زمانهای قبل می زیست که خارج از شـهر مشـغول به عبادت بود و سالیانی دراز را به آسـتان خداوند عبادت آورده بود. شبی از

۱- کشف الاسرار/۱/پاورقی ۴۲.

شبها، برف و طوفان تنـدی در گرفت. زنی راه خود را در بیابان گم می کند و خانه او را از دور می بیند. نزدیک می آید و در می زند.

او در را می گشاید و می بیند زنی تنها در برف گیر کرده و تقاضای کمک دارد. زن از او درخواست می کند که امشب را به او جا بدهد و فردا به خانه خود باز می گردد. عابد قبول می کند و او را پناه می دهد و دوباره مشغول عبادت می شود. شیطان مدام او را وسوسه می کند که دست به گناه بیالاید اما عابد توجه نمی کند. سرانجام شیطان موفق میشود و او را به گناه آلوده می سازد. ابلیس به او می گوید: «اگر فردا به خانواده خود خبر دهد چه؟ آن گاه تو را خواهند کشت» عابد مضطر می شود که چه کند. شیطان به او پیشنهاد کمک می دهد و به او می گوید: «او را بکش و بدنش را زیر سجاده خود دفن نما! آن گاه هیچ کس از کار تو مطلع نمی شود». عابد زن بیمار را کشته و در اتاق خود دفن می نماید.

فردا صبح برادران و خانواده زن به جستجوی او به دیر عابد می رسند و از او نشانی خواهرشان را می خواهند اما عابد اظهار بی اطلاعی می کنـد. آنها به پاسخ عابـد مشکوک شده و داخل دیر او را جستجو می کنند و قبر را پیدا کرده و نبش می کنند و بدن خواهرشان را می یابند. دست و پای عابد را بسته و او را حسابی می زنند و به محکمه قاضی می برند. قاضی فرمان اعدام او را می دهـد. چوبه داری مهیا می کننـد و طناب را بر گردن عابـد می اندازنـد. عابد که آب را از سر خود گذشته می بیند، مضطرب این طرف و آن طرف خود را می نگرد و راهنمای خود، شیطان را می یابد که به او پوزخند می زند و به او می گوید: «ای عابد! عجیب گرفتار شده ای! می خواهی تو را از بند مرگ نجات

بدهم؟» عابد خوشحال می شود و می گوید: «آری! بگو چه کنم؟» شیطان می گوید: «اگر می خواهی نجاتت بدهم یک شرط دارد، می پذیری؟» عابد جواب می دهد: «آری! هر چه باشد می پذیرم». ابلیس می گوید: «مرا سجده کن تا تو را نجات بدهم» عابد می گوید: «مگر نمی بینی که طناب بر گردنم افکنده اند چگونه تو را سجده کنم؟» شیطان می گوید: «با اشاره هم سجده کنی قبول است» مرد به نشانه سجده، چشمان خود را چند بار می بندد و باز می کند و در همین حین زیر پایش خالی می شود و از حلق آویزان می گردد و کسی که سالها عبادت کرده بود با حالت کفر از دنیا می رود.

ترک گناه

ترک گناه

حضرت سلمان فارسی می گوید: در ادوار پیشین زنی در غایت جمال زندگی می کرد. روزی مرد عابدی در نظر او افکند و شیطان او را وسوسه نمود. همه دار و ندارش را فروخت و در کیسه ای گذاشت و به زن داد و او را به گناه دعوت کرد. هر دو اتاقی خلوت رفتند. عابد تا خواست که خود را به عصیان آلوده کند، دست و پایش شروع به لرزیدن کرد.

زن از او پرسید: «چه شده است؟ چرا می لرزی؟» عابد گفت: «از خدای خود می ترسم! آخر من تا به حال چنین گناهی نکرده ام. مرا از این کار معاف می دار! اگر اجازه می دهی من به دیر خود باز گردم» زن اجازه داد و اندکی با خود تأمل نمود. با خود گفت: «او یک بار خواست این گناه را بکند چنین به خود می لرزید، تو که عمری گناه کرده ای چه خواهی کرد؟» این را گفت و توبه کرد و به طرف دیر عابد به راه افتاد. مرد عابد تا او را دید از شرمندگی خدا صیحه ای زد و جان داد. زن نیز عرضه داشت: «خداوندا! از همه کرده هایم

پشیمانم! حالا دیگر مرا به او برسان» و او نیز جان به خداوند تسلیم کرد. حضرت سلمان می فرماید: در عالم رؤیا آن دو را دیدم که در تختی در بهشت نشسته اند و به من گفتند: «ای سلمان هر که از خدا بترسد و گناه نکند خدا او را خواهد بخشید»(۱).

گناه در خلوت

گناه در خلوت

«ابوبصیر» می گوید: در کوفه به یکی از زنان قرائت قرآن یاد می دادم. روزی با او شوخی کردم و حرف نامربوطی به او زدم. پس از مدتی به مدینه رفتم و نزد امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم. حضرت به محض دیدن من، شروع کرد به سرزنش کردنم و فرمود: «شما که ادعای دوستی و ولایت ما را دارید و خود را به ما وابسته می دانید چرا در خلوت گناه می کنید؟ کسی که در خلوت گناه کند خدا نظر رحمتش را از او باز می گرداند. آن چه سخنی بود که به آن زن گفتی؟» من از شدت شرمندگی سرخ شده بودم و صورتم را پوشانیدم و در همان حال توبه کردم. حضرت فرمود: «دیگر تکرار نکنی و در خلوت با زن نامحرم شوخی ننمائی»(۲).

ما پشت دیوار را هم می بینیم!

«ابو صباح کنانی» می گوید: روزی در خانه امام باقر علیه السلام رفتم. کنیزی برای باز کردن در بیرون آمد. چشمم که به او افتاد دست بر سینه او گذاشتم و گفتم: «به مولایت بگو ابوصباح آمده و اجازه ورود می خواهد» در همین هنگام

۱- ۱مصابیح القلوب/۱۰۲.

۲- ۱بحار/۲۴۷/۴۶.

صدای امام را شنیدم که فرمود:

«اُدخل لا ـ امّ لک؛ داخل شو ای بی مادر!» وارد خانه شدم و به حضرت عرض کردم: «یا بن رسول الله! قصد شهوت رانی نداشتم بلکه می خواستم به یقین و ایمانم نسبت به شما افزوده شود» حضرت فرمود: «راست می گوئی؟ اگر خیال می کنید که این دیوارها مانع دیدن ما می شود، پس چه فرقی بین ما و شماست؟ بپرهیز که بار دیگر چنین گناهی مرتکب نشوی»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

در سیره علمای راستین به قدری ورع و تقوی به چشم می خورد که انسان نمی داند از کجای آن شروع کند. این عالمان راستین و عارفان حقیقی از انجام اعمال مباح و مکروه نیز دوری می جستند چه رسد به انجام محرمات که در اینجا به ذکر نمونه هائی از آن بسنده می کنیم.

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

یکی از نزدیکان امام می گوید: «روزی باران آمده بود و حیاط خیس شده بود برای اینکه داخل ساختمان خیس و گل آلود نشود، من چند برگ روزنامه جلوی در انداخته بودم. حضرت امام به من فرمود: این روزنامه ها را از سر راه بردارید. گفتم: آنها را گذاشته ام که زمین خیس نشود و گِل داخل ساختمان نیاید. ایشان فرمودند: یک چیز دیگر بیندازید روی این روزنامه ها اسم افراد نوشته شده است که ممکن است بعضی از آنها اسم ائمه باشد(۲).

۱- بحار/۲۴۸.

۲- مصاحبه تلویزیونی با خانم دباغ.

علامه بحرالعلوم رحمه الله

علامه بحرالعلوم رحمه الله

حاکم بروجرد روزی به دیدار «سید مرتضی» پدر علامه «بحرالعلوم» رفت. به هنگام مراجعت به حیاط خانه که رسید بحرالعلوم را دید. سید مرتضی، علامه را که هنوز کودک بود به حاکم معرفی کرد. حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی کرد و رفت.

بحرالعلوم رو به پدرش نموده و عرض کرد: «باید مرا از این شهر بیرون فرستی که می ترسم هلاک شوم!». پدر گفت: «چرا؟ مگر چه شده است؟» علامه گفت: «به این دلیل که از وقتی حاکم اظهار مهربانی کرد، قلبم را به او مایل می بینم و گویا در دلم محبتی به او پیدا شده و آن بغض و عداوتی که باید نسبت به حاکم ظالم داشته باشم ندارم. دیگر اینجا جای ماندن نیست» و همین امر سبب هجرت علامه از بروجرد شد(۱).

ـ زمانی گوسفند غارتی با گوسفندان کوفه مخلوط شد. یکی از عباد اهل ورع کوفه سئوال کرد: «گوسفند چند سال عمر می کند؟» پاسخ دادند: «هفت سال» از این رو از خوردن گوشت گوسفند تا هفت سال پرهیز کرد(۲).

دیگری، گاو او به هنگام شخم زدن در زمین وقفی قدم نهاد و از آنجا به زمین او مراجعت کرد. به جهت آن که قلیلی از خاک آن به زمین او داخل شده بود، محصول زمین خود را نخورد(۳).

۱- کلمه طیبه به نقل منتخب التواریخ/۱۹۷.

۲- کشکول بهائی به نقل قوائد الرضویه/۳۳۳.

۳- رساله سیر و سلوک/۱۰۹.

سخن آخر و توسل

سخن آخر و توسل

یزید همین که از شراب فارغ گردید دستور داد تا بساط شطرنج بیاورند. او با حرص و ولع، دو دستی شطرنج بازی می کرد و هر بار که در قمار می بُرد، جامی شراب می آشامید و ته مانده آن را روی سر جدم حسین که در زیر تختش قرار داده بود می ریخت(۱).

وای از مهمانی بزم یزید

کرد غمها را به دلهامان مزید

از تمسخر خنده بر لب داشت او

قصد بر آزار زینب داشت او

بزم خود با ناسزا آراستند

دخترت را بر کنیزی خواستند

قصه اینجا ختم می شد خوب بود

لیک در دستان دشمن چوب بود

پیش چشم خواهر و طفلان تو

چوب می زد بر لب و دندان تو

قامت «قد قامت»ام را خم ببین

چشمهایم را پر از شبنم ببین

با کدامین دیدگان جویم تو را

از چه گویم از کجا گویم تو را

۱- عیون اخبار الرضا/۲/۲۱.

خواهرت را بیش از این زنده مخواه

پیش خود این گونه شرمنده مخواه

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۴ تقوی

اشاره

۲۴ تقوی

اللهم انّی اسئلک فیه ما یرضیک و اعوذ بک ممّا یؤذیک و اسئلک التوفیق فیه لان اطیعک و لا اعصیک یا جواد السائلین

خدایا امروز آنچه که خشنودی توست از تو مسئلت دارم و از آنچه موجب آزار توست به تو پناه می برم و امروز توفیق اطاعت و گناه نکردن را از تو می خواهم ای بخشنده درخواست کنندگان.

شرط نجات و رستگاری «تقوی» است. عزیزترین انسانها در نزد خدا با تقواترین آنهاست چرا که از امیال نفسانی خود گذشته و وجود خود را وقف اطاعت و فرمان برداری از دستورات الهی و اجتناب از معاصی و محارم نموده است. «تقوی» خیر دنیا و آخرت می باشد و در دنیا سبب سربلندی و روسفیدی پیش خلق و در آخرت سبب جای گرفتن در بهشت برین و در آغوش قرب الهی می باشد.

آیات

آیات

«تلک الجنه نورثّ مِن عبادنا مَن کان تقیّا»(۱)

این بهشتی است که به بندگانی که پرهیزگار باشد به میراث می دهیم.

«بلی من اوفی بعهده و اتقی فانّ الله یحب المتقین»(۲)

آری هر کس به پیمان اش وفا کند و پرهیزگاری نماید بی تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.

«ان الارض لله یورثها من یشاء و من عباده و العاقبه للمتقین»(۳)

زمین از آن خداست و به هر کس از بندگانش که بخواهد می دهد و فرجام نیک از آن متقین می باشد.

«انّ الذین اتقوا اذا مسّهم طائف من الشیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون»(۴)

در حقیقت کسانی که از خدا پروا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان به ایشان برسد خدا را به یاد می آورند و بناگاه بینا می شوند.

«و من یتق الله یجعل له من امره یسرا»(۵)

هر کس از خدا پروا کند برای او در کارش تسهیلی قرار می دهد.

«فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون»(۶)

۱- مریم/۶۳.

۲- آل عمران/۷۶.

۳- اعراف/۱۲۸.

۴- اعراف/۲۰۱.

۵- طلاق/۴.

۶- اعراف/۳۵.

پس هر کس پرهیزگاری کند و خود را اصلاح نماید نه بیمی بر اوست و نه اندوهگین می شود.

«اتقوا الله و یُعلّمکم الله»(۱)

از خدا پروا کنید و خدا بدین وسیله شما را آمرزش می دهد.

«فلا تزکّوا انفسکم هو اعلم بمن اتّقی»(۲)

خود را پاک مشمارید که او به حال پرهیزگاراران آگاه تر است.

روایات

روایات

عن الصادق علیه السلام قال: انّ قلیل العمل مع التقوی خیر من کثیر بلا تقوی؛ کار اندکی که با تقوی و پرهیزگاری باشد بهتر است از کار کثیری که بدون تقوی باشد(۳).

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: کونوا دعاه للناس بغیر السنتکم لیَرَوا منکم الاجتهاد و الصدق و الورع؛ با غیر زبان دعوت کننده مردم به کار نیک باشید تا آنان از شما کوشش و راستی و پارسائی را ببینید در نتیجه از کار نیک شما یاد بگیرند (و به درستی و واقعیت راه شما پی برند)(۴).

عن الصادق علیه السلام قال: اَزیَنُ اللباس للؤمن لباس التقوی و اَنعَمُه الایمان؛ مزین ترین لباسها برای مؤمن لباس تقوی و نرم ترین پوشش برای وی ایمان است(۵).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: الزُّهد فی الدنیا ثلاثه احرف زاء و هاء و دال. فامّا الزاء فترکُ الزینه و امّا الهاء فترکُ الهوی و امّا الدّال فترکُ الدنیا؛ زهد در دنیا از سه حرف تشکیل شده

۱- بقره/۲۸۲.

۲- نجم/۳۲.

۳- جامع السعادات/۲/۱۸۱.

۴- مجموعه ورّام/۱/۱۲.

۵- جامع السعادات/۳/۳۴۰.

است زاء و هاء و دال. پس زاء ترک زینت دنیاست، هاء ترک هوای نفس و دال ترک دنیا می باشد(۱).

عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: الزّهد فی الدنیا قصر الاُمل و شکر کل نعمه و الورع عمّا حرّم الله علیک؛ زهد در دنیا شامل کوتاه کردن آرزو، شکر نعمت ها و دوری از آنچه خدا حرام کرده می باشد(۲).

عن الامام الهادی علیه السلام قال: مَن اتقی اللّه یتقّی و من اطاع الله یطاع و من اطاع الخالق لم یبال سخط المخلوقین و من اسخط الخالق فلیَیقینْ ان یحلّ به سخط المخلوقین؛ کسی که از خدا بپرهیزد مردم از او می پرهیزند و هر کس از خدا اطاعت کند مورد اطاعت مردم واقع می شود و هر کس که از آفریننده فرمان بَرَد از خشم آفریدگان باکی نخواهد داشت و کسی که آفریدگار را به خشم آورد یقین کند که خشم آفریدگان بر سرش فرو خواهد آمد(۳).

عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: لاـ یبلُغ العبد ان یکون من المتقین حتی یَدَعَ ما لا بأس به حذراً ممّا به البأس؛ بنده به درجه پرهیزگاران نخواهد رسید مگر آن که به جهت پرهیز از محرمات از چیزهائی هم که حرام نیست کناره گیرد(۴).

قال ابو محمد العسکری علیه السلام : من یتّق وجوه الناس لم یتّق الله؛ آن کسی که از روی مردم خجالت نمی کشد از خداوند بزرگ نیز شرم نخواهد داشت(۵).

عن الصادق علیه السلام قال: التّقوی انْ لا یفْقُدَک الله حیث امرک و لا یراک حیث نهاک؛ تمامیت تقوی به آن است که هر گاه خداوند تو را فرا خواند غایب نیابدت و چون باز تو را

۱- جامع الاخبار/۱۲۷.

۲- تحف العقول/۵۷.

۳- تحف العقول/۵۱۰.

۴- مجموعه ورّام/۱/۶۰.

۵- بحار الانوار.

دارد حاضر نبیند(۱).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: للتقوی اربعه الخوف ارکان الخوف من الرّب الجلیل و العمل بالتّنزیل و القناعه بالقلیل و الاستعداد لیوم الرحیل؛ برای پرهیزگاری چهار رکن است اول خوف و خشیت الهی دوم عمل و فعالیت به دستورات قرآن سوم سازش به روزی اندک و چهارم آمادگی برای مرگ(۲).

عن النبی صلی الله علیه و آله : الزهد فی الدّنیا یریح القلب و البدن و التقوی خیر زاد المعاد؛ زهد و بی رغبتی به دنیا موجب راحتی بدن و قلب است و پرهیزگاری عالی ترین توشه برای روز معاد می باشد(۳).

عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: لیس الزّهد فی الدنیا تحریم الحلال و لا اضاعه المال و لکّن الزّهد فی الدنیا الرّضا بالقضاء و الصبر علی المصائب و الیأس عن الناس؛ زهد و پارسائی در این جهان حلال را بر خود حرام کردن و دارائی خود را تباه ساختن نیست لکن خشنود بودن به قضای الهی و شکیبائی در مصائب و ناامیدی از مردم است(۴).

مثال

مثال

نفس آدمی مانند «نوزاد» است و احتیاج به مراقبت دارد و باید آن را از سرما و گرما حفظ نمود و غذای متناسب با سن او را به او خورانید و در اثر یک بی احتیاطی امکان مریض شدن و یا تلف شدن نوزاد می باشد. درست است که او هم یک انسان است اما نمی تواند غذای سایر انسانها را بخورد مثلاً غذای یک انسان کامل را به بچه بدهیم. باید با گذشت زمان معده بچه

۱- بحار الانوار./۷۰/۲۸۵.

۲- سبعین کلام/ج ۱.

۳- سبعین کلام/۴۸۷.

۴- مستدرک/۲/۳۳۳.

استعداد خوردن آن غذاها را بیابد. به خاطر همین علمای اخلاق توصیه می کنند که برای کامل شدن، ابتدا به همان ترک محرمات و انجام واجبات بسنده کنیم پس از گذشت زمان و رعایت تقوای الهی انسان مستعد می شود.

داستان

اشاره

داستان

تقوی در خانه کفر

«ابراهیم خواص» (یکی از عرفا) می گوید: در «روم» به سر می بردم که به من خبر دادند دختر قیصر روم دیوانه شده و او را به بند کشیده اند. قیصر روم تمام اطبای حاذق را بر بالین او حاضر کرده بود اما هیچ کدام موفق به معالجه وی نشده بودند. به کاخ قیصر رفتم و گفتم برای معالجه دخترش آمده ام. قیصر گفت: «بر کنگره های قصر نگاه کن! این سر طبیبانی است که برای معالجه آمده بودند اما موفق نشدند. اگر نتوانی او را معالجه کنی سر تو نیز بالای کنگره خواهد رفت». اما من قبول کردم و قیصر چون این شجاعت را در من دید اجازه داد تا دخترش را معالجه نمایم.

به سراغ او رفتم و حالش را پرسیدم و گفتم: «ای کنیز خدا! این چه حالتی است که در تو می بینم؟» گفت: «میان کنیزان خود نشسته بودم که ناگهان دلم آشوب شد و دردی را در دل خود احساس کردم آن گاه خود را در بین غل و زنجیر دیدم و فکر کردند که من دیوانه شده ام» گفتم: «آن درد چه بود و چه می اندیشیدی که این گونه واله و حیران شده ای!» گفت: «در دل شوق خدا را پروراندم و به قضایش تن در دادم و می دانم که او بندگانش را دوست دارد و هر چه او بخواهد آن خوش است». تعجب کردم و به او گفتم: «آخر در این خانه کفر تو چگونه به این مقام رسیده ای؟ می خواهی که تو را به سرزمین

اسلام و خداجویان برم؟» دختر جواب داد: «در میان مسلمانان بودن و مسلمان زیستن هنر نیست، در بلاد اسلام بودن و گناه نکردن عجیب نیست بلکه در بلاد کفر بودن و ورع داشتن هنر است. حالا تو بگو بدانم که در بلاد اسلام چه چیزی هست که در اینجا نیست؟» گفتم: «آنجا کعبه است» پرسید: «کعبه را زیارت کرده ای؟» گفتم: «هفتاد مرتبه» گفت: «بالای سر مرا نگاه کن» نگاه کردم و دیدم که کعبه بالای سر اوست. سپس گفت: «هر که به پای رود کعبه را زیارت می کند و هر که به دل رود کعبه به زیارت او می آید» گفتم: «تو را به خدا سوگند می دهم که بگوئی چگونه به این مقام رسیده ای؟» گفت: «کاری که شایسته مقام ربوبی اش باشد نکرده ام فقط بر حکمش گردن نهاده ام و نافرمانی ننموده ام و به قضایش راضی گشته ام» گفتم: «حالا تکلیف من چیست و چگونه از اینجا خارج شوم؟» گفت: «به همان سوئی که آمده ای رو کن به مقصدت می رسی» به طرف مکه رو کردم و خودم را در آنجا دید(۱).

مفلس ثروتمند

«شبلی» (از عرفای قرن چهاردهم) مجلس وعظ و خطابه ای داشت و جمعی در آن مجلس حضور داشتند. روزی درویشی از میان جمع برخاست و گفت: «ای شیخ! برای هدایت این قوم از من سئوالی بکن» شبلی گفت: «ای درویش! سوره توحید را بلدی؟» گفت: «بلی» شبلی گفت: «آن را برای ما بخوان» درویش سوره را خواند. سپس شبلی از او پرسید: «آیا ثواب این سوره را ده درهم به من می فروشی» جواب منفی داد. پرسید: «به صد درهم چه؟»

۱- کشف الاسرار/۱/۸۰.

باز درویش پاسخ منفی گفت و شبلی تا هزار دینار قیمت را بالا برد اما جواب پیرمرد منفی بود. سپس از او پرسید: «تو که چنین ثروتی داری چطور ادعای فقر می کنی؟».

مجلس تمام شد و همه بازگشتند. باران تندی باریدن گرفت درویش چون جائی نداشت زیر دهلیز خانه ای ایستاد تا باران قطع شود. سپس فردی سبزپوش و خوش قامت ظاهر شد و به او گفت: «ای درویش! تو بودی که امروز ثواب سوره اخلاص را هزار دینار نفروختی؟» گفت: «بله من بودم». مرد دست در آستین برد و هزار دینار طلا- به درویش داد و گفت: «بگیر و نفقه اهل و عیالت کن و ثواب آخرتت نیز باقی است»(۱).

مردان رهش میل به هستی نکنند

خود بینی و خویشتن پرستی نکنند

هر نیم شبی که در خرابات آیند

خم خانه تهی کنند و مستی نکنند

۱- مصابیح القلوب/۵۳.

برادری در تقواست

برادری در تقواست

روزی «زید» فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، به مجلس مأمون وارد شد و به حضرت رضا علیه السلام سلام کرد ولی حضرت جوابش را نداد. زید عرض کرد: «من برادر شما هستم چرا وقتی به شما سلام می کنم جواب سلامم را نمی دهید؟» حضرت فرمود: «آن وقت برادر من بودی که خدا را اطاعت می کردی از وقتی عاصی شده ای دیگر برادری بین من و تو بر قرار نمی باشد»(۱).

دلیل خلقت

دلیل خلقت

روزی «بهلول» از کوچه ای می گذشت بچه ها را دید که مشغول بازی هستند اما یکی از آنها ایستاده و بازی نمی کند. بهلول به آن طفل رو کرد و گفت: «عزیزم! تو چرا بازی نمی کنی؟ می خواهی برای تو وسائل بازی بخرم؟» آن طفل جواب داد: «خدا که ما را برای بازی کردن نیافریده؟» بهلول از پاسخ بچه تعجب می کند و می پرسد: «پس برای چه آفریده است؟» طفل جواب می دهد: «برای عبادت که در قرآن فرموده است «أفحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا یرجعون»(۲) بهلول بیشتر تعجب می کند و می پرسد: «شما که هنوز کودک هستید و به بلوغ نرسیده اید» طفل جواب داد: «مادرم را دیدم که خواست آتش روشن کند هیزم های ریز را گذاشت تا هیزم های بزرگ آتش گرفتند» بهلول پرسید: «اسمت چیست؟» طفل جواب داد: «حسن (عسگری)»(۳).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

امام خمینی قدس سره

شیخ انصاری رحمه الله

آخوند خراسانی رحمه الله

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

یکی از اعضای فعلی دفتر امام خمینی قدس سره چنین اظهار می دارد: «زندگی ساده و

۱- مناقب/۳/۳۶۱.

۲- مؤمنون/۱۱۵.

۳- تحفه الواعظین/۱/۲۴۹.

بی آلایش امام ــ که مزایای آن بیش از زندگی افراد معمولی نیست ــ گواهی است زنده و گویا بر روح مردمی ایشان. همیشه مبالغ زیادی از وجوه شرعی، نزد امام است ولی دقت بسیار عجیبی، روی مصارف به کار می رود. بارها به افراد دفتر شدیداً اخطار فرموده اند که راضی نیستم از تلفن های شخصی برای کارهای شخصی استفاده کنید. ما برای کارها خصوصی و شخصی، از تلفن های عمومی استفاده می کنیم. شما در منزل امام، یک چراغ را نمی بینید که بیهوده روشن باشد و بعضی مواقع که امام مشغول ملاقات با شخصیتی بوده اند و ناگهان متوجه شده اند که مثلاً چراغ دستشوئی بیهوده روشن است، بلند شده اند ــ بدون اینکه به دیگران امر کنند ــ خودشان آن را خاموش کرده اند... در هنگام وضو گرفتن یک قطره آب اضافه مصرف نمی کنند و حتی در فاصله مسح و شستشوی دست راست و چپ شیر آب را می بندند».

شیخ انصاری رحمه الله

شیخ انصاری رحمه الله

عادت «شیخ انصاری» این بود که در بازگشت مجلس تدریس، ابتدا نزد مادر می آمد و برای دلجوئی از آن پیرزن با وی گفتگو می کرد و از اوضاع زندگی مردم پیشین می پرسید و مزاح می کرد و مادر را می خنداند. سپس به اطاق مطالعه و عبادت می رفت. روزی شیخ به مادر گفت: «دوران کودکی ام را به یاد داری که مشغول علوم مقدماتی بودم و مرا برای انجام کارهای منزل، به این سو و آن سو می فرستادی ولی من پس از فراغت از درس و مباحثه آنها را انجام می دادم و به منزل می آمدم و تو خشمگین می شدی و می گفتی: اجاقم کور است! اکنون هم اجاقت کور است». مادر از روی مزاح گفت: «بله اینک هم چنین است زیرا آن وقت به کارهای منزل نمی رسیدی و اکنون هم که به مقامی رسیده ای به سبب احتیاط زیادی که در صرف وجوه شرعی می کنی ما را تحت فشار قرار داده ای»(۱).

آخوند خراسانی رحمه الله

آخوند خراسانی رحمه الله

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری/۵۹.

در شرح احوال «آخوند خراسانی» آورده اند؛ «هر وقت بازاریان پارچه های ابریشمی را به نجف می آوردند و فرزندان آخوند، هوس پوشیدن آنها را می کردند و از او پول خرید آنها را می خواستند می فرمود: من پول چه کسی را به شما بدهم که بروید لباسهای ابریشمی بپوشید؟»(۱).

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

بیت المال

بیت المال

بیت المال

روزی «عقیل بن ابی طالب» نزد علی علیه السلام آمد و گفت: «من مبلغی قرض دارم، مقداری پول به من بده تا قرضم را بپردازم». حضرت فرمود: «قرض تو چقدر است؟» عقیل مقدار آن را گفت. حضرت فرمود: «فعلاً این مقدار مبلغ را ندارم صبر کن تا جیره ام از بیت المال پرداخت شود آن گاه در اختیار تو خواهم گذاشت» عقیل گفت: «بیت المال در دست توست و تو می گوئی صبر کنم تا جیره ات پرداخت شود؟ حال مگر جیره تو چقدر است که می خواهی با آن قرض مرا بپردازی؟» حضرت فرمود: «من و تو هر کدام یک عضو از این جامعه هستیم و هر دو یک جور سهم می بریم. اگر مایلی شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را بر می دارم و با هم به حیره می رویم، در آنجا بازرگانان ثروتمندی زندگی می کنند، به یکی از آنها شبیخون می زنیم و اموالش را بر می داریم و می آئیم». عقیل با تعجب پرسید: «یعنی دزدی کنیم؟!» حضرت پاسخ داد: «اگر مال یک تن را بدزدی بهتر از آن است که مال همه را بدزدی»(۲).

توسل

توسل

باید در تقوی و ورع وجود نازنین حضرت را الگو قرار دهیم. از ایشان سرمشق بگیریم. امشب شب سوم آقاست. دیگر کسی به سر یتیمان کوفه دست نمی کشد. از مثل

۱- مرگی در نور/۳۳۷.

۲- بحار/۴۱/۱۱۴.

این روزهائی، دیگر بالای منبرها به آقا امیرالمؤمنین ناسزا می گویند. دیگر نوبت غریبی امام حسن است. از بسیاری از بزرگان و علماء نقل شده است که وقتی روضه ابی عبدالله را می خوانند خانم حضرت زهرا علیهاالسلام به خواب شان می آمد که چرا آن قدر روضه حسینم را خواندید ولی یادی از غریبی حسن مظلومم نکردید.

فاطمه جان! امشب می خواهیم از غریبی جگر گوشه تان امام مجتبی یاد کنیم. می گویند امام مجتبی کریم آل طه است اما باید بگوئیم که آقا غریب آل طه هستند.

باز قلبم از مدینه یاد کرد

در غریبی حسن فریاد کرد

مرغ جانم پر کشید از آشیان

سوی آن تربت بی سایه بان

برد ما را پشت دیوار بقیع

پشت دیوار دل آزار بقیع

کعبه پیغمبران است آن طرف

قبله گاه عاشقان است آن طرف

آن طرف در سایه دارد عرش را

عرش می بوسد مداوم فرش را

احتیاج آنجا ندارد سایه بان

شمس بر خاک است نی بر آسمان

در غربت امام مجتبی همین بس که قبرش با خاک یکسان است، شمع و چراغ ندارد.

بعضی از مقاتل نوشته اند وقتی به آقا زهر خوراندند آقا روزه بود. مثل انسان های مار گزیده به خودش می پیچید و ناله می زد؛ ای زن مگر من چه بدی به تو کرده بودم که جواب خوبی های مرا این گونه دادی؟

همسر من رشته عمرم گسست

او نمک خورد و نمکدان را شکست

سر زد از غم آفتاب هستی ام

سوخت در غربت کتاب هستی ام

جان من آمد به لب زینب بیا

ماه من در پیش من امشب بیا

آب آور سوختم ای خواهرم

شعله ور از زهر کین شد پیکرم

صدا زد: زینبم طشتی برایم بیاور. خانم زینب رفت و یک طشت برای برادر آورد. حضرت سر را در داخل طشت برد یک وقت همه دیدند پاره های جگر آقا داخل طشت قرار گرفت.

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۵ محبت اهل بیت

اشاره

۲۵ محبت اهل بیت

اللهم اجعلنی فیه محبّا لاولیائک و معادیا لاعدائک و مستّنا بسنه خاتم انبیائک یا عاصم قلوب النبیین

خدایا امروز مرا دوست دار اولیائت قرار بده و دشمن دشمنانت کن و پیرو سنت خاتم رسل بدار ای باز دارنده از گناه دل های پیامبران.

«محبت اهل بیت» و دوستی خاندان معصومین علیهم السلام چون نوری در مسیر سیر و سلوک معنوی می باشد و باعث نجات و هدایت بشر می شود. این ذوات مقدس و نورانی واسطه فیض بین خلق و خالق سبحان می باشند و سبب خیر و برکت و نجات از آتش جهنم بوده و هستند. هر کس که دست در دامان این هادیان بشریت زده از ظلالت و گمراهی رها گشته و هر که دست از دامان پر برکت آنها کشیده است شقی ازل و ابد گشته. «محبت اهل بیت» سبب پاک شدن گناهان و از بین رفتن آنها می باشد و به سان برگ خزان زده، گناهان انسان را می ریزد. در این مقام هر کس به جائی رسیده، همه از برکت اهل بیت بوده و از خود هیچ نداشته است.

طی این مرحله بی همرهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

آیات

آیات

«قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا الموده فی القربی»

بگو هیچ اجر و مزدی از شما نمی خواهم غیر از مودت با اهل بیتم.

«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً»(۱)

به درستی که خداوند خواسته هر گونه پلیدی از شما اهل بیت دور شود و شما را پاک گردانید پاک گردیدنی.

«و جعلنا منهم ائمه یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون»(۲)

و چون شکیبائی کردند و به آیات ما یقین نمودند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند.

«ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالمه لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات»(۳)

روایات

روایات

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: عنوان صحیفه المؤمن حبّ علی بن ابی طالب؛ سر لوحه نامه اعمال هر مؤمنی دوستی و محبت علی است(۴).

عن الصادق علیه السلام قال: من اراد الله به الخیر قذف فی قلبه حبَّ الحسین علیه السلام و حبّ زیارته؛ هر گاه خدا بخواهد به کسی خیری برساند محبت حسین علیه السلام و دوست داشتن زیارتش را در دل او می اندازد(۵).

۱- احزاب/۳۳.

۲- سجده/۲۴.

۳- فاطر/۳۲.

۴- فضائل امیرالمؤمنین/۴۶.

۵- فضائل الحسین/۵۳.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: مَن منَّ اللّه علیه بمعرفه اهل بیتی و ولایتهم فقد جمع اللّه له الخیر کلّه؛ خدای متعال بر هر کس منت نهاد در شناخت و دوستی و تبعیت از خاندان عصمت پس همانا خیر و برکات یکجا به او داده شده است(۱).

عن الباقر علیه السلام قال: من مات عارفاً لإمامه کان کمن هو مع القائم علیه السلام من فسطاطه؛ کسی که بمیرد و عارف به امام زمانش باشد مانند کسی است که در خیمه امام زمان علیه السلام باشد(۲).

کان النبی صلی الله علیه و آله یقول: حبّی خالط دماء امتی منهم یؤثروننی علی الاباء و علی الامهات و علی انفسهم؛ دوستی با من در خون امتم آمیخته شده از این رو آنها مرا به پدران و مادران خویش ترجیح می دهند(۳).

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : من احبّنا اهل البیت حشره اللّه آمنا یوم القیمه؛ هر کس ما اهل بیت را دوست داشته باشد روز قیامت ایمن محشور می شود(۴).

عن الصادق علیه السلام قال: شیعتنا اهل الهدی و اهل التّقی و اهل الخیر و اهل الایمان و اهل الفتح و الظفَر؛ شیعه ما اهل هدایت، اهل تقوی، اهل خیر، اهل ایمانُ اهل فتح و پیروزی است(۵).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: اذا کان یوم القیامه اَقفُ انا و علی علی الصراط بید کلّ واحد منّا سیف فلا یمُرّ احد مِن خلق اللّه الاّ عن ولایه علّی فمن کان شیی ء منها نجی و فاز و الاّ ضربنا عنقه و القیناه فی النار؛ هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد من و علی بر پل صراط

۱- کلمات امام الصادق/۸۱.

۲- سفینه البحار/۱/۳۲.

۳- سفینه البحار/۱/۳۱.

۴- اثبات الهداه/۲/۳۴۴.

۵- الحیاه/۲/۱۲۵.

می ایستیم و در دست هر کـدام مان شمشـیری است. کسـی از خلق خدا از آن نمی گذرد مگر آن که از دوستی با علی از وی سؤال می کنیم پس هر کس که با دوستی وی باشـد رهائی می یابد و رسـتگار می شود و گرنه گردش را می زنیم و در آتش را می افکنیم(۱).

قـال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله : حبّی و حب اهـل بیـتی نـافع فی سبع مواطن اهوالهنّ عظیمه عنـد الوفـاه و فی القبر و عند النشور و عنـد الکتـاب و عنـد الحسـاب و عنـد المیزان و عنـد الصـراط؛ دوستی با من و اهل بیتم در هفت مورد که ترس از آن عظیم است سودمند خواهد بود؛ هنگام مردن، در قبر، هنگام زنده شدن، هنگام تحویل گرفتن پرونده عمل، هنگام رسیدگی به اعمال، هنگام سنجش اعمال و هنگام گذشتن از پل صراط(۲).

عن ابی عبداللّه علیه السـلام قال: شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا و یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا؛ پیروان و شیعیـان مـا از باقیمانـده گل ما آفریـده شـده انـد و خمیرشان با آب دوستی ما درست شـده است. در شادی ما شاد و در غم ما شریکند(۳).

قال رجل للحسن بن علی علیه السـلام : انی شیعتکم فقال الحسن بن علی: یا عبداللّه! ان کنت لنا فی اوامرنا و زواجرنا مطیعا فقد صـدقت و ان کنت بخلاف ذلک فلاتزدْ فی ذنوبک بـدعواک مرتبهً شـریفهً لستَ من اهلها لا تقل انا من شـیعتکم و لکل قل انا من موالاـتکم و محـبیکم و معـادی اعـدائکم و انت فی خیر الی الخیر؛ شخصـی به امـام حسن علیه السـلام عرضه داشت: من از شیعیان شما هستم. حضرت فرمود: ای بنده خدا! اگر مطیع اوامر و نواهی ما هستی که راست گفته ای و گرنه به صرف ادعایت به گناهان خود افزوده ای و چون به مقامی نرسـیده ای ادعای آن را هم نباید بکنی. پس مگو من شیعه شما هستم بلکه بگو من از دوسـتان و محـبین شـما هسـتم و بـا دشـمنان شـما دشـمن می بـاشم در این صـورت تو خوبی و به سوی خوبیهـا حرکت می کنی(۴).

۱- سفینه البحار/۱/۵۶.

۲- خصال/۲/۴۰۶.

۳- منهاج السرور/۳.

۴- لئالی الاخبار/۵/۱۵۷.

مثال

مثال

بهترین مثالی که در این باره زده شده است همان حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شأن خود و اهل بیت معظم شان می باشد که اهل بیت را به کشتی نوح تشبیه کردند و یا به چراغ هدایت که هر کس بدانها متوسل شد نجات پیدا کرد و هر کس دست به دامان آنها نگردید در دنیا و آخرت نابود و سرافکنده گردید. اهل بیت مانند «نهر آبی» روان هستند که مزرعه ای شخم خورده و بذرپاشی شده را به ثمر می رسانند. آبیاری مرحله پایان هر نوع کاشتی است. اگر آبیاری نباشد هر چه هم بذر مرغوب و خاک مستعد باشد آن بذر به ثمر نخواهد نشست. انسان هر چه هم دارای اعمال صالح و تهجد باشد باید آخر کار دست توسل به دامان این ذوات مقدسه و نورانی بزند و الا علم و عمل او هیچ گاه در مسیر صحیح به بار نخواهد نشست.

گر می برندت واصلی

گر می روی بی حاصلی

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

دوستی اهل بیت

پشت به اهل بیت نکنید!

شیعه واقعی

خود را شیعه ما ننامید!

دوستی اهل بیت

دوستی اهل بیت

«حکیم بن عتیبه» می گوید: روزی خدمت امام باقر علیه السلام بودیم و خانه ایشان پر از جمعیت بود. در این هنگام پیرمردی وارد شد و سلام کرد. حضرت جواب سلام او را داد سپس پیرمرد رو به جمعیت کرده و به آنها نیز سلام کرد و به حضرت عرض نمود که او را در نزدیک خود جای دهد و عرضه داشت:

«سوگند به خدا که شما را دوست دارم و دوستان شما را نیز دوست می دارم و این دوستی نه برای دنیاست و خدای را شاهد می گیرم که دشمنان شما را دشمن می دارم و این کینه، کینه شخصی نیست بلکه به واسطه مقام و منزلت شماست. یا بن رسول اللّه! فدایت شوم با این خصوصیات آیا امیدی برای نجاتم هست؟» حضرت فرمود تا جلو بیاید و نزد او بنشیند آن گاه فرمود:

«این سؤال را که تو کردی پیرمردی از پدرم نمود و پدرم در جوابش فرمود: اگر از دنیا بروی بر پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می شوی و دلت از التهاب می افتد. شاد خواهی شد و چشمانت روشن می شود و با کرام الکاتبین مواجه می شوی به شادی وقتی که جان به اینجایت رسید (و با دست به حلقوم پیرمرد اشاره نمود) و ارجمند خواهی شد». پیرمرد از شنیدن این سخنان چنان شاد شد که از امام خواست تا برای دوباره این سخنان را تکرار کند. حضرت مجدداً برایش باز گفت.

پیرمرد از شدت شوق اشک می ریخت و با صدای بلند گریه می کرد آن

قـدر که بر زمین افتاد. اطرافیان نیز سـخت تحت تأثیر قرار گرفتنـد و شـروع به گریه نمودند. حضـرت با دست، اشک از چشـم پیرمرد پـاک می کرد و او را نـوازش می نمـود. پیرمرد عرض کرد: «یـا بـن رسـول اللّه! دست مبـارک خـود را به من بدهیـد». حضـرت دسـتش را به طرف او دراز کرد و پیرمرد شـروع کرد به بوسـیدن دست حضـرت و مالیدن آن به چشم خویش و سینه خـود را بـاز کرد و دسـت حضـرت را به سـینه اش چسـبانید. آن گـاه اشـک چشـمش را پـاک کرد و حضـرت او را بوسـید و خداحافظی کرد(۱).

پشت به اهل بیت نکنید!

پشت به اهل بیت نکنید!

روزی حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله در کوچه ای می رفتند که دیدند جوانی مشغول خوردن شراب است. حضرت به طرف او به راه افتـاد. جوان تـا دیـد که پیامبر صـلی الله علیه و آله به او نزدیک می شود از خجالت پشت به حضـرت کرد تا متـوجه او نشـود. حضـرت آمـد و دست بر شـانه جـوان گـذاشت و فرمـود: «در کوزه ات چیست؟» جوان از ترس گفت: «شـیر است؟!» حضـرت فرمود: «مقداری برای من بریز تا از آن بنوشم» جوان با شرمندگی خمره را در دستان حضرت سرازیر کرد اما با تعجب دید که از کوزه شـیر تازه دوشـیده خارج گردید. حضرت مقداری خوردند و فرمودند: «هر کاری می کنید بکنید اما به مـا اهـل بیت پشت ننمائیـد؟» و چون جوان از کـار خود پشـیمان بود حضـرت این آیه را خوانـد: «اولئک یبـدّل اللّه سـیئاتهم حسنات»(۲).

۱- بحار/۱۱/۷۸.

۲- فرقان/۷۰.

شیعه واقعی

شیعه واقعی

شخصی از اهالی خراسان بنام «سهل» وارد بر محضر مقدس حضرت صادق علیه السلام شد و سلام کرد. بعد از نشستن عرض کرد: «یا بن رسول اللّه! امامت و رهبری جامعه از آن شماست و شما خاندان رحمت و رأفت هستید. چه چیزی باعث شده که برای گرفتن حق خود قیام نمی کنید با اینکه در خراسان صد هزار از پیروان و شیعیان شما با شمشیرهای برهنه از شما دفاع می کنند». حضرت به سخنان مرد خراسانی خوب گوش کرد و فرمود: «قدری صبر کن تا دلیلش را به تو بگویم» سپس دستور داد تا تنور را روشن کنند. کنیز ایشان تنور را روشن کرد پس از اینکه شعله از آن زبانه کشید حضرت به سهل فرمود: «اگر مطیع مائی برو داخل تنور!» سهل چنان آشفته شد که از ترس به التماس افتاده و عرض کرد: «یا بن رسول اللّه! مرا با آتش نسوزانید و از این گناه اندک من در گذرید» در این میان مردی به نام «هارون مکی» وارد شد و سلام کرد. حضرت جواب سلام او را داد و بدون درنگ به او فرمود که به داخل تنور برود. هارون نعلین هایش را به زمین انداخت و بلافاصله با پای برهنه داخل تنور روشن گردید و حضرت در تنور را بست و نشست و با سهل شروع به صحبت کرد.

حضرت از اوضاع ایران و خراسان چنان توضیح می داد که گوئی خود سالها در آنجا بوده است اما حواس سهل در جای دیگری بود. حضرت به او فرمود: «برخیز و داخل تنور را نگاه کن». سهل می گوید: «من حرکت کردم و داخل تنور را نگریستم، دیدم آن مرد میان خرمن آتش آسوده نشسته آن گاه به دستور حضرت از تنور خارج شد و بدون اینکه هیچ آسیبی به او رسیده

باشد به ما سلام کرد. حضرت به من رو کرد و گفت: در خراسان چند مرد از قبیل هارون پیدا می شود؟ عرض کردم: به خدا قسم هیچ! امام فرمود: تا وقتی که پنج نفر شیعه واقعی از این قبیل در آنجا پیدا نکنیم قیام نخواهیم کرد. ما موقعیت خود را بهتر از شما می دانیم»(۱).

خود را شیعه ما ننامید!

خود را شیعه ما ننامید!

روزی خادم حضرت رضا علیه السلام آمد و گفت: «چند نفر دم در آمده اند و اجازه شرفیابی می خواهند و می گویند ما شیعیان مرتضی علی هستیم». حضرت فرمودند: «بگو بروند فعلاً کار دارم». آنها رفتند و فردا آمده و دوباره به دربان همان جمله را گفتند و مجدداً از امام همان جواب را شنیدند. روز سوم نیز به همین منوال آمدند و این کار را تا دو ماه تکرار کردند؛ هر روز می آمدند و می گفتند که شیعیان علی علیه السلام هستند اما حضرت به آنها شرف حضور نمی داد. وقتی که از زیارت حضرت ناامید شدند به دربان گفتند: «خدمت امام عرض کن که در اثر نپذیرفتن شما، دشمنان تان ما را سرزنش کردند و اگر با این وضع به شهر باز گردیم مجبوریم از شنیدن سرزنش های دشمنان شما اهل بیت فرار کنیم». دربان رفت و گفته های آنها را به عرض حضرت رسانید. امام فرمود: «بگو داخل شوند». وقتی که وارد خانه شدند، حضرت به آنها اجازه نشستن نداد. همان طور ایستاده گفتند: «یا بن رسول اللّه! دلیل اینکه ما را دو ماه پشت درب خانه خویش نگاه داشتید و راه ندادید چه بود؟» امام فرمود:

۱- مناقب/۴/۲۳۷.

«فما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم» هر چه به شما رسیده است از دست خودتان است من در این کار از جدم رسول خدا و آباء طاهرینم پیروی می کنم. آنها بر شما خشمگین هستند. چرا به دروغ خود را شیعه مرتض علی می نامید؟ وای بر شما! شیعه علی، ابوذر و سلمان و... بودند. کسانی که نافرمانی علی را نمی کردند و بر خلاف رأی او گامی بر نمی داشتند. شما می گوئید شیعه علی هستید اما رفتارتان با آن امام همام مخالفت دارد. شما در ادای حقوق برادران تان کوتاهی می کنید».

حضرت شروع به بر شمردن اوصاف شیعه واقعی نمود و آنها نیز سر افکنده شدند و گفتند: «ما از گفتار و ادعای خویش سر افکنده ایم و استغفار می کنیم اما ما شما را دوست داریم و با دوستان تان دوست و با دشمنان تان دشمن می باشیم؟». حضرت خوشحال شده و فرمودند: «آفرین بر شما! ای دوستان و محبین من! بالا بیائید! بالا بیائید!» و آن قدر آنها را که دم در ایستاده بودند به خود نزدیک کرد و بالاـ برد که به خود چسبانید و به دربان خود رو کرد و فرمود: «چند بار اینها را برگردانیدی؟» عرض کرد: «شصت بار!» امام فرمود: «از طرف من مأموری که شصت بار پی در پی به ایشان سر بزنی و سلام مرا رسانده و احوالشان را بپرسی و به آنها در مشکلات شان کمک کنی و آنها را مورد تکریم و عطا قرارشان دهی! چرا که از گناه خود استغفار کرده و اکنون شایسته احترام هستند زیرا ما را دوست دارند»(۱).

۱- سفینه البحار/۱/۷۳۱.

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

امام خمینی قدس سره

مرحوم آخوند ملا آقای دربندی رحمه الله

میرزای شیرازی رحمه الله

حاج آقا مصطفی خمینی رحمه الله

آیه الله بروجردی رحمه الله

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره(۱)

«امام در کربلا- در روزهای تاسوعا و عاشورا برای امام حسین مجلس عزاداری برگزار می کردند و در این مجلس روضه خوانده می شد. امام از ابتدا تا انتها در این مجلس حضور داشتند...

«یک روز که روز شهادت حضرت فاطمه بود از امام تقاضا شد در جمع برادران دفتر که به همین مناسبت تشکیل داده بودند، حاضر شوند. امام آمدند و نشستند و به مجرد اینکه یکی از برادران دفتر شروع به خواندن مصیبت کرد، امام با صدای بلند گریه کردند که او هم برای ملاحظه حال امام مصیبت را کوتاه کرد... یک روز (هم) به مناسبت یکی از وفیات ائمه چند نفری به عنوان خواندن دعای توسل به اتاق امام رفتیم. همه رو به قبله نشستند و شروع به دعا کردند. بعد از شروع، امام وارد شدند و در صف نشستند و همراه با همه، دعا خواندند. در ضمن دعای توسل، یکی از آقایان ذکر مصیبت مختصری کرد. با آن که ذاکر، روضه خوان ماهری نبود و با حضور امام دست پاچه شده بود و صدایش هم مرتعش و بریده بریده بود، اما همین که شروع به روضه کرد، با آنکه هنوز مطلب حساسی را بیان نکرده بود، امام چنان به گریه افتادند که شانه های شان به شدت تکان می خورد. بنده وقتی زیر چشمی به سیمای امام نگاه کردم، دانه های متوالی اشک که از زیر محاسن معظمٌ له روی زانوان شان فرو می ریخت می دیدم. چند لحظه ای طول نکشید که

۱- مطالب ذیل به نقل از مرحوم سید احمد خمینی، آقای کوثری، آقای توسلی، خانم مصطفوی و اقتباس از کتاب «سیره امام خمینی» می باشد.

یکی از نزدیکـان از زاویه ای که امـام نبینـد به ذاکر اشـاره کرد که روضه را قطع کن. زیرا این گریه شدیـد ممکن بود خـدای ناکرده برقلب مبارک امام اثر بگذارد».

«بعـد از ظهر عـاشورای ۱۳۴۲ که امـام برای سـخنرانی به مـدرسه فیضـیه تشـریف می برنـد به احترام عزای سیدالشـهدا، تحت الحنک انداخته بودند(۱) و قسمت جلوی عمامه شان را قدری گِل زده بودند».

«آقای کوثری که سال ها در قم روضه خوان خاص امام بود نقل می کرد؛ پس از شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی وارد نجف شدم. رفقا گفتند خوب به موقع آمدی، امام را دریاب که هر چه ما کردیم در مصیبت حاج آقا مصطفی گریه کند از عهده بر نیامـدیم، مگر تو کاری بکنی. خدمت امام عرض کردم: اجازه می دهید ذکر مصـیبتی بکنم؟ اجازه فرمودند. هر چه نام مرحوم آقا مصطفی را بردم تا با آهنگ حزین امام را منقلب کنم که در عزای پسر اشک بریزند، امام تغییر حال پیدا نکردند و همچنان ساکت و آرام بودند ولی همین که نام حضرت علی اکبر را بردم هنگامه شد. امام چندان گریستند که قابل وصف نیست».

مرحوم آخوند ملا آقای دربندی رحمه الله

مرحوم آخوند ملا آقای دربندی رحمه الله

در حالات این عالم جلیل القدر که از شاگردان شـیخ انصاری رحمه الله است نوشـته اند:«در اقامه مصـیبت حضـرت سیدالشهدا اهتمامی فراوان داشت و بر آن مواظبت می نمود. در این امر به گونه ای بود که در بالای منبر از شدت گریه

۱- قسمت جلوی عمامه که موقع نماز باز می گذارند.

غش می کرد و در روز عاشورا لباس های خود را از بدن در می آورد و پارچه ای به خود می بست و خاک به سر می ریخت و گِل به بدن می مالید و با همان شکل و صورت بر منبر می رفت و روضه خوانی می کرد»(۱).

میرزای شیرازی رحمه الله

میرزای شیرازی رحمه الله

در منزل ایشان واقع در کربلا ایام عاشورا، روضه خوانی بود و روز عاشورا به اتفاق طلاب و علما به حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام و حضرت اباالفضل علیه السلام می رفتند و عزاداری می نمودند. عادت میرزا این بود که هر روز در غرفه خود، زیارت عاشورا می خواند و سپس پایین می آمد و در مجلس عزا شرکت می نمود. یکی از بزرگان می گوید: «روزی خودم حاضر بودم که پیش از وقت پایین آمدن، ناگاه میرزا با حالت غیر عادی و پریشان و نالان از پله های غرفه پایین آمد و داخل مجلس شد و فرمود: امروز باید از مصیبت عطش حضرت سیدالشهدا بگویید و عزاداری کنید! تمام اهل مجلس منقلب شدند و بعضی از هوش رفتند سپس با همان حالت به اتفاق میرزا به صحن و حرم مقدس مشرف شدیم. گویا میرزا به این تذکر مأمور شده بود»(۲).

حاج آقا مصطفی خمینی رحمه الله

حاج آقا مصطفی خمینی رحمه الله

شخصی بود به نام «شیخ جعفر» که همیشه پس از نماز امام خمینی قدس سرهدر مسجد شیخ (نجف اشرف) چند جمله ای ذکر مصیبت اباعبدالله علیه السلام می کرد و روضه می خواند. حاضران چندان اعتنایی نداشتند و کم کم متفرق می شدند و

۱- قصص العلما/۲۰۲.

۲- داستانهای شگفت/۳۲۳.

می رفتند ولی تنها کسی که مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد، مرحوم حاج آقا مصطفی بود که گاهی می شد فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه شیخ جعفر گوش می داد و می گریست. ایشان مقید بودند که در مجالس عزاداری که دوستان در منازل و یا مدارس برقرار می کردند، شرکت کنند. خودشان هم هر صبح جمعه، مجلس روضه ای داشتند که گاهی می شد، روضه خوان تنها یک نفر مستمع داشت که آن هم خود مرحوم حاج آقا مصطفی بود(۱).

آیه الله بروجردی رحمه الله

آیه الله بروجردی رحمه الله

مرحوم آیه الله بروجردی فرموده اند: «دورانی که در بروجرد بودم یک مدت چشمانم کم نور شده بود و به شدت درد می کرد. تا اینکه روز عاشورا هنگامی که دسته های عزاداری در شهر به راه افتاده بودند، مقداری گِل از سر یکی از بچه های عزادار دسته ــ که به علامت عزاداری گل به سر خود مالیده بود ــ برداشتم و به چشم خود کشیدم و در نتیجه چشمانم دید و نور خود را باز یافت و دردش تمام شد»(۲).

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

به خاطر حضرت زهرا علیهاالسلام

به خاطر حضرت زهرا علیهاالسلام

به خاطر حضرت زهرا علیهاالسلام

«بشّار مکاری» می گوید: در کوفه حضرت صادق علیه السلام را دیدم که مشغول خوردن خرماست. مرا دید و فرمود: «بیا بشار! بیا بنشین و خرما بخور»

۱- سیمای فرزانگان/۱۹۰.

۲- سیمای فرزانگان/۱۸۶.

عرض کردم: «از غصه نمی توانم چیزی بخورم» حضرت پرسید: «مگر چه شده است؟» عرض کردم من از راه می آمدم که دیدم مأمورین دولتی بر سر خانمی ریخته اند و او را می زنند و به طرف زندان می برند. اما هر چه زن طلب کمک می کرد، کسی به او اعتنائی نمی نمود». حضرت فرمود: «مگر جرم آن زن چه بود؟» گفتم: «نمی دانم اما مردم می گفتند مشغول راه رفتن بوده و ناگهان زمین خورده و هنگام افتادن از درد این جمله را گفته است؛ لعن اللّه ظالمیک یا فاطمه! مأمورین به خاطر شنیدن این جمله ناراحت شده، او را می زدند و به زندان می بردند». امام صادق علیه السلام وقتی نام مادرشان حضرت زهرا علیهاالسلام برده شد یاد مصائب ایشان افتادند و آن قدر گریستند که محاسن شان خیس شد. سپس برای آزاد کردن زن دعا کرد. زن آزاد شد و حضرت هفت درهم به من داد تا به او بدهم و سلام حضرت را به او برسانم. وقتی نزد زن رفتم و پول را داده و سلام حضرت را به او رساندم، زن از شوق اینکه حضرت به او سلام رسانده از هوش رفت و وقتی به هوش آمد گفت: «به حضرت سلام مرا برسانید و بگوئید من کنیز شما هستم». وقتی دوباره پیش حضرت رفتم و سلام و پیغام زن را رساندم، حضرت مجدداً یاد مادرشان افتادند و به شدت می گریستند و می گفتند: «پس فرج آل محمد کی خواهد رسید؟»(۱).

۱- تحفه الواعظین/۱/۲۷۳.

توسل

توسل

ای امام زمان! آقا کی می آئی انتقام چادر خاکی مادرتان را بگیرید! آقا کی می شود که آن دو لعنتی را از خاک بیرون بکشی و انتقام بگیری؟ (یا زهرا!...)

امیر بی قرینه کی می آئی

سحر خیز مدینه کی می آئی؟

عزیزم مادرت چشم انتظاره

شفای زخم سینه کی می آئی؟

آقا! کاش بودی آن شب یاری علی می کردی آخر دست تنها، دفن کردن کسی، نیمه شب خیلی سخت است. (آه!...)

گذشته نیمه ای از شب خدایا!

رسیده جان من بر لب خدایا!

فغان از سینه تا لاهوت می رفت

به روی شانه ها تابوت می رفت

علی زین غم چنان مات است و مبهوت

که دستش را گرفته دست تابوت

دریغا از علی با آن دلیری

کند تابوت زهرا دستگیری

فاطمه جان! برخیز و ببین علی تنها شده! ببین مردم به من زخم زبان می زنند ببین شادند که علی زمین گیر شده.

این سخن ورد زبانها افتاد

دیدی آخر علی از پا افتاد

ببین زانوهای خیبرشکن دارد می لرزد.

ظاهراً تشییع یک پیکر ولی

دائماً تشییع زهرا و علی

از سخن افتاده ای با من ولی

پاسخم گو من علی هستم علی

خیز رفع غم از این غمناک کن

باز هم اشک علی را پاک کن

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۶اخلاص

اشاره

۲۶ اخلاص

اللهم اجعل سعیی فیه مشکورا و ذنبی فیه مغفورا و عملی فیه مقبولا و عیبی فیه مستورا یا اسمع السامعین

خدایا کوشش امروزم را پاس دار و گناهم را ببخش و کردارم را پذیرفته و عیبم را پوشیده دار ای شنونده ترین شنوندگان.

«اخلاص» عبارت است از خالص کردن نیت و فارغ کردن دل از بند هوی و هوس و ما سوی اللّه. هر عبادتی که عاری از این حد علو باشد از درجه اخلاص به دور است و به نقطه «ریا» نزدیک می شود که ضد اخلاص است و آن هم خود شامل درجاتی است که ناشی از شرک خفی در دل انسان می باشد. هر گاه انسان وجود باری تعالی را به شهود حس نکند دچار شرک شده و مردم را در مزد خواستن از عبادت خویش سهیم می دارد و در دام ریا می افتد که بزرگترین آفت اخلاص است.

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

آیات

آیات

«قل انّ الصّلاتی و نُسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین»(۱)

بگو نماز و عبادات و زندگی و مرگ من برای خداوند جهانیان است.

«و ما تجزون الاّ ما کنتم تعملون الاّ عباد اللّه المخلصین»(۲)

۱- انعام/۱۶۲.

۲- صافات/۴۰.

و جز آنچه که انجام داده اید جزا داده نمی شوید مگر بندگان پاک خدا.

«و ما امروا الاّ لیعبدوا اللّه مخلصین له الدّین»(۱)

و امر نشده بودند مگر اینکه خدا را عبادت کنند در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده اند.

«انّا اخلصناهم خالصه ذکری الدار»(۲)

ما آنها را خالص گردانیده ایم که یادآوری آن سرا باشد.

«یراؤون الناس و لا یذکرون اللّه الاّ قلیلا»(۳)

به خاطر مردم ریا می کنند و خدا را به یاد نمی آورند مگر اندکی.

«و لأُغوینّهم اجمعین الاّ عبادک منهم المخلصین»(۴)

و همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگانی که مخلص هستند.

روایات

روایات

عن الصادق علیه السلام قال: و انّما خُلّد اهل النار فی النار لانّ نیّاتهم کانت فی الدنیا انْ لو فیها ان یعصوا اللّه تعالی ابدا و انّما خُلّد اهل الجنه فی الجنه لانّ نیّاتهم کانت فی الدنیا ان لو بَقَوْ فیها ان یطیعوا اللّه ابداً فبالنیات خلّد هؤلاء و هؤلاء؛ اهل آتش تنها به این سبب در آتش همیشه خواهند بود که قصدشان این بوده که اگر همیشه در دنیا بمانند خدا را نافرمانی کنند و اهل بهشت تنها به این علت در بهشت جاودانند که در نیتشان بوده که اگر در دنیا بمانند خدا را همیشه اطاعت کنند پس به خاطر نیت هاست که آن دسته همیشه در آتش و این دسته همیشه در

۱- بینه/۵.

۲- ص/۴۶.

۳- نساء/۱۴۲.

۴- حجر/۴۰.

جهنم خواهند ماند(۱).

عن الصادق علیه السلام قال: صاحب النیه الصادقه صاحب القلب السلیم لانّه سلامه القلب من هواجس المحذورات بتخلیص النیه للّه فی الامور کلّها؛ آن کس که دارای صدق است و تنها کارش برای خدا می باشد دارای دل سالم است زیرا سالم بودن دل از افکار نادرست به سبب اخلاص و پاک ساختن نیت برای خدا و در همه کارهاست(۲).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: انّ العبد لیعمل اعمالاً حسنه فتصعد بها الملائکه فی صحف مُختتمه فتلقی بین یدی اللّه تعالی فیقول اَلقَوْا هذه الصحیفه فانّه لم یُرد فیها وجهی ثم ینادی الملائکه اُکتبوا له کذا و کذا فیقولون یا ربّنا انه لم یعمل شیئاً من ذلک فیقول اللّه تعالی انّه نواه؛ بنده کارهای نیک انجام می دهد و فرشتگان آن را در نامه های مهر شده ضبط و به آسمان می برند و به پیشگاه خدای بزرگ افکنده می گردد خداوند می فرماید این پرونده ها را دور بیندازید زیرا کارهائی را نوشته اید که برای من نبوده. آن گاه به فرشتگان ندا می کند فلان کار و فلان کار را برایش بنویسید فرشتگان عرض می کنند که این شخص این کارها را نکرده است خدا در پاسخ می گوید همانا نیت این کار را کرده است(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: اصدقوا فی الاقوالکم و اخلصوا فی الاعمالکم؛ در حرف هایتان راستگو و در اعمالتان مخلص باشید(۴).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: طوبی لمن اخلص اللّه العباده؛ خوشا به سعادت کسی که عبادتش را برای خدا خالص گرداند(۵).

۱- لئالی الاخبار/۴/۲۰۸.

۲- جامع السعادات/۳/۱۱۱.

۳- جامع السعادات/۳/۱۱۲.

۴- نمونه معارف اسلام/۱/۴۸.

۵- جامع السعادات/۳/۳۲۸.

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: الاخلاص ملاک کل طاعه؛ اخلاص ملاک (قبولی) هر عبادت است(۱).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: ما من عبد یخلص العمل للّه تعالی اربعین یوماً الا ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه؛ بنده ای نیست که کار خود را چهل روز فقط برای خدا انجام دهد مگر آنکه خدا چشمه های حکمت را از قلب او به زبانش روان خواهد ساخت(۲).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: یا بن مسعود! اذا عملت عملًا فاعملْهُ للّه خالصاً لانّه لا یقبل مِن عباده الاعمال الاّ ما کان له خالصا؛ ای ابن مسعود! هنگامی که عملی را انجام دادی آن را برای خدا خالصانه انجام ده زیرا اعمال از بندگان قبول نمی شود مگر اینکه برای او خالص شده باشد(۳).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: کل حسنه لا یُراد بها وجه اللّه تعالی فعلیها قُبح الرّیاء و ثمرتها قُبح الجزاء؛ هر کار نیکی که در آن راه خدا تعالی اراده نشود و از روی اخلاص نباشد پس قبح و زشتی ریا بر آن بار می شود و ثمره ریا نیز زشتی جزا و کیفر آن است(۴).

مثال

مثال

«اخلاص» مانند استتار در جنگ است. وقتی که قرار است عملیاتی بشود باید تمام حرکات از دید دشمن مخفی بماند تا بتوان ضربه کاری را به او زد. اما اگر ادوات را جنگی استتار نکنیم، دشمن از کوچکترین حرکتی پی به عملیات می برد و سریع وارد عمل شده و مانع پیشرفت می شود. برای اینکه

۱- مجموعه ورام/۲/۷۰.

۲- جامع السعادات/۲/۴۱۶.

۳- مکارم الاخلاق/۴۵۳.

۴- غرر/۴/۵۴۵.

عملیات موفقیت آمیز به اتمام برسد نباید هیچ گونه جلب توجهی برای دشمن کرد. اگر انسان بخواهد به شیطان ضربه کاری را بزند باید دور از چشم مردم وارد عمل بشود به طوری که شیطان او را با نگاههای مردم وسوسه نکند و الا دچار ریاکاری گردیده و ارزش آن عمل بکلی تباه می شود و از بین می رود.

داستان

اشاره

داستان

اجر اخلاص

آورده اند که سه عابد در بنی اسرائیل به سر می بردند که در راهی با یکدیگر، همسفر شدند. در بین راه باران شدیدی باریدن گرفت و آنها به غاری پناه بردند. در این هنگام زمین لرزه ای رخ می دهد و کوه ریزش می کند و صخره ای بزرگ از کوه جدا شده و در غار را مسدود می نماید و هر سه متحیر و حیران شدند که چه کنند؟ یکی گفت: «بیائید خدا را از سر اخلاص بخوانیم و خالص ترین عملی را که در مدت عمر انجام داده ایم را وسیله نجات و خلاصی از این مخمصه قرار دهیم و بخواهیم که ما را رهائی بخشد». یکی گفت: «خدایا! تو می دانی که دختر عمه ای داشتم که به من شائق بود و من نیز طالب او بودم و تمام دارائی ام را صرف کردم تا مدتی با او خلوت کنم. اما موقع انجام گناه از ترس تو، دست به گناه نیالودم. این بهترین عمل من می باشد که آن را به در خانه تو آورده ام حالا امروز دستم از همه جا کوتاه است. به خاطر آن ترک گناهم مرا نجات ده».

دومی گفت: «خدایا تو که می دانی پدر و مادر پیری داشتم که عاجز بودند. من روز و شب خدمت آنها را می کردم. شبی دیر وقت به خانه آمدم و دیدم که هر دو خوابند. بالای سر آنها ایستادم و غذائی را در دست گرفتم که

اگر نیمه شب احتیاج به آنها پیدا کردند به آنها بدهم و آن شب را تا صبح نخوابیدم و سر پا ایستادم. تو که می دانی این عمل را من در آن سیاهی شب فقط برای تو کرده ام و هیچ قصد ریائی هم در کار نبوده است. اگر این عمل مرا قبول کرده ای تو را قسم می دهم که مرا از این تنگنا نجات بخشی». سومی گفت: «من کارگری داشتم که هر روز اجرت او را می دادم اما روزی گفت که اجرت او بیشتر از این است ولی من قبول نکردم. از من ناراحت شد و گفت: که روزی حق مظلوم را از ظالم خواهند گرفت و رفت. من به خاطر تو اجرت او را گوسفندی خریدم و آن را زیاد کردم تا بعد از سالها به گله ای تبدیل شد. روزی مرا دید و گفت: از خدا بترس و حق مرا بده! به او گفتم: این گله حق توست همه آن را به تو می دهم، اما او فکر کرد که مسخره اش می کنم و به او گفتم که او را مسخره نمی کنم و گله را به او دادم. خدایا! اگر می دانی که عمل من از ریا تهی بوده و محض رضای تو انجام شده از تو می خواهم که ما را از این غار نجات دهی». در این موقع سنگ از جلوی در غار کنار رفت و هر سه آزاد شدند و شکر خدای را به جای آوردند(۱).

ما را خواهی ز خویشتن دست بشوی

خود را یله کن پس آنگهی ما را جوی

تا شعله عشق تو بر افروخته شد

جان و دل عشاق همه سوخته شد

۱- مصابیح القلوب/۱۶۶.

آن را که دلش به وصلت افروخته شد

از هر دو سرای چشم او دوخته شد

اخلاص و غلبه بر شیطان

اخلاص و غلبه بر شیطان

آورده اند که در بنی اسرائیل عابدی بود روزی به او خبر رسید که در آن نزدیکی درختی است که مردم او را می پرستند. عابد خشمگین شد، تبری برداشت و به آن سو حرکت کرد. شیطان به صورت پیری در آمد و سر راه او را گرفت و پرسید: «که کجا می روی؟» گفت: «برای بریدن فلان درخت می روم». ابلیس گفت: «برو مشغول عبادت خود باش تو را چه به این کارها؟!» عابد ناراحت شد و با او گلاویز گردید و او را به زمین زد بر سینه اش نشست. ابلیس گفت: «مرا رها کن تا با هم کنار آئیم» عابد او را رها کرد. ابلیس گفت: «این کار پیغمبران است نه تو» عابد متوجه حیله شیطان شد و دوباره با او گلاویز گردید و او را به زمین زد و بر سینه اش نشست. این بار ابلیس حیله ای دیگر اندیشید و به او گفت:

«ناراحت مشو ای عابد! تو مرد درویشی هستی مردم به تو محتاج هستند این کار را به عهده دیگران وا گذار. من هر روز دو دینار زیر سجاده تو می گذارم که یک دینارش را خرج خودت کنی و دیگری را در راه خدا به مستمندان انفاق نمائی». عابد با خود تأملی کرد و دید که بد نمی گوید، از روی سینه او برخاست و از قطع کردن درخت منصرف شد.

یکی دو روزی بعد از عبادت دو دینار زیر سجاده خود می یافت که یکی از آنها را خرج خود و دیگری را صدقه می داد اما روز سوم سجاده را کنار زد اما دید خبری از دینار نیست. دوباره تبر را بر دوشش نهاد و عزم قطع کردن درخت را نمود. ابلیس مجددا سر راه او را گرفت و با او گلاویز شد اما این بار شیطان او را بر زمین زد. عابد از اینکه مغلوب شیطان شده بود تعجب کرد و دلیلش را از او پرسید. ابلیس گفت: «دو بار اول که تو مرا مغلوب کردی به خاطر آن بود که در کار خود نیت خدائی داشتی و با اخلاص می خواستی آن عمل را انجام دهی اما بار سوم برای گرفتن دو دینار آمده بودی و عملت خالصانه نبود

به خاطر همین مغلوب شدی»(۱).

ظاهر سازی

ظاهر سازی

آورده انـد که روزی «سـفیان ثوری» که از درویشان و صوفیه بود خـدمت امام صادق علیه السـلام رسـید، در حالی که او یک خرقه پشـمینه در تن داشت و حضرت یک لباس نرم و فاخر پوشیده بودند. سفیان به خاطر ریا و خودنمائی نزد حضرت رفت و گفت: «جدت امیرالمؤمنین لباسهای خشن می پوشید. شما چرا به جدت اقتدا نکرده ای؟» حضرت فرمود:

«جدم در زمانی واقع شده بود که مردم در تنگنا و مضیقه مالی بودند و روزگار مردم مثل حالا نبود. ما قومی هستیم که هر گاه خـدا به ما وسـعت دهـد به خود وسـعت می دهیم و اگر به ما تضـییق دهد ما نیز در معیشت به خود تضـییق می دهیم و خداوند متعال فرموده دنیا و ما فیها را برای مؤمنان آفریـده ایم نه برای کافران. اگر جـدم در این زمان هم بود به خود وسـعت می داد». سپس حضـرت به سـفیان فرمود: «نزدیک تر بیا!» سـفیان نزدیک آمد و حضرت گوشه خرقه او را کنار زد و لباس حریر زیرین آن را به سـفیان نشان داد. سپس لباسهای فاخر و لطیف خود را کنار زده و جامه زبر زیرین آن را برای سفیان آشکار کرد و به او فرمود: «ای سـفیان! این لبـاس خشن برای تواضع به خداونـد متعـال است و لباس فاخر روی آن برای اظهار نعمت خداونـدی است».

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

امام خمینی قدس سره

آیه الله بروجردی رحمه الله

آیه اللّه وحید بهبهانی رحمه الله

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

«بعـد از درگـذشت مرحـوم آیه اللّه حکیم، شب بلنـدگوها اعلاـم کردنـد که آقـای حکیم فوت کرده است. آن شب امـام (در نجف) پشت بام بودنـد. یکی از برادران گفت: متوجه شدم صدای گریه می آید و دیدیم که امام نشسـته و گریه می کند روز بعد امام فرمودند که همه را جمع کنید و به آنها بگوئید در هیچ مجلسی شما حق ندارید از من دفاع کنید و اسم

۱- کشف الاسرار/۱/۲۲۲.

مرا بیاورید گر چه سیلی به گوش مصطفی بزنند و اگر به من هم فحش دادند شما چیزی نگوئید. گر چه افرادی بودند که برای خود به این طرف و آن طرف مبلغ می فرستادند اما امام به ما این طور فرمودند»(۱).

آیه الله بروجردی رحمه الله

آیه الله بروجردی رحمه الله

کسانی که در نزد حضرت «آیه اللّه العظمی بروجردی» بودند نقل می کنند که آیه الله را پیش از فوتشان خیلی ناراحت دیدیم که می گفتند: «خلاصه! عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود پیش بفرستیم و عملی انجام دهیم». یک نفر به عادتی که همیشه در مقابل صاحبان قدرت، تملق و چاپلوسی می کنند خیال کرد که اینجا هم جای تملق و چاپلوسی است گفت: «آقا شما دیگر چرا؟! ما بیچاره ها این حرفها را باید بزنیم. شما چرا؟ بحمدالله شما این همه آثار خیر از خود باقی گذاشته اید، این همه شاگرد تربیت کرده اید، این همه آثار کتبی به یادگار گذاشته اید، مسجدی به این عظمت (مسجد اعظم قم) ساخته اید، مدرسه ها در کجا و کجا ساخته اید و ...» وقتی این را گفت، ایشان جمله ای فرمود که حدیث است؛

«اَخلصْ العمل فانّ الناقد بصیر بصیر؛ عمل را باید خالص انجام داد، نقاد آگاهی آنجا هست، تو خیال کردی اینها که در منطق مردم به این شکل است حتماً در پیشگاه الهی همین طور است که پیش تو هست؟ انّ الله بما تعملون خبیر »(۲).

آری! عالمان راستین پس از عمری تلاش و مجاهده با نفس و ایجاد باقیات صالحات برای خود، هنوز چشم امیدشان به فضل خداست و همه اعمال خود را هیچ می انگارند و مؤثر اصلی را خداوند متعال قلمداد می کنند و هیچ گاه از نفس خود راضی نبوده و همیشه آن را مورد عتاب و سرزنش قرار می داده اند.

۱- فرازهائی از ابعاد روحی امام/۷۲.

۲- تعلیم و تربیت در اسلام/۲۳۴.

نفس اژدرهاست او کی خفته است

از غم بی آلتی افسرده است

گر بیابد آلت فرعون، او

که به امر او همی رفت آب جو

آن گه او بنیاد فرعونی کُند

راه صد موسی و صد هارون زند

آیه اللّه وحید بهبهانی رحمه الله

آیه اللّه وحید بهبهانی رحمه الله

در بهبهان معروف است که علت مهاجرت آقا از آن شهر این بوده که «خواجه عزیز کلانتر» روزی به موقع نماز به آقا می گوید: «آقا! ببینید بر اثر دستوری که داده ام چقدر مردم در نماز جماعت شما شرکت کرده اند و جمعیت چقدر زیاد شده است!» آقا به قدری از این گفته منقلب شد که دیگر نماز نخوانده و به منزل می رود و بدون درنگ عازم عتبات می شود و برای همیشه بهبهان را ترک می گوید تا مبادا بر اثر این گونه اعمال سفیهانه مریدان نادان، زنگ ریا و تعلقات جسمانی بر لوح دل و روح پاک و بزرگش بنشیند و او را از مقام والای معنوی به پرتگاه جاه طلبی سقوط دهد(۱).

توسل

توسل

در کربلا هم هر کسی که نیت او پاک و صادق بود ایستاد و بقیه وقتی که حضرت چراغها را خاموش کرد رفتند. فقط کسانی ماندند که واقعاً امام حسین قلبشان را تسخیر کرده بود. شب عاشورا شب انسانهای مخلص است. اصلاً عاشورا یعنی اخلاص. یعنی خود را ندیدن. یعنی محو جمال یار شدن. یکی از راههای خلوص نیت هم ذکر و یاد کسانی است که به این درجه رسیده اند.

امشب بیائید ببینیم آنهائی که مخلصانه آن شب در خیمه سبز حسین ماندند کارشان به

۱- وحید بهبهانی/۱۲۱.

کجا کشید. گفتند شب عاشورا وقتی که ابی عبداللّه حرف هایش را زد، اصحاب بلند شدند و غسل شهادت کردند و گرم مناجات شدند. از شادی وصل، بعضی از آنها که خیلی انسانهای جدی و متینی (بُریر) بودند آن شب بذله گوئی می کردند آخر؛

امشب شهادت نامه عشاق امضا می شود

فردا ز خون پاکشان این دشت غوغا می شود

از جمله آنها حبیب بن مظاهر است. یک پیرمرد هشتاد ساله که تا دم آخر دست از یاری حسین بر نداشت. آخر حسین برایش قاصد فرستاده، عجب جائی آمدم امشب. فردا می خواهم جانم را فدای حسین کنم. فردا وقتی غربت امام را دید، اذن میدان خواست اما حبیب از آقا بزرگتر است. آقا چه بگوید؟ بگوید برو خودت را فدای من کن؟! رفت و جنگ نمایانی کرد و سرش را به راه دلبرش داد.

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند

سوختگان غمت با غم دل خرمند

هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت

با خبران غمت بی خبر از عالمند

یوسف مصر بقا در همه عالم توئی

در طلبت مرد و زن آمده با درهم اند

تاج سر بوالبشر خاک شهیدان توست

کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند

خاک سر کوی تو زنده کند مرده را

ز آنکه شهیدان تو جمله مسیح آدمند

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۷ فضیلت شب قدر

اشاره

۲۷ فضیلت شب قدر

اللهم ارزقنی فیه فضل لیله القدر و صیّر اموری فیه من العسر الی الیسر و اقبل معاذیری و حطّ عنّی الذنب و الوزر یا رئوفا بعباده الصالحین

بار خدایا فضل شب قدر را در این روز بر من روزی کن و کارهایم را از سختی به آسانی وا گردان و عذرم را بپذیر و گناهانم را بریز ای مهربان به بندگان نیکوکار.

«شب قدر» شبی است که در آن قرآن به پیامبر عظیم الشأن اسلام نازل شده است و فضیلت عبادت در این شب از تمام شبها بیشتر است. در این شب مقدرات یک سال انسان معین می گردد. از با فضیلت ترین اعمال در چنین شبی «احیاء» می باشد که به معنای پاس داشتن یک شب تا صبح است. پس جا دارد که در چنین شبی انسان از اعمال خود استغفار نماید چرا که

شب توبه است و خداوند در آن شب بندگانش را مورد اکرام خاص خود قرار می دهد.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد

که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

که ز بند غم ایام نجاتم دادند

آیات

آیات

«انا انزلناه فی لیله القدر و ما ادریک ما لیله القدر لیله القدر خیر من الف شهر تنزّل الملائکه و روح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر»

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم. و از شب قدر چه آگاهت کرد. شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است. در آن شب فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری که مقرر شده است فرود می آیند. آن شب تا دم صبح صلح و سلام است.

«شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان»(۱)

ماه رمضانی که قرآن را در آن فرو فرستادیم کتابی که مردم را راهبر و متضمن دلائل آشکار هدایت و میزان تشخیص حق از باطل است.

«انّا انزلناه فی لیله مبارکه انّا کنّا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم»(۲)

۱- بقره/۱۸۵.

۲- دخان/۳.

ما قرآن را در شبی فرخنده نازل کردیم زیرا که هشدار دهنده بودیم پس در آن شب هر کاری محکم و استوار می شود.

روایات

روایات

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: قد جاءکم شهر رمضان مبارک شهر فرض اللّه علیکم صیامه تفتح فیه ابواب الجنان و تُغَلٌّ فیه الشیاطین فیه لیله القدر التی خیر من الف شهر من حُرمها فقد حُرم؛ ماه رمضان فرا رسیده ماهی با برکت که خدا روزه اش را بر شما واجب گردانید. درهای بهشت در این ماه باز می شود و شیاطین در غل و زنجیرند در این ماه شب قدر است که فضیلت آن از هزار ماه بیشتر است. در حقیقت محروم کسی است که از برکات آن شب محروم باشد(۱).

قال الرضا علیه السلام : شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان و فیه نُبی ء محمد صلی الله علیه و آله و فیه لیله القدر التی هی خیر من الف شهر و فیها یفرق کل امر حکیم و هو رأس السنه یقدر فیها ما یکون فی السنه من خیر او شر او مضرّه او منفعه او رزق او اجل و لذلک سُمّیت لیله القدر؛ ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل گشته است و در این ماه به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شده و در آن شب قدر است. شبی که از هزار ماه بالاتر است. در آن شب هر کاری محکم و برقرار می شود و مسائلی که در آن سالها از نیکی و بدی، سود و زیان، زندگی و مرگ وجود دارد رقم زده می شود و به همین جهت است که «قدر» نامیده شده است(۲).

قال النبی صلی الله علیه و آله : فاذا کان آخر لیله غفر لهم جمیعاً فقال رجل فی لیله القدر یا رسول اللّه؟ فقال الم تر الی العمّال اذا فرغوا من اعمالهم وفّوا؛ پس هنگامی که شب آخر ماه رمضان به پایان رسید خدا همه بندگانش را می بخشد مردی پرسید: آیا در شب قدر ای رسول

۱- تهذیب/۴/۱۵۲.

۲- بحار/۹۳/۳۷۰.

خدا؟ حضرت فرمود: آیا ندیده ای که هر گاه کار کارگر تمام شد مزدش را می دهند(۱).

قال الباقر علیه السلام : سالته عن علامه لیله القدر فقال: علامتها ان یطیب ریحها و ان کانت فی برد دفئت و ان کان فی حرّ بردت فطابت؛ محمد بن مسلم از شب قدر از حضرت سؤال می کند حضرت می فرماید: علامت شب قدر این است که بوی خوش از آن پخش می شود. اگر در سرمای زمستان باشد گرم و ملایم و اگر در گرمای تابستان باشد خنک و معتدل و نیکو خواهد بود(۲).

قال ابو عبداللّه علیه السلام : لیله القدر فی کل سنه و یومها مثل لیلتها؛ شب قدر در هر سالی هست و روز آن مانند شبش نیکوست(۳).

قیل للنبی صلی الله علیه و آله انْ ادرکت لیله القدر فما اسأل ربی؟ قال صلی الله علیه و آله : العافیه؛ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که اگر شب قدر را درک کردیم از خدا چه بخواهیم؟ فرمود: سلامتی بخواهید(۴).

قال موسی علیه السلام : الهی ارید قربک قال: قربی لمن استقیظ لیله القدر قال: الهی ارید رحمتک قال: رحمتی لمن رحم المساکین لیله القدر قال: الهی ارید الجواز علی الصراط قال: ذلک لمن تصدق بصدقه فی لیله القدر قال: ارید من اشجار الجنه و ثمرها قال: ذلک من سبّح تسبیح فی لیله القدر قال: الهی ارید النجاه من النار قال: ذلک لمن استغفر فی لیله القدر قال: ارید رضاک قال: رضای لمن صلّی رکعتین فی لیله القدر؛ موسی علیه السلام به خدا عرض کرد: خدایا می خواهم به تو نزدیک شوم فرمود: قرب من برای کسی است شب قدر بیدار باشد هست گفت: خدایا! رحمتت را می خواهم فرمود: رحمتم از آن کسی است که در شب قدر به مسکینان رحمت کند.

۱- بحار/۹۳/۳۶۴.

۲- وسائل الشیعه/۷/۲۵۶.

۳- وسائل الشیعه/۷/۲۶۲.

۴- مستدرک/۷/۴۵۷.

گفت: خدایا! جواز گذشتن از پل صراط را می خواهم فرمود: آن از آن کسی است که در شب قدر صدقه ای بدهد. گفت: خدایا! از درختان و میوه های بهشتی می خواهم. فرمود: آنها برای کسی است که در شب قدر مرا به پاکی و تنزیه یاد کند. گفت: خدایا! رهائی از آتش جهنم را می خواهم. فرمود: آن برای کسی است که از گناهانش در شب قدر استغفار کند. گفت: خدایا! خشنودی تو را می خواهم فرمود: خشنودی من از آن کسی است که در شب قدر دو رکعت نماز بخواند(۱).

مثال

مثال

در شب قدر پروردگار متعال می خواهد با اجبار بندگانش را داخل بهشت کند. این از فضیلت شب قدر و گناه بخشی و رحمت شایان و بی دریغ خدا در این شب مشخص می شود. خدا می گوید هر کس بیاید او را قبول می کنم هر چند که خود بنده نخواهد اما به صرف یک عمل کوچک و چند ساعتی شب زنده داری، مقدرات یک سال او را معین می نماید. درست مانند بچه ای که می خواهند به او واکسن بزنند. شاید بچه از آن خوشش نیاید و حتی بترسد اما مهم سلامتی اوست حتی اگر گریه هم بکند به او واکسن می زنند و هیچ کس از او نمی پرسد که آیا دوست داری به تو واکسن بزنیم یا نه. چون عقل بچه نمی رسد و باید چیزی را که برایش مفید است به زور به او تحمیل کنند.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

امید به رحمت در شب قدر

امید به رحمت در شب قدر

امید به رحمت در شب قدر

«عبداللّه نیشابوری» می گوید: بین من و «حمید بن قحطبه» رفافتی بود. در ماه رمضان روزی از نیشابور به طوس رفتم. حمید بن قحطبه که حاکم طوس بود از آمدن من با اطلاع شد و شبی از شبهای آخر ماه رمضان، مرا به خانه خود دعوت نمود. قبل از افطار به خانه او رفتم. وقتی که وارد شدم دیدم برای پذیرائی از من سفره ای انداخت و غذائی آماده کرد من تعجب کردم. حمید به من غذا تعارف کرد و من به او گفتم: «من نه مریض هستم، نه

۱- مستدرک/۷/۴۵۶.

مسافر و نه علیل و بی جهت روزه خود را باز نمی کنم». از او پرسیدم چرا او روزه نمی گیرد. امیر شروع به گریه نمود. من تعجب کردم و علّت گریه او را پرسیدم. او گفت:

«وقتی که هارون الرشید در طوس بود، شبی مرا طلبید. نزد او رفتم و دیدم که خشمگین ایستاده و شمشیر برهنه ای در دست اوست به من گفت: اطاعت تو از من چقدر است؟ جواب دادم: با نفس و مال از تو حمایت می کنم. آن گاه مرا مرخص نمود. هنوز بیرون نرفته بودم که مجدداً مرا خواست و با همان حالت بلکه خشمگین تر همان سؤال را از من پرسید. من گفتم: من با جان و مال و اهل و اولاد از تو اطاعت می کنم. سپس اذن مراجعت به من داد. وقتی که به منزل خود رسیدم غلامش را دنبالم فرستاد و گفت: خلیفه تو را فراخوانده است. برای بار سوم به دربار رفتم و او باز همان سؤال را از من کرد. من برای رضای خاطر و اطمینان او گفتم: من با جان و مال و فرزندان و دینم از تو حمایت می کنم. این را که گفتم خندید و به من گفت: این شمشیر را بگیر و هر جا که این غلام رفت برو و هر چه به تو امر کرد، امر من است.

غلام مرا با خود به زندان برد که در یکی از سیاه چالهای مخوف آن بیست نفر از سادات علوی زندانی بودند. از موهای بلند آنان معلوم بود که مدت زیادی است که زندان هستند. غلام رو به من کرد و گفت: فرمان امیرالمؤمنین این است که این بیست نفر را گردن بزنی. من هم اطاعت کردم و آنها را یک به یک گردن زدم سپس بدن آنها را در میان چاهی انداخت. سپس به سیاه چالی دیگر رفتیم که در آنجا نیز بیست نفر از سادات بنی الزهرا زندانی بودند که همگی لاغر و نحیف شده بودند. غلام به من رو کرد و گفت: دستور خلیفه این است که اینها را هم گردن بزنی. اطاعت کردم و آنها را نیز گردن زدم و غلام دوباره بدنهای آنها را به چاه انداخت.

بعد به سیاه چال تاریک دیگری رفتیم که در آن نیز بیست زندانی از سادات وجود داشت و مأمور شدم که آنها را نیز بکشم. اما نفر آخر پیرمردی بود که بدن لاغر و موهای بلندی داشت وقتی خواستم او را بکشم به من گفت: مرگ بر تو ای رو سیاه! فردای قیامت جواب جدم علی و مادرم فاطمه را چه خواهی داد؟ بدنم لرزید اما بالاخره او را هم کشتم

و غلام بدنش را به چاه انداخت. حالا تو بگو دیگر نماز و روزه و شب زنده داری به درد من می خورد؟»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

حاج محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله

آقا سید علی صاحب ریاض رحمه الله

ملا محمد تقی برغانی رحمه الله

آقا سید صدر الدین عاملی اصفهانی رحمه الله

علامه طباطبائی رحمه الله

حاج محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله

حاج محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله

آورده اند که «حاج محمد ابراهیم کلباسی» که از معاصران «میرزای قمی» و «سید شفتی» و از شاگردان «بحر العلوم» و... است شب قدر را با عبادت ادراک می کرد. زیرا مدت یک سال هر شب را تا صبح عبادت می کرد و معلوم است که شب قدر از شبهای سال بیرون نیست(۲).

آقا سید علی صاحب ریاض رحمه الله

آقا سید علی صاحب ریاض رحمه الله

«صاحب ریاض» در راه علم محنت بسیار کشید. مشهور است که آن جناب علم را به گریه و زاری و مناجات از درگاه باری تعالی تحصیل نموده زیرا ظاهراً مدّت تحصیلش آن قدر نبود که بتوان به این مرتبه بلند رسید و می گویند وی شبهای جمعه را تا صبح احیاء می کرد و به عبادت خداوند متعال مشغول بود(۳).

ملا محمد تقی برغانی رحمه الله

ملا محمد تقی برغانی رحمه الله

در احوال ایشان چنین نوشته اند: «عبادت آن جناب چنان بود که همیشه از نصف شب تا طلوع صبح صادق به مسجد خود می رفت و به مناجات و ادعیه و تضرع و زاری و تهجد اشتغال داشت و مناجات «خمس عشره» را از حفظ می خواند و بر این روش و شیوه پسندیده استمرار داشت تا همان شب که شربت شهادت نوشید. مکرر در فصل زمستان دیده می شد که در پشت بام مسجد خود در حالی که برف به شدت می بارید در نیمه شب

۱- منتخب التواریخ/۴۶۰ به نقل اخبار عیون الرضا.

۲- قصص العلماء/۷۳.

۳- وحید بهبهانی/۱۹۲.

پوستینی بر دوش و عمامه ای بر سر داشت و مشغول تضرع و مناجات بود و با حالت ایستاده و دستها را به سوی آسمان بلند کرده تا اینکه برف سراسر قامت مبارکش را از سر تا پا سفیدپوش می کرد»(۱).

آقا سید صدر الدین عاملی اصفهانی رحمه الله

آقا سید صدر الدین عاملی اصفهانی رحمه الله

مرحوم «شیخ عباس قمی» در شرح حال این عالم بزرگوار می نویسد: «... این سید جلیل، بکاء و کثیرالمناجات بود. نقل شده که شبی از شبهای ماه رمضان داخل حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شد. بعد از زیارت، نشست پشت سر مقدس و شروع کرد به خواندن دعای «ابوحمزه ثمالی» همین که شروع کرد به کلمه «الهی لا ـ تؤدبنی بعقوبتک» گریه او را فرا گرفت و پیوسته این کلمه را مکرر کرد و گریه کرد تا غش کرد و او را از حرم مطهر بیرون آوردند»(۲).

علامه طباطبائی رحمه الله

علامه طباطبائی رحمه الله

«علامه طباطبائی» در علائم شب قدر می گوید: «روایات در معنی و خصایص و فضائل شب قدر بسیار است. در بعضی از آن روایات علامت هائی برای شب قدر ذکر کرده اند از قبیل اینکه شب قدر، صبح آن شب آفتاب بدون شعاع طلوع می کند و هوای آن روز معتدل است»(۳).

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

یاد امام حسین علیه السلام

یاد امام حسین علیه السلام

یاد امام حسین علیه السلام

روزی شخص خدمت یکی از حضرات معصومین علیه السلام سخن از شبهای مبارک رمضان و لیالی قدر به میان می آورد و از فضیلت آن را از حضرت سؤال می کند. حضرت

١- نجوم السماء/۴۰۸.

٢- منتهى الامال/۵/۶۳.

٣- الميزان/۳۳۲/۴۰.

شروع به شمردن خصایص و فضایل شب قدر می نماید. شخصی در مجلس حضور داشت و با شنیدن آن آه حسرتی کشید که چرا شب قـدر را به غفلت گذرانیده است و گفت: «آه! وا غفلتاه! آن شب را در غفلت به سر بردم و عبادتی ننمودم». حضـرت به او رو کرد و فرمود: «پاداش تو از همه آن کسانی که دیشب (شب قـدر) را تا صـبح بیدار بودند و عبادت کردند بیشتر است. زیرا در آن شب تو آب نوشـیدی و یاد از لب تشـنه ابا عبداللّه کردی و گفتی: سلام بر حسین و لعنت بر قاتلان او. همین مسأله سبب شد که بهترین عبادت را در نامه عملت بنویسند»(۱).

توسل

توسل

یکی از اعمال با فضـیلت امشب ــ بیست و هفتم ماه رمضان ــ و شـبهای قـدر، زیارت ابی عبـداللّه است. یعنی خـدا در گرامی ترین شب سراغ گرامی ترین فرد هستی رفته. زیارت امام حسین علیه السلام یعنی مهر قبولی همه طاعات و عبادات. زیارت امام حسـین علیه السـلام یعنی درک فضـیلت شب قـدری که از هزار شب بالاـتر است. امشب یک سـر برویم کربلا. اما از کجایش بگوئیم.

دلم مرغ لب بام تو باشد

وجودم تشنه جام تو باشد

سر و جانم فدای قاصدی باد

که در لبهایش پیغام تو باشد

در این عالم به هر کس هر چه دادند

همه از رحمت عام تو باشد

۱- حدیقه الشیعه/۵۰۸.

تو حرف او بودی چنان کن

که حرف آخر نام تو باشد

همه عالم بود کرب و بلایت

همه ایام ایام تو باشد

عدو لب تشنه ات کشت و ندادت

که دریا تشنه کام تو باشد

آی قربان غریبی ات بشوم آقا که لحظه آخر هر چه گفتی: حالا ـ که می خواهید مرا بکشید، حداقل یک مقدار آب به من بدهید، جواب دادند: واللّه رهایت نمی کنیم تا بین دو نهر آب با لب تشنه سر از بدنت جدا کنیم.

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

آخر این آب مهریه مادر من فاطمه است. نانجیب خنجر کشید و آمد روی بوسه گاه نبی نشست، یک وقت صدای ناله عمه سادات بلند شد: واحسنیاه! ای عمر سعد خدا لعنتت کند چه نشستی دارند حسینم را می کشند

او می کشید و من می کشیدم

او خنجر از کین من آه از دل

او می برید و من می بریدم

او از حسین سر و من از حسین دل

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۸ نماز

اشاره

۲۸ نماز

اللهم وفّر حظّی فیه من النوافل و اکرمنی فیه بإحضار المسائل و قرّب فیه وسیلتی الیك من بین الوسائل یا من لا یشغله الحاح الملحّین

خدایا بهره مرا در این روز از نمازهای مستحبی زیاد کن و در آن بر آماده کردن درخواست ها گرامی ام دار و وسیله مرا به سوی خودت از بین وسایل نزدیک کن ای کسی که اصرار او را مشغول نمی کند.

«نماز» نامه عاشق است که برای معشوق خود می فرستد. «نماز» تحفه ای است که بنده برای صاحب خود هدیه می دارد و با این وسیله به او تقرب پیدا می نماید پس باید این هدیه را نیکو بدارد و به وسیله نیکو کردن آن، محبت مولا را نسبت به خود زیاد کند. نمازی که عاری از کثافات ظاهریه و باطنیه باشد. در روایات هست که بهترین عبادت نماز بوده و کلید در بهشت می باشد. نمازی معراج مؤمن است که روح عبادت و بند گی واقعی در آن نهفته باشد.

آیات

آیات

«انّ الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر»(۱)

نماز انسان را از فساد و گمراهی باز می دارد.

«و استعینوا بالصبر و الصلوه و انّها لکبیره الا علی الخاشعین»(۲)

از شکیبائی و نماز یاری جوئید که این کار گران است مگر بر متواضعان.

۱- عنکبوت/۴۵.

۲- بقره/۴۵.

«و اوصانی بالصلوه و الزکوه ما دمت حیاً»(۱)

و خدا تا زنده ام مرا به نماز و زکات وصیت کرده است.

«فویل للمصلین الذین هم فی صلوتهم ساهون»(۲)

پس وای بر نمازگزاران که در نماز خود اهمال می کنند.

«و اذا نادیتم الی الصلوه اتّخذوها هزوا و لعباً»(۳)

وقتی مردم را به نماز فرا می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند.

«و هم علی صلواتهم یحافظون»(۴)

و آنان بر نمازهای خود محافظت می کنند.

«اقم الصلوه لذکری»(۵)

برای یاد من نماز بپا دار.

روایات

روایات

عن الصادق علیه السلام قال: اذا دخلت وقت الصلوه فتحت ابواب السماء لصعود الاعمال فما اُحبّ ان یصعد عمل قبل عملی و لا یکتب فی صحیفه احدٍ اول منّی؛ هر گاه وقت نمازی فرا رسد درهای آسمان برای بالا رفتن اعمال گشوده می گردد و من دوست ندارم که عملی پیش از عمل من بالا رود و در نامه عمل کسی جلوتر از من چیزی نوشته شود(۶).

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : ما من صلاه یحضر وقتها الاّ نادی ملک بین یدی الناس ایها

۱- مریم/۳۱.

۲- ماعون/۴.

۳- مائده/۵۸.

۴- انعام/۹۲.

۵- طه/۲۴.

۶- لئالی الاخبار/۴/۱۲.

الناس قوموا الی نیرانکم التی اوْقدتموها علی ظهورکم فأطفؤوها بصلاتکم؛ هیچ نمازی وقتش نمی رسد مگر آن که فرشته ای پیشاپیش مردم ندا می دهد ای مردم برای خاموش کردن آتش هائی که بر پشت خویش (آخرت) افروخته اید با نماز خواندن بپا خیزید(۱).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: من ترک الصلوه عامداً او معتمداً بقی فی النار ثمانین حُقبا و الحقب ثمانون سنه؛ هر کس نمازش را عمداً ترک کند هشتاد حقب در آتش می ماند و هر حقب هشتاد سال است(۲).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: لا تضیّعوا صلاتکم فانّ من ضیّع صلاته حشره اللّه مع قارون و فرعون و هامان و کان حقاً علی اللّه ان یدخله النار مع المنافقین فالویل لمن لم یحافظ عن صلاته؛ مبادا نماز خود را ضایع سازید زیرا هر کس نمازش را ضایع کند خدا او را با قارون و فرعون و هامان محشور می کند و بر خدا حق است که او را با منافقان در آتش نماید. پس وای بر کسی که مواظبت بر نمازش نکند(۳).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: اذا فرغ العبد عن الصلوه و لم یسئل اللّه حاجه یقول اللّه للملائکه انظروا الی هذا العبد ادّنی فرضی و لم یسئل عنّی حاجته غنی عنّی خذوا صلوته و اضربوها علی وجهه؛ هر گاه بنده از نماز فارغ شود و از خدا حاجتی را در خواست نکند خدا به فرشتگان می گوید به این بنده نگاه کنید که فریضه مرا بجا آورد ولی از من حاجتی طلب نکرد گویا از من بی نیاز است نمازش را بگیرید و بر صورتش بزنید(۴).

قال ابو عبداللّه علیه السلام : من صلّی رکعتین یعلم ما یقول فیهما انصرف و لیس بینه و بین اللّه ذنب؛ هر کس دو رکعت نماز بخواند و بداند که در آن چه می گوید از نماز فارغ می شود

۱- ثواب الاعمال/۸۴.

۲- لئالی الاخبار/۴/۵۰.

۳- لئالی الاخبار/۴/۴۶.

۴- لئالی الاخبار/۴/۴۶.

در حالی که گناهی بین او و خدا نمانده است(۱).

عن معاویه بن عمار عن اسماعیل بن یسار قال سمعت ابا عبداللّه علیه السلام قال: ایاکم و الکسل انّ ربّکم رحیم یشکر القلیل انّ الرجل لیصلّی الرکعتین تطوّعا یرید بهما وجه اللّه عزوجل فیدخله اللّه بهما الجنه؛ از سستی و کسالت بپرهیزید چرا که پروردگارتان مهربان است و پاداش کار نیک اندک شما را می دهد. همانا کسی دو رکعت نماز مستحبی را برای قرب به خدا می خواند و سرانجام خدا او را در بهشت وارد می سازد(۲).

کان الصادق علیه السلام لا یسجد الاّ علی تربه الحسین علیه السلام و فی روایه عنه قال: انّ السجود علی تربه ابی عبداللّه یخرق الحجب السبّع؛ امام صادق علیه السلام همیشه بر تربت امام حسین علیه السلام سجده می کردند و می فرمودند: به درستی که تربت حسین علیه السلام حجاب های هفتگانه را پاره می کند (و بالا می رود)(۳).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: لا ینظر اللّه الی الصلوه لا یحضر الرجل فیها قلبه مع بدنه؛ خدا به نماز مردی که بدون حضور قلب به جا می آورد نگاه نمی کند(۴).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: لا صلوه لمن یصلی فی المسجد مع المسلمین الاّ من عله؛ نمازی که در مسجد با مسلمانان خوانده نمی شود ارزشی نخواهد داشت مگر آن که از روی عذری باشد(۵).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: مَن صلی رکعتین لم یحدّث فیهما نفسه بشی ء من الدنیا غفر له ما تقدم من ذنبه؛ هر کس دو رکعت نماز بخواند و در آن حال در دل خود به چیزی از

۱- لئالی الاخبار/۴/۱۰.

۲- ثواب الاعمال/۹۳.

۳- لئالی الاخبار/۴/۱۲۴.

۴- جامع السعادات/۳/۳۲۷.

۵- تهذیب/۶/۲۴۱.

دنیا فکر نکند گناهانش آمرزیده می شود(۱).

عن حجه بن الحسن العسکری عج الله تعالی فرجه الشریف قال: ملعونٌ ملعونٌ من اخّر صلوه الغداه حتی تنقضی النجوم ملعونٌ ملعونٌ من اخّر صلوه العشاء حتی تشتبک النجوم؛ ملعون است کسی که نماز صبح را تا رفتن ستاره ها به تأخیر اندازد و ملعون است کسی که نماز عشا را تا پدیدار شدن همگی ستارگان به تأخیر اندازد(۲).

مثال

مثال

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر کسی از شما نزدیک نهر آبی خانه داشته باشد و او در هر روز پنج مرتبه خود را در آن شستشو دهد آیا در بدنش چیزی از چرکی باقی می ماند؟» راوی گفت: «خیر» فرمود: «نماز مانند نهر آبی است که شما خود را در آن روزی پنج مرتبه می شوئید و با هر نمازی که می خوانید گناهی از گناهان شما از بین می رود»(۳). این بهترین مثال برای نماز است. حالا اگر این آب، آبی مانده و آکنده از لجن و کثافات باشد آیا باز هم می تواند کثیفی های بدن را بشوئد؟ آیا نمازی که ضایع شده و در آن فکر دنیا و بی توجهی موج می زند آیا باز هم می تواند گناهان انسان را محو کند؟ مطمئناً این طور نخواهد بود.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

نتیجه واقعی نماز

فلسفه ارکان نماز

دندان بی نماز

عالی ترین نماز

نتیجه واقعی نماز

نتیجه واقعی نماز

هارون الرشید کنیزی بسیار زیبا داشت. روزی به فکرش رسید که می تواند امام کاظم علیه السلام را با این کنیز اغوا کند و به خیال خام خود ایشان را تحریک نماید. دستور داد تا کنیز را به زندان حضرت بفرستند. حضرت فرمود: «من احتیاج به کنیز ندارم بلکه خود شما به

۱- جامع السعادات/۲/۳۲۷.

۲- عدد السنه/۸۴.

۳- لئالی الاخبار/۴/۹.

سبب هدیه خودتان شاد هستید». هارون الرشید از شنیدن این خبر خشمگین شد و گفت: «بروید و به او بگوئید تو را به رضای خودت حبس نکرده ایم! این جاریه را نیز با رضایت تو نفرستاده ایم» و دستور داد که کنیز را در همان سلول زندانی کنند.

بعد از مدتی که کنیز در نزد حضرت زندانی بود، به زندان رفتند تا از احوال حضرت با خبر شوند. دیدند که کنیز سر به سجده گذاشته و می گوید: «سبحانک قدوس سبحانک سبوح» و آنچه که حضرت در سجده نماز خود می گوید، او نیز تکرار می کند. چون خبر به گوش هارون رسید، گفت: «به خدا قسم که او آن کنیز را سحر کرده است! بروید و او را نزد من آورید» وقتی که کنیز را آوردند، هارون دید که کنیز دارد می لرزد و سرش را به طرف آسمان گرفته است. هارون گفت: «تو را چه شده ای جاریه!» گفت: «وقتی که نزد موسی بن جعفر رفتم، مشغول نماز بود لحظه ای از تسبیح و تقدیس پروردگار باز نمی ایستاد. به او گفتم: ای مولای من! مرا به خاطر رفع حوائج شما فرستاده اند اگر امری دارید بفرمائید فرمود: مرا با تو حاجتی نیست. برای من خدمتگزار زیاد است اگر می خواهی ببینی، آن طرف را نگاه کن. نگاه کردم دیدم که باغی زیبا جلویم ظاهر شده که نه ابتدایش پیداست و نه انتهایش. حوریانی دیدم که لباسهای حریر سبز پوشیده و در دست آنها انواع غذاها و آشامیدنی ها است. چون این صحنه را دیدم به سجده افتادم و سر بلند نکردم تا وقتی که قاصد تو به سراغم آمد». هارون خشمگین شد و فریاد زد: «ای خبیثه! شاید در سجده، خوابت برده بوده و این چیزها را می دیدی!» گفت: «به خدا قسم قبل از اینکه سر به سجده گذارم این چیزها را دیدم».

هارون الرشید دستور داد که زن را دور از معاشرت با مردم در جائی نگه دارند تا مبادا سخنان او به گوش کسی برسد. آن کنیز بعد از آن جریان همیشه مشغول نماز بود. روزی از او پرسیدند: «این کثرت نماز تو برای چیست؟» کنیز گفت: «امام کاظم را دیدم که در زندان روز و شب کارش همین بود. حوریانی را نزد او دیدم که به من گفتند: دور شو! ما برای

خدمتگزاری به او از تو سزاوار تریم»(۱).

فلسفه ارکان نماز

فلسفه ارکان نماز

شخصی از حضرت علی علیه السلام پرسید: «بالا بردن دست در تکبیره الاحرام نماز چه معنائی دارد!» حضرت فرمود: «یعنی خدا بزرگ و یکی است و مانند ندارد و به انگشتان لمس نمی شود». پرسید: «گردن کشیدن در رکوع به چه معناست؟» فرمود: «یعنی به خدا و روز ایمان داریم حتی اگر گردنم را بزنند» پرسید: «سجده اول برای چیست؟» فرمود: «یعنی خدایا! ما را از زمین خلق کردی و معنی سر بر داشتن این است که ما را از زمین موقع قیامت بیرون خواهی کرد» پرسید: «گذاشتن پای راست در کف پای چپ در تشهد برای چیست؟» فرمود: «یعنی خدایا باطل را نابود کن و حق را به پا دار» پرسید: «سلام پیش نماز چه معنائی دارد؟» فرمود: «پیشنماز از قول خدا می گوید روز رستاخیز از عذاب ایمن هستید»(۲).

دندان بی نماز

دندان بی نماز

شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و از وضع زندگی و مشکلات زیادش شکایت کرد. حضرت به او فرمود: «مگر نماز نمی خوانی؟» عرض کرد: «من هر پنج وقت را به شما اقتدا می کنم» حضرت فرمود: «مگر روزه نمی گیری؟» عرض کرد: «در سال سه ماه روزه می گیرم» حضرت فرمود: «امر خدا را اطاعت و از معصیتش دوری می کنی یا نه؟» عرض کرد:

«بله یا رسول اللّه! حاشا و کلّا از بی اطاعتی و معصیت او» حضرت متفکرانه سر در جیب تأمل فرو برد که در این هنگام جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد: «یا رسول اللّه! خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید که در همسایگی این مرد باغی است که در آن

۱- بحار/۴۸/۲۳۸.

۲- قضاوتهای حضرت علی/۱۴۴.

گنجشکی آشیانه دارد و در آن آشیانه دندان یک فرد بی نماز می باشد. به شومی آن، برکت از خانه این فرد رخت بر بسته است». حضرت تبسمی کرد و به او فرمود: «برو دندان را از لانه گنجشک بیرون بینداز» آن مرد به فرموده حضرت عمل کرد و بعد آن از اغنیاء و توانگران گردید(۱).

عالی ترین نماز

عالی ترین نماز

در جنگ صفین تیری به پای مقدس حضرت علی علیه السلام اصابت کرد. هر کاری کردند که تیر را از پای حضرت بیرون کشند نمی توانستند و حضرت چنان از شدت به درد خود می پیچید که کسی جرأت این کار را نداشت. امام حسن علیه السلام فرمودند: «صبر کنید تا موقع نماز شود و پدرم داخل نماز گردد» صبر کردند تا حضرت مشغول نماز گردید. سپس تیر را از پای حضرت بیرون کشیدند اما حضرت متوجه نگردید. وقتی که تیر را بیرون آوردند خون زیادی از پای حضرت فوران کرد. حضرت پرسید: «چه شده؟» عرض کردند: «تیر را از پای شما بیرون کشیدیم»(۲).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

سید محمد باقر شفتی رحمه الله

سید محمد باقر شفتی رحمه الله

سید محمد باقر شفتی رحمه الله

«ایشان زمانی که تکبیره الاحرام می فرمود، مدّ می داد من (میرزا محمد تنکابنی) از شاگردانش سؤال کردم که در «اللّه» جای مدّ نیست چرا سید مدّ می دهد؟ در پاسخ گفتند: ما این امر را از ایشان سؤال کردیم، در جواب فرمود: زمانی که کلمه اللّه اکبر را می گویم از حالت اختیار بیرون می روم و این مد دادن اختیاری نیست. سید همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت می کرد و بر هر مستمعی واضح می شد که نماز او با نهایت حضور قلب است و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه می خواندند و در زیر

۱- تحفه الواعظین به نقل انوار المجالس/۱/۱۱۹.

۲- انوار نعمانیه/۳۴۲.

کفهای خود نیز مهر می گذاشتند.

سید مناجات خمس عشره را حفظ کرده بود و هر روز با حالت گریه آن را می خواند»(۱).

توسل

توسل

نماز باعث نجات انسان است. اینها یک نماز است، یک نماز هم یک روزی وسط میدان جنگ زیر باران تیر خوانده شد اما هر تیری که پرتاب می شد، سینه عاشقان حسین بود که سپر آن می شد تا به بدن عزیز فاطمه نخورد.

عجب نمازی! عجب نیایشی! چه امام جماعتی! کاش می شد ما هم یک نماز به شما اقتدا کنیم و در خون خودمان دست و پا بزنیم.

یکی از اصحاب نگهبان صف نمازگزاران بود و هر تیری که می آمد، سینه خود را در مقابل آن قرار می داد و می گفت: «سینه ام را سپر تیر عشق حسین کرده ام». اما بعد از مدتی این بدن مثل مرغ تیغ دار می شود و روز زمین می افتد همین طور دارد از بدن خون می رود و با خود زمزمه ای دارد؛

«حسین جان! از من راضی شدی؟ توانستم به عهد خودم وفا کنم یا نه؟» که دستان گرم آقا او را در آغوش کشید.

حالا هم عرضه بداریم: «حسین جان! ما کی از خجالت شما در می آئیم؟ ما کی حقی را که به گردن مان داری ادا می کنیم؟ ما هم لحظه آخر خونی زیارت می کنیم یا نه؟»

کاش جانم بود قابل تا فدایت می شدم

کاش دستم می گرفتی خاک پایت می شدم

کاش می شد رشته رشته پاره پاره پیکرم

۱- قصص العلماء/۱۰۴و۱۲۷.

روز عاشورا طناب خیمه هایت می شدم

کاش خاکم را قضا می ریخت گرد قتلگاه

تا به وقت سجده مهر کربلایت می شدم

کاش از هر استخوانم محملی می ساختند

تا که همره با سر از تن جدایت می شدم

کاش زنگی بودم از آغاز ای سطلان عشق

تا که همرنگ غلام با وفایت می شدم

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۲۹ لسان

اشاره

۲۹ لسان

اللهم غشّنی فیه بالرحمه و ارزقنی فیه التوفیق والعصمه و طهّر قلبی من غیاهب التهمه یا رحیما بعباده المؤمنین

خدایا در این روز به مهربانی ات مرا بپوشان و توفیق و پاکی را روزی ام کن و از زشتی های زبان و غیبت دلم را پاک نما ای مهربان به بندگان مؤمن.

«زبان» تنها عضوی از بدن انسان است که شایستگی بزرگترین عبادات و در عین حال زشترین گناهان را دارد. آفات این عضو از همه اعضای بدن بیشتر است و عضوی است که بسیاری از افراد بشر را جهنمی نموده و در آن مخلد داشته است. پس هر کس عنان آن را

در دست خود داشته باشد به سعادت می رسد و هر که آن را رها گذارد زشترین اعمال را در نامه عمل خود گرد خواهد آورد. گناهان زبان عبارتست از:

غیبت، تهمت، دروغ، شماتت، تمسخر، جدال، مراء، مزاح، فحش و... گذشته از گناهان زبان، «پر حرفی» نیز خصلتی ناپسند است که باید از آن دوری نمود و من حیث المجموع باید گفت:

زبان بسیار سر بر باد داده است

زبان سر را عدوی خانه زاد است

آیات

آیات

«و لا یغتب بعضکم بعضا أیحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه»(۱)

و نباید بعضی از شما بعض دیگر را غیبت کنند آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس اکراه دارید.

«یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم»(۲)

با زبان شان چیزی را می گویند که در دلشان نیست.

«ویل لکل همزه لمزه»(۳)

وای بر هر بدگوی عیب جو!

«یا ایها الذین آمنوا لا یسخّر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیراً منهم»(۴)

۱- حجرات/۱۲.

۲- فتح/۱۱.

۳- همزه/۱.

۴- حجرات/۱۱.

ای کسانی که ایمان آورده اید نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند شاید آنها از اینها بهتر باشند.

«انّما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات اللّه»(۱)

تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند.

«و لا تُطع کلّ حلّاف مهین همّاز مشّاءٍ بنمیم»(۲)

از هر قسم خورنده پست پیروی مکن که عیب جو و سخن چین است.

روایات

روایات

عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: رسول اللّه صلی الله علیه و آله : یعذّب اللسان بعذاب لا یعذّب به شیی ء من الجوارح فیقول ای ربّ عذّبتنی بعذاب لم تعذّب به شیئاً من الجوارح قال: فیقال خرجت منک کلمه بلغت مشارق الارض و مغاربها فسُفِکَ بها الدّم الحرام و اخذ بها المال الحرام و انتُهِکَ بها الفرج الحرام فوعزّتی لأُعذّبنّک بعذاب لا اعذّب به شیئاً من جوارحک؛ در روز قیامت زبان دچار عذابی می شود که هیچ یک از اعضای بدن آن طور عذاب نمی گردد پس زبان می گوید: پروردگارا مرا چنان عذاب کردی که هیچ عضوی را چنین عذابی ننمودی سپس به او گفته می شود: کلمه ای از تو بیرون آمده و به شرق و غرب عالم رسید که به سبب آن خود انسان محترمی ریخته شده و مال انسانی که خدا آن را محترم شمرده بود به حرام گرفته شد و ناموس انسان محترمی هتک شد پس به عزتم قسم تو را آن چنان عذاب می کنم که هیچ یک از اعضا را چنان عذابی نکرده باشم(۳).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: رحم اللّه عبداً تکلّم فغنم او سکت فسلم؛ خدا رحمت کند بنده ای را که وقتی حرفی می زند بهره مند شده و وقتی که سکوت می کند از گناه سالم

۱- نحل/۱۰۵.

۲- قلم/۱۰.

۳- مستدرک/۹/۲۳.

می ماند(۱).

عن الصادق علیه السلام قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام : المرء مخبوء تحت لسانه فزِنْ کلامک و اعرضه علی العقل و المعرفه فان کان اللّه و فی اللّه فتکلّم به و ان کان غیر ذلک فالسکوت خیر منه اولی؛ انسان در زیر زبان خود نهفته است. پس سخن خود را بسنج و آن را بر خرد و شناخت دینت عرضه کن پس اگر برای رضای خدای و در راه خدای است سخن بگو و گرنه خاموش ماندن بهتر و شایسته تر است(۲).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: اذا ارأیتم المؤمن صموتا فادنوا منه فانّه یلقی الحکمه و المؤمن قلیل الکلام کثیر العمل و المنافق کثیر الکلام قلیل العمل؛ هر گاه مرد با ایمان خاموشی را دیدید به وی نزدیک شوید چه او مطالب حکمت آمیز را به شما القاء خواهد کرد. مؤمن سخنش اندک و عملش زیاد و منافق سخنش زیاد و عملش اندک است(۳).

عن الصادق علیه السلام قال: لا یزال الرجل المؤمن یکتب محسناً مادام ساکتاً فاذا تکلّم کتب محسناً او مسیئا؛ مؤمن همواره نیکوکار است آن گاه که دم فرو بسته است اما هر گاه شروع به تکلم کند یا نیکوکار نوشته می شود و یا بدکار.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: و من اراد السّلامه فی الدنیا و الاخره قیّد لسانه بلجام الشرع فلا یطلقه الاّ فیما ینفعه فی الدنیا و الاخره؛ هر کس بخواهد از گزند دنیا و آخرت سالم بماند باید به زبان خود افسار شرع بزند پس زبان را جز به آن چه به سود دنیا و آخرتش باشد آزاد ننماید(۴).

عن علی بن الحسین علیه السلام قال: ان لسان ابن آدم یُشرف علی جمیع جوارحه کل صباح

۱- بحار/۷۷/۱۷۸.

۲- مستدرک/۲/۸۹.

۳- مستدرک/۲/۸۹.

۴- لئالی الاخبار/۱/۱۷۶.

فیقول کیف اصحبتم فیقولون بخیر ان ترکتنا و یقولون اللّه اللّه فینا و یناشدونه و یقولون انّما نثاب و نعاقب بک؛ زبان آدمی در هر بامداد به همه اعضا سر می زند و احوال آنها را می پرسد. آنان می گویند: ما در خیر و خوشی هستیم اگر تو ما را رها کنی و به او می گویند از خدا بترس و ما را نیازار و به او سوگند می دهند و می گویند که ما تنها به سبب تو کیفر می شویم(۱).

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: باللسان کُبّ اهل النار فی النار و باللسان اُعطی اهل النور النور فاحفظوا السنتکم و اشغلوها بذکر اللّه؛ اهل آتش به سبب زبان در دوزخ به رو افتاده و روشن دلان به سبب لسان روشنی و هدایت خدا خواهند یافت پس زبان هایتان را حفظ کنید و آن را به ذکر خدا مشغول سازید(۲).

قال ابو جعفر علیه السلام : کان ابوذر یا مُبتغِی العلم انّ هذا اللسان مفتاح خیر و مفتاح شر فاختم علی لسانک کما تختم علی ذهبک و ورقک؛ ابوذر می گفت: ای جوینده دانش بدان که این زبان هم کلید خیر است و هم کلید شر پس مهر کن زبانت را همان طوری که طلا و نقره ات را مهر می کنی(۳).

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: الغیبه أسرع فی دین الرجل المسلم من الاُکله فی جوفه؛ آسیب غیبت در دین مرد بیشتر از آسیب لقمه مسموم در بدن است(۴).

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: ألا و انّ اللسان الصالح یجعله اللّه للمرء فی الناس خیراً له من المال یورثه من لا یحمده؛ بدانید که خدا زبان صالح را برای انسان در میان مردم بهتر از مالی قرار داده است که آن را برای ورّاثی که وی را ستایش نمی کنند باقی می گذارد(۵).

۱- بحار/۷۱/۲۷۸.

۲- لئالی الاخبار/۱/۱۷۷.

۳- جامع السعادات/۲/۳۵۶.

۴- کافی/۴/۵۹.

۵- نور الثقلین/۴/۵۷.

مثال

مثال

«زبـان»ماننـد «شمشـیر» است اگر همیشه در غلاف باشـد نه کُنـد می شود و نه خطری دارد امـا همین که از غلاف بیرون آمد خطرناک می شود خصوصاً که در دست یک انسان دیوانه یا مست نیز باشد. اما اگر همین شمشـیر در دست یک مجاهد باشد در راه خدا با آن پیکار می کند.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

فحش!!

کیفر دروغگو

دروغ مادر معاصی

گوشت خوک

سخن چینی

فحش!!

فحش!!

«عمر بن نعمان» می گوید: امام صادق علیه السـلام دوستی داشت که همیشه ملازم حضرت بود. روزی همراه حضرت در بازار کفاشـها می رفت. شخصـی غلامـ او را صـدا می زنـد و او را می طلبـد. غلامـ آنها را ترک می کنـد و سـراغ آن مرد می رود. دوست حضـرت غلام خود را صـدا می زنـد اما غلام متوجه نمی شود و این کار را تا سه مرتبه تکرار می کند سـپس عصـبانی شده و فریاد می زند! «ای زنا زاده کجا هستی؟» امام صادق علیه السـلام شنید و با ناراحتی دست خود را محکم بر پیشانی زد و فرمود: «سـبحان اللّه! مـادرش را متهم به زنـا کردی؟ من فکری کردم که تو اهـل تقوی و پارسـائی هسـتی امـا نمی دانسـتم که فحش می دهی!» عرض کرد: «قربانت گردم مادر او اهل سـند است و مشـرک می باشد» امام توجیه او را نپذیرفت و فرمود: «از

من دور شو!» و دیگر ندیدیم که با امام همراه شود(۱).

کیفر دروغگو

کیفر دروغگو

۱- کافی/۴/۱۵.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دیشب در خواب بودم دیدم که مردی نزد من آمد و گفت: برخیز! من برخاستم. دو مرد را دیـدم که یکی ایسـتاده و در دست خود چیزی شبیه به عصای آهنین دارد و آن را بر گوشه دهان دیگری که نشسـته است فرو می کند و به اندازه ای فشار می دهد تا میان دوشانه اش قرار می گیرد آن گاه بیرون آورد و در طرف دیگر دهان او داخل می کند. طرف اول خوب می شود و این قسـمت را هم مانند قبلی پاره می کند. به آن شخص که مرا حرکت داد گفتم: این چه کسـی است و برای چه منظـور عـذاب می کشـد؟ گفت: این مرد دروغگـوست که در قـبرش او را تـا قیـامت کیفر می دهند»(۱).

دروغ مادر معاصی

دروغ مادر معاصی

مردی خـدمت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمـد و عرضه داشت: «یـا بن رسول الله! مرا به نـافع ترین کارهـا راهنمـائی کن» حضـرت فرمود: «اصدق و لا تکذب و اذنب من المعاصـی ما شئت؛ راستگو باش و دروغ مگو و هر گناهی خواستی بکن». مرد از خدمت حضـرت مرخص گردید و با خود گفت: «پیامبر مرا از دروغ نهی کرده و گفته اگر دروغ نگفتی هر گناهی خواستی می توانی بکنی پس من هم وارد این خانه شـده و زنا می کنم». همین که به طرف خانه رفت با خود گفت: «خوب! بعـد از آن اگر کسـی از من پرسـید که اینجا چه می کردی جوابش را چه بگویم؟ اگر راستش را بگویم که مرا می کشند» لذا منصرف و حکمت سخن پیامبر را فهمید که اگر کسی دروغ نگوید هیچ گناه دیگری نیز از او سر

۱- پند تاریخ/۱/۲۳۸.

نخواهد زد(۱).

گوشت خوک

گوشت خوک

بزرگی می گوید: وارد مسجدی شدم و جماعتی را دیدم که مشغول غیبت کسی هستند. من آنها را از این کار نهی کردم آنها نیز غیبت آن شخص را قطع کردند و غیبت دیگری را شروع نمودند. من با آنها در این کار شریک شدم. شب در عالم خواب دیدم که طبقی گوشت خوک در دست کسی است و آن را به من تعارف می کند. من در جوابش گفتم: «من گوشت خوک نمی خورم» او بر من فریاد کشید: «پس چرا امروز بدتر از آن را خوردی؟» این را گفت و مقداری از آن را در دهان من گذاشت. من از خواب پریدم و دیدم که در دهانم گوشت خوک است. آن را بیرون انداختم و تا مدت یک ماه هر غذائی که می خوردم طعم گوشت خوک می داد(۲).

سخن چینی

سخن چینی

روزی مردی غلامش را به قیمت پائینی به کسی فروخت و به خریدار گفت: «این غلام هیچ عیبی ندارد فقط سخن چین است» خریدار قبول کرد و او را خرید. چند روز از خریداری او نگذشته بود که نزد زن صاحب خود رفت و گفت: «من فمیده ام که شوهر تو چندان علاقه ای به تو ندارد» زن غمگین شد و از او پرسید:

«حال باید چه کنم که محبت او به من زیاد شود؟» غلام گفت: «تیغی بردار

۱- پند تاریخ/۲۳۰.

۲- مصابیح القلوب/۱۷.

و مقـداری از ریش او را هنگـام خواب ببر و بیـاور تـا او را افسون کنیم» و سـپس نزد مولاـی خود رفت و گفت: «زن تو با مرد بیگـانه طرح دوسـتی ریخته است و می خواهـد تـو را از پـای در آورد و بـا او ازدواج نمایـد. اگر می خواهی صـدق کلاـم مرا بفهمی خود را به خواب بزن تا بر تو آشـکار شود». مرد شـبانگاه خود را به خواب زد و دید که نیمه شب زن با تیغی در دسـت آمـده و آن را زیر گلوی او گذاشـته است. بی درنـگ برخـاست و او را به قتـل رسانیـد. غلام، خانواده و برادران زن از جریان مطلع ساخت آنها نیز قصد جان مرد را کرده و به خانه او ریختند و او را قصاص کردند سپس خبر در قبیله مرد پیچید و آنها نیز با شمشیرهای برهنه به جنگ با قبیله زن رفته و بسیاری در این میان کشته شدند(۱).

مسخره کننده در قیامت

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «در روز قیامت مسـخره کننـدگان را می آورند و برای آنها یک در از درهای بهشت را می گشاینـد و می گوینـد: بشـتاب! زود داخـل شو. او با خوشـحالی می آیـد که داخل شود اما در را به رویش می بندنـد و در دیگری را می گشاینـد و باز می گوینـد: عجله کن! زود وارد بهشت شو! او با افسـردگی مجـدداً به طرف در می دود اما همین کـه بـه در می رسـد، دوبـاره در را بـه روی او می بندنـد و همچنـان بـه این بلاـ گرفتـار است و از هیـچ دری نمی توانـد داخل شود»(۲).

۱- بحار/۷۵/۲۷۰.

۲- محجه البیضاء/۵/۲۳۶.

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

محدث قمی رحمه الله

امام خمینی قدس سره

محدث قمی رحمه الله

محدث قمی رحمه الله

در احوال مرحوم «شیخ عباس قمی» آورده اند: هرگز در حضور او جرأت غیبت کردن نداشت هر کس و از هر طبقه ای که بود. خود نیز چنان از گناهان غیبت و دروغ احتراز داشت که فوق تصور است. در ایام بیماریش _ که منجر به وفاتش شد _ یکی از علمای تهران برای عیادت به حضورش رسید. حاج شیخ عباس آن روز بسیار ناراحت و متفکر بود. آن عالم بزرگ می پرسد: «چرا ناراحتید!» پاسخ می دهد: «در سفری که به حج رفتم در مکه معظمه می خواستم به روش محدثین که از یکدیگر اجازه می گیرند از یکی از محدثان عامه اجازه حدیث بگیرم وقتی این منظور را با وی در میان نهادم، عالمی سنّی مطلبی گفت و من روی مصالحی به دروغ آن را انکار کردم. اکنون در این فکرم که فردای قیامت چگونه این دروغ را در محضر عدل الهی توجیه کنم؟»(۱).

امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره

معروف است که می گویند روزی به گوش حضرت امام می رسد که طلبه ای غیبت یکی از علما را کرده. حضرت امام به قدری ناراحت می شوند که تب کرده و در بستر بیماری می افتند و درس خود را برای سه روز تعطیل می نمایند.

۱- حاج عباس قمی/۶۵.

سخن آخر

اشاره

سخن آخر

زیر فصل ها

شیرین زبانی کودك

شیرین زبانی کودک

شیرین زبانی کودك

در ایـام کودکی حضـرت عباس علیه السـلام روزی پـدر گرامی شان، او را روی پای خود نشانـده و فرمود: «عباسم بگو یک!» عباس گفت: «یک» آقا فرمودند: «بگو دو!» گفت: «نمی گویم!» حضـرت پرسید: «چرا پسرم؟» عرضه داشت: «آخر خجالت می کشم با زبانی که یک گفته ام، دو بگویم» حضـرت از هوش و درایت فرزنـدش خوشـحال شـد و او را بوسـید. حضـرت زینب علیهاالسـلام کنار حضـرت نشسـته بود از پـدر پرسـید: «پـدر جان! آیا ما را دوست داری؟» امام فرمود: «معلوم است که شـما را دوست دارم شـما جگر گوشه های من هستیـد» زینب علیهاالسـلام گفت: «پدر جان! آیا دو محبت در یک قلب جمع می شود. آیا محبت خـدا و محبت فرزندان در یک دل جا می گیرد؟ اگر از مهر ما گزیری نیست پس عطوفت و مهربانی از آن ما باشـد و محبت خالصانه از آن خدا». حضـرت با شـنیدن این سـخن از طفل خود بسیار خشنود شدند و سبب فزونی محبت به کودکان شان گردید(۱).

توسل

توسل

اینجا یک جا بود که دختر برای پـدر شـیرین زبانی می کرد، یک جا هم یک دختری خواست برای بابا شـیرین زبانی کند، اما آنجـا هر کس اسم بابا را می آورد تازیانه می خورد. هر وقت می خواست برای بابا درد دل کنـد، بـدنش را کبود می کردنـد. صدا زد؛

۱- مستدرک/۱۵/۲۱۵.

هر کجا نام تو را می بردم

تازیانه ز عدو می خوردم

شامیان خنده به ما می کردند

سوی ما سنگ رها می کردند

نیمه شب است همه اهل خرابه خواب هستند یک وقت صدای ناله نازدانه ابی عبدالله، خانم رقیه بلند شد؛ «عمه! داشتم خواب بابایم را می دیدم. من بابایم را می خواهم» خانم زینب هر کاری کرد نتوانست بچه را ساکت کند یک وقت آمدند درِ خرابه، اول سیر اهل خرابه را زدند بعد هم سر بابا را داخل طبقی گذاشتند و آوردند. روپوش طبق را کنار زدند و سر بابا را بغل گرفت و شروع کرد ناله زدن؛

خرابه باغ گل و سر تو لاله من

ترانه شد به گلو صدای ناله من

پرستوی توأم و شکسته بال و پرم

در این خرابه شده ز غصه خون جگرم

خمیده سرو قد سه ساله دختر تو

در این خانه شدم شبیه مادر تو

بابا ببین صورتم را مثل مادرت نیلی کرده اند.

مه جمال تو شد چراغ امشب من

به سرخی رخ تو به خشکی لب من

حالا بابا چی جواب می دهد؟

رقیه جان به خدا ز گریه ات خجلم

ز اشک دیده خود شرر مزن به دلم

بابا نبودی ببینی عمه رو چقدر کتک زدند! بابا نبودی ببینی از بالای بام به ما سنگ می زدند؛

من مرغ عشقم و بال و پرم درد می کند

از تازیانه عدو کمرم درد می کند

وقتی که موی مرا می کشید دختر عدو

آن قدر بگویم که تو سرم درد می کند

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

۳۰ ولایت کلید قبولی

اشاره

۳۰ ولایت کلید قبولی

اللهم اجعل صیامی فیه بالشکر و القبول علی ما ترضاه و یرضاه الرسول محکمه فروعه بالاصول بحق سیدنا محمد و آله الطاهرین و الحمد لله رب العالمین

خدایا روزه ام را در این روز با شکر و پذیرش بر آنچه تو و پیامبرت می پسندد قرار ده که فرع هایش با اصل هایش استوار و متین باشد به حق سرور ما محمد و خاندان پاکش و شکر مخصوص خداوند است.

در روایات زیادی به این مسأله اذعان شده است که ولایت اهل بیت کلید پذیرش و

قبولی طاعات و عبادات مؤمنین است و عبادتی که خالی از ولایت پـذیری باشـد هیـچ ارزشـی ندارد و خالی از محتوای معنوی می باشد. هر کس رهبری و ولایت این چهارده نور واحد را پذیرفت عبادت او در اعلی مرتبه توحید و یکتاپرستی درج گردید و الا عملی بی روح و پوچ خواهد بود.

نماز بی ولایت بی نمازی است

عبادت نیست نوعی حقه بازی است

مؤمن بایـد قلبش آکنده از ولایت و دوستی این خاندان و عاری از محبت دشـمنان آنها بوده و در یک کلمه آکنده از «تولّی و تبرّی» بوده باشد. چه بسا بسیاری بوده اند که به سبب عدم ولایت پذیری سقوط کرده و نابود شده اند. انسان هائی که حتی از عبّاد و زهاد روزگار خویش نیز به شـمار می رفته اند. امشب نیز که شب آخر ماه مبارک رمضان است این سـی روز روزه را با دوستی اهل بیت و بغض دشمنان آنان به درب خانه خدا عرضه کنیم و بگوئیم:

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم چمن افتاد

آیات

آیات

«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»(۱)

از خدا و رسول و کسانی که سرپرست شما را هستند پیروی کنید.

«انّما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم الراکعون»(۲)

سرپرست شما خدا و رسولش و کسانی هستند که نماز بر پا می دارند و در حالی که در رکوعند زکات می دهند.

«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض»(۳)

بعضی از مؤمنین و مؤمنات سرپرشت دیگران هستند.

روایات

روایات

عن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: النظر الی ذریّتنا عباده فقیل له یا بن رسول الله النّظر الی الائمه منکم عباده ام الی ذرّیه النبی فقال بل الی جمیع ذرّیه النبی عباده ما لم یفارقوا منهاجه و لم یتلوّثوا بالمعاصی؛ نظر بر ذریه ما عبادت است گفتند: منظور ائمه طاهرین هستند؟ فرمود: خیر بلکه به همه افراد منسوب به نبی به شرطی که مؤمن بوده و از صراط مستقیم خارج نشده و دامن تمیز خودشان را به گناهان آلوده نکرده باشند(۴).

عن الامام زین العابدین علیه السلام فی حدیث طویل قال: یا ابا خالد! انّ اهل زمان غیبه القائلین بامامته و المنتظرین لظهوره افضل اهل کل زمان لانّ الله تعالی ذکره اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفه ما صارت به الغیبه عندهم بمنزله المشاهد و جعلهم فی ذلک الزمان بمنزله

۱- نساء/۵۹.

۲- مائده/۵۵.

۳- توبه/۷۱.

۴- سفینه البحار/۲/۲۵۳.

المجاهـدین بین یـدی رسول الله بالسـیف اولئـک المخلصون حقاً و شـیعتنا صـدقاً و الّـدعاه الی دین الله سـراً و جهراً و قال علیه السـلام انتظار الفرج من اعظم الفرج ؛ ای ابا خالد! هر که در عصـر غیبت امام زمان عج الله تعالی فرجه الشـریف زندگی کند و به امـامت ایشـان معتقـد بوده و در انتظـارش باشـد از بهترین مردم خواهـد بود که خداونـد به آنهـا درکی بزرگ و اسـتعدادی سرشار و شـناختی عظیم عطا فرموده است که در عین غیبت امام شان و ظاهر نبودن حجت برای آنان به منزله مشاهده و حضور است و به وظائف زمان غیبت کوشا هسـتند. پروردگار متعال این گروه را همانند سـلحشوران با ایمان عصـر رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده که شمشـیر به دوش در خدمت حضـرت بودند آنان بندگان خاص خداوند و شیعیان حقیقی هستند که در آشکار و نهان داعی الی الله می باشند هر که انتظار فرج آل محمد را داشته باشد بهترین انتظار است(۱).

قـال رسول الله صـلی الله علیه و آله لفاطمه: یقول جبرئیل یا فاطمه! سـلنی حاجتک فتقولین: یا رب شـیعتی فیقول الله عزوجل قد غفرت لهم فتقولین یا رب شـیعه ولـدی فیقول الله قد غفرت لهم فتقولین یا رب شـیعه شـیعتی فیقول الله انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنه؛ در یک حدیث طولانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود که روز قیامت جبرئیـل از طرف پروردگـار می گویـد: ای فـاطمه! حـاجت خـود را از من بخـواه پس تـو (ای فـاطمه!) می گوئی: پروردگـارا! شیعیانم. آن گاه خدای عزوجل می فرماید: همه آنها را بخشیدم. باز می گوئی: خدایا! شیعیان فرزندانم. سپس خدا می فرماید: همه آنها را نیز بخشـیدم. باز می گوئی: پروردگارا! دوسـتان شـیعیانم. خداونـد می فرماید: فاطمه! روانه بهشت شو هر که به تو ولایت داشته باشد با تو در بهشت خواهد بود(۲).

عن رسول الله صـلی الله علیه و آله قال: من مات علی حب آل محمد مات شهیدا و من مات علی آل محمد مات مغفورا له الا و من مات علی حب آل محمـد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مسـتکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد بشّره ملک الموت

۱- احتجاج طبرسی/۲/۵۰.

۲- ریحانه النبی/۱/۲۲۲.

بالجنه منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد فتح الله له فی قبره بابا الی الجنان الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار الملائکه الرحمه الا و من مات علی حب محمد مات علی السنّه و الجماعه الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامه مکتوباً بین عینیه آیس من رحمه الله الا ـ و من مات علی بعض آل محمد مات کافراً الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشمّ رائحه الجنه؛ هر کس بر محبت آل محمد بمیرد شهید است. بدانید که هر کس بر محبت آل محمد بمیرد گناهانش بخشیده می شود بدانید هر کس بر محبت آل محمد بمیرد در حال توبه مرده است بدانید هر کس بر محبت آل محمد بمیرد مؤمن با ایمان کامل مرده است بدانید که هر کس با محبت آل محمد بمیرد ملك الموت و نکیر و منکر او را به بهشت بشارت خواهند داد بدانید هر کس بر محبت آل محمد بمیرد خدا از قبرش دری به بهشت می گشاید بدانید هر کس بر محبت آل محمد بمیرد بر شیوه پیامبر و جماعت مسلمانان مرده است و هر کس با بغض آل محمد بمیرد در روز قیامت حاضر می شود در حالی که این پیشانی او نوشته شده است این کسی است که از رحمت خدا مأیوس است و رحمت خدا به او نمی رسد و بدانید هر کس که بر بغض آل محمد بمیرد کافر مرده و هر کس بر بغض آل محمد بمیرد هرگز بوی بهشت را هم استشمام نمی کند.

عن سید العابدین علیه السلام قال: و الذی بعث محمداً بالحق بشیراً و نذیراً انّ الابرار منّا اهل البیت و شیعتهم بمنزله موسی و شیعته و انّ اعداءنا و اشیاعهم بمنزله فرعون و اشیاعه؛ سوگند به کسی که محمد را به راستی در حالی که مژده دهنده و بیم دهنده است مبعوث گردانیده که خوبان ما خاندان پیامبر و پیروان شان به منزله موسی و پیروانش خواهد بود و دشمنان ما و پیروان آنها به منزله فرعون و پیروانش خواهد بود(۱).

عن ابی جعفر علیه السلام قال: بُنی الاسلام علی خمس دعائم: الولایه و الصلاه و الزکاه و صوم شهر رمضان و الحج(۲)؛ اسلام بر پنج چیز استوار است؛ ولایت، نماز، زکات، روزه ماه

۱- مشکاه الانوار/۸۱.

۲- بحار/۶۵/۳۳۱.

رمضان و حج.

عن امیر المؤمنین علی علیه السلام قال: حدود الفروض التی فرضها اللّه علی خلقه هی خمسه من کبار الفرائض: الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه الحافظه لهذه الفرائض الاربعه(۱)؛ حدود واجباتی که خداوند آنها را بر بندگانش واجب کرده است، پنج تای آنها از بزرگترین فرایض هستند: نماز، زکات، حج، روزه، و ولایت که نگاهدارنده و پاسدار این چهار فریضه است.

عن ابن ابی نجران قال: سمعت اباالحسن علیه السلام یقول: شیعتنا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و یحجون البیت الحرام و یصومون شهر رمضان و یوالون اهل بیت(۲)؛ شیعیان ما کسانی هستند که بپا می دارند نماز را و زکات می دهند و به بیت اللّه الحرام می روند (حج می کنند) و ماه رمضان روزه می گیرند و اهل بیت را دوست دارند.

داستان

اشاره

داستان

زیر فصل ها

شیعه علی علیه السلام

شیعه علی علیه السلام

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در حال سرور و شادمانی در خانه علی علیه السلام وارد شد و سلام کرد حضرت عرض نمود: «یا رسول الله! هرگز شما را به این شادی و خوشحالی ندیده بودم» فرمود: «یا علی! بشارت باد بر تو! که الان جبرئیل بر من نازل شد و گفت خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید که علی را بشارت ده که شیعیان او را چه عاصی و چه مطیع اهل بهشت می گردانم». علی علیه السلام با شنیدن این سخن به سجده افتاد و سپس دست هایش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: «خدا را شاهد می گیرم که نصف حسناتم را به شیعیانم بخشیدم» سپس حسنین علیهماالسلام نیز همین سخن را گفتند. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شما کریم تر از من نیستید من تمام حسناتم را به شیعیانم و محبین علی را بخشیدم»(۳).

۱- بحار/۶۵/۳۸۸.

۲- بحار/۶۵/۱۶۸.

۳- منتخب التواریخ/۸۰۲.

ثمره دوستی

ثمره دوستی

«حسین بن عون» می گوید: «سید حمیری» شاعر اهل بیت در بستر مرگ افتاده بود و من به جهت عیادت به خانه او رفتم. دیدم که در حال او بسیار نامساعد است و عده ای از همسایه های او که ولایت علی را قبول نداشتند و طرفدار عثمان بودند اطراف او را فرا گرفته اند. ناگهان حال سید بدتر می شود و صورتش چون شب سیاه می گردد. شیعیان حاضر ناراحت شدند و ناصبی ها شروع به شماتت و سرزنش شیعیان کردند. بعد از مدتی چهره سید به سفیدی گرائید و نوری از چهره او نمایان شد. او نیز اشعاری با این مضمون خواند:

_ دروغ گفت کسی که گمان کرد علی محبین اش را از سختیها نجات نمی دهد.

_ به خدا قسم داخل بهشت شدم و خدا مرا آمرزید.

_ بشارت باد بر شما ای دوستان علی! از علی تا هنگام مرگ دست بر ندارید.

_ از بعد او اولادش را یکی پس از یکدیگری دوست بدارید که دارای که دارای صفات علی هستند.

پس از خواندن این اشعار شهادتین را بر زبان جاری نمود و کم کم چشمانش را فرو بست و از دنیا رفت(۱).

ولایت اهل بیت

ولایت اهل بیت

مردی روزی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و پرسید: «کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزو مؤمنان خواهد شد چیست و کمترین چیزی که با آن جزو کافران می شود کدام است؟» حضرت جواب داد: «کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گناهان در می آید این است که ولایت ما را نپذیرد» آن مرد گفت: «یا امیرالمؤمنین! منظورت از ما چه

۱- الغدیر/۲/۲۷۴.

کسانی است؟» حضرت فرمود: «همان هائی که خداوند اطاعت شان را در ردیف خود و پیامبر خود قرار داده است و فرموده:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»آن مرد پرسید: «فدایت شوم! برایم روشن تر بیان کن» حضرت فرمود: «آنانی که رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه روز آخرش آنها را یاد کرد و فرمود: من در میان شما دو چیز با ارزش را به یادگار می گذارم. اگر دست به دامن آنها بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و خاندانم که از هم جدا نخواهند شد تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند»(۱).

سبب شادی شیطان

سبب شادی شیطان

«جابر بن عبدالله انصاری» می گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: «قدایت شوم برای من حدیثی در فضیلت جده ات فاطمه زهرا بفرمائید تا هنگامی که برای شیعیان آن را بیان کنم خوشحال گردند».

حضرت فرمود: «پدرم از رسول خدا نقل کرد که در روز قیامت برای انبیا منبرهائی از نور برپا می شود که منبر من از همه بلندتر است پس خدای متعال به من می فرماید: خطبه ای بخوان! و من خطبه ای می خوانم که هیچ یک از پیامبران آن را نشنیده اند. سپس برای اوصیا منابری مهیا می شود که منبر علی از همه بلندتر است و او نیز خطبه ای می خواند.بعد از آن برای فرزندان انبیا و اوصیا منابری برپا می شود که منبر حسنین از همه بلندتر است و به آنها گفته می شود که خطبه ای بخوانند و آنها نیز خطبه ای می خوانند که هیچ یک از فرزندان انبیا و اوصیا نشنیده اند سپس جبرئیل ندا می دهد که فاطمه کجاست؟ سپس فاطمه ام بر می خیزد.

خطاب می رسد: ای اهل محشر! امروز از آنِ کیست؟ من، علی و حسنین جواب می دهیم: ای خداوند قهار از آنِ توست. خطاب می رسد: امروز را روز محمد، علی و فاطمه و حسنین قرار دادم. سپس منادی ندا می دهد: ای اهل محشر سرها را پایین اندازید و

۱- ینابیع الموده/۱۱۷.

چشم ها ببندید که فاطمه می خواهد به بهشت رود. آن گاه ناقه ای از ناقه های بهشتی می آورند که زینت شده است و در هر طرف از آن صد هزار فرشته با بالهای خود فاطمه را سوار بر ناقه نموده و بر در بهشت می رسانند اما فاطمه داخل بهشت نمی شود خطاب می رسد: ای دخت حبیب من! چرا وارد نمی شوی بهشت خود را برای تو آراسته، عرض می کند: می خواهم در این روز اجر خود را در محضر تو بدانم. خداوند می فرماید: اجر تو آن قدر است که هر کس ذره ای از محبت تو و فرزندانت در دلش باشد با تو وارد بهشت می شود». آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: «والله ای جابر! در آن روز فاطمه شیعیان دوستانش را بر می گزیند و مانند پرنده ای که دانه خوب را از بد جدا می نماید و با محبین خود وارد بهشت می شود. خدای متعال در قلب محبین چنین می اندازد که کمی صبر کنند آن گاه خطاب می رسد: چرا توقف نمودید و حال آن که فاطمه شفاعت شما را نموده است پاسخ می دهند که پروردگارا دوست داریم که در این روز اجرمان را بدانیم. خدای تعالی می فرماید: ای دوستان من ببینید چه کسانی شما را به خاطر فاطمه در دنیا دوست داشته و به خاطر او به شما غذا داده و سیراب تان نموده دست او را بگیرید و همراه خود داخل بهشت برید»(۱).

داستان علماء

اشاره

داستان علماء

زیر فصل ها

سید مرتضی کشمیری رحمه الله

سید مرتضی کشمیری رحمه الله

سید مرتضی کشمیری رحمه الله

سید جلیل «آقا سید علی نقی کشمیری» فرزند صاحب کرامات باهره، «حاج مرتضی کشمیری» فرمود که «آقا سید عباس لاری» می فرماید:

«در اوقات تحصیل علوم دینیه در نجف اشرف روزی در ماه مبارك رمضان طرف عصر افطاری تهیه کرده و در حجره گذاشتم و درب حجره را قفل کرده و رفتم که پس از نماز مغرب و عشا بیایم تا آنکه نماز را خوانده و به مدرسه آمدم. خواستم درب حجره را

۱- فاطمه زهرا/۶۲۶.

باز کنم دیدم کلید در جیبم نیست هر چه تفحص کردم کلید را پیدا نکردم و به واسطه شدت گرسنگی و نیافتن کلید سخت ناراحت بودم. از مدرسه بیرون آمدم و متحیرانه در مسیر خود تا حرم مطهر می رفتم و به زمین نگاه می کردم ناگاه مرحوم سید مرتضی کشمیری را دیدم از علت ناراحتی ام پرسید. مطلب را عرض کردم سپس با من به مدرسه آمد و فرمود: می گویند نام مادر موسی علیه السلام را اگر کسی بداند و به قفل بسته بخواند آن قفل باز می شود آیا جده ما فاطمه زهرا علیهاالسلام کمتر از اوست؟ پس دست بر قفل نهاد و ندا کرد:یا فاطمه! و قفل باز شد(۱)».

روضه

فاطمه جان! ماه رمضان تمام شد. امشب آمده ایم درِ خانه شما عرضه بداریم: خانم! شما که همه گره های بسته و مشکلات را باز می کنید آمده ایم گره از کار ما هم بگشایید. سی روز درِ خانه خدا آمده ایم و حالا می خواهیم عبادت این یک ماه را خدمت شما عرضه کنیم تا پای پرونده رمضان امسال ما را امضا نمایید، آخر رسم است که شب آخر هر دهگی درِ خانه شما می آیند و می گویند:

«ما مزد عزاداری از فاطمه می خواهیم»

اما ما امشب آمده ایم بگوییم که ما از شما مزد نمی خواهیم همین که به ما توفیق دادید هر شب بعد از یک روز روزه داری اینجا گرد هم جمع شویم و ذکر شما را به میان آوریم برای ما بس است.

شما مزد ما را قبلاً داده اید که محبت خود و فرزندان تان را در دل ما انداخته اید، اما باید یک قولی به ما بدهید آن هم اینکه آن لحظه ای که سرها و چشم ها، همه از هیبت شما پایین است و ندا می دهند که: «فاطمه! محبین ات را داخل بهشت کن» دست ما را هم بگیرید و با خود ببرید آخر ما یک عمر است که اسم شما را می بریم و به سینه می زنیم، یک

۱- مردان علم در میدان عمل/۴۱۲.

عمری است که با شما بوده ایم.

اگر شیعه واقعی شما نبوده ایم محب شما بوده ایم. آرزوی مان هست است که در دنیا با شما باشیم در آخرت هم با شما باشیم. ما بغض دشمنان شما را به سینه داریم هر وقت آب می خوریم قاتلان پسرت حسین را لعن می کنیم، هر وقت زمین می خوریم قاتلان شما را لعن می کنیم، هر گاه می ایستیم یا علی می گوییم و بر می خیزیم.

هر کس ولای مرتضی دارد بیاید

در جمع ما خصم ورا لعنت نماید

ما مهر اولاد علی در سینه داریم

با خصم زهرا کینه دیرینه داریم

یا فاطمه من عقده دل وا نکردم

گشتم ولی قبر تو را پیدا نکردم

دشمن تقاص کشتگان بدر و خیبر

بگرفته است از تو به پیش چشم حیدر

مادر چرا از زینب خود رو گرفتی

بنشسته ای و دست بر پهلو گرفتی

گل کرده اشک و خون به روی دامن تو

بوی جدایی می دهد پیراهن تو

این دلهای ما پشت درب نیم سوخته خانه شـما زانوی غم بغل کرده و منتظر پسـرت مهدی است که بیاید و انتقام شما را بگیرد این داغ عمری است که بر دل ما مانده که آخر گناه شـما چه بود که آن طور در به پهلویت زدند؟ جرم شـما چه بود که دست شما را با غلاف شمشیر شکستند. ان شاء الله پسرت مهدی می آید و انتقام چادر خاکی ات را می گیرد.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اشعار

اشاره

اشعار

زیر فصل ها

خلوت

خلوت(۱)

قدم خمیده ز عصیان مرا ببخش خدایا

دلم شکسته ز حرمان مرا ببخش خدایا

به حرمت رمضانت مگیر پرده ز کارم

به آیه آیه قرآن مرا ببخش خدایا

ز قطره قطره اشکم به سوی لوح گناهم

به دانه دانه باران مرا ببخش خدایا

ز روزگار جوانی که طی شده به نادانی

بجاست دیده گریان مرا ببخش خدایا

گناهکار و پریشم خجل ز کرده خویشم

برای ذلت شیطان مرا ببخش خدایا

شکسته بالی من بین فسرده حالی من بین

به آبروی امامان مرا ببخش خدایا

گرم ز مهر ببخشی و یا ز قهر نبخشی

۱- مؤید خراسانی.

بود برای تو یکسان مرا ببخش خدایا

تو قادری تو کریمی تو ساتری و تو رحیمی

منم ذلیل و پریشان مرا ببخش خدایا

اگر چه توبه شکستم امیدوار تو هستم

شدم ز کرده پشیمان مرا ببخش خدایا

ای با اثر از تو گریه و خنده من

رحمی به دل خسته و شرمنده من

صد بار خدا خدای گفتم امشب

از لطف تو یک بار بگو بنده من

در قید هوای دل اسیرم یا رب

باشد که شوی تو دستگیرم یا رب

گر دست بلند کرده ام بهر دعا

از شرم گناه سر بریزم یا رب

در پیش تو جز شرم و تمنا یا رب

در دست نمانده هیچ ما را یا رب

امشب که شب قدر بود امضا کن

حکم فرج مهدی زهرا یا رب

من ماندم و آهی که تو می دانی و من

با روی سیاهی که تو می دانی و من

ای خالق بخشنده ببخشا و بپوش

هر گونه گناهی که تو می دانی و من

ای دوست دلم ز عشق احیاء کردی

و ین بنده زشت را تو زیبا کردی

بر درگه احسان تو تا یادم هست

هر وقت که در زدم درم وا کردی

هر چند که من گناهکارم یا رب

بر رحمت تو امید دارم یا رب

بر وسعت لطفت چو نگاه اندازم

بر کرده خود نظر ندارم یا رب

مناجات

مناجات(۱)

هستی ام رفته ز دستم چه کنم

کنج عزلت بنشستم چه کنم

من و این بار گناهان ای وای

بارها توبه شکستم چه کنم

دل من گشته اسیر هوسم

جز تو دل بر همه بستم چه کنم

من گدایم من گدایم من گدا

من بدم اما تو خوبی ای خدا

آن قدر در می زنم این خانه را

تا ببینم روی صاحب خانه را

آن قدر از دل کشم آه و خروش

تا محیط رحمت ات آید به جوش

تا نگرید ابر کی خندد چمن

تا نگرید طفل کی نوشد لبن

تا نگرید طفلک حلوا فروش

دیگ بخشایش نمی آید بجوش

گفت پیغمبر که چون کوبی دری

عاقبت زان در برون آید سری

۱- برگرفته از کتاب بوی عشق.

گر نشینی بر سر کوی کسی

عاقبت بینی تو هم روی کسی

ای خدا من کمترم یا بت پرست

چشم امیدم به درگاه تو هست

ای خدا مگذار کار من به من

گر گذاری وای بر احوال من

بر در آمد بنده بگریخته

آبرویش را ز عصیان ریخته

شمعا تو مسوز که شب دراز است هنوز

صبحا تو مدم که وقت راز است هنوز

پروانه برو گوشه کناری بنشین

کاین صحبت عاشقی دراز است هنوز

نقش کمال یار را تا که به دل کشیده ام

یکسره مهر این و آن از دل خود بریده ام

هر نظرم که بگذرد جلوه رویش از نظر

بار دگر نکوترش بینم از آن چه دیده ام

عشق مجال کی دهد تا که بگویمی چسان

تیر بلای عشق او بر دل و جان خریده ام

سوزم و ریزم اشک غم شمع صفت به پای دل

در طلبش چه خارها بر دل خود خریده ام

چاک دل از فراق او می زنم و نمی زند

بخیه به پاره های دل کز غم او دریده ام

این دل سنگم آب شد ز آتش اشتیاق تو

بس که به ناله روز و شب کوره دل دمیده ام

حیران تا که از غمم اشک به دامن آورم

چون دل داغدار خود هیچ دلی ندیده ام

مست ز گفتار توأم در پی دیدار توأم

بیا گرفتار توأم به سوی تو رمیده ام

بیا وقت اذان دیگر صبح رسیده

بیا این دل ز داغ تو خمیده

بیا من طاقت دوری ندارم

بیا تا من برایت جان سپارم

گفته بودی شب تو با من راز کن

بی نیازا آمدم در باز کن

عاشق بیچاره را آواز کن

این دل بیچاره را هم ناز کن

نیستم ناخوانده ای صاحب عطا

آشنایم خود مرا گفتی بیا

بس که چشم بر پشت این در دوختم

راه ده آتش گرفتم سوختم

تو خداوند کریم دل نواز

تو رحیم و تو حلیم و چاره ساز

غریبی شد نصیبم من غریبم

بیا یا رب! مجیبم! من غریبم

ز تو گفتم ولی از تو جدایم

ز تو من بی نصیبم من غریبم

شدم دور از تو و مشغول دنیا

هوس داده فریبم من غریبم

سحرگاهان دعایم کن که محتاج

بر آن «امن یجیبم» من غریبم

چه کنم؟

چه کنم؟(۱)

یا رب ار نگذری از جرم و گناهم چه کنم

ندهی گر به در خویش پناهم چه کنم

گر برانی و نخوانی و کنی نومیدم

به که روی آرم و حاجت ز که خواهم چه کنم

گر ببخشی گنهم شرم مرا آب کند

ور نبخشی تو بدین روی سیاهم چه کنم

نتوانم کنم انکار گنه یک ز هزار

که تو بودی به همه حال گواهم چه کنم

بار الها کرمی مرحمتی امدادی

کاروان رفته و من مانده به راهم چه کنم

دوش می گفت «شفق» بار خدایا کرمی

که من آشفته دل و نامه سیاهم چه کنم

۱- محمد حسین بهجتی.

سر گردان

سر گردان(۱)

من کی ام آواره ای خانه خراب

من کی ام عبدی که عمری رفته خواب

من کی ام عبد ز پا افتاده ای

من کی ام عمر خود از کف داده ای

من کی ام جا مانده ای از راه نور

من کی ام در مانده ای مست غرور

من کی ام بی خانمانی در به در

من کی ام عبد جسور و خیره سر

من کی ام کاسه به دستی تشنه لب

من کی ام کهنه گدای نیمه شب

من کی ام بیگانه ای بی آشنا

من کی ام دیوانه ای عاقل نما

با تن همه روز در نبردم چه کنم

با خویشتن خویش به دردم چه کنم

گیرم که گناه بخشی و در گذری

زین شرم که دیده ای چه کردم چه کنم

۱- ؟

دست طلب

دست طلب(۱)

دردمندیم و دوا می طلبیم

در فغانیم و بقا می طلبیم

هر سحر بوی تو را تا دم صبح

از مسیحای صبا می طلبیم

سائل کوی نیازیم و به جان

مدد از دست دعا می طلبیم

از فروغ تو در آیینه دل

جلوه مهر و صفا می طلبیم

دست بر دامن مهرت زده ایم

بی نواییم و نوا می طلبیم

عزت هر دو جهان را یک جا

باری از فضل خدا می طلبیم

از آن روزی که ما را آفریدی

به غیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا به حق هشت و چارت

ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

۱- زهره نارنجی.

پرده پوش

پرده پوش(۱)

ای پرده پوش معصیت عاصیان تمام

بر در گه تو امید دیده خاص و عام

کار تو عفو و بخشش و انعام روز و شب

شغل تو فضل و رحمت و اکرام صبح و شام

جز معصیت نکرده و خواهم ز تو بهشت

ای خاک بر سر من و این آرزوی خام

یا ساتر العیوب و یا غافر الذنوب

یا خالق العباد و یا باعث الانام...

راضی مشو به شعله نیران شوم مقیم

یا در میان آتش سوزان کنم مقام

سازی اگر ترحم و در افکنی نظر

بختم شود مساعد و کارم شود به کام

یا رب بهار عمر و جوانی تمام شد

خورشید عمر ساخته منزل به کنج بام

عمری است تا کشاکش نفس اوفکنده است

مرغ اطاعت من گم گشته را به دام

از ما که غیر جرم و خطا سر نمی زند

گیرم که عمر سازد از این بیشتر دوام

۱- صامت.

انعام عام تو مگر آخر به دل کند

این جرم ما به طاعت و این ننگ را به نام

یا رب به حق جمله خاصان درگهت

یا رب به حق رتبه پیغمبر و امام

اول به لوح کرده «صامت» بکش قلم

وانگه نمای منزل او وادی السلام

بنده من

بنده من(۱)

غرق گنه نا امید مشو ز دربار ما

که عفو کردن بود در همه دم کار ما

بنده شرمنده تو خالق و بخشنده من

بیا بهشتت دهم مرو تو در نار ما

توبه شکستی بیا هر آنچه هستی بیا

امیدواری بجو ز نام غفار ما

در دل شب خیز و ریز قطره اشکی ز چشم

که دوست دارم کند گریه گنهکار ما

خواهم اگر بگذرم از همه عاصیان

کیست که چون و چرا کند ز کردار ما

وای بر آن کو نگشت نادم از عصیان خود

هلاک گردد به حشر در یَم قهار ما

اگر چو «تابع» شوی غرق معاصی بیا

دست توسل بزن به آل اطهار ما

۱- تابع.

وداع ماه رمضان

وداع ماه رمضان(۱)

رمضان می رود و می برد از کف دل ما

آن که سی روز صفا یافت از و محفل ما

رمضان رفت و دریغا که به امضا نرسد

طاعت ناقص ما روزه ناقابل ما

رمضان عقده گشا بود گنهکاران را

وای اگر او رود و حل نشود مشکل ما

وای بر ما اگر از این همه نعمت نبوَد

جز یکی جرعه آب و لب نان حاصل ما

و عجل اللهم فی فرج مولانا صاحب العصر و الزمان

۱- ۱.مؤید.

فهرست منابع و مآخذ

فهرست منابع و مآخذ

۱ ــ قرآن کریم.

۲ ــ مصباح الدجی، محمود اسلامی، انتشارات دارالتفسیر، قم، پاییز ۱۳۷۶.

۳ ــ شرح غررالحکم، آقاجمال خوانساری، ترجمه دکتر سید جلال الدین محدث، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، مرداد ۱۳۷۳ ش.

۴ ــ کامل الزیارات، ترجمه محمدجواد ذهنی، انتشارات پیام حق، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۵ ــ معراج السعاده، ملا احمد نراقی، انتشارات هجرت، قم، زمستان ۱۳۷۹ ش.

۶ ــ جامع الدرر، علی محمد صدیقیان، چاپ مهر، چاپ قدیم، ۱۳۵۴ ش.

۷ ــ بحارالانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۸ ــ قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، انتشارات اسلامیه، تهران.

۹ ــ ریحانه الادب، میرزا محمدعلی مدرس، کتابفروشی خیام، تبریز.

۱۰ ــ فرازهائی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی، تهیه و تدوین: ع.ز.گ: نشر هادی، تهران، ۱۳۶۱.

۱۱ ــ مناقب، ابن شهر آشوب، انتشارات علامه، قم.

۱۲ ــ ارشاد، شیخ مفید، مؤسسه آل البیت، قم.

۱۳ ــ فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، مقدمه محمود شهابی، انتشارات کتابخانه مرکزی.

۱۴ _ معالی السبطین، محمدمهدی حائری، منشورات الرضی، قم.

۱۵ _ کشف الاسرار، انتشارات مروج، ۱۳۷۴ ش.

۱۶ _ ریاحین الشریعه، شیخ ذبیح الله محلاتی، انتشارات اسلامیه، تهران.

۱۷ _ تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۱۸ _ سفینه البحار، حاج شیخ عباس قمی، کتابخانه سنائی، تهران.

۱۹ _ مستدرک، حاکم نیشابوری، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۸ ق.

۲۰ _ مصباح القلوب، واعظ بیهقی [م ۷۵۷] تلخیص و تصرف کاظم استادی، انتشارت لوح دانش، ۱۳۷۷ ش.

۲۱ _ جامع السعادات، ملامحمدمهدی نراقی، تصحیح سیدمحمد کلانتر، انتشارات اسماعیلیان، قم.

۲۲ _ محجه البیضاء، ملامحسن فیض کاشانی، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم.

۲۳ _ اعیان الشیعه، سیدمحسن امین، دارالتعارف، بیروت.

۲۴ _ امالی، شیخ صدوق، انتشارات اسلامیه، تهران.

۲۵ _ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، مکتبه الصدوق، تهران.

۲۶ _ حیاه الحیوان، الامیری، منشورات الرضی، قم.

۲۷ _ عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، انتشارات اعلمی، تهران.

۲۸ _ ناسخ التواریخ، سپهر، انتشارات اسلامیه، تهران.

۲۹ _ عده الداعی، احمد بن فهد حلی، نشر وجدانی، قم.

۳۰ _ رساله سیر و سلوک، سیدبحرالعلوم با مقدمه و شرح سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، انتشارات حکمت، ۱۳۶۰ ش.

۳۱ _ روضات الجنات، میرزا محمد باقر خوانساری، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰ ق.

۳۲ _ الغدیر، علامه امینی، دارالکتاب عربی، بیروت، ۱۳۸۷ ق.

۳۳ _ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ۲۰ جلدی، انتشارات اسلامیه تهران، ۱۳۹۸ ق.

۳۴ _ اسرار الحکم، ملاهادی سبزواری با مقدمه ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۵۱ ش.

۳۵ _ امالی، طوسی [م ۴۶۰] انتشارات داوری، قم.

۳۶ _ من لایحضره الفقیه، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بابویه، انتشارات اسلامیه، تهران.

۳۷ _ ینابیع الموده، شیخ سلیمان بلخی قندوزی [م ۱۲۹۲] اسلامبول، ترکیه.

۳۸ _ کنز العمال، متقی هندی [م ۹۷۵] دایره المعارف نظامیه، ۱۳۱۲ ق هند.

۳۹ _ کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، دارالکتاب الاسلامی، بیروت.

۴۰ _ منتخب التواریخ، حاج محمدهاشم خراسانی، انتشارات جاویدان، تهران.

۴۱ _ کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق، قم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹